



START

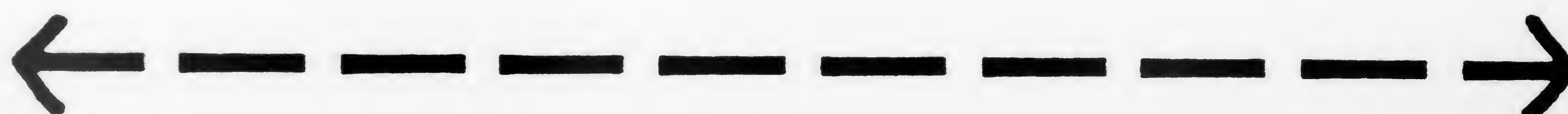


REEL 38



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 13:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

Aged paper

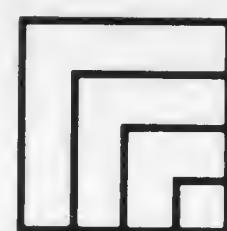
**Foxed, stained, or insect
damaged paper**

Water damaged paper

Glossy paper

Illegible script or faded ink

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

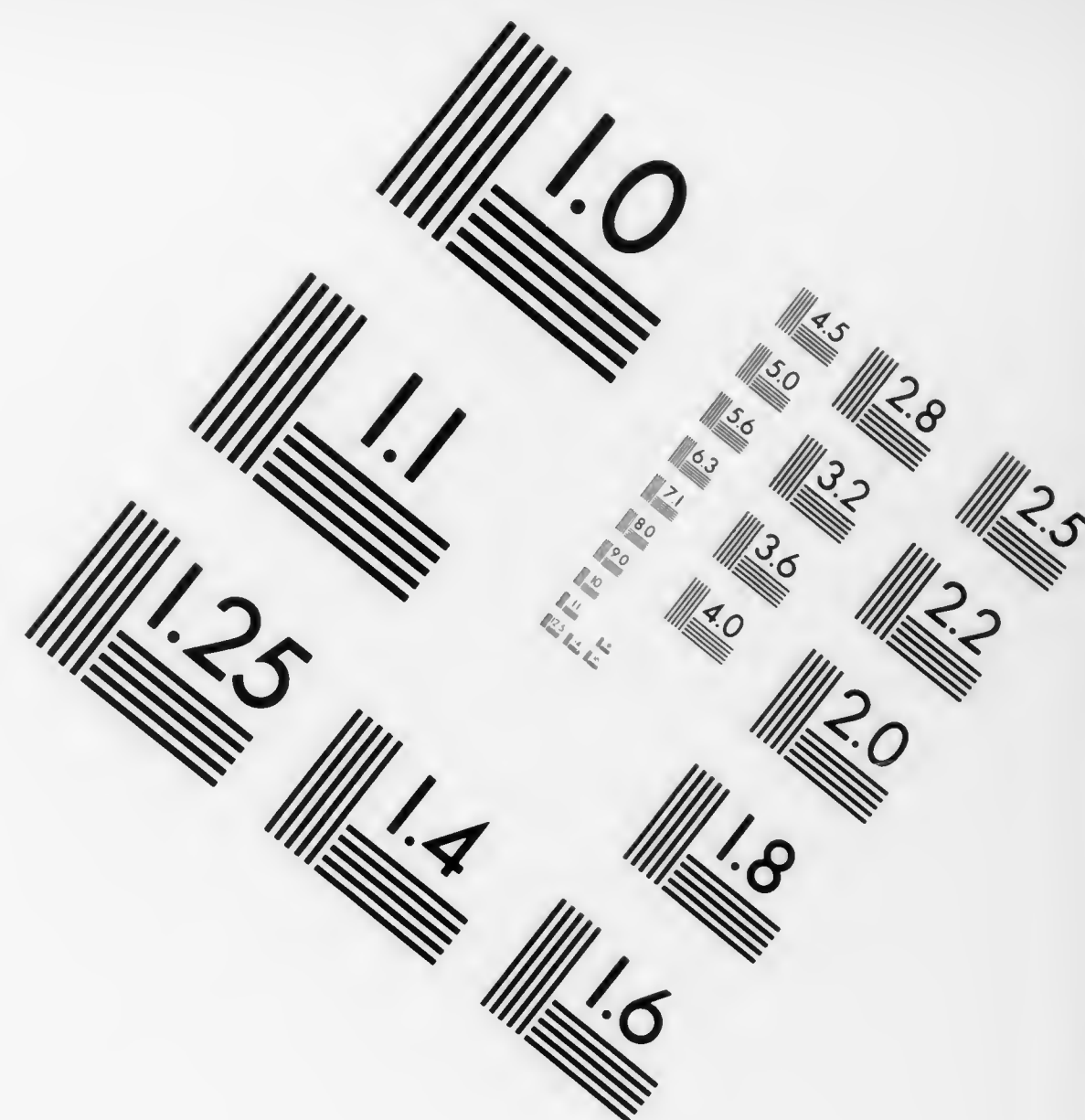
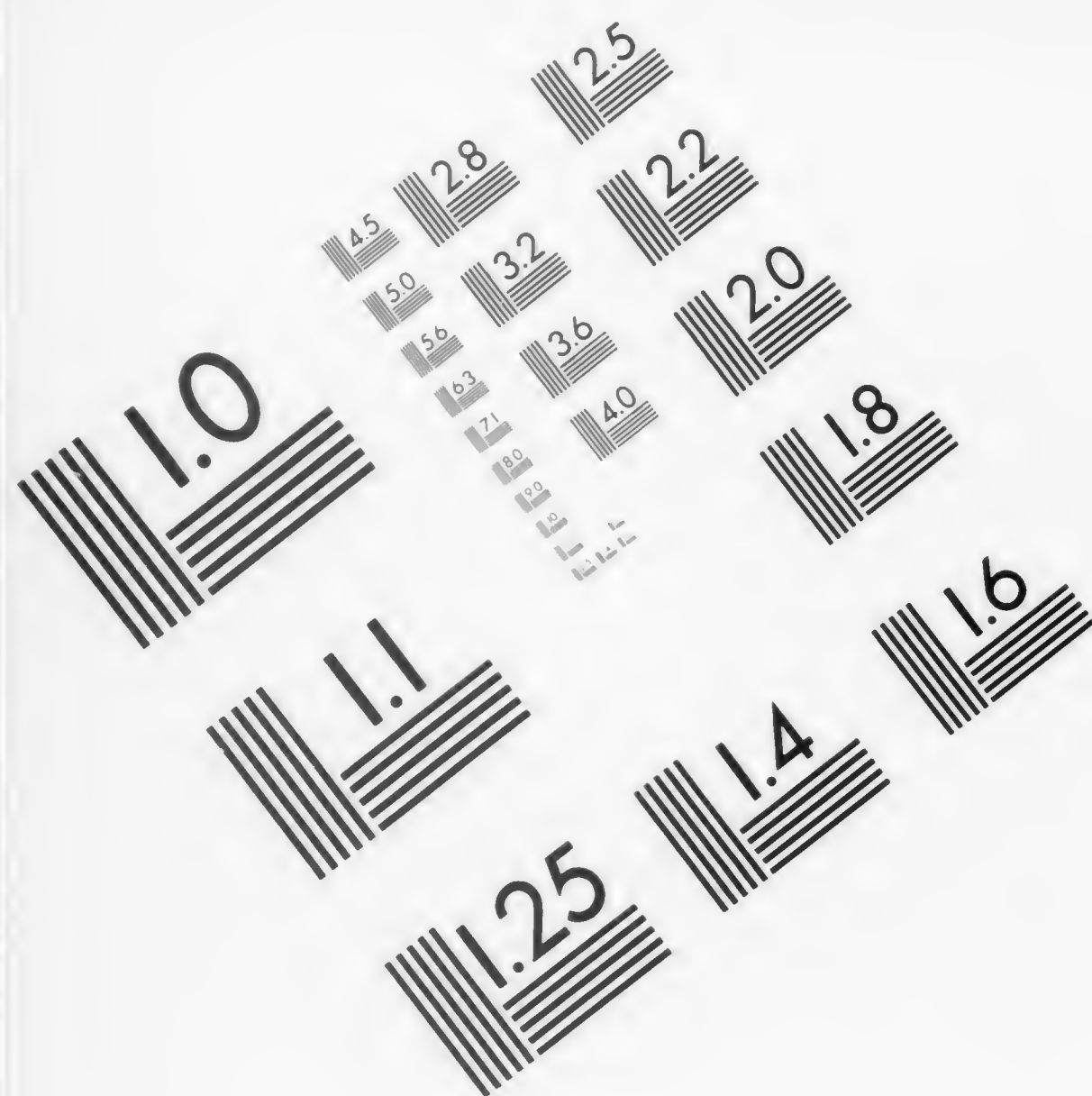


AIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

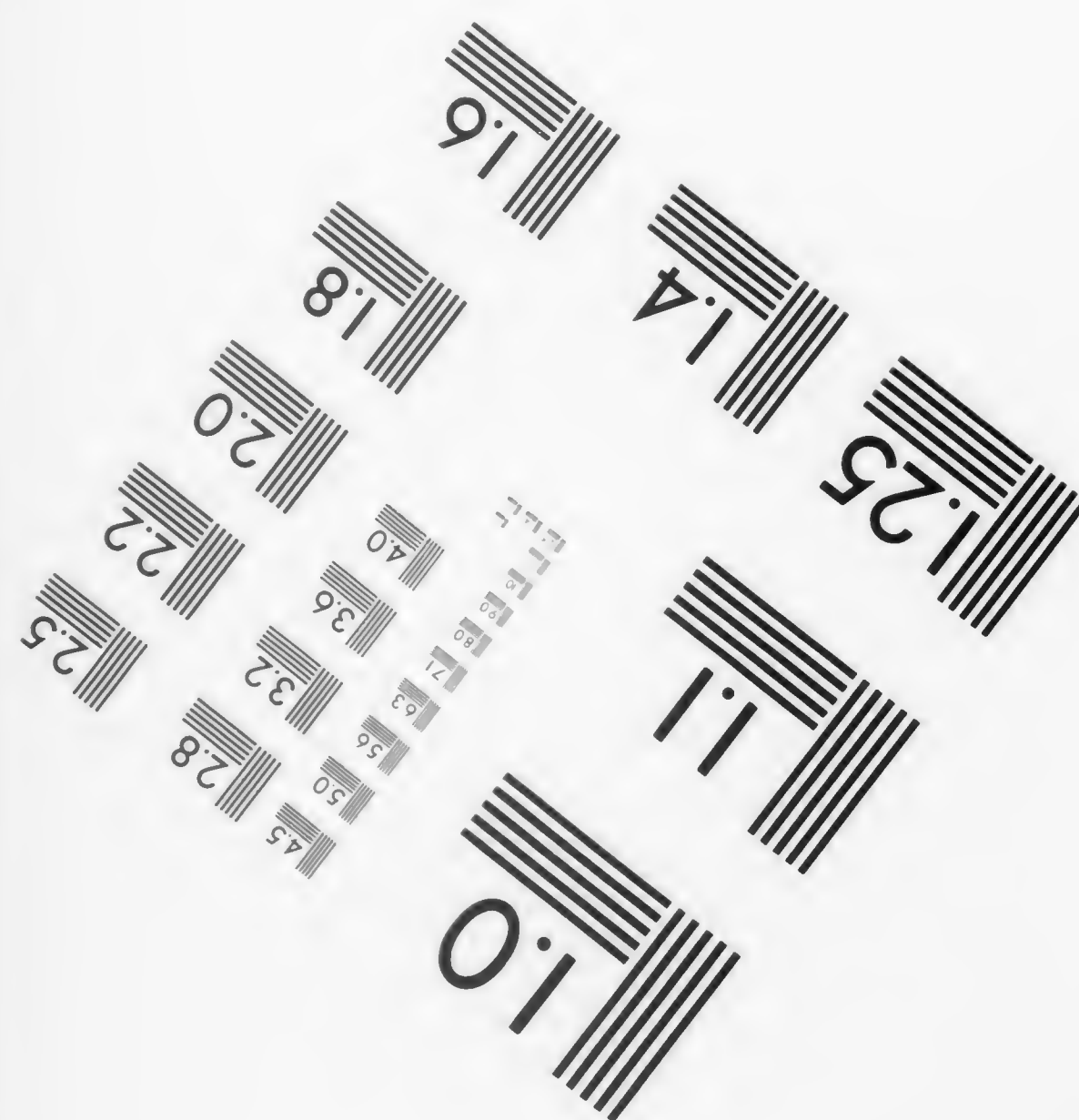
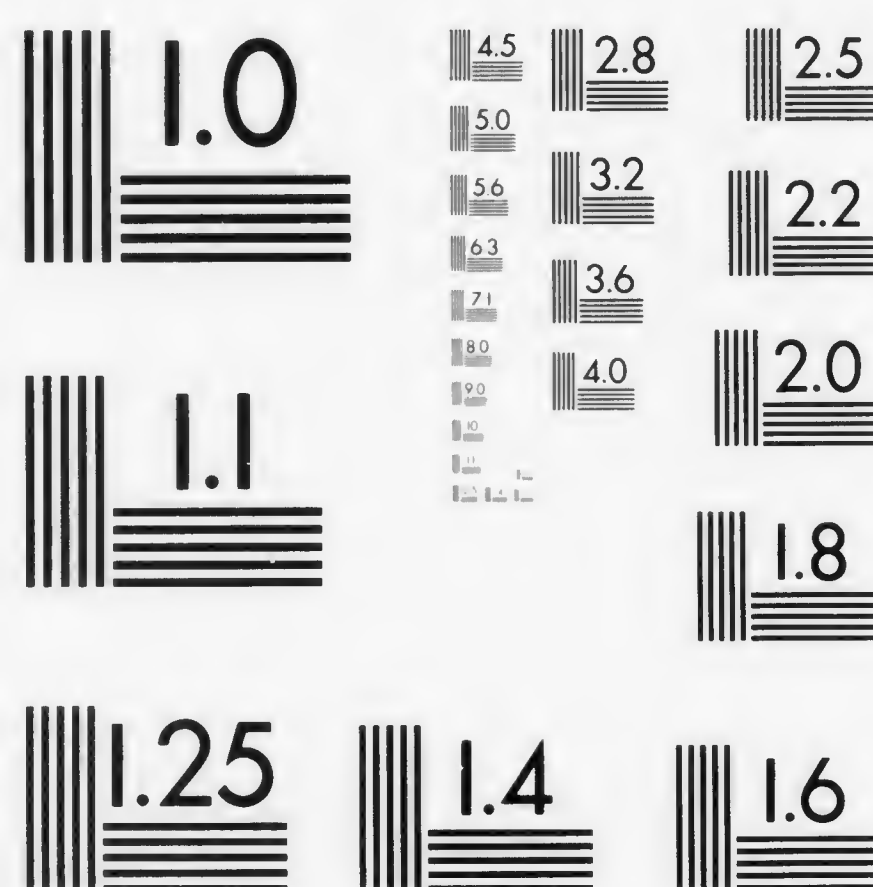
301/587-8202



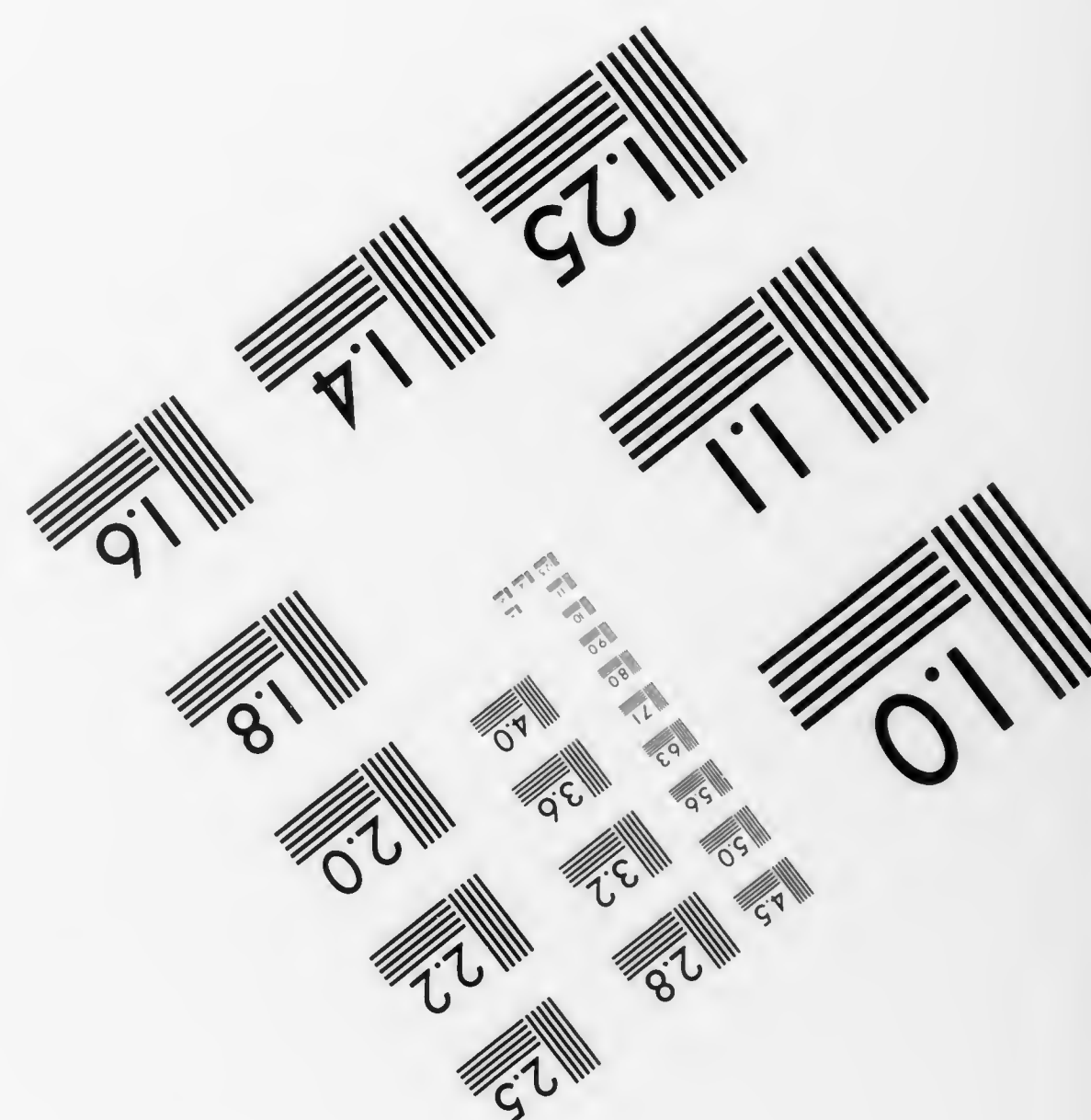
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



tarikhema.org

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

mandegar.tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.
Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Iutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 38

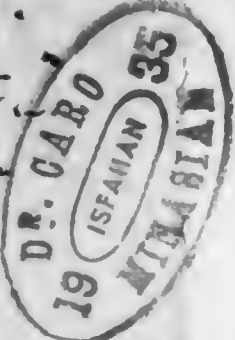
(Richter-Bernburg No. 22)

Author: Zainoddīn ʿAlī b. Ḥosain Anṣārī
"Ḥājjī Zaino I-ʿAṭṭār"

Title: Ekhtīārāt-e Badīʿī

224 fols., 240 x 161 mm

دو طب



باب الفين ١٢٥ باب الف ١٢٦

باب الميم ١٩٥ باب اللام ١٩٦

باب النون ٢٥٩ باب الواو ٢١٤

باب الهاء ٢١٥ باب الياء ٢١٦

فهرست مرکبات

باب الاول ٢١٧ باب الثاني ٢٢١

باب الثالث ٢٣٥ باب الرابع ٢٣٦

باب الخامس ٢٣٧ باب السادس ٢٣٨

باب السابع ٢٣٩ باب الثامن ٢٤٠

باب التاسع ٢٤١ باب العاشر ٢٤٢

باب الحادي عشر ٢٤٣ باب الثاني عشر ٢٤٤

باب الثالث عشر ٢٤٥ باب الرابع عشر ٢٤٦

باب الخامس عشر ٢٤٧ باب السادس عشر ٢٤٨

باب السابع عشر ٢٤٩ باب الثامن عشر ٢٥٠

A 76

coll. 1117

Ms. 138



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

A black and white photograph of a page from an old manuscript. The page is heavily stained and discolored, with significant ink bleed-through from the reverse side visible. The text is arranged in horizontal lines, though the staining makes it difficult to read. The right edge of the page is dark, possibly indicating the binding or the edge of the book.

[illegible]

2
في ملك القوم الكرام
الحسين
في كتاب

تاریخ اختیار اب بدھی فی

ما بين ما كان في هذا الحقل من القصر

من هذا النوع من النور
والأصوات

انما اطوار و شواش و الطوبى نصف قراط و الا و منه نادر اعم عشرة و اعم و خمسة اصابع و اعم و ما ثلثا فثلث من ثلث
وصف شمال و الا سائر ما در اعم ستة و اعم و مله اصابع و اعم و ما ثلثا فثلث من ثلث و نصف من ثلث و اكد خمسة
اساس المن اكمل ستة و مله من ثلثا طلاء و المن لروى عنى عزروا و فيه و المن لكى ما ثلثا و يستون درى و الا طلاء
اشاعة اوشه و سوما و ثمانية عشر و درى و اعم اسباب و اعم و الا اصابع اربعه امه، البرخى تسال عند
البعلى رعم، معقنا يادى
قلانى

قلیسی
مقام مسموم
البحرین

كتاب
 دار السلام في فنون السعال
 جامعته دار السلام
 كتاب روفات كتاب احوال
 كتاب روفات كتاب احوال
 كتاب روفات كتاب احوال

و کرجنکه بر نزد مواد و نزد خلق
نشد و شتر و حفاشی که تدارک حال
و کرجنکه بود و نزد زار گام
نشد خون بهمان در چادر که قتال
ز آب سرد و غده می ترشی کنی بر تن
و کرجنکی از درد خلق و سینه قتال

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر چه در حدیث آمده است که هر که از راه حق و عدل و انصاف و بر سرور و رقی از اوراق و بخری
از آنجا که است و موضوع یافته است و بر سرور و رقی از اوراق و بخری از آنجا که است و موضوع یافته است
بر آن خزان بر سرور و رقی از اوراق و بخری از آنجا که است و موضوع یافته است و بر سرور و رقی از اوراق و بخری
در یک وجود بزرگتر نشو و نما نمیکند و در آن فرمان رومی او سلطان مرمی بر کمالی از آنجا که است و موضوع یافته است
نمی باید تا سحر قدرتش پاریستان روزگار و تصویر کارخانه چمن آفرینش صفات یوراق ظاهر است
و تا خورشید که کوه الوان بر همه نباتات نکشید و نور و شکل الوان بر منصفه ظهور نمود
مخلوقی که از آنجا که است و موضوع یافته است و بر سرور و رقی از اوراق و بخری از آنجا که است و موضوع یافته است
از کونین موجودات وجود مبارک و بود و موجب آفرینش جان طیفین او علیه من الصلوات افضلها و من
النجیات اجمعها شعر فی المیزان من شفاعته صلوات الله علیه و آله و سلم بر بار بابت صاحب
حکمت مخفی و پست و رفاند که هر چه از اول مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی غایب نباشد و خبر را
چنانچه معنی وجودی است معنی مزاجی است و هر چند معرفه او و به تمامها بغیر از خالق بر سر کمال نرسد و خود در خجسته
اشتراک و ادعای خالق که را و باید و تو انوار است اما بعضی که گاهی مزاج و خاصیت و منفعت و معرفت آن روی از حق خفا
و حجاب نموده و بالهاده و نیز سر کمال علم معرفه او و به کمال خود غلای کرده و غیبی از یکدیگر جدا نموده اند
و چون کمتر بنده کان حق تعالی بن الحسین الانصاری الشیرازی زین العطار درین کمال معنوی و الهامی
نموده میخواند است و در آنجا که باز نایاب گشتی که با کمال آشنایی این علم داشته شد و نلال معرفه این آتش
زناغ و التلیع کند و نیز در آنجا که است تا مجموع عمت مفقود و عنان نیت طوفانی بود که بوی خوشش را
از تیره بد اختر می رسد و طالعی رساند و دیده بخت کران خواب از ناله الهی فلین بیدار گرداند

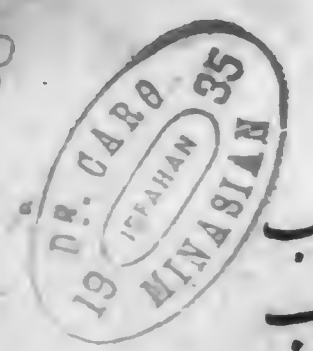
و تافته

و صورت

او با حلا و مقدس بود

و در آنجا که است

معی



معنی اینک نیست نزل اشفاق و رحمت و توسل بپستان الطاف و موهبت صاحب
قرانی کنند که کیمیای خاک درگاه کیمیای من و سرو و ای بارگاه اوجیات بخش مرصع
منه تو اندویدی تو اندویدی و جند انچه عقل درین و فهم و در اندیش در عرصه امکان و نقص
دوران دوران کرد و بغیر آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمین
و زمان ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان خوانین جهان
آنکه در عهد جلالتش و هم را نابوده دست و آنکه بر سبزه عفافش با در آن نابوده راه
عصمت الدین و الدین بدیع الحال خلد الله لیا سلطانها و اندک از بعد کمال بدست نیاید
قانون کلی شهادت خویش و زخیره اعراض دولت خود بخوار کیمیای خاصیت آن
صاحب قلم که خاک درگاه او شفا و انواع حوادث و فتح و پیروز کامرانی و دل فرغ
علاماتی طالعی و منبج طرق اقبال و جان معرفات جلالت توانست ساخت
امید و آرزای عین عنایتش طوطی گشته و برار باب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک با
و تاریخ این کتاب سینه سبعین و سبعه بود بد آنک این کتاب شمسیت برد و مقال اول
در ادویه مفروده و اسامی آن بلغت مرطایفه و ابدال و اصطلاح و منفعت و مضرت آن و مقاله
دوم در مرکبات و پیمانه این کتاب را اختیار است به بی نام نهاده شد و بالله التوفیق
فصل سادس در آنست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی شش عمل از و بر و
بود یا اوراق یا قشبان یا ارگاره یا عصاره یا غار یا صمغ یا لای یا خان که جمله او پست عمل
از نباتات اوراق بود چون سافج و مازریون و نانبول و امثال آن واجب بود که و
گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت رسیده پیش از تغییر لون و اگر بر و ز بود مانند
انیسون و کروی و کمون و امثال آن باید که وقتی گیرند که در نفع حکم شده باشد و فقا حیه
و مانده از و تمیز شده باشد و اگر اصول بود مانند حاق و قر و حاق و خطیانا و بهین و امثال آن
و نمی گیرند که اوراق افتاد و گیرند و اگر از مار بود چون ففش و نرگس و اقحوان و امثال آن
بعد از تقطیع تمام پیش از تبدیل گیرند و اگر قشبان بود چون زرب و اسطوخودوس و جاشا
و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از قبول باید گرفت و اگر غار بود مانند فاقه و قرغزل

از
بود و در این شصت و او
کتاب از کرد و از این کتاب
نرم و در این شصت و او
شکست و در این شصت و او

و الله الموفق

بود و استعمل

مسلم

و خصوصاً شش باد و مصلح او زیت ریسیس و انترج بود اصل جوز الابل کوبند و نموده و بر
 غنچه نیز کوبند و آن بر سر و کوبست پیاری هم و مال کوبند طبیعت آن گرم و خشک در دو
 و جالینوس گوید پیوم و بهترین اسپاده رنگ فر بود و بهترین ورق او پیتر رنگ بود
 اگر بار و غنچه بخت اند در ظنی آسینن با پیاده شود و در کوشش جگانه کوشش زایل کند
 و چون کوبند و به پزند و بر آله افشانند نافع بود و اگر در دم سوزش سازند که میانه
 بکشد و اگر با عسل پیوسته در دم و لعن کنند حیض بر اند و بحر زنده بکشد و کج مردم پند از
 و اگر تر اصل در دم سخن کنند و پنج در دم کا و پنج در دم عسل با هم پیوسته و لعن کنند
 ر بوزان نافع بود و اگر سخت کنند با سر که و برداء الثعلب طلاء کنند نافع بود و اگر زن بخود بر
 یا بچرخ کند بچیند او و او مصرود بچرخ و مصلح او بود و نافع بود یا خولجان یا حماما و بدل او جوز السرف
 بود و در چینی پیادی و کوبند بدل او یک وزن و نیم آن در چینی است و کوبند بدل آن پیاده
 و بوزن آن جوز السرف است آب پیوسته و نفع است پیاده و ملع و درخت او درخت عناب
 ماند و مرد و نفع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین پیاده بود و طبیعت آن گرم
 و خشک در دو و چون حل کنند با آب و محل سازند سفیدی چشم و شکوری زایل کند و سبوحی
 آتش را نافع بود و اگر سوزانند در یک کواری تا چون فحم شود و بشویند چون آب را که عسل
 کند بغایت نافع بود و جهت در چشم که از پیوست بود و جهت غارش چشم که پیوست بود و نشاء
 او می بر و یاند و اگر بیاض مندی بکند کرده و نشاء بر زن اند و اگر نشاء او سخن کنند بغایت
 و بر ریشها زشت افشانند خشک کند و جل مع آن کتاب گوید در خشک بند ما که از زخم کارد
 و بشیر بود و میج حرت تر از نشاء آب پیوسته نیست و کوبند بدل او جوب کنار است و مصلح
 صمغ عربی یا شامسفرم با او این مولف کوبند ملع باز و نفع است یک نوع ملع پیاده بود
 زرد قام و آن نوع از سواحل زنگبار آرند و تخم او تخم خیار ماند و زردی و پیاسی او برابر
 افتد بخلی راست و متفاوت افتد نوعی دیگر ملع او بر رنگ سرخ کی و سفیدی صدی بود و تخم
 آن نوع مانند فلفل بود و از آن نوع دپسته کارد و کوشته کمان کنند و نفع پیاده میانه جوس
 بود و مغز آن که کزوا کرد آن افکنده باشند آن سخن از ملع بود و کمان وزن تر بود و سوزان

و منقبت وی است که

پاشانند

کری

بوزن آن

پیش

ک

کوبند بهترین او چینی بود و این مولف گوید عجیب که در حبشه آبوس ملک از اصفهان و فوان از
 جزایر قمر بود ایراکلیا و ایراکلیا نیز کوبند و آن نفع العکوبت پیاری که کوبند و بشیر از پی
 کرتیه کوبند چون بر جراحت نهند خون باز دارد و نکند از ده که آن جراحت ورم کند و چون سبک
 بران جگانه و بر دمل نهند در اندک اندک در نا خشک گردد و نکند از ده که بزرگ شود و کرد اند و اگر
 نفعه بد بران مالند جلادها و اگر قتیله که در دماغ پستان باشد و کثیف و سفید بود در پوست نهند
 و در بازوی کسی بزند که او را زنبق رب بود زایل کند و این مولف گوید اگر پای کرفیه رسد
 که او را زنبق رب آید از زایل شود و اگر جایگاه عکوبت بعلک بخور کنند همه بزرگ و میرند
 ابرون حی العالم است و گفته شود و معنی الی ابدا یعنی پیش زنده و هر که او پیش پسر بود
 و نه بریزد و در خاکفته شود ابرار القسط هم حی العالم بود و گفته شود ایل فاقه الصغار بود و چون
 از غلاف بیرون کنند لای کوبند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع است یک نوع بمقدار
 جوز بو مثلث شکل و یک نوع مانند اسپخوان بلیله کرد شکل و پوستی رقیق بود و مرد و نفع
 فاقه کوجک بود و میل و مال خیر و او مال بو اویل و او شوشم نیز کوبند طبیعت آن گرم
 و خشک در پیوم بهترین آن بود که بوی بغایت تیز دارد و منفعت و قوت او مانند قنفط است
 چند معده و صر سوزنی باز دارد و کوبند لطیفتر از فاقه بزرگ است است تخم اترج است
 پیاری کوشش تنج خوانند و پیه بالنگ کوبند و بهترین آن کوشش بالنگ دبه بود که باق
 خوانند و گرم سیریان مرکب کوبند طبیعت او گرم و تر است و در اول سحان خوردن دیر صمغ
 و معده را زیان دارد و قوی بخ آورد و اولی آن بود که مر با و دکنند او عسل پیاری کل جیری
 کوبند و آن نوع بود و در خاکفته شود این عرس پیاری را سو کوبند اگر اندرون او بشیر
 بر کنند و خشک سازند نافع بود جهت کزند جانوران زمر دار و اگر نکند و خشک کنند
 دو مثقال از آن دفع ضرر باد سموم کند و اگر دماغ او یا کوشش با سر که بخورند صمغ و کثیف
 و اگر خشک سازند و با شراب پاشانند زهر مار را نافع بود و اگر سوزند در دماغ کوبند و خشک
 آن بر قفس طلاء کنند نافع بود و اگر خون او بر خضار زیر مالند نافع بود و اگر کزنده کوبند
 و مصر و بخور و نافع بود و بعضی کوبند اگر کعب او بیرون آورند چون زنده بود و بر زن بزند

باز

ابرار القسط

برون

در اول درجه

نافع بود

آزرا

سوسن

خاک کوشش دی خاک کد

سوسن را نافع بود

آبستن نشود و رازی گوید اگر در طعمی زیر باشد و این زمین پدید آید کند و میباید او را بست
 بایستد از این آب است مانند زیر بلج اما غرض سر که آب غوره کنند و معلقند و زیاد باشد
 و چون آن بخورند و در کرباسین بنهند و در دیک اندازند و قند و بادام کلاب حل کنند
 و در آن بریزند طبیعت آن معتدل باشد و مانند زیر بلج در خاصیت بود و موافق بود و در
 و قرح و موی قلب بود و در آن خرماده بود و شیر و جبهه مسلول بنایست نافع بود و در آن
 نیز گویند پوست زرد آن کرم و خشک در دوزخ و گوشت آن کرم و در آن است در اول و دوم
 کرم است و در و اندک رطوبت بود و ترشی آن سرد و خشک در دوزخ و گوشت در اول و دوم
 و چون طلا کنند و خفان که از حرارت بود و خوردن نافع بود و در دوزخ و گوشت در اول و دوم
 باز دید کند و مایه لیا که از صفرا سوخته بود نافع بود و قوه دل دارد و دفع خمار کند و در دوزخ
 بود و نافع بود و جهت کزندی مار و حراره و در کزندگان موزی و در فانی نافع بود اما سینه و جبهه
 زبان دارد و مصلح و شراب خشکاش بود و بدل آن آب لیمو و لوبیدن او دفع عرق
 میو کند و با اما دماغ کرم را زبان دارد و مصلح بخش بود و قشر آن از او و به قلبی بود
 و قرح و تریا قیه در و بود و بوی دمان خوش کند چون در دمان نگاه دارند و بر سر طلا
 کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوه مضطرب دهد و عصاره او نافع بود جهت کزندی کفی
 و اگر در سجنان ضما کنند همین عمل کند و اگر در و خمر اندازند زود ترش کند اما گوشت او
 بطی الهضم بود و معده را بد بود و قوی بلج آورد و چون بپزد با گند سالم بود اما دانه
 او نافع بود جهت کزندی عقرب چون در و متغال مقشر کنند و به آب نیم گرم بپاشند و شراب
 بچند و اگر بگویند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود و در مہار تحلیل دهد و اگر در میان جا
 کنند نیز در و نگاه دارد از خوردن و دیسقورید و پس گوید دانه او جز و باد و جز و قفل
 سفید سخن کند و زن بیاشامه در حال بچند از دوزخ کردن او و آب سیر را نافع بود اما
 قوه و رقیق او محقق و محلل بود و طعام را مضطرب کند و معده بود و سده بلغمی بکشد و مسکن
 نافع بود و معده و احشا و منفعة او نزد یکست بقتل اما و رقیق آن فواح او لطیف از
 قشر است از آن بر بار پس است و اثر از نیز گویند و آن در رنگ است پیرای ریش

یاسر که سفید
 و در صفت این
 باب نام کند شود
 آنت

آن

بریان

جاها را

۲
 و اگر بپزد
 و گویند

گویند و در بلج و کفنه شود و اگر کل صغایینت پیاری سر ما صغایانی گویند و آن معده بود
 و بهتر آن بود که شطاف و بی سنگ بود او را بر و غن کا و جرب کنند و بسوزانند تا اندکی
 نقطه سیاه که بر آن باشد بسوزد پس بپزند و کار بریزند طبیعت آن سرد بود و در اول خشک
 در دوم و گویند سرد و خشک در دوم اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحرای چشم نگاه
 و گوشت زیاده بخورد و اگر بپزد بر سر و خشکی آنش طلا کنند نافع بود اما چون نیک شود سیاه
 ماند و بخوبی ریشهای قضیب و اعصابی که مزاج او خشکی گراید و فوس گوید چون با اقلینیا و
 کف گرفته رقیق در چشم کشند صدمه از ایل کند باید که در جانب مصدع کشند و اگر بخورد بر کمر و
 حصی باز دارد و در دل او آید و او مضطرب نشد و مصلح او مسر و کشر او داسار از او بود
 و گوشت لعلی از آن است و سبب آن در ساد و اعین السراطین و مجبوسه و سکنبوسه و اغیر جبه
 الفقه و طاهره و قضا فلون و دوجیه او ران این جمله اسم فنجشت است و فنجشت و فنجشت
 نیز گویند پیاری فقل بری خوانند و بیشتر از این تخم دل است و در کنار رود و مایه و تخم آن کرم
 و خشکست و بپزد و بپزد و آب او باید که استعمال کنند و منفعة او در خسته او ران گفته شود و آن
 از طرافست و گفته شود اجاص و نوع بود سیاه و سفید از آن سیاه را عیون البقر خوانند
 و از آن سفید را شاه لوج و گفته شود و سیاه را پیاری الوی سیاه خوانند و بهتر آن بود بقا
 خود سپیده بود و بزرگ و شیرین باشد طبیعت او سرد است در اول درجه دوم و تر است در
 آخر آن طبع بر اند خاصه که آب اوصافی کنند و نبات و تر یکین در آن حل کنند و سبب صفر او
 و شکی ساکن کند و حراره دل نشاند اما مری معده بود و موله خلط مائی و دفع مضرة طلا و کفنه
 کنند و تخم است بر مصلح او عتاب بود و صاحب تقویم گوید مری معده بود و موله و مصلح او
 یا عسل بود و گویند بدل او تر مند نیست احراق الرضی او خوانند و بهار و عماره و عین البقر و سیاه
 و عن اعلی و کلاه چشم و کافوری گویند پیاری با بونه و کاه و گویند واد افحان گفته شود احمر و
 بهرم بهرمان بود و خرم و عصفور و مری و نفع گویند و در عصف کفنه شود احلب و یا شرم بود و کفنه
 حیون راس الافی گویند و آن تر نباتست مشابیه بر پس الافی و بخ او از آن است و اگر
 و بر نیک سیاه بود و چون با شراب بیاشامه کزندی مجموع جانور از آن نافع بود و اگر پیش از

سیاه بود و جرب
 سیاه نافع بود

ریش
 و در مری معده
 و عصبانی و مایه

و جفت

آوی سیاه

و صاحب منحل گوید

آن

و پیازی

و طلا

[illegible]

دشمنی نشاند
ضداد کشته نام بود کوه

۲
اور نہیں

نشان دهند

مجلس اول

آن

آذان الفار
أندركاني بود
و سيمين

۱۰۰

2
C

نافع بود

ملی اسم لویند

گویند در دوزخند است در او

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

یلسون آورده که اینست
اسفند ماه است و در
است و در
دیماه

[illegible]

بیشتر از می

مجلس شورای اسلامی

کروڑہستہ

子

۲
پیشینه

جند و التعلب خاصه که با سه خرمن طلا کنند و اگر در چشم کنند جلا دهد و از جبهه سموم قباله
است و چون او چون کرم برهن و کلفت طلا کنند زایل کند و خاکستر آن چون پنبون کنند و نازک
جلا دهد و علامه بگوید آن زمین الغسی و سیرجی چشم و سرفه خشک بود و دشواری بول و نفث
هم و در دود و دود و دود و لون بولی سفید و خوش را ریش کند و از آن جمله است که کشنده
بمعالج آن بلعاب و در عن بودم شیرین و بزرگان و جباری و حطی کنند و شانه از ساقین
در رخ زرد است و کفته شود در حطی اطاعت و کفته شود از خاموشی بغایت که بشکل مانند خنجر
بود و بولون نزدیک شقایق بود و باشد که فرق کنند از شقایق و موفف کوید و اورا بشیرانی
ملینا، سرخ گویند و بشیرا چشم را پاک کند و ورق او چون ضاد کنند بر چشم ورم ساکن کند و در
قوة جلا و کلیل بود آواز دخت درختی بود در کرکان و او را از سر زمین خوانند و در شهرزی ملیند
و در طبرستان طاحک و بشیرازی درخت طفک و پیاری طاق کوید بهترین پستانی بود که به
پستانی یال بود طبیعت او گرمست در پیوم و گویند در دوم و خشکست در آخر درجه اول در
او اگر بهایم بخورند میرند و خوب او همین عمل کند و عصاره او نافع باشد جهت دفع سم چون باسل
بیاشامند فو رنج را نافع بود و سنده بکشاید و شری از فرسه متقال بود و نمز او موفف کوید
سرفه بلغمی نافع بود و صاحب منهج و جامع آورده اند که کشنده بود اما جند انگ امتحان کرده
شد خلافت و نمز او اندک حلاوتی دارد و صاحب منهج کوید که بغایت تحت و نه چنین
و او موی را در از کند اگر سرش شست و بدل او در از کردن موی ورق شهیدانه بود
از و ر جند فوقیت و کفته شود و سفیداج پیاری سفیداب کوید و نیکوتر او پاک سفید
خوشبوی بود طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و گویند در پیوم و جالینوسی کوید و بشیرا و
و بشیر و داء التعلب و داء الحیه را چون بار و عن کل طلا کنند بغایت مفید بود و د سقورید و س
کوید میر و جرح احسان باشد که بر طار بر بدن باشد چون در سرم زفت استعمال کنند و ملین او را م بود
و د انهای چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون برگزنی مغزب جری بالند نافع بود و وجهه شقایق
هم و اسفیداج اسری جند در چشم چون با و و باطل کنند نافع بود و سکن ورم بود طلا کردن
و خوردن اسفیداج کشنده بود و داء او بقی و مطبوخ تخم کرفش و اینون و رازایه و این فستین

۲
البسته موی پرویاندر

النعمان

درخت
۳

۲
وصاحب مفردہ

وہ اس آئینہ ایک کردار

49

مجلس شورای اسلامی

اور
جہت میں

منقولہ اول

۵۶۶۶

وعمل الغني وأن عمل الفضل
يعمل الفار كويند

اسفیل کا ندہ
باجنی کو نید

جنانچه از کید
زور باشد

استعمال کنند

روز چنین کند قوی تمام خشد و مقوی بعد بود و بول براند و صاحب منهل کوی مضروب
 بصبیب کیم و صلب او جاما بود و صاحب تقویم کوی مضروب بود و وار آور و مصلح او کجین
 سگری بود و باید که مشوی کرده استقال کند و غیر مشوی اصلا استعمال نکند مگر کینه و مصلح او شیر
 نازه بود که بعد از آن بیاشامند و گویند مضراست سفل مصلح او آرد که کینه بود و سرکه او در خاک
 شود و تخم او حبه فوخی که بخت بود و دوی آن بود نافع بود و بول کوبند خرد و با شرباب
 بپزند و حب سازند مرکب بمقدار خودی و یک حب از آن استعمال کنند از عقیق
 آب کرم که پوره ارمی در آن جوشیده باشد یا شامند نافع بود و از خواص و رقیق است
 آنست که اگر کرک بر روی او بایستد و درنگ کند لنگ گردد و گفته اند باشد که میر
 قنارک الله احسن الخلقین و بدل او بلبوس بود و گویند استغور دیون و گویند لوف
 و گویند قدمانا و ج بود آن جنک قیطن خوانند و عمار و آمار و ریزند گویند بیکار
 مورد بود بهترین خسروانی بود نازه طبع او سرد است در اول خشکست در دوم
 شکم را بپزند و عرق و خون که از جمله اعصاب بود و شکستگی اعصاب را بطول کردن نافع بود
 و چون بسوزانند بوی بدن خوش کند و جبهه و ریهها کرم و سوختگی آتش نافع بود چون بران
 باشند و جبهه و ریه کرم و مقوی دل معده بود و خفقان زایل کند و تخم او سرفه را نافع بود
 و شکم بپزد و کزندی عقرب و ریتلار اینکو بود و بوبیدن مورد جبهه بخار کرم تر نافع بود
 و اگر عصاره او در چشم کشند قوه چشم دهد و آب رفتن زایل کند و چون جوشانند و در آن
 آب نشیند جبهه بیرون آمدن مقعد نافع بود و خون رفتن رحم و رحم را نافع بود و موی را
 بر ویانده خاصه روغن او و قوه موی دهد و لون او سپیاه کند و اگر تخم او جوشانند و پیش از
 شرباب خوردن قدری بیاشامند من خمار کند و اگر شیب خود بخورد کند خون رفتن
 رحم باز دارد و بدل او و رقیق توت بود و گویند عصاره زرشک و او طبیعت بیند
 و سهر آورد و مصلح او بنفشه نازه بود آس بری مورد اسفوم بود و گفته شود استخوان قدری
 سقو قدری بون گویند و شیشه الطحال و در مرکب السرفه خوانند و چند اسم دیگر دارد و در
 سین گفته شود اما اسقو در لغت یونان کاویست در دریا و قدری بون آنرا که طحالش

قطعا در

جگر

باز دارد

باز دارد

مورد طبیعت با شیران و در درگاه از ایندین پیر زین و نام نمانده و گفته اند که کینه کینه است
 و گویند استقال بود و این سرد و قوی طبع است این تحقیق است بیاض است صحرای شیرازی او
 برانگی و در گویند و گفته شود سقو دیون خوانند و نوم ایست و آن نوم بر سیت
 بیاضی بود و گویند طبیعت آن کرم و خشکست در چهارم جنس برانند و از ادویه تر یا قی فارو
 بود و در نوم الحیه گفته شود و بدل آن نوم اندک است و گویند غصیل کوجک بود اسفید اسفید
 خردل سقو بود و حرف سقو نر گویند و گفته شود اسرار و پنج گیاهی بود برک آن مانند برک
 شکست دادن خرد تر و شکوفا و از غوالی رنگ بود و غلاف تخم او مانند غلاف تخم بود و بعضی
 شکوفا و بوش رنگ بود و تخم او مانند حبه که آن بود و در کوهها روم و مصر و در میان نیز باشد
 و آن دو نوع بود غلظت و دقیق و از یکسخت ریشها بسیار بود و شکل ناردن بود بار یکسخت و زرد
 بود مانند مایه میان اما اسارون آنچه در میان باری و سبطی بود بیکسخت بود و طبیعت آن کرم
 و خشکست در دوم و گویند اسارون پنج پستیل رو نیست و این خلافت ناردن پنج پستیل است
 و گفته شود اما اسارون نافع بود جبهه در دماغ اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر یک مثقال
 با شرباب بیاشامند جبهه عرق النساء و وجع و رک و مفصل نافع بود و سده حکایت ایدول
 بلغم لزج بود که در معده و سر جمع شده باشد و باه را زیاده کند و بوی دمان خوش کند جبهه
 زول آب و سبل و آالتلب و حیه نافع بود و معده باشد و نسیان نافع بود و شربت
 از سه مثقال بود با مال العسل و استعار انافع بود و حیض برانند و نافع بود صلابه سپرز را
 و مثانه و کرده را قوه دهد و در خواص آورده که خون بکشد و با شیر نازه بپزند و ضا
 کنند میان مرد و درک باه را بکشد و نفعی تمام آورد و گویند مضراست شیش و مجفف اعصاب
 بود و مصلح آن موزج بود و گویند مصلح او موزج است که در روغن بادام خیسبیده باشد
 و بدل آن یک وزن و نیم و دانی وزن یک بود که در حمالا گفته شود اسفوم و اسما سرد است
 آس است و گفته شود اسفومش بشو لیون بود و پیر غولی نر گویند و بیونانی فلیون و آن
 بزرگتر است و گفته شود اسفانارخ بیاضی اسبانخ گویند طبیعت آن سرد و خشک
 در اول و گویند معتدل بود میان حراره و برده و ملین بود و سرفه را بیکسخت بود و در

شیرازی

در مانت نافع

مقوی

و جالس بود
بدل آن کس

اشترعار
جواسی بود

جون ۱۹۵۰ء

خلافت آن عصاره قرط بود و در هر سبط و صفت خوانند و قرط بیاری کوه گویند و آن مصی بود
 و قفل نیز خوانند و طبیعت آن سرد بود و در دوزخ و محقق بود و در پیوم و عینی گویند سرد بود و در اول خشکست
 در دوم بهترین آن بود که صلب و سطر و سپاه رنگ چون خود بر کمر قطع خون رفتن کند و چون بیاض
 حج را نافع بود و اسهال موی و استرخا و مفقد و رحم و شکم بند و حقه کردن و خوردن و این هم را نافع
 بود اگر بادار و ما بود که روشنایی چشم بفراید و در دطلما که جهه شکم اعضا بود و نفع بود و اگر بر روز
 کرم طلا کنند نافع بود و بدل او حوض است یا صندل و عین مقشور زن آن اقلع اگر با نفعی نافع
 مشکست و گفته شود قوس کوبید و بن است و گفته شود انشا الله تعالی افاد و بن خود
 الیج بود و گفته شود قلیا کفید و در قاف گفته شود افول است و العسلست و گفته شود افط
 بیاری خشکست و گویند و این موقوف گوید و روستایان شیراز حصه خوانند طبیعت آن
 سرد و خشکست شکم سرد و خاصه بریان کرده اما در بعضی شود و معده را بد بود و مصلح او کلکین
 بعد از واقعی خان گویند و آن دوفوع بود بزرگ و کوچک خان بزرگ را شنبه گویند و گو
 و کوچک را خاما اقلی و گفته شود اقلی بنه امل من ماست و گفته شود اقلی بنه پونا
 آن شوکه البیضا است و آن باز آورد بود و گفته شود انشا الله تعالی اقلی بنه پونا
 شوکه البیضا گویند و آن شکا عیست و گفته شود انشا الله تعالی اقلی بنه پونا
 بود و گفته شود اگر نس کفست و گفته شود انشا الله تعالی اگر نس کفست بود
 و گفته شود اگر نس جوز و میست و گفته شود و اگر نس نیز گویند و گفته شود انشا الله تعالی
 بود و گفته شود اگر نس جوز و میست و گفته شود و اگر نس نیز گویند و گفته شود انشا الله تعالی
 و بیاری کلل الملک است و آن نازه بر سیه بود و برنگ زرد بود که سفیدی مایل بود و چون بشکافند
 دانه او زرد بود طبیعت او گرم و خشکست در اول محل و ملین او رام صلب بود که در مصالح است
 بود و اگر با سیتین بر در مها جگر و سپرز و احشا ضما کنند نافع بود و چون با شراب بخوشانند
 و بیاضانند در دمه ساکن کند و عصاره او چون تر باشد باقی حج بیامیزند و در کوشن کاشند
 در ساکن کند و چون بیجی پزند و بر در مها کرم که در شکم و رحم و مفقد و انشین و دمه کاند نرم کند
 و چون با سیتین بیاضانند اخلاط که از دوشتری از ویدم بود اما مفقد و انشین و دمه کاند نرم کند

بودیایخ

و گفته شود انشا الله تعالی
 و گفته شود انشا الله تعالی
 و گفته شود انشا الله تعالی

بیزاری ساد و بیعی غایت طبیعت آن گرم است و لطیف

و گفته شود انشا الله تعالی
 و گفته شود انشا الله تعالی
 و گفته شود انشا الله تعالی

او

حجر العقاب جت البش
 شدن بسیار نافعست

او در سیون بوزن آن با بوزن آن لبان و کر با بوزن آن با بوزن آن و نم وزن او وزن آن
 الکست صاحب مناج کوبید و چوبست بندی و نم کوبید و بندن بند نیست و گویند ابطوط بود
 و این اقل صاحب مناج کوبید و چوبست بندی و نم کوبید و بندن بند نیست و گویند ابطوط بود
 که او را حجر العقاب و حجر العقیق و حجر الوداد خوانند و یونانی اناطیلس و معنی آن اسم آن بود که
 سنگست که از این آسان کند و موقوف گوید مانند جگری بود و بعد از جویز با ایزره رنگ چون
 بجایند و از این رو و اوچند و بغایه امس و صلب بود و دوشوار شکن باشد چنانچه پندار نیست
 و شک بود و چون شکن معزی در اندرون او بود سفید تلخ طعم و شکل شاه بلوط بود و بشیرازی
 او را کن ابلیس خوانند یعنی خایه ابلیس زنان اسپن را و مجموع حیوانات را چون در
 شیب ایشان نهند آسان برانید و اگر در صره بندند و بران زن اسپن بندند زود
 براید و از خواص او است که چون در ادیم کیند و بر ساق جب بندند آسان برانید و اگر
 با شیر زنان سخن کنند و بشم بدان بیالانید و زنی که زانند بخود برگیرد و برمان خدای تعالی آن
 کرد و شریف در خواص آورده که چون در دست گیرند و با کسی محاصمت کنند خضم برو غاب
 نیاید و اگر بر ختی بندند که بر می اندازد دیگر نیندازد و این ماسویه گوید بدل او فاوانیت
 اکنون بز آن رعی الحماست و گفته شود که گفته فرغونست و گفته شود الساموگ
 بود و اینو پیش نیز گویند و ساسم و آن ناخواه بود و گفته شود المبطوط کشت بر کشت بود
 و گفته شود الالمین و لبلابست و گفته شود انشا الله تعالی البسته العصاره لسان
 العصاره بود و گفته شود الیج نوعی از نباتات محصیه بود بشیرازی کار زیسک گویند و در
 محصیه گفته شود اللط غام بود و تمام غام الملک نیز گویند و بر فلیون و آن سبب بر بود
 بیاری سبب کوبید و در سبب گفته شود الاینون را سبب است و گفته شود البیه بیاری
 و بنه کوبید طبیعت آن گرم و تر بود و در مضم شود و غذا بدید و کرم تر و غلیظتر از سبب بود نافع بود
 جهت عصب کوفت خورده چون بدان ضما کنند و این ماسویه کوبید مفید معده بود و محلل او بام
 صلب و نفع او از بخیل و فلفل و در ارفلفل و در اجینی و مری بود و بعد از خوردن او جو ارض
 خورند اما مون حماماست و گفته شود اینوس ناخواه بود و گفته شود امعا الار

کادریک

البه خطی است
 و گفته شود

و گفته شود انشا الله تعالی
 و گفته شود انشا الله تعالی
 و گفته شود انشا الله تعالی

آن

و این مجربست

وضع مؤلف

فنت

[illegible]

آنکه در پیشانی ماند و تخم آن میخ زند
بود و طوطی بود و از خواص او یکی آنست
که اگر باغی که میخ کند وزن شود برگیرد
بیشتر برود و سنگ آبیست که میخ کند

برود و معاوضه کردن
سوخته بود

وہم

مفتی محمد امجد علی صاحب

انیسون
احمد پود

بذرا خدان
بجہتی ہو

انشاء

درخت هندی بود

این امر است به یاری کر
لوند و طبع آن سرد و تر است

۲۲

و حکم که از سردی جگر روانه بود میند و جهة معده که ضعیف بود از جهة تب بلغمی نافع بود اما
بود کسی که طبع ایشان سست بود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن تخم کل و چهار
وزن آن صندل و جگر اذان الفار بود و گفته شد انقوت رازی گوید و رومتن بود و گفته
شود اخطاب بلو سیطون گویند و سطیوس و غم و حد گویند و آن ثمره شوک مصری بود و پیر
کلان و بحر جنان و بیشتر ازای کل صد برک و در حیم گفته شود انجیده حشیشه الکلب خوانند
و شربت نیز گویند و صوف الارض و آن فراپیوست و گفته شود انیسون بیماری رازیانه
رومی گویند و آن دو نوع است آنچه رومی بود بشکل آنخواه بود و آنچه غیر رومی بود بقدر مانا ماند
و این مولف گوید که این نوع در شو شتری کارند بهترین او رومی بود و طبیعه آن گرم
و خشک است در پیوم و در قضی اندک بود بول براند و باد که در شکم بود تحلیل دهد و از آن جمیع بول
و قطع سیلان رطوبات کند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشانند و شکم میند و چون در شیب
بینی بخور کنند بزرگ و صلا سرد را نافع و سده جگر بکشاید و سوده جمل بر انگیزد و دفع مضرة سموم
جاور آن کند و اگر سخت کرده باروغن کل در کوش جاکند در کوش را نافع بود و اگر سفت و غلیظ
معده و فراغ را بغایت نافع بود و چون در شکم کشند کسه سیرد و نافع بود بهما کسه را و سده
جگر و پسر و مثانه و رحم بکشاید و اگر سخت کرده سپون سازند کند دمن که سبب آن عفونند
و دندان بود زایل کند و اسحق گوید مضر بود با معا و مصلح او تخم رازیانه بود و بدل آن تخم شلت
و گویند گریانا را گویند و خشک است و گفته شود اناثا زلیب الجبل است و او را میوزج
گویند و گفته شود انجدان دو نوع است بیماری انگیدان خوانند و انگو ان گویند و آن درخت
علیث است و محروث اصل آنست و علیث صمغ و ورق آن سفید و سیاه بود بهترین
سفید بود و طب و از آن سیاه منتن بود و علیث طب صمغ انجدان طب بود و علیث منتن
صمغ انجدان رومی بود و آن سیالیوس است و تخم او را کاشتم گویند و گفته شود و انجدان
خزاسانی بخ آن اشتر غار بود و گفته شد اما طبیعه آن گرم و خشک است در پیوم بلغمی بود و جهت زهر
کشنده و بر خنار زیر خاد کردن تحلیل کند چون باروغن زیت بود و باروغن سوپین عرق انصار
نافع بود و اگر با سرکه بپزند و پوست انار و صندل کنند بر بویا کسه نافع بود و اگر بیاشامد با زهر بود

[illegible]

ن

مجلس شورای اسلامی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
کتابخانه

والغنى
الغنى
در

آن انواع رمان
مصری است.

2
1961

2001

و آن غصاره قش، الحار است و گفته شود انشا الله تعالی او سبب نوعی از نیوفرمند است
 و طبیعت آن گرم و خشکست محل ریح غلیظ بود و در طبابت بکند اندوختنی از دیگر م بود
 او نشین این مولف گوید جاوید شود و گفته شود او داسالین کرسن خلیست و پیونا
 او داجلی بود و سالیون کرسن فطر اسالیونست و گفته شود او قنیم او پیونانی باد روح بود
 و گفته شود او قطاریون غاف است و گفته شود او ز پیری مرغابی گویند و آن
 نوع بزرگترین مرغابها بود و طبیعت او گرم و تر بود و فریبی آورد لیکن بدنه را از فضلها غلظ
 بر کند اولی آن بود که پیش از کشتن قدری بود و سوده در حلق او دمنده و با زیر گرم پزند
 و اگر بریان کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند تا سهو که بیدار و ز پونانی آب
 گویند و گفته شود او نومی پونانی شراب عمل است اسلیم صفر پیری سلیله زرد گویند
 بهترین آنست که فربه بود طبیعت او سرد است در اول و خشکست در دوم جبه چشم که آب
 ریزد چون در چشم کشند ناف بود و خفقا زاناف بود و خوردن او سهل صواب بود و اندک
 بلغم نیز بر اندوختنی از و از سفید درم ماده درم بود اگر نفوق کنند و غیر نفوق از و درم تا
 پنج درم بود مقوی معده و دبیغ بود و اسپتر خا، معده را نافع بود و مضرب بود و مصلح
 اگر گرفته بآب گرم خوردند و یا ترنجبین و اگر مصلح بود عذاب و پستان و او کوبیده
 مصلح او بود و بدل او پوست انار بود اسلیم اسود پیری سلیله پیا گویند و شیراز
 سه ترک بهترین مندیست طبیعت آن سرد بود در اول و خشکست در دوم سردی او کمتر از
 کابلی بود و گویند که مست لوز اصافی کند و جذام را نافع بود و شیر زرا اینکو بود و اگر بریان
 کنند شکم میند و اگر در چشم کشند قوه با صره دهد و شترنی از و منقوع پنج درم ماده درم بود
 و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن او مضرب بود و مصلح او عسلست و بدل او سلیله کابی
 اسلیم الکاس بهترین او فربه بود و اگر در آب اندازند زرد و در طبیعت او سرد و خشکست
 و گویند که مست باعث اهل عقل و حفظ پیغمبر اید و در سرد و اسپتر خا بکند زایل کند و اگر
 بریان کنند شکم میند و بریان ناکرده سهل بلغم و سود بود و قوی ریح را نافع بود و شترنی از و
 منقوع از پنج درم ماده درم و غیر منقوع از و درم تا پنج درم بود و بدستی که سهل صواب بود

غایت زردی
 بود که سبزی
 زنده

دنیازی ملله
 مویزک
 و دخی سواد بود
 و بواسطه رانی بود

اما با صیت سهل جلطها، غلیظ مثل بلغم و سود بود و خفقا زاناف بود و با مضرب بود و مصلح او
 غلست و مرابا، او مقوی معده بود و مقیم طعام کند و حمل معده محکم دارد و بواسطه رانی
 بود و سده بلغمی بکشد و بچ دندان و دندان را فواید دهد و اگر کیسال سرور سلیله مرابا بخورند
 سیاهی موی گاه دارد ایدع شیان است و قطا و دم الا خون نر گویند و گفته شود
 انهمان جرجر است و آن بانیست و گفته شود ایل جمار نوعیست یک نوع در چشمها و کنا
 رود و مویها را کرد و آن نوع زرد رنگ بود و او الطف انواع ایل است و یک نوع
 کومها، عمان و حرن باشد و آنرا بچو گویند و یک نوع را وعل خوانند و او در کومها پسر دیر
 بود و نوع دیگر را بقر الحوش خوانند و آن درد امن کومها و میان در حشان باشد و در طبیعت
 همه مانند هم باشند و زایشان چون خسته شود مار بخورد و بجهت پیاید و بقر الحوش پیری کاو
 کوی خوانند و او تنی بر سوراخ مار بند و نفس مار بخورد کند و مار تجیل سرون آید و از دنبال را را
 خوردن کیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعصاب او بکیرد و چون تمام بخورد دهانی و سوزشی درم
 او پیدا شود و آب از چشم او روانه گردد و در کج چشم او گوشت آنجا جمع شود و به بند برور و زکا
 مانند و بچی گردد و جناخه در گوش می باشد چون او را بکشند آن و بخ گیرند و در دفع هم عمل تر یا
 فاروقی کند و این مولف گوید آورده اند که گاوسی چون مار خورد بعد از آن سرطان طلب
 کند و بخورد جبهه دفع سم و کا و ماده چون بزیاید بچدان خود خورد و ازین سبب بود که پوست
 او عله نفاس پس را نافع بود و صاحب منهای آورده که دنبال ایشان چهار کانه سم آنجا
 جمع میشود خاصه کا و کوسی که دنبال او سم قانست و اولی آن بود که در وقت کشتن دو مرد
 باید نامرد و با هم چون می بکشند یکی دنبال مندازد و جالینوس گوید فونی که از گوشت ایشان
 حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان بطی القیم بود و بچ الریس گوید گوشت ایشان زود از
 معده بگذرد و بول برانند و رازی گوید بهترین آن نازه بود و در زمان کرم صید کرده باشند
 باید که در بختن مهر کنند و باروغن بزنند و بعد از آن شراب انجروما، العسل بیاشا مندا
 قرن ایل دیسفر بد پس گوید چون بسوزانند و در شغال با کشر بیاشا مندفث دم
 و قره امعا و اسهال کنند و پرقان و درمشان را نافع بود و جبهه زانان حایض که سپیلان

۲۰
 انهمان جرجر است
 و گفته شود ایل جمار
 نوعیست یک نوع در چشمها و کنا
 رود و مویها را کرد و آن نوع زرد رنگ بود و او الطف انواع ایل است و یک نوع کومها، عمان و حرن باشد و آنرا بچو گویند و یک نوع را وعل خوانند و او در کومها پسر دیر بود و نوع دیگر را بقر الحوش خوانند و آن درد امن کومها و میان در حشان باشد و در طبیعت همه مانند هم باشند و زایشان چون خسته شود مار بخورد و بجهت پیاید و بقر الحوش پیری کاو کوی خوانند و او تنی بر سوراخ مار بند و نفس مار بخورد کند و مار تجیل سرون آید و از دنبال را را خوردن کیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعصاب او بکیرد و چون تمام بخورد دهانی و سوزشی درم او پیدا شود و آب از چشم او روانه گردد و در کج چشم او گوشت آنجا جمع شود و به بند برور و زکا مانند و بچی گردد و جناخه در گوش می باشد چون او را بکشند آن و بخ گیرند و در دفع هم عمل تر یا فاروقی کند و این مولف گوید آورده اند که گاوسی چون مار خورد بعد از آن سرطان طلب کند و بخورد جبهه دفع سم و کا و ماده چون بزیاید بچدان خود خورد و ازین سبب بود که پوست او عله نفاس پس را نافع بود و صاحب منهای آورده که دنبال ایشان چهار کانه سم آنجا جمع میشود خاصه کا و کوسی که دنبال او سم قانست و اولی آن بود که در وقت کشتن دو مرد باید نامرد و با هم چون می بکشند یکی دنبال مندازد و جالینوس گوید فونی که از گوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان بطی القیم بود و بچ الریس گوید گوشت ایشان زود از معده بگذرد و بول برانند و رازی گوید بهترین آن نازه بود و در زمان کرم صید کرده باشند باید که در بختن مهر کنند و باروغن بزنند و بعد از آن شراب انجروما، العسل بیاشا مندا قرن ایل دیسفر بد پس گوید چون بسوزانند و در شغال با کشر بیاشا مندفث دم و قره امعا و اسهال کنند و پرقان و درمشان را نافع بود و جبهه زانان حایض که سپیلان

مانده آسن که مقایس

و صاحب منهای آورده که دنبال ایشان چهار کانه سم آنجا جمع میشود خاصه کا و کوسی که دنبال او سم قانست و اولی آن بود که در وقت کشتن دو مرد باید نامرد و با هم چون می بکشند یکی دنبال مندازد و جالینوس گوید فونی که از گوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان بطی القیم بود و بچ الریس گوید گوشت ایشان زود از معده بگذرد و بول برانند و رازی گوید بهترین آن نازه بود و در زمان کرم صید کرده باشند باید که در بختن مهر کنند و باروغن بزنند و بعد از آن شراب انجروما، العسل بیاشا مندا قرن ایل دیسفر بد پس گوید چون بسوزانند و در شغال با کشر بیاشا مندفث دم و قره امعا و اسهال کنند و پرقان و درمشان را نافع بود و جبهه زانان حایض که سپیلان

طوبات از رحم ایشان آید و میزمن باشد تا بخون باد و به موافق این زحمت بود
 بیانش منصفه حرق او باشد شل و در یک کوبی کند و در کل کبر بود و در تون حمام باند
 آتش نهند تا سفید گردد و مانند آفتاب بنشیند موافق بود جهت جشی که ماده و ریشی بود و آب بپوش کند
 دند از اجلا و پد و اگر بخور کند که کازان بگزیند و چون بپزد بر سر که مضغه کنند در دند از انافع بود
 و در خواص آورده که قرن ایل سوخته سفید با سرکه بپسیند و بر برص و بهن طلا کنند در آفتاب
 بود و اگر بیانش منصفه سپرز و دفع کند و اگر بار و غن بپسیند و بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل
 کند و اگر دمان که دکان فلک داشته باشد طلا کنند نافع بود و چون برستان و زمار طلا کنند
 حیض براند و گویند چون قرن ایل بر زن آستین بیند زرد و زردی در د و دیسورید و کسب
 غیر مایه نرا و چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بر کبر منصفه آستین کند و گویند به او چون بر تن مالند
 نفع بود و این زمر که پاره پوست او با خود نگاه دارد هیچ مار آنکس نکند و دیسورید و کس
 گوید خون او چون بریان کند جهت فزاید معاو و قطع اسهال نافع بود و چون بیانش منصفه سهم ارمی
 را نافع بود و قصب او چون خشک کند و سخن سازند و بیانش منصفه با بر انگیزد و اگر بر بازو
 بندند از هیچ مار شریک و هیچ کزنده کرد و او نکرد و این زمر در خواص آورده که چون د ببال
 او بچنان با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سخن کنند با شراب و بر قصب طلا کنند
 و را نافع در حال فخر آورد و بر مر حیوان که طلا کنند همین عمل کند و ممو گوید ایل را از غریت
 اگر تر بر وزنند و بچکان زرد و همان چون مشط است بخورد پندارد و گویند قرن ایل حرق در دقن
 را نافع بود و مادی که گویند در ساعت مسکن کند ایرسپس سوپن آسمان کونی بود و نام او ایرسپس
 از بهر آن کرده اند یعنی قوس و قزح و کل او زرد و سفید و لا جوردی بود بهترین چ آن سپاه
 بسیار که خوشبوی بود و طبع آن گرم و خشک در دوم و فایده و شج و صمد و نرس را نافع
 بود و مفعی لطیف بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سپینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک
 کند و حیض و بول براند و بر کزندی مار بر موضع زخم ضا که نافع بود و سرفه مفعی را نفعیت نافع
 بود و اگر با سرکه بیانش منصفه کزندی جانوران و مظلومان نافع بود و اندر و ماض گوید نفع
 جهت صده زهر ماکشده و او و به سیمیه و اگر گرفت درم از او با ما اعیل بیانش منصفه غلط و مره

این زمر

افعی و گویند خون
 وی چون بیانش منصفه
 سنگ کرده و شانه
 بر زن اند و مفعی وی
 خون خشک کنند و نفع
 و با شراب
 ماکشده

در عین

مضر از اند و خواب آورد و چون لیسوس که بر عرق الشاد فایده نافع بود خاصه روغنی که در بخت
 باشد و اگر با سرکه زن بخورد بر کزندی جانوران و مظلومان نافع بود و سرفه مفعی را نفعیت نافع
 و اگر سخن کرده بر ریشی که نامشور شده باشد با سرکه بپزند و پانز و اگر بار و غن کل سرکه بر سر ضا کنند در
 سر را نافع بود و چون در عین جکسان نافع بود و اگر بطبخ او مضغه کنند در دند از انافع بود
 در ان ششینه صلابه رحم و درد از انافع بود که از سردی بود و روغن او چون با سرکه در گوش جکسانند
 در گوش ساکن کند و من نزلت کند و روغن او فح افواه بواسیر بود و رازی گوید بر شش در اسهال
 آب و داندک ماز یون با سه و فیه لبن العالج بود و اسحق ابن حسین گوید ایرسپس مضر بود شش
 و مصلح او عمل بود و ایرسپس پاری بن سوپن صحابی خوانند و در دشت روان بسیار بود
 و مولف گوید تخم او از منومات بود و اگر پنج اوقدری بردند ان نهند در ساکن کنند تا ذن الله
 تعالی و الله اعلم بالصواب باب السرا و باد نافع راج گویند و آن
 نار حیلست و گفته شود با قلا جرب خوانند و قول گویند و طبعه او نردیست با اعتدال و گویند
 سرد است در اول و خشک است در دوم و در و رطوبتی ضعیفی بود خاصه ترا و بهترین است
 که فیه بود و بر زرد و خشک بود و ترا و بود و او کلف را زایل کند و بقرط کوید غذا اینکو دها
 و صحت نگاه دارد و چون بیشتر کنند و بد و نیمه سازند و بر زخم کفون آید نهند باز دارد و از خواص
 اوست که چون از مرغ بیا و زنند از خایه باز آید و چون گویند و بر زمار که دکان ضا کنند
 موی پستن باز دارد و همچنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی سر زده باشد همین عمل کند خاصه با پوست
 و با قلا سپینه و سرفه و غث دم را نافع بود اما بغایه نفع بود و دوشوار ستم شود و خواصها آشفتند
 غایب لیکن ضا کردن بر ورمها و ورم انشین و ستان که در و شریک بود بغایه نافع بود و قطع
 بول کند و چون با رطله و پیل بپسیند و محلول مایل بود و بر ورمها و کوش و شیش ششم اگر
 باشد بیانی و زیت عینی بر خنار بر ضا کنند و کلل نیاید و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخور
 اسهال که از فزاید معاو بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی آن بود که یک دو جوش در آن
 آب را بر زنند و آب دیگر کای او کنند تلخ او کمتر باشد و با قلا که نافع مکرر بود که نفع و گوشت
 بدن و یاده کند و آورد او چون دقین بپزند و روغن بادام و قند اضافه کنند و بیانش منصفه

فزه کند

و چون با شراب بیانش منصفه
 در دجله و سپرز را نافع بود

در بر زنند و ماده که بدندان و غیره

و بهن راز ایل کند

دو موف کوید غایت جرات
دیارات امتحان کردند

و حق
کست
ر

۱
مجلس

و نمک بخوبی ساند یا مسلوب کنند و بنار و غن کجند یا با نام بریان کنند یا سرکه و گویا در این
بپازی با بونه گویند و بهتر آنست که کل او زرد و بزرگ بود و طبع او گرم و خشک است در
اول منفی و ملطف بود و مجلی جذب و در مهمل صلب نرم کند و صداع سرد را خاف بود و همه
بیمار را خاصه که از عفونت سودا و ملغم بود و در مهمل احشا و اگر کجاست ساند و در آب آن شسته
سنگ کرده بریزند و حیض و بول برانند و بچینه از دوا اگر ساشانند بول حیض برانند و بچینه
وقت زادن آسان بیرون آورد و بد زایاک کند و تنقیه تمام کند و اگر بر جرب مزاج
کنند بزرگو قوه اعصاب و دماغ دهد و برورم جگر ضا و کردن ناف بود و بخار او در آخر زایا
بغایه نافع بود و اگر باب و سرکه بپزند و در آخر مد سر بر بخار او دارند چشم را پاک کند
و اگر چشم به آب با بونه بشویند و دساکن کند و آحتن چین کوید مضر بود و حکمت و ص
او عسلست و بدل و در تقویت دماغ و زایل کردن صداع سر برانجی سف بود و بار دج
خوک خوانند و آن نوع از ریاح کوهست و در دامن کوهها باشد طبع او گرم است
دوم و خشکست در اول و گویند رطوبتی فضلی در و مست و بهتر آنست که کوه بوی بود
و او از ادویه قبی است اگر عصاره او در چشم کشند جلاد دهد و رطوبتی که از چشم روانه بود
کند و اگر سیار بخورند از ریاح چشم آورد و شکم نرم دارد اما باه برانیزد و موله ریاح بود و بول
برانند اما کشتوار معتم بود و گزندگی زینور و عقرب را ضا و کردن ناف بود و اگر بار و غن کل و سر
وست جو برورم گرم ضا و کنند ناف بود و خوردن او گویند گرم در شکم پد کند و چون بخانند و در
آفتاب بند گرم از آن توله کند و شریف کوید چون آفتاب مجل خواهد زدول کرد چون او را
بخانند پیالی در آن سال از دندنه این باشند و اگر بخانند و در گوش نهند در دساکن
کند و صاحب کامل کرده که در خون او هیچ منفعت نیست در ضا و کردن منفی و مجلی بود و از
خوردن او خلط سوداوی بر توله کند و چشم را تار یک کند مصلح او بقله الحما بود و بدل او
دودزن آن سیتریان درخت حب البانست و گفته شود بار و در غاموس است
و در اسپوس گفته شده بادی پهنانی فلفل سپاه است و گفته شود با بلس نوعی از
علیق بود و گفته شود ان شاء الله تعالی با سطر یون فرسطار یون گویند و آن نوعی از

۴۷

معنی بار سطر یون
پونانی حاکم است

ج ج
جب جا
ج ح
شهوة الطرفات
وكنه شهود

م

وَأَرْزُقْ

قصید

قطن برس
رر

ملود ریجی سف بزمی
 شویا کو نید و شیرازی
 برتر اسک و حاتم
 دیگر ارمقته

در قوت مایه پر مشکی
و در قوت مایه پر مشکی

کرمست در دوم و خشکست در آخر و اول بر صفت سرد و خفای کردن با نطوان نافع بود و مطلق
 و محلول مفتوح بود و صاحب و وار و پسر را نافع بود و سنگ کرده و بریزانند و اگر در طبیعت او خشک
 حیض براند و ریش رحم را پاک کند و بچه پندارد و شیمه پرون آورد و در رحم را نافع بود و اگر
 سه دم از وی باشد مین عمل کند و اگر بسوزاند و خاکسترش برش فرج افشانند خشک کند
 و اگر با پسر بیاشامد مین عمل کند و سینه پنی و زکام را نافع بود اگر بطبع او بشوند و خورد
 او مضرب بود بکرده و مصلح او انیسون بود و در ایامی که بدیدل او در در سرد با بویخت و گویند
 انیسون بر روی بنایتست که در آب روید و در مصر از کاغذ سازند و مویف کوید و شیمه پرون
 او را شاک گویند و شلخ و حیان او پسر گویند در قوه ناسد کاغذ بود و در سوخته او حقیق
 زیاده بود و طبیعت او سرد و خشکست در دوم اگر بر جراحتها تر باشد خشک کند و اگر در سرد
 خستند و خشک کند و بر ناصور کند نافع بود و خاکستر او آله دمن را نافع بود و حبس نقت
 دم کند و آنچه مصری بود غذا دهد چون بر کشند یا سندی شکر بود بر طایفه صاحب منهل گوید
 گویند بستان افروز بود و گفته شود بر سیا و شامه الحن و شمر الحیار و شمر الارض و شمر الحن زبر
 و حنیه الحمار و ساق الاسود و الوصیف الاسود و کزبرة البهمنز گویند و شمر الغول پیاری بر سیا
 گویند و بکر مانی کوسو بهترین است که خوب او سپاه بود و گویند بهترین است که خوب او
 برخی زنده طبیعت او معتدلست در کرمه و سردی و گویند بهترین است که خوب او میل
 بکرمی دارد و خشکی و سه دم از او مسهل بلغم و سودا بود و شش و سینه از فصول غلیظ پاک کند و بکدانا
 و یزقان و سپهر را نافع بود و بول حیض براند و پسرک بریزاند و چون بیاشامد شکم میند
 و شیمه پرون آورد و گویند کی پیک دیوانه و مار را نافع بود و دیگر جانوران چون با شراب
 بیاشامد و محلول و ملطف بود و موی برداء الثعلب بر ویانند و اگر بیاشامد ربو و یزقان و غیر
 البول را نافع بود و اگر بالادن و روغن موز و بار و عن سوپن و زوفا و شراب بزموی که ریزد
 طلا کنند و بچه او محکم کند و اگر بسوزاند و بر سر کل مالند موی برویانند و جربش را نافع بود و اسحق
 گوید مضراست سپهر و مصلح آن مصطکیت و رازی گوید بدل آن در ربووزن آن بختشایم
 وزن آن رب السوسین بود بر شوم بلغم ابل بختشایم بود و گفته شود بر رقوط و پیاری پیوش

حب القز

و بکند

بازن
 است و گویند که اگر است از او گویند و گفته شود بر رقوط و پیاری پیوش
 است و گویند که اگر است از او گویند و گفته شود بر رقوط و پیاری پیوش
 است و گویند که اگر است از او گویند و گفته شود بر رقوط و پیاری پیوش

براق
 بنایتست که در آب روید و در مصر از کاغذ سازند و مویف کوید و شیمه پرون
 او را شاک گویند و شلخ و حیان او پسر گویند در قوه ناسد کاغذ بود و در سوخته او حقیق
 زیاده بود و طبیعت او سرد و خشکست در دوم اگر بر جراحتها تر باشد خشک کند و اگر در سرد
 خستند و خشک کند و بر ناصور کند نافع بود و خاکستر او آله دمن را نافع بود و حبس نقت
 دم کند و آنچه مصری بود غذا دهد چون بر کشند یا سندی شکر بود بر طایفه صاحب منهل گوید
 گویند بستان افروز بود و گفته شود بر سیا و شامه الحن و شمر الحیار و شمر الارض و شمر الحن زبر
 و حنیه الحمار و ساق الاسود و الوصیف الاسود و کزبرة البهمنز گویند و شمر الغول پیاری بر سیا
 گویند و بکر مانی کوسو بهترین است که خوب او سپاه بود و گویند بهترین است که خوب او
 برخی زنده طبیعت او معتدلست در کرمه و سردی و گویند بهترین است که خوب او میل
 بکرمی دارد و خشکی و سه دم از او مسهل بلغم و سودا بود و شش و سینه از فصول غلیظ پاک کند و بکدانا
 و یزقان و سپهر را نافع بود و بول حیض براند و پسرک بریزاند و چون بیاشامد شکم میند
 و شیمه پرون آورد و گویند کی پیک دیوانه و مار را نافع بود و دیگر جانوران چون با شراب
 بیاشامد و محلول و ملطف بود و موی برداء الثعلب بر ویانند و اگر بیاشامد ربو و یزقان و غیر
 البول را نافع بود و اگر بالادن و روغن موز و بار و عن سوپن و زوفا و شراب بزموی که ریزد
 طلا کنند و بچه او محکم کند و اگر بسوزاند و بر سر کل مالند موی برویانند و جربش را نافع بود و اسحق
 گوید مضراست سپهر و مصلح آن مصطکیت و رازی گوید بدل آن در ربووزن آن بختشایم
 وزن آن رب السوسین بود بر شوم بلغم ابل بختشایم بود و گفته شود بر رقوط و پیاری پیوش

و با صفاتی
 اسبزه اند



بر بقله الحفا

الحجازی

گویند و موی نسلین و موی آن بر خونی بود و پیازی میگو گویند و آن دو نوع بود سفید و سرخ
 بهترین سرخست که بل سیاهی زنده بود که چون در آب کنند درین آب شینند اما سفید سرد تر از سیاه
 بود و موی نسلین و موی آن بر خونی بود و گویند در سوم و گویند در سیم و گویند در سیم و گویند در سیم
 خستند و اگر بریان ناکرده و در دم جلاب کرم بیاشامد طبیعت براند و اگر بریان کرده بود بار
 کل شکم میند و بچه او نافع بود و خاصه کودکان و لعلک جشونه دمن و سینه و لعلک مصلح و نافع بود
 و در موی نسلین و موی آن بر خونی بود و گویند در سیم و گویند در سیم و گویند در سیم و گویند در سیم
 که گویند استمال کنند که کشنده بود و شری از و در دم است و مداوا کسی که گفته
 خورده باشد با سفید باج و فلفل و خلث یا بنفش کنند و واه المسک و بدل و در تلین
 طبیعت بداند بود یا تخم مرو و در بترید و تربط تخم تورک بود و بر لکس الیستانی تخم کرکس
 طبیعت او کرمست و خشک بود در دوم بول حیض براند و سده کرده و جگر کشاید و فواف
 که از امتلا بود نافع بود و شیمی از و سه دم بود و گویند که جانوران را نافع بود و در بملو
 اما مضرب و شش و مصلح او حمام است و شریف گوید که این زمره خواص آورد که تخم کرکس
 با بجنان قند بر و عن کا و جرب کنند و سه روز بیاشامد باه از زیاده کند اما باید که غذا
 خورس و به خورند و بدل تخم کرکس فطراسالیون بود و گفته اند که ده یک آن فستق و نیم
 وزن آن فطراسالیون است بزر لکس الجبل فطراسالیونست و گفته شود در رقوط و پیاری
 تخم خرو گویند و بکر مانی بیکر خطی طبیعت آن معتدلست در حراره و رطوبه و در رقوط و پیاری
 و بهتر از تخم خطی جشونه سپینه را نافع بود و ریش روده را نافع بود و گویند که در کدانا و بملو
 و چون در ادویه گفته بود در مضره و ادویه حاده کند و بدل او تخم خطی بود و بزر الخطی بهترین آن
 سپاه سپیده بود طبیعت او سرد و خشکست و گویند معتدل بود در حراره و رطوبه اگر با سر
 بر حق طلا کنند و در آفتاب شینند نافع بود و سه دم کرم را مفید است و چون رفق شکم میند و در
 ضا که همه ذات الجنب سازند نافع بود و شکم میند و سنگ کرده بریزاند و بدلش تخم خنزاری
 بود بزر الرطبه بزر القراح و بزر الضففر و بزر القف و بزر القنداد و بزر القصب گویند و آن بزر
 الخلف بود پیاری تخم است گویند بهترین زنده بود و طبیعت او کرم و تر بود و در رقوط و پیاری

که تازه و فربه بود که لون سرخی دهند طبیعت وی گرم و تر است با مقدار چون بریان کنند
 نافع بود جهت دوسطاریا و سحر و شکم به بند و مضر و در مهابود و بریان ناکرده سهل اندک
 بغم بود مقدار دو درم مستعمل کنند مضرت شش مصلحی حیات بدل آن برز فطوفا
 و در انضاج بدل آن بزرگکنان نزرطایه حب الکلیج است گفته میشود برز فطوفا
 این خراسان تو در ی گویند گفته شود برز فطوفا بیاری نخ اند فوفو گویند و دو با سبت
 گویند و جاق و در ی نیز گویند بهترین آنست که فربه بود و برستی بود طبیعت وی گرم و خشک
 است معده را پاک کند مقدار نیم درم و نفع بود جهت کز بدی جانوزان چون با سکنجبین
 پاشا مند و از اذقیه مای بود و مریج باه بود و نیم و گیاه وی نیز اما جرب آورد مصلح وی کز تر
 و بدل آن شلم نزرطایه بیاری بزرنگ گویند و مدبر نری نخ نزرطایه طبیعت آن سرد
 و خشک است بهترین آنست که فربه بود و سیاهی وی سرخی مایل قابض بود و نافع بود جهت
 سده جگر و کرده و عرق النسا مقدار دو درم مستعمل بود مضرت شش مصلح وی غسل
 بود بدل آن نخ حاضی استانی است چون پاشا مند نفث دم که از سینه بود قطع کند
 و فضول که از شکم روانه بود اسحق گویند طبیعت وی گرم و خشک است نزرطایه
 حب النثر گویند بیاری نخ نزرطایه گویند نثرانی تر شنگ گویند بهترین آنست که فربه بود
 و برخی دهند طبیعت آن سرد و خشک است بغایت قابض بود و مریج صفرا میزند و دردها
 کند و شکم به بند و اسهال قطع کند مضرت بکرده مصلح وی فندوق در خواص آورد مانند که
 نخ حاضی چون در فوفو بندند وزن براندهای جرب بند و مادام که باخود دارد آب تن نشود
 نزرطایه بیاری بزرنگ خوانند بهترین آن بود که تازه و فربه بود طبیعت وی گرم است در اول
 و معتدل است در نری و خشکی و گویند معتدل است در گرمی و سردی و خشک است در اول صبح
 برینها و مهابود خواه ورم گرم خواه سرد اندونی و بر روی کلفت برص و نافع بود و دغان وی
 زکام را سود سود دارد و چون بریان کنند شکم به بند و اگر خام پاشا مند شکم به بند و
 سرد مستعمل کنند بول برانده و اگر نری وزن در آب آن نشیند ورم رحم تحلل یا جوده
 را بند بود و دشوار مضمض شود و غذای اندک به مضرت بود و متبلین مصلح آن کلکین نزرطایه

بدل

بدل آن عصا زه با فلی بود و گویند جلد در خواص آورده اند که چون ماموعه عمل بر برص اخن
 صفا کنند بر و البته و چون بخورند منی زیادت کنند و در سینه را نافع بود بر تمام بیاری
 نخ سبزه گویند بهترین وی لبنان بود سیاه طبیعت وی گرم و خشک است حص برانده
 فرامیدن سهل کند مقدار دو درم مستعمل بود و جهت باد که در شکم بود نافع بود و جهت فوفو
 که از استلا بود سودمند بود اما بغایت مضرت شش مصلحی کز تر است بدل وی نخ فغ و نخ
 بالکوسا وی رز اندام سود جبهنگ است گفته شود برز الیهیون بیاری نخ مارجوبه
 گویند بهترین وی استانی بود طبیعت وی گرم و تر است در دوم منی زیاد کند و شهوت صلح بر کز تر
 و نفع بود و نری زیاد کند مقدار دو درم مستعمل بود مضرت بکرده مصلح وی غسل است عمر البول
 را نافع بود و عرق النسا و فوفو بغمی در بجمی و کز بدی و بند اسود مند بود بدل آن جنجلی است
 برز فطوفا قطع است گفته شود برز فطوفا دجول خوانند بیاری نخ کشوت خوانند
 و بر باند و بیار و شکم نثر گویند طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک است سده
 جگر کینا بد و برز و معده را پاک کند خطما بعضی ابروی سرون آورد و نهایی حرکت از بغم
 و مریج صفرا نافع بود و چون با سکه پاشا مند فوفو ساکنی و چون کوشا نند شکم به بند
 و قوت معده به بند و حبض و بول برانده و سیلان رحم را نافع بود و عصا زه وی چون نری بود
 با قوت جهت برقان معده بود و اگر بطن وی ماصا زه وی دست و یا با بر اینویند نفوس البعد
 بود مقدار دو درم مستعمل بود اما بغایت تلخ بود و در شفقت مانند کاسنی بود و اگر کز
 حالات و گویند مضرت شش مصلح وی غسل است و گویند صمغ عربی بدل آن چهار دانگ
 وزن آن افشینی است رز اندام بیاری نخ کاسنی گویند بهترین سیاه رنگ فربسته
 بود طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک است نافع بود جهت نهایی صفرا میزند
 کین پد و برقان که از سده بود سودمند بود مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضرت
 برز مصلح آن سکنجبین است بدل آن نخ کشوت برز با جود فوفو و ساسا رگشت گویند
 و آن کز تر است بیاری نخ انچه گویند طبیعت وی گرم و خشک است در دوم بهترین آنست که
 فربه بود در وی تلخی هست و گویند تر است و در مای ن کوش حطب را نرم کرد و با جوده را

زیادت کند خون مانند آب شیر که تازه باشد و این محبت و چون بکوبند و بر شیرها
خورنده و سرطانات افتانند نافع بود و چون با شامند ماء اصغر و بلغم و قوچ و
استقار نافع بود مقدار نیم مثقال باب کرم و عسل و اگر بکوبند و مقدار سه درم با شیر آب
بشیر تازه باشد مجامعت را قوت دهد شریف آورد است که چون بکوبند و با عسل یا بنفشه
و بر قصبه طلا کنند قصبه استبرک را اندوز یا ده کند و اگر با سکنجبین باشد مجامعت سبب
و در و معده نافع بود و اگر بکوبند و با عسل بپوشند و لعق کنند عسل نفس را نافع بود و وی مفرق
کرده بود مصلح آن صمغ عربی و کثیر بود بدل آن عوف است و فرود مانا و کوبند بدل آن بزرگ کرات
است و کوبند بر جگر بسیار خوردن وی سرفه پیدا کند و اوای آن شراب بنفشه است و جواب
در الزام پنج ارومی اینون است گفته شد بر زرا را با در باب را گفته شود در التماس
حب الفقد کوبند با سیخ بخت خشک خوانند شیرازی دل آشوب خوانند لفل کوبی هم خوانند و در کنار
رو مار وید بهترین آن بود که وی تیر بود طبعیت وی گرم و خشک است در دوم حبت و درم
سبز و استقار نافع بود با ده درم سکنجبین و اگر با سرکه بپوشند و بر سر صمغ کنند
نافع بود و اگر بخورند مفع سده بلکه بود اما مصلح و محقق منی بود مصلح آن شیر و تخمین است
مرا لکله بسیار سیخ کند نا کوبند بهترین آن شمشیری تازه بود طبعیت آن گرم و خشک
است و کوبند سرد است اگر بخور کنند با قطران در شیب دندان که گرم داشته باشد بکشد
و بنماید و اگر در شیب مقعد بخور کنند و سایر را بیل کنند و دو درم از آن باد و درم نیم مورد نافع بود
حبت نفث دم که از سینه بود و حبت زخیر و حبت کسی که شهنوش مقطع شده باشد بکدرم
نافع بود و نافع بود حبت کرده و اگر بر بان کنند با حبثا رشاد نافع بود حبت تر که از سردی
و بلغم و جگر بود بنفش مصلح وی عسل است بدل آن تخم جریه و بکوبند کسی که خوابد که مجامعت
بسیار کند و هیچگاه از دست بزرگات با شراب پاشا در در خواص آورد هاند که اگر در میان
سر که زید ترشی آن بهر در در لعنت بر زانچ است بسیار سیخ بخت کوبند بهترین وی است
که مرغ رنگ بود طبعیت آن گرم و تر است باه را زیادت کند و نفع بود و چون در معاجین بود
و فسخوم و ادویه قناله بکشد شریف در خواص آورده است که چون بر زانچ بر گردن بندند نافع بود

مرای و در پنج راسودد بخوردن آن شش را مضروب و مصلح آن کثیر بود در دفع
 بهترین آن بسط فربه بود طبیعت وی گرم بود با اعتدال معده را پاک کند مقدار مایه و
 از وی کدرم بود مضروب و شش مصلح وی کثیر بود و نور الیهان برزاش مسفرم کوبند بهترین
 وی آنست که سیاه و فربه بود و کوچک و خوشبوی طبیعت وی گرم و خشک است و کوبیده
 و حرارت و برودت نافع بود جهت رطاف و دوام و قیام صفای معده اینم درم بریان
 کرده سبج را نافع بود و شکم را به بندد کشفال باب سردی کلاب تر کرده و فربه قطع
 اسهال فوسن کند کوبند مضروب کرده مصلح آن مرنگوش است و بدل آن تخم مرد است
 در الشف پیارسی تخم شبت کوبند بهترین آنست که فربه بود طبیعت آن گرم خشک
 است با اعتدال شیر را براند و بوی سر قطع کند چون سوزانند و بر بوی سر خدا کند مقدار دوم
 مستعمل بود لیکن مغشی و مقیتی بود مضرات بطنه مصلح وی عمل است بدل آن دو وزن
 آن شیت در الشف پیارسی تخم کوبند بهترین آنست که کوبند بهترین آن تازده و فربه
 بود طبیعت آن گرم و خشک است خرازا نافع بود و اگر بخورند منع مستعملی شراب بکند و در
 مست شود و منی را زیاد کند مقدار مستعمل بود مضروب و شش مصلح آن عمل است این
 ماسویه کوبند که هر کس بکرم تخم کرب باب کا و زبان باشد در مست شود چون شراب
 بخورد کلی وی چون در فرجه از آن بارزد بخورد بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 بهترین آن بود که بر جی رند طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تبعدار
 و درم مستعمل است مضروب و بر مصلح وی طین محنوم بود در البطله الحق بر زان خود است
 گفته شد عوزه حرمانت پیارسی حرک کوبند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم
 شیرین وی میل حرارت دارد و در وی قبضی بود طبیعت وی شکم به بندد و آنچه بهتر بود حبس
 در وی زیاده بود و در شش اضم شود مضروب بدین و دندان و مولد ریح بود و سده آورده
 مصلح آن سکین پی ساده بود سبج نبات گفته شود سبج شنبلیله و کوبند
 و اخر اس الکلب نیز کوبند و شنبلیله نیز کوبند و نافع الح و کثیر لاجل بهترین آن فرفنی طعم
 سبب بود و چون نشکند اندرون وی فتنی بود طبیعت وی گرم است در اول معتدل

در الشف پیارسی تخم شبت کوبند بهترین آنست که فربه بود طبیعت آن گرم خشک
 است با اعتدال شیر را براند و بوی سر قطع کند چون سوزانند و بر بوی سر خدا کند مقدار دوم
 مستعمل بود لیکن مغشی و مقیتی بود مضرات بطنه مصلح وی عمل است بدل آن دو وزن
 آن شیت در الشف پیارسی تخم کوبند بهترین آنست که کوبند بهترین آن تازده و فربه
 بود طبیعت آن گرم و خشک است خرازا نافع بود و اگر بخورند منع مستعملی شراب بکند و در
 مست شود و منی را زیاد کند مقدار مستعمل بود مضروب و شش مصلح آن عمل است این
 ماسویه کوبند که هر کس بکرم تخم کرب باب کا و زبان باشد در مست شود چون شراب
 بخورد کلی وی چون در فرجه از آن بارزد بخورد بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 بهترین آن بود که بر جی رند طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تبعدار
 و درم مستعمل است مضروب و بر مصلح وی طین محنوم بود در البطله الحق بر زان خود است
 گفته شد عوزه حرمانت پیارسی حرک کوبند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم
 شیرین وی میل حرارت دارد و در وی قبضی بود طبیعت وی شکم به بندد و آنچه بهتر بود حبس
 در وی زیاده بود و در شش اضم شود مضروب بدین و دندان و مولد ریح بود و سده آورده
 مصلح آن سکین پی ساده بود سبج نبات گفته شود سبج شنبلیله و کوبند
 و اخر اس الکلب نیز کوبند و شنبلیله نیز کوبند و نافع الح و کثیر لاجل بهترین آن فرفنی طعم
 سبب بود و چون نشکند اندرون وی فتنی بود طبیعت وی گرم است در اول معتدل

در تری خشکی و کوبند گرم است در دوم خشک است در سیم سهل بود و بلغم لذج بود
 و مقدار سیم درم سه سهل بود و با عرق خروس پنج درم سه سهل بلغم بود و اسهال
 وی بخیر معض کرب بود شری از وی از دو درم پنج درم بود و قوی کباید و محل نفخ و رطوبت
 بود و مرقع بود و نه ذات سبب آنکه ماده سودانی از جوهر دل و دماغ و جمع بدن صنف
 کند از خاص وی آنست که شیر را به بندد و شیر سبب را حل کند استی کوبید مضرات کوبید مصلح
 آن بلبله رزد است بدل آن افیتون نوزن آن و دالک پنجم مله مندی بسا اصل
 المرحان است و سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن مرجان سرخ است باریک
 باریسی از افرمک کوبند طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در سیم و سوخته
 مستعمل کنند صفت سوختن آن در کوزه کوی نو کنند و بکلی حکمت گیرند و در تنور خیار
 نهند شب و بامداد بیرون آورند در وی قبضی تخفیفی بود و تخفیف وی بیشتر از قبض
 بود نرف دم قطع کند و چشم را قوت دهد چون در چشم کشد و آب رفتن از وی
 باز دارد باید که بعد از سوختن بشویند گوشت زیاده بخورد و از جلد او به مفرغ و مقوی
 قلب بود و ریش رده و نافع بود و عسر البول مقدار کدرم از وی مستعمل بود و در سون
 و در انزاج لایبی تمام به درازی کوبند در کتب خاص که اسکندر را کوبید که سبب کرب را در مخرج
 بندد و باریبی منفوس نافع بود و هر موضع که خون از وی روانه بود سبب با کبر با سوخته بران
 باشند باز دارد بدل وی در حبس دم الاطوبی است استی کوبید مضروب کرده مصلح
 وی کثیر است سبب بر زبان اهل مغرب را زیاد کوبید گفته شود سبب از در و زبان
 بروز نیز کوبند بهترین آن بود که در سبب خشک کنند طبیعت وی سرد و خشک است معده
 و دوده را پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن کرد اند چون با سکین پی بنا مانند در
 و درم مستعمل بود استی کوبید مضروب و بطنه مصلح وی کثیر است سبب شیرازی بر زان خود
 بهترین وی آنست که رزدی بود که سرخی زند و خوش بوی بود طبیعت آن گرم و خشک است
 در اول کوبند در دوم در وی قبضی بود و کوبند معتدل است و کوبند سرد است و لطیف دانه کی و در
 در وی است محل نفخ و صلابات غلیظ بود چون در معده کشد بوی دمان خوشی کند و شکم به بندد

و تنهای محرقه و خراجهای گرم تشنگی بنشانند و با سکنجبین چون پاشا منسوب براند و شانه
 بشوید و آب وی چون باغذ بود در تیرید زیاد بود مضرب بود به پیران و خراجهای سرد
 و خون بدازی حاصل شود در جگر و بطن و کبد و مصلح وی قند بود یا عسل با وی خورد
 یا بعد از وی خوردند بط کوش وی بسیار حرارت و رطوبت بود و تر از خرماهای آبجی
 بود اما در از محده بگذرد به وی مسکن و جبهها و لذتها بود که در عین بدن بود و فاضل
 تر از ریه مجع مرنها بود کوش وی لون را صافی گرداند و او از راه و باه را زیاد کند و
 فزونی آورد چون هضم شود غذا بسیار در بدن بکین در هضم شود ثقیل بود و خون نیکاروی
 متولد شود و غلط نیک مصلح وی آنست که با سرکه و آب انار گرم بنزد و اگر بریان کنند برود
 ریت جرب کنند و بسیار در اندرون وی کنند و بگذرد اندک سیر خشک و اگر با سفید
 باغ برند بخورد و کند و در جینی در وی کنند و اندرون وی بکین و کرفس و سداب
 و کدو و دانه صیر با کنند و چون کبکج است گفته شود هضم بسیار وی درخت
 بن گویند و آن شجره حب الحضر است در باب حاکفته شود و سداب و سوسمار و سیاه بونست
 گفته شود و معنی آن کرفس حبلی است بطانانی گوشت و سالیون کرفس است
 و بلغیون بن سرخ است گفته شود و طلا و نعلبخت و نانی و بنی الحضر است و آن
 نعلبخت گفته شود و بعضی ارای است گفته شود و است بسیار سرکین سوسمار
 گویند و بنک سوسمار هم خوانند بهترین وی سفید بود گرم و تیز بود در ص و کلفت و نافع بیشتر از
 سرکین مازیک خوانند و بعضی بسیار سرکین بن گویند بیشتر از بن شکل بن گویند طبیعت
 آن گرم و خشک بود و خنای بر تحلیل و در بقوت و درم سبز زرد و پای صلب و چون خشک
 بود به شش باره بخورد بر کبرند سیلان رحم باز دارد و اگر سستی کنند و با عسل برشند و طلا
 کنند در معامل را نافع بود و با شراب بر کزیدی افغی ضاد کنند نافع بود و چون بنوشانند و با سرکه
 برشند و بر کزیدی سک و بوان طلا کنند سود دهد و سرکین بن گویند و دار الثعلب را سود دهد و
 محلل صلابات معاصل و در میان آن بود و بر استفا در آفتاب ضاد کنند و با سرکه بر کزیدی
 جانوران نمند و در نورسم آن حبیب کند و بعضی بسیار سرکین میش گویند بیشتر از بن شکل

گویند

گویند چون با سرکه بر تایل ضاد کنند نافع بود و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم و روغن بر
 گوشت زیاده نمند نافع بود و بعضی بسیار سرکین اشتر خوانند چون بر تایل بند و بخور کنند
 قطع کند و خون از بینی باز دارد چون خشک کرده با بند و روغن و بند و کوبید با او و جهت صحر پاشانند
 نافع بود و محلل خنای زرد و دانه بود چون زردی ضاد کنند و در معاصل و درم آن خوب در جینی
 است که از طرف بند جز و در بنبا رصباغان اسنجال کنند طبیعت آن گرم و خشک است در دم
 گوشت بر جایت بر باند و قطع خون از هر عضو که باشد بکند و بکین ها خشک کند بقم بریان اهلین
 درخت جزو ثانی است گفته شود عیس بنو نانی بقیس خوانند و اهل شام نمند خوانند و پارسی
 درخت شمشاد گویند و آن مثل ورق مورد بود و تخم آن هم مانند تخم مورد بود و قاضی بود چون
 پاشانند شکم را به بند شریف گویند و راه خوب و بر اجون با حنا برشند و بر سر ضاد کنند صحر
 نافع بود و چون با سبده تخم مرغ و کد آب با برشند و برونی ضاد کنند سودمند بود و بقله تخم
 بقله المیار که اسمهای دی در بر از لحظه گفته شد پارسی نورک خوانند بهترین دی تازه بود و طبیعت
 سرد بود و در سیم و گویند در آرد و صفر اشکند و قه باز دارد چون درم آب و باغ
 و منع زرف بکند و چون تایل بود حک کنند را بن کنند و اگر بر و رهمای که که خوف بود ضاد کنند
 نافع بود و آب وی چون پاشا مذکر را بکشد و کزندی جانوران را سود دهد چون باز و عن کل
 بر سر کنند جهت درد سر از آفتاب بود نافع بود و سوزش مانند و درد از اسودد و در حوزدن وی جهت
 در چشم که از کرمی بود ضاد کردن نافع بود و عصا به جهت نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد
 خوردن و ضاد کردن و جهت سچ روده و اسهال حراری حقه کردن نافع بود و تنهای حاده را سود
 مند بود اما باه را مضرب بود و با خوردن تا یکی چشم و شب کوری آورد و مصلح وی کرفس و صحر
 نافع بود و گویند مضرب بود و در ده مصلح دی مصلحی بود و سداب و سبده بقله حاضه گویند پارسی تیره
 خواست خوانند طبیعت آن سرد و خشک است در وسط دوم و گویند در اول شکم را به بند و حرقه
 صفر را سود مند بود و استنهای طعام باز دید کند چون نشان شتوت از حرات بود و حرقه را نافع
 بود و بعضی خراج بود و بقله در سیم قطعات و سر من نیز گویند گفته شود خند باره و بقله لذه را
 و بقله لینه بقله الحفقات گفته شد و در احوال مشکطه اشع است گفته شود و با آنکه شاهرخ

گفته شد قد آن باد نبوت است گفته شد علم مارده لیل است گفته شود علم انضام کرب است
 گفته شود علم بود از قول صاحب جامع نوبی از هند ما برای است و از قول صاحب مہناج نوعی از
 خبازی است و در صفت خبازی گفته شود قد آن باد نبوت بری است و گفته شد صفت
 باد نبوت قد آن باد نبوت صاحب مہناج کو بدعوق الصفرات اما آن محقق است و الوطایف
 خوانند و آن مایه ان است گفته شود قد علم انضام فوج اسب گفته شود بکسر بلفظ ایل مندر خیار
 حشرت گفته شود بلوط لیس سونانی کا در بوس را گویند گفته شود بلوط ملک شاه بلوط است گفته شود
 بلوط در وی قبض بیشتر بود که در ش بلوط و در شری که از اجفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط
 بهترین وی فربزرگ رسیده بود طبیعت وی سرد و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند خشکی
 وی دریم است و گویند گرم است در اول منفعت وی آنست که منع زفت و فشت دم بکند خاصه جفت
 وی و غذایا در د و حجت صلابات بایه بر کوی نافع بود و چون سوزانند جبهه رینها و قلاع نافع بود
 و سحر را سودمند بود و جکیدن کمر و جبهه رینها نافع بود و شکم بید و اگر طبع وی کسی که اسهال مزمن
 و قرحه معالیه و پاشا مانند بود و اگر طبع وی مادی فربزرگ سازند و جو در کمر بوسیلان مزمن که از رحم
 آید باز دار و اما بلوط غای قلیل بود و دشوار هضم شود و صلیح اگر داسخی گویند از بیت درم زیاده
 نباید خورد و مغز و لبنه فصلی است که بریان کنند با فنج بجز نبل بلوط وزن آن در غروب غلی بود
 باری بلبله گویند بهترین وی آنست که در رسیده بود طبیعت وی سرد است در اول و گویند دریم خشک است
 و در وی قوت بلطف و قابض بود و معده را قوت دهد و استرخا آن و رطوبت نافع بود و معده را قابض
 دهد و گویند شکم بید و بعضی گویند بلین فقط بود معده را نافع بود و معده و چشم را قوت دهد و اگر چشم
 کشد آب رفتی بید و در طبیعت نزدیک بود با بل و بلبله کالی قدر شری از وی هر درم بود مغزی
 نزدیک بود و غنق اسحق گویند خمر است سفل مصلح وی عمل بود بدل وی اسحق ای غلانی گویند ابل است و گویند
 بدل وی نافع خشک و دود انگ ورن آنست و شش یک وزن آن بلبله سیاه و اگر دیا نافع
 و غره ابله و خوانند بهترین وی سیاه فرب بود و چون بشکند بسیار عمل بود طبیعت آن گرم خشک است در
 چهارم و سودمند بود و حجت کسی که بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده بود و استرخا عصب و سیان و فایح
 و لقهوه را بغایت نافع بود و قوت حافظیه به و دهن را تیر کرد اند و هر مرض که در دماغ یا زید آید که از

قد آن باد نبوت است گفته شد علم مارده لیل است گفته شود علم انضام کرب است گفته شود علم بود از قول صاحب جامع نوبی از هند ما برای است و از قول صاحب مہناج نوعی از خبازی است و در صفت خبازی گفته شود قد آن باد نبوت بری است و گفته شد صفت باد نبوت قد آن باد نبوت صاحب مہناج کو بدعوق الصفرات اما آن محقق است و الوطایف خوانند و آن مایه ان است گفته شود قد علم انضام فوج اسب گفته شود بکسر بلفظ ایل مندر خیار حشرت گفته شود بلوط لیس سونانی کا در بوس را گویند گفته شود بلوط ملک شاه بلوط است گفته شود بلوط در وی قبض بیشتر بود که در ش بلوط و در شری که از اجفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط بهترین وی فربزرگ رسیده بود طبیعت وی سرد و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند خشکی وی دریم است و گویند گرم است در اول منفعت وی آنست که منع زفت و فشت دم بکند خاصه جفت وی و غذایا در د و حجت صلابات بایه بر کوی نافع بود و چون سوزانند جبهه رینها و قلاع نافع بود و سحر را سودمند بود و جکیدن کمر و جبهه رینها نافع بود و شکم بید و اگر طبع وی کسی که اسهال مزمن و قرحه معالیه و پاشا مانند بود و اگر طبع وی مادی فربزرگ سازند و جو در کمر بوسیلان مزمن که از رحم آید باز دار و اما بلوط غای قلیل بود و دشوار هضم شود و صلیح اگر داسخی گویند از بیت درم زیاده نباید خورد و مغز و لبنه فصلی است که بریان کنند با فنج بجز نبل بلوط وزن آن در غروب غلی بود باری بلبله گویند بهترین وی آنست که در رسیده بود طبیعت وی سرد است در اول و گویند دریم خشک است و در وی قوت بلطف و قابض بود و معده را قوت دهد و استرخا آن و رطوبت نافع بود و معده را قابض دهد و گویند شکم بید و بعضی گویند بلین فقط بود معده را نافع بود و معده و چشم را قوت دهد و اگر چشم کشد آب رفتی بید و در طبیعت نزدیک بود با بل و بلبله کالی قدر شری از وی هر درم بود مغزی نزدیک بود و غنق اسحق گویند خمر است سفل مصلح وی عمل بود بدل وی اسحق ای غلانی گویند ابل است و گویند بدل وی نافع خشک و دود انگ ورن آنست و شش یک وزن آن بلبله سیاه و اگر دیا نافع و غره ابله و خوانند بهترین وی سیاه فرب بود و چون بشکند بسیار عمل بود طبیعت آن گرم خشک است در چهارم و سودمند بود و حجت کسی که بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده بود و استرخا عصب و سیان و فایح و لقهوه را بغایت نافع بود و قوت حافظیه به و دهن را تیر کرد اند و هر مرض که در دماغ یا زید آید که از

سردی و زری بود نافع بود مقدار نیم درم مستعمل بود و در غوطه بود و چون در شب بویا سپرد و گویند خشک کرد آنرا و
 وی بر دانه العلب بلغمی یا لند نافع بود و اگر جگر محم است و سوزنده خون و غلظت و جنون و سرسام بار دیند
 و بقطع و طلق و اندرون و سوزش دهن و لثخ و معده و روده و تباحا دة باز دیند کند و در مثال این
 فعل کند هم بود و گاه باشد که کشنده بود و اگر با مغز که آن خوانند مغز نرسا ند و این از خاصیت است
 و اگر شکر نیز اضاف کنند بهتر بود و دای کسی که بلاد خورده باشد بویا کا جواب در عین بادام و لعل
 به دانه کشنده در آب برفت نشاند و عمل وی مستعمل بود در معاجین و عمل را وی چنان که نیکند که آن ملاط
 بند از دوا بری که از کون کشنده و ملاط در ادویه میان انبر که نیکند عمل را وی برون آید بعد از آن بار و غنی کا خوشه
 پیانیز در عین حور و دوا چسب کنند و سیقوریدوس بدل وی یخ و در وی خورند و دانه نیم وزن
 آن در عین لبان و شش یکسان نقطه سیقوریدوس عدس است گفته شود پس تنی اینض است گفته
 شود و بایا بر بخت است گفته شود بلوط حلتا است گفته شود بل میوه هند است
 قشایه که گویند مانند نار است و گویند نار هند است و گویند شفی است و گویند قشایه هند است
 و بر اشک و شحم و یابل و حب و برانی خوانند محمد که تا گویند بل میوه از هند و شش است از درختی حاصل
 میشود مثل درخت رز و الوان برین آن بود که شری باشد و درخت و بر اها حاصلی گویند گفته شود
 طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند دریم قابض بود اختار اوقت قوت دهد و صلابت عصب
 و رطوبت آن را نافع بود و مرضهای سرد را مانند فایح و لقهوه و استرخا سودمند بود و فی باز دارد و
 دوا نشات شکم بید و باد شکند و او خشک است گفته شود و چون بزر بود و
 خوانند و جدال نیز گویند و آن چون بزر بود شکند و برون آورند و آن بر شش مانند غوره است بر درخت
 انور یا سی عوره فرما گویند چون در غلاف باشد طلع خوانند و صفت طلع گفته شود و طبیعت وی سرد
 و خشک بود در دوم تراب وی شکم بید خاصه که با شرب که دفعی پاشا مند و سیلان رطوبت
 که از رحم بود بید و چون که از بویا سپرد باز دارد و معده را قابض کند اما بینه و شش بد و بسبب
 خشونت که در وی است و در از معده بکند و غذا از کمر به روده جلا آورد و بسیار خوردن حلقها
 غلیظ و شکم باز دیند که اما مسک بول بود مصلح وی خیره بنفشه بود که عید از وی بخورند
 نصل از رات گفته شد و شوه مصریت برک وی سداب مانند اما سینه تر بود و موصی کان را

انظروا تباہ چہ وب انار از بدرا کیم دندان

د صفی

و مفصل مانند سورجان بود و اسحق گوید مضرب بود با نیشین و مصلح او خردل بود و گویند تخم کز و قند
و سبزی از دود و درم بود و در معاجین بدل او دوزن او همن است یا بوزن او چ و ج و هم
وزن او زرن بود و او گرمها و حب الفرج بکشد و شیر بپزاید و این مولف گوید زرن
شیر از او را شیر از گویند و ششقل را هم شیر از گویند و سده حکم و سپرز را نافع بود و ورق
الاولع آن بسیار است بهترین ارمنی بود و ارمنی شک و سفید بود و پیچوری طبع او گرم است
در خرد و دوم و خشک در اول سیوم و عینی گوید گرم و خشک در دوم جلا بوقه دهد و اخلاط
غلیظ قطع کند و مقص ساکن کند اگر بکوبند بازیره و بانی خج میاشتا منطبع را نرم دارد و باد
بشکند و بر مکده برص طلاء کردن نافع بود و دلهار را نفع دهد و چون در آب حل کرده در
کوش جکانند در د کوش ببرد و باور طوی که از کوش آید مجموع را نافع بود و اگر با سرکه بپزند
و در کوش جکانند حرک کوش را بیرون آورد و چون سخن کرده با سرکه بدان غرغره کنند
علق که در حلق بود جفیه پدید آید و بادویه قاطات گرمها بکشد و بیرون آورد و تخمین اگر
شکم و ناف بماند و نزدیک آتش نشینه سخن عمل کند و اگر با شتر آب در کوش جکانند
کری را نافع بود و از ازی گوید اگر دودم از دودم روغن زیتق بسایند و بر خضیب مالند
نحوط تمام آورد و مجول گوید چون بغایه سخن کنند و با عسل بپزند و بر خضیب طلاء کنند و خضیه
و کرد اگر دود آن فوطی تمام آورد و فوطیس گوید بوا سیر و ناصور که در مقعد بود چون سخن کرده
و بار و روغن بپزند و بر بران نهند زایل کند و بحال صحت آورد و هت استفا با خیر طلاء
کردن نافع بود و اگر با عسل در حتم کشند سخی جسم را که گشته باشد ببرد و اسطوخودوس
گوید نافع بود هت رحم زنانی که رطوبه بسیار در روده باشد نشف کند و قوه دهد و هر بار
ناف بود و دوا، الثلب و دوا، الحیه و برص را نافع بود چون سر و سر روز دودم از اول
معجون ساخته بپاشند و چون به روغن بنفشه سخن کنند و در کوش جکانند حرک کوش
بغایه مفید بود و در حقه مسهل مقداد پتعل از گوید گرم بود نادر دودم بسیار خوردن اولون
را بپایه کند و مقصد معده بود و صمغ عربی بود و گویند کلنگین یا فایده بود و بدل او
نکس تلخ بود یا نمک اندرانی گویند بدل او بوزن او شبت بود و بوزن او نمک اندرانی

و بعد بیا کردند و آنها بیامرد
و استغفار از انافع بود

و انرا بطریق ارشاد
مستوفی تر بود

2. 2

وید بخرس کوی بدیل او یک وزن و نیم غلک بود بر پیش قشر شاست و گفته شود و بوی
 در دار بود و گفته شود انشا الله تعالی بوش و شل بود و گفته شود انشا الله تعالی طایفه کبر الشو
 و آن فاسرین بود و گفته شود و بر بون یونانی معنی آن کثیر الارجل بود و آن سفاح بود و گفته شد
 پیش ازین بوعصن بزبان یونانی معنی لسان النور و آن کاو زبان بود و گفته شود انشا الله تعالی بود
 باز روح بود و گفته شد بوجا حشیش که تاپیش روید تریاق پیش بود و از آن جلد زمره و نج آن
 حدوار است که بخولی مافوض گویند و گفته شود بوطر یونانی معنی کثیر الشعر و آن بر سیا
 است و گفته شد بول الکپس کثیر آدمی چون با کستر ز بر جای که خون آید ضا کشته خون باز دارد
 و حله و سفوف حراز و برص بنافع بود و خاصه با ورق و باب حاض طلا کشته و حبه مطولان عجب
 بود و حبه کزندی افی خاصه صخری آشامیدن و بران رختن و با نظرون حبه کزندی سک دیوانه
 و سر کزندی که باشد و تجویع زمره و چون در پوست انار بسایند و در کوش جگانه کرم در کوش بود
 پروان آورد و مولف گوید چون کیز کشته که بروی آن بایسته بر تایل مالند قلع کند بول
 کیز که دکان چون در ظرفی سین با غل میرند حبه سفیدی حتم دانه و ریش و تاریخی حتم میرد
 و دردی بود که درین ظرف نشسته باشد چون چند روز بد آن بگذرد بر جبهه پند اندک کن کند
 و چون بار و عن حنا حق کنند وزن خود بر کیز در درج رانف بود و اختان آن و نافع بود
 حبه کزندی افی و عقرب خری و صخری و کزندی سک دیوانه با ورق و حبه حله و بر ص
 و جرب و جذام رانف بود و حبه ماده کوش که روانه بود چون با پوست انار پیامیزند
 و در کوش جگانه کزندی سمه حیوانات رانف بود بول الله و کیز جاپایان نافع بود حبه
 در مغال چون نطول کنند یا در آن کشته بول الابل کیز شتر بهترین بول جمل اعوا
 بود که از انجیب گویند و طبعه او کرم خشک و در قبی بود نافع بود حبه حراز چون بدان
 بشویند و شرف کوی نافع بود حبه ورم جگر و باه زیاده کند چون بیاشامند و حتم رانف بود
 و استقا و صلابه سپرز خاصه چون باین لعل بیاشامند و مفتح سده مصفاة بود و حبه و اگر
 در کوش جگانه ریش کوش رانف بود بول الکلب کیز سک چون بیکرند و مال کنند تا منصفه شود
 و بوی را بدان بشویند پیاه کند و بهترین قضا بابت بود و کوب بر تایل مالند قلع کند بول المعس

بول بود یون
غلصن

ما فرفن

دکنی

کمز

کیز بز نافع بود حبه بود اعصاب مجنا کله تشنج و امتد او سقوط کردن و حبه استفا آشامیدن
 بول بود بول البق بهترین کیز کاو و زود بهمن و حراز نافع بود و اگر با مر در کوش جگانه
 در کوش که از سردی بود زایل کند و چون دروشینند در معده که از بوا سیر بود زایل
 بول الکلب کیز کاو و میش چون مرو صبر بد و بیامیزند و در کوش جگانه در کوش که از
 بول بود بول الخمر بر البری بول فوک صحرای نافع بود حبه سفیدی حتم و سنگ مثانه بریزند
 بول الکلب کیز خرمون پیاشامند در کرده زایل کند بوش در سدی شیا فیت که از آن
 می آورند و آن نباتت که بجهان می گویند و شیا فی می سازند طلا کردن نافع بود بر رومها
 کرم و شرف نفع بود و ملین و مبرد بود و بر شتر طلا کردن نافع بود و طبعه او سرد و خشک
 در آخر درجه اول و رازی گوید چون باب غلب الثعلب بر شرف طلا کردن نافع بود
 و بدل و حوض بود یا شیا فی مامیثا سار انقوانت و گفته شد بهراج رنف گویند و صو
 مران عطف و آن کل بدیلمی بود بیاری پید مشک خوانند و بهترین کله موش و کرمانی کوه طبعه
 او معتد است نطول کردن و محلل نفع بود از مر عضو که باشد و بوسیدن او محلل بادا، غلیظ
 بود از سر و شکم براند و محرو رانف بود و در دسر که از بخار صفرا بود ساکن کند و اگر با کچید
 مانند بادام نشسته و روغن از و بگیرند خوشبوی بود و در صفت او مان گفته شود و اگر
 بعض کچید بادام کنند لطیفتر بود هیچ بوزیدان است و گفته شد بهرم بهمان عصفور و گفته
 شود بهن الحجر حراز الصفا است و گفته شود انشا الله تعالی بهمن دو نوع است سرخ و سفید
 بهترین آن سفید بود طبعه آن کرم خشک بود در دوم و میج گوید در دوم و زود حقا نرا
 بغایه نافع بود و دل را قوه دهد و می بخراید و باه برانکیز دو فری آورد و سپنگ مثانه بریزند
 و در تقوئه دل نظیر ندارد و بطری از و بکرم بود و اخی گوید مصرا است بطل و اینسون بود
 و بدل او وزن او تودری و نیم وزن او لسان العصار بود و بقیه شفا است و گفته شد بعض
 بهترین تازه بود از من خاکی و زرده او فاسک بود و باید که نم برشت کنند و صند نم برشت
 است که اگر با پوست در و یک آب جوشانند سیصد بار بخارند و اگر بوی پوست بود صد
 بار بشمارند و بیرون آورند و زرده آن کرم و زود و سفید سرد و تر با هم معتدل بود در کرم

کرم است

و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت زود و نرم شود و غذا بهتر در حلق و سرفه و سعال نافع
 بود و باه زیاده کند و زدی او برین کرده قابض بود و خون با غسل بر کف طلا کنند زایل کند
 و سوختگی آتش را نفع بود و منع و رها کند و در حلقه جهنم و قرحه و معانی نفع بود و سوختگی که از آب
 کرم بود به چشم بدان مالند نفع بود و جراحت خصیه و مقعد و اگر در سر که بهر زخم نیند و در دست و پا
 نافع بود اما در چشم شود خاصه منع آن و اگر ادمان خوردن او کند کلف آورد و مطنخ او
 بد بود پشنگ کرده و توله کند و تخمه آورد و غلغله و اولی آن بود که فلفل و زیره و در جینی بان
 خلط کنند و بعد از آن زنجبیل و باغورند و سفیده آن کرد کوش چکانند که ورم کرم بود سرد
 کند و در دساکن کند و اگر بر سوختگی آتش مالند سود دهد و اگر صوف بدان تر کنند و بر چشم
 بندند در چشم که از کرمی بود ساکن کند و در چشم چکانند در چشم را نافع بود و اگر تخم مرغ بچکان
 خام بیاشامند کرمی که مار را نافع بود و نیم کرم استامیدن قرحه مشانه و کرده و خشونت پشه
 و نشت دم و بزله را نافع بود و بعضی الاوز و النعام بطخا میرغالی و شتر مرغ و بطه بترن آن نازه
 بود نیم برشت معتدل بود و کرمی لیکن غلیظ بود و مضر بود و بعضی لجه و ریاح و دوار و مصلح او
 سحر و ملک بود و بعضی العصاره خایه خشک باه را زیاده کند شتر از نیم پشه و همه پشهها این
 عمل کنند که گفت شد بعضی الحبل بنکو ترن پشه یک تاره بود و لطیفتر از پشه مرغ
 خائنی بود جهنم ناقتان و پشه مرغ خائنی و کبک مقوی دل و پیچ و اوصاف ثلثه باشند
 و مضر باشند با صاحب که مصلح او مثلث بود و بعضی الجباری اللؤلؤ خضایی بغایه نافع بود و موی را
 پیش بدترن زها بود و در غایه کرمی و خشکی بود و تیزی نافع بود بر برص طلا کردن و جذام
 باد و پیاد و کرم و او سم قاتل مملک بود مقدار دانگی کشنده بود و تر یاق و او شمش بود
 و فاو زمر با مشک و ما فرض که آن جدوار بود و او از سم افی زود تر نفع کند و فرون بل
 نوعی از آنست و گفته شود پیش موش پش بوجا بود و گفته شد اما پیش موش چو اینست
 مانند موش که معروفست بغارة الییش و درین درخت مش جای که ندارد و او نافع بود جهنم
 برص و جذام و تر یاق مش بود و افی و مرزمر که باشد باذن الله العزیز المتعال
 بالتاء تا بنول

معد

اب

بش

و نذر و 3



و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب

2
 و شیرازی
 اروسی

بعضی کوی که را میگویند

2
 جواب
 و در بنای لید

تا موش نیکو کنید و تنبوع آن و در قیقت مانند ورق نانج و در دریا بسیار باشد و بسیار
 و در طعم نزدیک بقول نفع بود و در دمن نافع بود و بوی دمان خوش کند و اشتها طعم
 آورد و باه را قوه دهد و دند از اسرغ کند و شطاط آورد و بد مزاج قوه دهد و خون من دند
 ناز و اند و دند آن و دند از قوه دهد و غاییدن او و صاحب منهل کوی طبعه او سرد بود
 و در اول خشکت در دوم قابض و مجفف بود و شریف کوی کرمست در اول و خشکت در
 دوم قوه جگر ضعیف دهد و چون بخورد بعد از آن بیاشامد نفس را خوش کند و چشم
 را ایل کند و باید که با کلس صدف و شیخ دانگی و پاره فلفل خورد و اگر کلس بود بی طعم
 ندهد و تقوی بخشد و تنبوع نمل منداست و رازی کوی بدبل او و فلفل خشک بود و نفع
 حاض بود و بزبان امل بر بود و اترج گفته شد تا سقیه حرف است و گفته شد
 تا کوب بزبان بربری فریونست و گفته شد تا غده است بزبان بربری عاقر قرحا
 و گفته شود نیز مسکه از خر بود و گفته شد بر زنب است و گفته شود خج کب است
 و گفته شود و تدرج پیازی تذر و خوانند گوشت او بهترین گوشت مرغان بود و در
 منفعه مانند درج بود و گوشت او کرم بود و دماغ و فم را زیاده کند و در خواص این زمر آورد
 که چون بزمره او سوط کنند خنک و سواس زایل کند و چون گوشت او بریان کنند و سه روز
 کرم بخورند آن زخمه را زایل سازد و ترش با قلا مصری خوانند و شامی کونید بهترین
 سفید فربزرگ بود طبعه او گرمست در اول و کونید در دوم و خشکت در دوم کلف
 و بین و برص زایل کند و ریشها و دانهها که بر روی پیدا شود و خنک زیر و صلابات حاصل و سرکه
 طلا کنند نافع بود و آرد او و میل چون بیامیزند یا با سرکه و بخورند کرم را بکشند در شکم وارد
 او چون با سرکه بر عرق النسا خنک نافع بود و آرد او با راجون بر و رها کرم طلا کنند
 نافع بود و چون با سرکه بپزند و بر آتش فاری خنک نافع بود و ریشها تر که در سر و در جرب
 و در ابتدا بهن و آثا را که در بدن پیدا شود و دانهها نافع بود و چون با مر و غسل زن خود بر گیرد
 و بیاشامد خیف براند و بچ پندارد و آرد او بشیره را صافی کند و سر اثری که بود از رحم و غیر آن پزد
 و سده سپهر بکشد و جگر خاصه چون با غسل سرکه و سده اب بپزند و سده کمنه نیز بکشد

و چون بگویند و با سر که بیانش منده غشایان سلکین کند و سرد درم پستعل بود و طبع او گرم را بکشد و برنا
 بجان طلا کردن من عمل کند و اگر با چ ماز ریون بچوشتانند و کوسفند که جرب داشته باشد
 بدان بشویند زایل کند و اگر با آب بچوشتانند و بیانش منده بول براند و شکم بیند و این ماسو
 کوید منفع از و نه شکم براند و به بندد و به بود و دشتوار منم شود و خلط خام غلیظ از و حاصل شود
 در عروق چون تمام منم نشده باشد و چون تلخی از و پرون کند غلط بود و در ترنود کند و آنچه
 تلخی داشته باشد زود تر معده بکند و با بد که با سر که با آب گاه یا نیک و پست و آنچه از و خورد
 و جالینوس گوید بدل آن در جلاست و وزن آن با قلع بود و گویند بدل او فودن بود و گویند بدل
 شخارسی و چون با سر که به بندد و بر مصل سرد و درهما، بلغمی ضما و کشته لکلیل و هر دو خواص این زهر
 آورده که سرد است که فردان بسیار داشته باشد و فردان شیرازی که خوانند چون لطح
 ترس بشویند زایل شود و جرب چهار بیان هم و شریف گوید که چون بلغور کنند و پوست او جدا
 کنند و در یک سین شیر تازه بران ریزند چند انکه موش نه بچوشتانند منعقد گردد و از آن ضما
 کنند مسهل مضره صفر او سود او خلط خام لزج بود پس اگر خواستند که مسهل صفر او در خرقه کنند گرم
 کرده و برابر به هم بزنند و اسهال صفر کنند و اگر سود او خواستند بر دل ضما کنند و اگر خلط خام خوانند
 مابین در کین و این ضما از اسرار طب کتواست و این معالج جبهه پیران و طفلان که تحمل از و
 مسهل نه داشته باشد که مجربست تر به بهترین است یعنی بود پیش مد و ر مضع و خوف که
 در سودن سفید تر گردد و زود کوفت شود و بر سر پا، او صغیر بود و کینه و بار یک بنود و نظری
 میان خنجر و بنجر و چون بگویند و به نیز ندرج ریش غانده و شک سوراخ بود و باید که کو
 خرن کردن اول بچوشتانند و بر و غن بادام جرب کنند انگاه بگویند و طبع او گرم و خشک
 است در پیوم نافع بود جبهه مرضها، صلبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندک از خلط حویث
 از مرده درک و با سر جوید که به مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و صحت است که شها مسهل بلغم
 بود و اگر تقویت کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن او به پسته و جفاف در بدن پیدا
 کند و مضر بود با معا و بعد از آن که خراشیده باشد و غن بادام جرب کنند و کثرا اضاف
 کنند و اگر تقویت بزرگ بیل کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما شها مسهل غلیظ بود و تر به زرد و سیاه

از

تا به شرف کند
 به این که بخند
 دی روغن کاه
 بر سردی کند

نسوت بود

در سردی
 در سردی

لام

زهر بود مانند خرین سیاه و غار لقون سیاه و مد او کسی که آن خورده مانند مد او، کسی که
 خرین سیاه خورده باشد و تر به سفید حنا بجه وصف کرده شد نافع بود جبهه دفع مفاصل که از
 بلغم بود و رحم را پاک کند شقیه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع بود جبهه درد آن نزدیک حصص
 آمدن و در دیشت را نافع بود و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مغلوج و مصروع را نافع بود
 و سرفه که از رطوبات خم معده بود نافع بود و علامات آن زحمت آن بود که جبهه این سرفه بیاید
 که باقی کند یا خلطی لزج بیرون آید بعد از آن ساکن شود و اگر با سلیله یا بلغمی خلط کنند
 و دای نافع بود مصروع را و بدل او نیم وزن آن غار لقون و دای نیم صبر و دای نیم آن حنظل گویند
 بدل آن ترس است و صاحب جال مع در مفده آورده است که بدل او پوست درخت
 توت است بوزن آن و شترتی از تر به نیم درم نایک درم بود و تر به نیم بهترین بهترین نازه سفید
 طبعه او معتدلست در حراره و برودة اما میل حراره دارد و لطیفتر از قند بود و در و رطوبه
 بود و ملین بود نافع بود جبهه تنها، گرم و سرفه و پینه را نرم کند و شکی نباشد و مسهل صفا
 بود بر فتن خاصیت و شترتی از و درم ناپست متعال شاید و شریف گوید گرم و تر
 در اول حفظ را اینکو بود و اسحق گوید مضر است سپهر ز و مصل او آب نم نمندی بود و گویند
 بدل او ماء الحجاج یا قند بود و گویند جو آب و قند و گویند بدل او شیر خشک بود و تراب القی
 کنند زود بود و کفته شود و تر جان باد نبوی بود و کفته شد تر با مان غاف بود و کفته شود
 تر فاسن گاه بود و کفته شود تراب الهاک شک است و کفته شود تر یاق رو پستان ثوم
 و کفته شود تر یاق ترکی مویابی است و کفته شود تر یاق الحبه در کخ حتم کاه و کوه
 می باشد و از آن کاه کوی نیکوتر باشد و کفته شد و شیرازی از ارس بران گویند
 تر یاق فار حجر البیس است و کفته شود شترج پیاری شترج و جاکسو خوانند
 و امل حجاز شتر کینه و شیرازی چشمک و بلغمی دیگر اطرا البس و جبهه السود اینز خوانند اما جبهه
 السود استونیز را گویند و طبیعت شترج گرم و خشکست و قابض بقوه در دیشم را نافع
 بود و این سمل آورده که چون بغایه سخن کنند و به حرر به پزند و بر ریش قضیب کنند
 زود نیک شود و مجربست بهترین آن بود که فر به بود و بغایه سیاه و بران بود تسوا ن

در کوی

و تشنه تر گویند و آن بسط است و گفته شد تفایح پیازی سبب گویند و معتدل تر
 شامی بود بعد از آن اصفهانی س قوقانی و ملیطی و آنچه بقیه بود به باشد و تجنبن با پیسیده
 و قه سرد و تر بود و آنچه ترشش بود قابض سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود میل گرمی دارد
 و آنچه ترش بود و نه قابض سرد و خشک بود و شیرین که پیسیده بود معتدل بود در حرارت و برودت
 و بهتری گویند شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه سرد و معتدل بود
 در دردی و تری من فضول کند خاصه و رقیق او و تفلح معوی دل بود و مفرح بغایه روح را لطیف
 کند خاصه شامی و قوه معده ضعیف را و اگر در میان خمیر بریان کند جبهه قلعه شته طعم
 نافع بود و دهه گرم و در وسط را و سوسین او معده بود و منغنی کند و سموم را نافع بود و تفلح
 شیرین چون بیزند و بر شتم نند که در کند نافع بود و تفلح مرشک بنشانند که از صفرا بود و فی باز
 دارد و طبیعت معتدل و رازی گویند تفلح معوی هم معده بود و محرور را نافع بود اما طبع المضم بود
 و مفرح اولی آنست که چون از و تفلح در معده بایند آب سرد و طعام ترش بر سر آن خورند
 بلکه شراب خورند و مرق اسفید بلج و مطبوعات و اطباء گویند بخاک صیت نسیان آورده و
 ترش خلط سرد لطیف از و حاصل شود و سیب مرقط معتدل و آنچه عفت بود و خلط غلیظ و سرد
 گویند چون و رقیق او بگویند و درم از آن بیاشامند و در زمره گرم و کزندی که ترش بود و قوه
 تمام دهد و سیب ناسپیده مولد بهما و عفونات بود و آنچه در زمره سرد رسیده شود نیک بود
 و مجموع میوه با چمن است و ادمان خوردن او در اعصاب اهدا کند خاصه آنچه رسیده
 بود و ترش بود و در دفع مضرة او بگویش نفع و کف کند و در خواص این زمره آورده که
 بوسیدن او موسوس را نافع بود و مذلولان و قوه دماغ دهد اما خوردن او ریح در عروق
 اهدا کند و او جلیج در عضلهها و باشد که بس کشد از بهر آنکه چون مضم شود خون که از و حاصل
 شود بعضی مغل شود بریای لطیف در عروق و بعضی در عضلهها و چون غدی در عروق پیدا شود
 اکثر آن بود که شکافند و چون شکافت شود در ترش ریزد و سل پیدا کند بی حال و نادر افتد که
 نباشد تفلح الارض با پیسیده و گفته شد تفلح بری زعفران است و گفته شد تفلح الجمن تر
 پرمروح بود و گفته شد تفلح آری شش است و گفته شد تفلح مانی اترج بود و گفته شد

جافوران بکند
 و ترش را
 جبهه کزندی

معه
 در زمره
 که گرم
 باشد
 و

مس

نوع
 غل
 غل

صبارا

از جمع بدن و اشتداد طعم
 بار و دیگر کند و معوی معده
 و بر قازا تر

و تشنه تر گویند و آن بسط است و گفته شد تفایح پیازی سبب گویند و معتدل تر
 شامی بود بعد از آن اصفهانی س قوقانی و ملیطی و آنچه بقیه بود به باشد و تجنبن با پیسیده
 و قه سرد و تر بود و آنچه ترشش بود قابض سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود میل گرمی دارد
 و آنچه ترش بود و نه قابض سرد و خشک بود و شیرین که پیسیده بود معتدل بود در حرارت و برودت
 و بهتری گویند شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه سرد و معتدل بود
 در دردی و تری من فضول کند خاصه و رقیق او و تفلح معوی دل بود و مفرح بغایه روح را لطیف
 کند خاصه شامی و قوه معده ضعیف را و اگر در میان خمیر بریان کند جبهه قلعه شته طعم
 نافع بود و دهه گرم و در وسط را و سوسین او معده بود و منغنی کند و سموم را نافع بود و تفلح
 شیرین چون بیزند و بر شتم نند که در کند نافع بود و تفلح مرشک بنشانند که از صفرا بود و فی باز
 دارد و طبیعت معتدل و رازی گویند تفلح معوی هم معده بود و محرور را نافع بود اما طبع المضم بود
 و مفرح اولی آنست که چون از و تفلح در معده بایند آب سرد و طعام ترش بر سر آن خورند
 بلکه شراب خورند و مرق اسفید بلج و مطبوعات و اطباء گویند بخاک صیت نسیان آورده و
 ترش خلط سرد لطیف از و حاصل شود و سیب مرقط معتدل و آنچه عفت بود و خلط غلیظ و سرد
 گویند چون و رقیق او بگویند و درم از آن بیاشامند و در زمره گرم و کزندی که ترش بود و قوه
 تمام دهد و سیب ناسپیده مولد بهما و عفونات بود و آنچه در زمره سرد رسیده شود نیک بود
 و مجموع میوه با چمن است و ادمان خوردن او در اعصاب اهدا کند خاصه آنچه رسیده
 بود و ترش بود و در دفع مضرة او بگویش نفع و کف کند و در خواص این زمره آورده که
 بوسیدن او موسوس را نافع بود و مذلولان و قوه دماغ دهد اما خوردن او ریح در عروق
 اهدا کند و او جلیج در عضلهها و باشد که بس کشد از بهر آنکه چون مضم شود خون که از و حاصل
 شود بعضی مغل شود بریای لطیف در عروق و بعضی در عضلهها و چون غدی در عروق پیدا شود
 اکثر آن بود که شکافند و چون شکافت شود در ترش ریزد و سل پیدا کند بی حال و نادر افتد که
 نباشد تفلح الارض با پیسیده و گفته شد تفلح بری زعفران است و گفته شد تفلح الجمن تر
 پرمروح بود و گفته شد تفلح آری شش است و گفته شد تفلح مانی اترج بود و گفته شد

صفرا

راست گیرند و بر مازوی راست بندند مجامعت را قوه دهد و محرک تمام بود بانه را و در خواص
این زهر آورده که همه حیوانات فک زراشتان در حرکت باشد الا تمسک که فک زردی بود
و پیه او با موم چون بپسند و فقیله سازند و بر فروزند در نهی یا در پسته صفای آرد
کنند مادام که آن افزون خسته باشد و چون طوف کنند با پوست دی در پرتن قریه پس ناپاک
بر سطح و سبیل آن قریه دیتکرک بنارد و اگر پیه او در پستان کیش جنگی بماند که بشیرازی کش
را خنجر گویند مرغون که برابر او آورند او بگریزد و اگر ششم او بکشد وقتی که زنده بود و بر مجذوم
بند ناف بود و بماند که زیاده شود تنبول ناپول گویند و کفته شد شکار دو نوع است
معدنی بود و مصنوع طبعه آن کرم و خشک و لطیف نافع بود جهته در دندان و کرم آن کشته
و از خوردن باز دارد کجاصیت و جلا آن دهد و آنچه مصنوع بود صفت آن چند نوع بود
یک نوع کفته شود یک جزو یک جزو قلی و پوره سه جزو و اگر نظرون کنند بهتر
و شیر کا و یا کما میش آن مقدار که او را پیوستند بر سر آن کنند و بچشانند آن مقدار که
سخت شود بعد از آن با قیاب پیاز بزنند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از جسته بیرون آید
و آن دو نوع است یک نوع بچماند و یک نوع یرف آنچه بریده باشد از ابرفک گویند و آنچه
بریده یک خوانند باید که بدو عن جرب کنند و در جایی که باد نه نیاید آویزند تا پند یکجک
نیکنوزد تنوب صنوبر کو جگست و کفته شود و از و قطران سازند و زفت و تخم او را اضم قریش
گویند و ینوب نیز گویند و کفته شود توت حلو و صند خوانند بیاری توت سفید و قائم مقام کبر
بود در افشاج الا غذا بدید و معده را ابد بود و خون فاسد از و متولد شود بهترین بزرگ شیرین
بود طبعه او گرم است در اول و سرد است در دوم و گویند سرد بود در اول چون بخورند زود از معده
بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول براند و معده را ابد بود بهترین آن بود که از پیش طعام
خورند و بعد از آن پکخن و ورق و ورق انجیر سیاه و ورق انکور باب باران بوشا
و سوی را ابد آن بخورند سیاه کنند و خون بگویند و بازیت بیامیزند و بر سوختن آتش صند
کنند نافع بود و اگر بطبخ و ورق او مضغه کنند در دندان را زاساکن کنند و طبعه پوست او تخمین
عمل کند توت خامض معروفست بستانی بهترین سیاه بزرگ بود و نارسیده او را حو

ح

خشک کنند قایم مقام ساق بود و طسعت او سرد و خشکست در دم و گویند تراست و گویند
خشیکی او در اولست و در قضی بود و در معلق و دما را ناف بود و ورق او خفایا ناف بود و عصا
او خشک کرده ریشها بدر ناف بود و خشک کرده او شکم میند و د و سپطار یا ناف بود و پوست
درخت او تر یا ق شوکران بود و آب و ورق او پانزده درم چون بیاشا مندر کند کی ریتبار
ناف بود و خوردن او منفع آورد و مصلح او اطریفل کوبک بود و اسحق کوبید مضر بود بشش و مصلح
انار بود نوت حشی نوت العلیق است بیشتر آزی نوت سه کل خوانند و در علق گفته شود تو تیا
نول بود بهتر من نیست بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی شک طسه او سرد بود در اول
و خشکست در دم و حسن گوید سرد و خشکست دوم و آنچه شسته بود فاضل من جفقت بود ریشها
راناف بود حتی سرطانات و در چشم راناف بود و من فصول بدر عروق چشم از نفوذ و طبقات
کند فاضل مغلول و صحت چشم نگاه دارد و در مردم جهه ریش قصب و خصیه و مقعد و رهما آن نغایه
نافست و گویند بدل آن وزن آن شاد و نرم وزن آن توپال بود و گویند بدل او سرطان محری
بود صفت عسل او بگیرند تو تیا کوفته و بچینه و باب بیامیزند و در صرد بنند که شک باشد نه نغایت
و در ظری پس آب باران بر سر آن کنند و می جنبانند پس آنرا رقیق و لطیف بود باب بیرون
آید و آنچه غلیظ و رمل و خج بود در خر ق می ماند بعد از آن آب را در ظری دیگر کنند و دیگر آب بر
تو تیا کنند سمجان که اول و دیگر همان عمل کنند پس آنها بر گیرند و نوتتا از و بگیرند و اگر ریست
در آن آن باشد چند اند و تو تیا خشک کنند و استقال کنند و در یون بیج کو میست در
شوکران گفته شود توپال الخاس لطیفتر از مس سوخته باشد و آن چون مس نافه گویند از و پی
دند بهترین قبرسی بود سپاه که میل سرخی داشته باشد و رقیق شود مانند پوستی و اولی آن بود
که مثل اسحق چند نوبت بشویند چون خوانند که در در روی چشم بکار برند و طسه آن گرم و خشکست
در سیوم فاضل بود و نارنجی چشم را بیل کند و جلادهد و اولی آن بود که حده او بشش است
و خاصیه او در اسهال بلغم و آب زرد بود و آن جنان استقال کنند که نم شغال سخی کنند
و بایک شغال عکس البطم حب سازند و فرو برند و صمغ بلغم بود نفوة و گویند یک شغال با ما
العسل مندمعن عمل کند اما بعد از آن قدری سر که بیاشا مندر اندرون غلظ توپال کند

نہاکن کھا رہو

۲. ضمیمہ

کہ بہتر بود

قوی ترن توپا لها بود و چون آسن سپرخ شده کوبند از آن درشتند و آن محقق و مقبض بود
 نافع بود جهت ریشها بد توپا طون نوعی از میوه عاقلست و او را غلف خوانند و رقی او مانده
 و رقی که بود کرد شکل و شادمانه باشد و چون بشکند شیر بسیار از او روانه بود و بایه
 حرق بود تین رطب انجیر تر بهترن آن و زیری پوست باز کرده بعد از آن انجیر میل بسفیدی
 بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبعه او گرم بود اندکی و کوبند گرمست در اول یاد ریشها
 درجه دوم و ترست درد و م و خام مایل بسردی بود و در و جلا بود و بر تالیل ضا در دین
 راناف بود و انجیر رسیده غذا بهتر از جوج میوه دهد و زود تر کند و فزونی آورد و در
 راناف بود و خوشه حلق و سپینه و تشنگی که از بلغم شور بود ساکن کند و مثانه راناف بود از
 رمل و مرجه باشد پاک کند و خاکستر خوب او و دوک نظار یار راناف بود و اسهال خوردن و حقنه
 کردن پانزده درم بود و لبن او جبهه گردنی عقب و ریشها مالیدن و نارسیده او با عمل کرک
 سک دیوانه و ریشها که رطوبه از او روانه بود نافع بود و تخمین و رقی او با کرکینه و سداب
 شراب بر گردنی این عرق پس طهارت کردن نافع بود و خورده انجیر این باشد از سموم و قضبان انجیر
 با کوشش کا و صلب پیرنه مهر است و انجیر طبعی دارد و رقی او طبعی و جوب او طبعی و ن
 آن طبعی و رقی او مسخی قوی بود و لبن او حار لطیف و لبن او خون کد اخته و شیرینند
 و از آن پسته بکشید مانند انچه و اگر بر صوف نهند و در دندان گیرند از خوردن پاک کند و در
 چشم کشیدن با عمل در ابتدا زول آب نافع بود و انجیر توله مره بود و معده را بد و معده
 پاک کردن ساده بود که بعد از آن بیاشامد یا شراب انترن یا رپاس و غذا ای که مخور
 باید که مری در و بود و این مولف گوید در زمان نوح علیه السلام همه در خنثیانه شدند الا در
 انجیر و از همه میوه چیز منفعت مکر انجیر و رقی آن کوبند سم است و در خواص انجیر آورده اند که اگر
 شلخ در حنث انجیر سستی در آب نمک نهند پس بکارند انجیر فایده شیرین آورد
 تین یا پس انجیر خشک بهترن رطبی بود طبعیت او گرمست در اول درجه آخر و معتدلست
 در تری و خشکی لطیف و منفع و محلل بود و بر و مرها صلب ضا کردن نافع بود و مایل
 راناف دهد و صرع راناف بود و مسکه جگر کشاید و کرده و مثانه را نیکو بود و خورنده

تو بایون

و کوفته شود

کرده

دقیق و ی کرمی

لطیف بود

در وی

نفعی بود

در و بود و این مولف گوید در زمان نوح علیه السلام همه در خنثیانه شدند الا در انجیر و از همه میوه چیز منفعت مکر انجیر و رقی آن کوبند سم است و در خواص انجیر آورده اند که اگر شلخ در حنث انجیر سستی در آب نمک نهند پس بکارند انجیر فایده شیرین آورد تین یا پس انجیر خشک بهترن رطبی بود طبعیت او گرمست در اول درجه آخر و معتدلست در تری و خشکی لطیف و منفع و محلل بود و بر و مرها صلب ضا کردن نافع بود و مایل راناف دهد و صرع راناف بود و مسکه جگر کشاید و کرده و مثانه را نیکو بود و خورنده

اد

و نفع آن

او از سم این باشد و چون آب او جوشانید و غرغره کنند خنق را تحلیل دهد و بکشد
 و از خوردن او خون بد متولد شود و ادمان خوردن او بیش در بدن پیدا کند و سپرد
 مزاج راناف بود و در دشت و قطیر البول راناف بود و سخن کرده بود و انفاظ آورد
 و شکم براند و سپینه و شش را از اخلاط پاک کند و مغز بود جهت جگر و سپر که متورم بود
 و اولی آنست که با معر کردن کان و با معر باد ام خوردن و چون با فخر تیخ و سحر و حاشا خوردن
 کرده و مثانه و سپینه را پاک کند و چون یک رطل از و سیر که شراب خیسانده شبانه
 بعد از آن بر سپر ز صلا کنند نافع بود و اگر مر باد چهار انجیر در سر که خیسانده جنائک ذکریت
 بخورند سپر ز بک از اند و ضا کردن نافع بود و جالینوس گوید در انضاج بدل اوج
 الصنوبر است و الله اعلم بالصواب **باب الثانی**
 نفعیانی که کوبند و بنیون و آن صنداب کوبیت و کوبند صنداب بری حرمت و کوفته
 شود و سداب کوبی برک او بحر مل ماند لیکن در از تر و بن تر بود و شلخ او در از بود
 و بوی بغایه منن در او و تخم او بشکل تخم سداب بود و طبعیت او بغایه گرم بود و حرق
 و سخن قوی بود و محقق و در و رطوبتی فضلی بود و کوبند کرمی او در سیوم است و سهل و صج
 و مقوی بود و جذبی بغایه کند از عمق بدن و موی برویاند و پوست پنج او که تر بود بر
 داء الثعلب مانده بغایه نافع بود و اسپر خا و مغال و تقو پس در راناف بود بغایت
 و حقنه کردن عرق النساء بر نفث دم و فضول طهارت کردن و مقدار شری از و در استسقا
 نم درم است با ما العسل و مسهل و مقوی بود و اگر زیاده از این بود بول طبع بند و دوام
 زبان و قراق و سوزش حلق و معده و سرحی آورد و باشد که غنی و ضیق النفس پیدا کند
 علل او بی کنند بعد از آن شیر و مسکه و جواتنه و غرغره شیر تازه و روغن گل و از
 او و تخم سداب بغایت نافع بود و این از خواص است و جالینوس گوید بدل او در
 داء الثعلب حرقت و او بد بود بمنانه و آلات بول مصلح او جت الراس و بلوط بود
 ثامن دجر خوانند و آن لویاست و گفته شود تا سقیس حرف بالیست و گفته
 شود ثاقب الحجر بسفنج بود و گفته شد ثاقب الحار الا بیض کوبند عاقر قاسط

د سطر

و منقی

مقدار

روی

الابیس

و نفع

اول

طهر

و گفته شود شای بیاری کوبند پستان بیضی صریح پستان چهار پایی و غده از آن آدمی گو
 او مانند دشت بود و طعم او شیرین است بهترین آنست که از حیوان معتدل گیرند طبیعت او گرم
 و تر است و کوبیده مزاج او سردی مایل است و غذای صلیح بود شیر زیاد کند اما موافق طبع
 بود و در غلظت بود و مصلح او سحر و نمک است ثعلب بیاری کوبیده و با کوبیده چون بابت پیر
 و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه بچنان زنده بپزند و زمان نیک در آن است
 نشیند اما بعد از شفیه این عمل کنند و پیه او مفاصل را نافع بود و در دوش چون در کوشن چکان
 و اگر بدان ادمان کنند کوی را نافع بود و دوشش و خشک کرده و ساییده بپاشند
 ر و و سرفه را نافع بود و پیه او چون در دمان گیرند در دندان زایل کند و در چشم را نافع بود
 و شریف گوید پیه او چون با پوست تخم مرغ سوخته بپاشند و آن ثعلب را نافع بود و زمره
 او بابت کرفس و اشکن که از آن مسامی سوط کنند در بینی کسی که ابتدا جذام داشته باشد
 در مرده روز یکبار سوط کنند بغایت نافع بود و چون آدمی دندان او در دست گیرد این
 با نیک باشد از بانگ کردن سک و پیه او چون بازیت اتفاق کند از آنند
 نفس و مفاصل را نافع بود و پوست او بغایت گرم است از همه پوستها سخن نرود و در موط
 مزاج را نافع بود و کوشیدن و محرومی مزاج را گرم و کسی که سرما بر و غالب بود و خرد که موی
 بر و زیاد بود و کوشی او بیشتر بود و آن زنان و بلغمی مزاج و پیران بود و در خواص این زمر
 آورده که پیه او چون طلا کنند بر نازیان را خوب در اندرون مرفانه که نهند مجموع بیکان
 بر و جمع شوند ثغار بر در رابست و گفته شود و بلغمی اهل شام شام خوانند و بسیار
 و سست و با صفهائی دستنویه ثلثیان تولید و آنست و قنایز کوبند و آن عنثعلب
 بود و گفته شود انشا الله تعالی تلخ بیاری برف است و در صفت حمد و جلید گفته شود تلخ صینی
 مسکه سفید است که در سر منا بکار برند جبهه جلای چشم و تب و دن را نافع بود و طبع او سرد
 و خشک است و این پطار کوبیده زمره اسبوس است و در الف گفته شد ثمره العرعر جوز الاال
 کوبیده در اهل گفته شد ثمره الطرافه غده است و مزاج بزرگ کوبیده و گفته شود ثمره الشوکه
 المهری جلای است و گفته شود ثمره الله م مفلح نیست و گفته شود انشا الله تعالی

شاید بپس

تغذای خرفت و گفته شد

وصاف موده

شجره

لم

ثمره العقیق توت عقیق بود بیاری در کوبیده و شیرازی توت سرکل در عقیق گفته شود
 ثمره الکبیر شعله خوانند و ثمره اللصف و ثمره الاصف نر کوبیده و شیرازی کوزک کوبیده
 و او قشای کبیر بود طبع او گرم است در سیوم و کوبند در چهارم و نر و کبیر چون مانگ و سرکه
 بپزند و لطیف بود سده و جگر بکشاید و سپرز و معده را پاک کند و طبع نرم دارد و در کبیر
 گفته شود توم بیاری کوبیده و ستانی و بری بود و کراتی توم بری اسفوردیون بود
 و گفته شد و ستانی و بری و کراتی گفته شود و توم کراتی مرکب نفع از توم و کرات بود
 و طبع توم گرم و خشک است در چهارم و کوبیده و سیوم و در حراره و پیوسته از فصل اقوی است
 محلل نفع بود و آب گردش را نافع بود و قنایز و برهن با عسل طلا کنند مفید بود و بر
 داء الثعلب با عسل و روغن حب البان بالند موی رویا نر و جرب و قوبار را نافع بود
 و خوردن او خام یا برین کرده یا بخته حلق را صافی کند و سرفه کند که از سردی بود نافع
 بود و خوردن او گرم را بکشه تجویع و علق از حلق بیرون آورد و چون کوبیده و با سرکه بد
 غرغره کنند و چون تلخ و رن و ساق او نشیند حیض براند و شیر سرون آورد و او
 کزندی جانوران و سگ دیوانه و ریتلا و ابن عرس و عقرب و افی با شراب خوردن
 و مضاد کردن نفع بود و طبع نرم دارد و بول براند و در روده را نافع بود و قنایز که سینه
 تب بود و قنایز باه بود و قنایز پیراید و قنایز و عرق النساء را نافع بود اما مصلح بود
 و مضاعف چشم بود و چون بخته بود حراره و حراره او کمتر باشد و مصلح او ترشی و روغن و کوب
 فریه بر و او بود و صاحب تقویم گوید مصلح او بنفشه و سلیله بود و بدل توم بری توم بی
 بود توم الحیه توم بری کوبیده و آن اسفوردیون بود و گفته شود و بعضی از مصلح او و او
 سرد و قنایز و قنایز و خدر را نافع بود و قنایز و کوبیده بر ص و جرب و قنایز و قنایز و قنایز
 را نافع بود و سیوزید و کوبیده بر ص و جرب و قنایز را نافع بود و کوبیده بر ص و جرب و قنایز
 کنند بکیر توم بری و خرد کوبند و به آب رازیانه تر بشیند و تخم رازیانه کوبیده و بچینه
 و عسل کف گفته و در حمام مثل نوره طلا کنند در سر سه روز یک نوبت و بکیر از نر و عرق
 فرو داید و مغس گوید جذام را زایل کند چون بپاشند مرمیخ روز چهارم شغال با پل

نر

سخت

دوی

دولس کوبیده نفعیت

نی

خون با عسل کف کوفته بپاشند

و باقی منفعت او در شوره یون گفته شود انشا الله تعالی و شش ماه است و گفته شود شش ماه
 بجای و بخیر و بجا خوانند و بیاری بپزند و آن نوعی از حشمت است و طبیعت او سرد و خشک است
 در اول و گویند معتدل است نافع بود و جهت جراحتها و تازه و منع نرگه و بیخ و تخم او شش ماهی است
 و اگر از بول کند تمام و استمال باز دارد و اگر از تخم او لعوق سازند سنگ کرده بریزند و طبع
 آن ریش مثانه را نافع بود و الله اعلم **باب الحشمت**
 کرم و قرقور یمن و خلوق گویند و شعور الصقالیه و آن زعفران است و گفته شود حار و تر است
 سه نخ بود یک نوع و دهن بود بیاری از زن گویند و شیرازی الم و یک نوع مندی گویند
 و آن ذره بود بیاری ذره خوانند و یک نوع جاورس گویند بیاری کاورس و شیرازی مال
 خوانند طبع آن سرد بود در اول و خشک است در سیوم قاض بود و محقق بغیر از نع شکم میند
 و بول براند و خون بد از و منقول شود و در مضم کرد و غذا اکثر از جده خوب دهر که از ایشان نان
 پزند و بجه پند از و مصلح او آنست که با شیر تازه پزند یا با آب جوس و روغن بادام یا روغن
 کاه یا تخمید و طو ا جرب از پس آن بخورند و بدل در شکم بسن برنج بود جاورس کاه و زهر
 گویند و آن حجر البقر است و گفته شود جاورس صمغ در خشک است که ساق کوتاه دارد و برگ او
 سیرک انجیر مانند و گویند و ورق او بورق زیتون مانند و قولی است که برگ او گرد بود و برگ
 زیتون در از و ساق او مانند خیار زده کشیده بود و کل او زرد رنگ بود و تخم او خوشبوی
 و تیز بود و صمغ از و جنان گیرند که ساق او شش سازند یا صمغ پیرون آید و بهتر است آن بود
 که بون زعفران بود و تازه و تیز قوی و زود در آب حل شود و اول که از ساق پیرون آید
 سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد گردد و چون به آب بکشد از رنگ شیر بود و اگر
 سیاه رنگ بود معشوش بود و غش آن با شش و موم کنند و طبع او گرم و خشک
 بود در پیوم و گویند در دوم و خالینوس گویند کرم بود در پیوم و خشک است در دوم عرق النساء
 را و مفاصل سرد را طفا کردن نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند در و ساکن کند و مصلح
 در رانغ بود و در چشم کشیدن جلاد دهد و اسپستفا و جکین کیز و مصلحه رحم را نافع
 بود و چون با غسل بکشد از زن بخورند و بر کبر و حیض برانند و بکشد و پند از و جرب مثانه

جاورس
 لطیف بود در مفاصل
 از زن بود و گویند
 سرد و خشک
 در سیوم

کاه و شیر
 سیرک انجیری
 کوبیده و آن

کرم

عرق النساء

و بر و است الحشمت ضا و کردن نافع بود و با پیوس بر نفس ضا و کردن نافع بود و قوی که در کبر کی جانور را
 و سر و کینه که از خلط غلیظ از ج بود یعنی سود و بد و بیخ درخت او چون بخراشد و زن بخورد بر کبر و کجه
 پند از و کجه و چون بپسین بیاشانند در دم که سبب آن اختناق بود نافع بود و شری از و
 مایه شش مثقال تا یک مثقال بود بعد از آن که در مطبوخ خیساییده باشند و این حراز گویند اگر کجه
 سه ماه یا چهار ماه در شکم میرد و فیکه از جاورس سازند و بخورند و پند از و پند از و پند از و پند از
 و ام الصبیان نافع بود و او مضر بود با عصاب صحیح و انقباض و مصلح او مضر بود و بدل و بیخ
 و رانی گویند بدل او لبن النین بود و زن آن و این حراز گویند بدل او وزن آن قبه بود و گویند
 یک و نیم آن قبه بود و گویند بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون بود و شیخ الرمیس گویند طن من است
 که اشق را دیکت بوی جاورس گویند سلق الماست و آن بنا نیست که در آب روید و به
 نیل و فزان و اندکی از آب بکشد است و طبیعت او سرد و قاض بود و جرب و ریشها پلید گویند
 را نافع بود و بدل آن بطباط جاورس ششاش زید نیست و گفته شود جاورس کون بسیار است
 و گفته شد مش از زن جاورس با قلا قلی خوانند و در مضر بسیار باشد و در آبها ایستاده رو
 و ساق او سبطری الماست بود و در از بی یک کز و کل او مانند کل سرخ بود و با قلا او کو حکم از
 با قلا بود و خشک شود سپاه بود و چون تر شود خام و کخته خورد و بیخ او از بیخ سطر بود و قاض
 بود معده را نیکو بود و اگر او چون بیاشانند بخورند مصلح میند و در ریش روده را نافع بود و پند
 او چون قوی تر شود درین فعل جاکسو تنهین بود و گفته شد جین طب بیاری جین تر گویند
 بهترین شیرین لذت بود که میل کلا و دانه است و از شیر معتدل و از حیوان هیچ البدن گرفته
 باشند و طبیعت آن سرد و تر بود در پیوم و گویند در دوم غذا ای فیه کشته بود و طبع او گرم و تر
 و منع ورم جراثمت کند و دفع مضرة انکه مرد اسلک خورد و باشد برین کنند لیکن سنگ کرده
 و مثانه پید کند و سده و مصلح او غسل است یا قند و صاحب تویم گویند مصلح او زیتون است
 جین غشقی پنیر خشک بهترین روغن دار شیرین بود و طبعه آن گرم و خشک در پیوم است
 ریشها بد بود و چون بازیت سحی کنند نافع بود و جهت مفاصل ضا و کردن و پیرون آید ما
 کج کی رحمی و چون بریان کنند شکم میند و پیرو موله خلط مراری بود و بد ز الا غر کند و معده را

بلقی

حق براند و اگر باز راوند
 پاشانند کزند کی جانور را
 نافع بود و اگر با شرب
 ساشانند

پنیر

جہانک و وطنک
کونید

بہار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

24

۱. با جزئیات و تفصیل که ذکر شد و بگوید اعمال بحسن که زمین گرم سیر است ما را قاتل می باشد
 ۲. چنانچه در این کتاب مقدار شرب شراب بسیار است و بخورد و او داند از زمران ما را خلاص می باشد
 ۳. با دل و استغالی و عقوب و فله کزنده را مقدار دو دانگ با شراب دمنده نافع بود و در مقدار
 ۴. این مقدار در منهلج این جزله میگویند و از منافع و دیگر او آنست که مجبوع در و مار ایشاند اگر بر
 ۵. چنانچه ظاهر باشد مبرکه یا بکلاب یا باب طلا کنند در دیشاند و اگر در باطن باشد مقدار دو دانگ
 ۶. شکر و دانگ بسیار بقدری شراب یا بکلاب مجبوع مزاج دمنده در دیشاند چون در دوقون خود
 ۷. که در و در و معدن و سنگ کرده و دیشاند و عسر البول با شکر و تخم کتان دمنده نافع بود و نیز مجبوع
 ۸. و زام یعنی صفراوی و دومی و سوداوی در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده بازگرداند
 ۹. و در انتها تخلیل دهد و اگر محتاج به بیهوشی باشد بوضو او را مغبان چون زیر غل بن ران
 ۱۰. چون با سرکه بسیار و طلا کنند در م را بکخلیل دهد و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دار و طلا
 ۱۱. کنند بکخلیل پدنی آنکه خیارک سیر و بکشد و بیج زخمی بد و زرد دیگر در ایام مرض و با هر
 ۱۲. کس که طاعون برارد این دار و با سرکه پیانید و بر آن موضع طلا کنند خلاص شوند با اولی
 ۱۳. دیگر قول آنست که دل را قوه دهد و در ابتدا زهره خنار زیر طلا کنند بغایه نافع بود و در ابتدا
 ۱۴. پلید و کینه چون قدری بجنبند و بر آن پاشند گوشت مرده بخورد و جراثیم بصلح آورد و دیگر
 ۱۵. کسی را که دل ضعیف بود و خفقان دارد و زردی و زخم در م بکلاب یا شراب دمنده دل را بغایه
 ۱۶. قوه دهد و در تریخ نظیرند ارد و در ایام و با جنانچه تریاق فاروین ذکر کرده که تناول کنند منع
 ۱۷. عفوئه کند و تقویه دل دهد و منع عفوئه کند این دار و بی معده و حاسیت دهد بلکه زیاده
 ۱۸. بجهت آنکه زیاده در دست و چندان گرم نیست و دیگر مولانا حبیل الدین که از جمله شاکردان مولانا
 ۱۹. نجم الدین محمود بن الغفقه الیاس شیرازیست مردی فاضل بود و در اکثر علوم ماهر و متقی و کلیات
 ۲۰. شیخ الریس را و شرح بنشته چنین فرموده که مرکه خاصیتی که در میان فاروقی است همچو
 ۲۱. در م را روی مغز دست کو خواه و هم او فرموده که مراد و معده یعنی بود در معالجه که کردم
 ۲۲. معینه بود و چند عدد ازین جد و ابرو زکار صلا می کردم و بکلاب گرم میخوردم آن زنجبت
 ۲۳. زایل شد و شخصی را سده و جگر بود و با کستفا خواست انجامید چند روزی این دار و با چنین

مسوٲر ٲاق السوم باسرا
مٲى الٲش و الا فاعى
يا باب كرم

و جرت
3

و دفع ضرر و باکند
?

بخورد سده کشته و رنگ روی او زرد بود برنگ اصلی آمد و دیگر شخصی فرزندش داشت
 و چهار روز بول و کشته بود ازین دارو سایدند و بر مثنی او طلا کردند و قدری در اخیل او
 بکایند ز همان ساعت بول کشته شده و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن
 الله تعالی دیگر زحمت بواسیر را ازین دارو بران موضع طلا کنند در دساکن کنند و در دم
 تخلیل دهد دیگر شوار زادن را نظیر اندارد چون ساید قدری و بجلاب کرم بخورد او سید
 و قدری دیگر به نیشم پاره بخورد بر کبرند در حال وضع حمل کنند و این مویف کوید این ضعیف را
 بخور به افتاد طفلی را چهارده روز زانم الصبیان بود که یک زمان از آن خلای نبود از این
 دانگی با شیر مادر سوده بوی دادند در روز شفا یافت باذن الله تعالی دیگر صاحب
 ربع را سر روز و دنگ با جلاب کرم دسند سفت روز پیاپی نافع بود اما شقیه بدن
 باید کرد دیگر در دند از امفید بود معده اعدسی ازین دارو درین دندان کیرند یا بر دندانی
 طلا کنند در دساکن کنند و در دجیم که بلغمی باشد چون در میان چشم بکایند در دشت نوزاد اگر صغیر
 بود بر پشت چشم طلا کنند دو نباشند و آماس بلکها کم کند و فرق میان بلغمی و صفراوی است
 که بلغمی را در دسپکن نرود و صفراوی را در دسوزش و جکیدن بیشتر باشد و در تقویت
 باه اثری عظیم دارد معده ارنم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری چون بخورد نفعی قاطع
 و حکما سید گویند که مردم را غر از افر به کند و میکوبند که اگر برهن سفید طلا کنند نفع بود و حکما
 سید میکوبند که درین دارو صید و پست منفعت بود و کسی را که حشاق گرفت باشد بر حلق طلا
 کردن نفع بود و این مویف کوید شخصی را اسو القنیه طاری شده بود و با شفا یافت
 اینجا مید جند روز ازین جد و اسوده بدو دادیم حق تعالی صحت کرامت فرمود حال این
 بخبر به معلوم شده بود ثبت کرده شد و صاحب منہاج کوید طبع او کرم و خشک است و لطیف
 و صاحب تقویم از قول بیج گوید که طبع او کرم و خشک است در سبوم و هم صاحب تقویم کوید
 قرص را معا آورد و مصلح او شیر طلیت است که آسن تافته در و انداخته باشند و صاحب
 منہاج کوید بدل او در تریاق سه وزن آن زرباد است جد جمار است و گفته شود
 جبر سیرری و پستانی نو دبری را ایقان گویند و پستانی را کف عایشه بیار سپ

حجیر

نوعی از خردل بود
 و بزبان هند یچانید بود
 و تیز تر از خردل بود و کلوی میخند
 میسخت و کل خردل زرد بود و شش سر نوعی از بود
 و سر سون گویند

لر

حجیر

یک کوبید و شیرازی که بزرگترین پستانی بود که تیزی او کمتر بود و طبعه او کرم است در
 سبوم و گویند در دوم و خشک است در اول و تر او تر بود در اول و یو حاکوید کرم و خشک است در
 دوم است او اثر بیشتر از این کند و جبر سیرری در لبن بود و سخن و منفح و هیچ باه بود اما مصلح بود
 و سید و تاریکی ختم آورد و مصلح او کاسو و کاشنی و بقله الحقا و سرکه بود و اومنی را از باده کبیر
 و نوظ آورد و چون با شراب بیاشامند تریاق کند که این عرس بود و طبع برانند و در خواص او
 که چون جبر سیرری بکوبند و آب او در پنج انار ترش ریخته انار شیرین نرزد و جبر سیرری خردل را
 بود و از داری بول را بغایه نفع بود و تیز تر از پستانی بود و تخم او بوض خردل پختل کنند
 جبر سیرری قرة العین است و سیر سوزانند و گفته شود جزواتی و جزواتی کردانه است
 و زمانه نر گویند و گفته شود با ملا جبر است و گفته شد جبر مصری تر سبب بود و گفته شد جبر اد
 پیاری ط کوبید بهترین فربه بود و طبعه او کرم و خشک است در دوم چون بخورد نفع عسر البول را نافع
 بود خاصه زنان و گویند و از ده عدد ازو سر سوزانند و اطرافها و با قدری مورد خشک است
 بیاشامند شفا یابد و قطعه البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را نفع بود و بریان کرده چیه
 کزندی عرق چون بخورد نفع بود و اندرون و غایه او چون بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند
 ملح در پای چون بر صاحب تب ربع او نیز نافع و خوردن او جرب و حکم آورد و مصلح او
 نقلة الحقا است یا بر قی حرا و البحر اریان بود و گفته شد جبر ان فار است پیاری موش
 خوانند چون بشکافند و بر کزندی عرق نهند در دساکن کنند و گویند بریان کرده و گویند بر تریاق
 و خناریر چون بشکافند و طلا کنند نفع بود و اگر شکافند بر موضع که خار یا جوی رفت باشد طلا کنند
 بیرون آورد و سوزانند و سوزانند و بکوبند خرد و با سبیل بردا و اشعل مالند
 نفع بود جبر اسپا قرا پیاست و گفته شود جبر پیاری کز خوانند بهترین زرد شیرین نود و گو
 سرخ تر بود و زرد غلیظتر و غذا او کمتر از غذا شلغم بود طبعه او کرم است در آخر درجه دوم
 و تر است در اول باه را خنک دهد و سهل و ملطف بود بول برانند اما در معده شود و منخ و مولد
 خون بد بود باید که بغایه بکشد و مصلح او آبکاه و سرکه و خردل است و بصری کوید جبر متوی
 معده بود که در و زرد و بلم غلیظ بود و سده جبر کثید و منعم طعام کند و چون با کوشش باشد

جبر سیرری
 خنک است
 و گفته شد

نیک بود خاصه قطع بلغم کند و سنده بکشد و بموی پشت بود و شوقه جمل بر آن کشید و چون بعل بر ما
 کنند زود معقم شود و رطوبه او کمتر شود و حراره زیاد کند و به دمی بفراید و چون بسیر کند و نیک
 معده و کبر و سپرز را نافع بود جزا البری اشتغال بود و گفته شد جزا اقلیج هم خرد بری بود
 ثمره الطراف است بیاری که زیاد کند و بیشتر از کرباز طبع او گرم بود در اول درجه اول
 و خشکست در آخران و گویند سرد است در اول و تر است در اول قطع رعان کند و چون بیزند
 و سیر که و بر سپرز نافع بود و ریش شش را نافع بود مقدار در دم از او پستیل بود و چون بپزند
 لغت دم را مفید بود و اسهال کند و زانی را که رطوبات رحم رود و بر قاز را نافع بود و بر کزندی
 عقرب و رتیا ضار کردن و اسحق گوید مضر بود سپرز و مصلح او دو قنود و گویند بدل او نیم وزن او
 پوست انار و نیم وزن آن انزوت سرخ بود و سرد است و خسر و داروست و گفته شود جسمی حکمت
 شود جاز و غرائض و گفته شود جسمی تشنج بود و گفته شد جس حسین است بیاری که
 گویند طبع او سرد و خشکست چون بسیر که پس شد و بر سپر کسی که رعان دارد طلا کنند خون بازدا
 و چون بر شکست استخوان طلا کنند مفید بود جده فلیون خوانند و کیس کوه و کیسوز گویند و آن دو
 نوعت کبر و صغیر و کبر را بیاری غیری خوانند و صغیر را بیشتر از کگل اره گویند و بهرین صغیر بود
 شامی بری ناز و سفید طبع او گرم بود و در سیوم و طبعه غیری گرم بود در دم و مرد و خشک باشند
 در دم و مغف و ملطف باشند چون تر باشند و جراثیم ناز و نافع باشند و خشک ریشها بد
 را نیک بود و با سیر که بر سپرز نافع کردن نافع بود و بول حیض بر اند و بر قان حسیاه را نافع بود
 و گرم در از وجب الفرج بیرون آورد و کزندی عقرب و دیگر جانور از نافع بود و چون بخور
 کنند کزندگان بگزیند و نسیان نافع بود یکدم از آن و عصاره او با غسل در چشم کشیدن ناکار
 بیرون و اگر در شیان مرارات کنند و به آب را زبانه و آب پیاز بپزند و در چشم کشند در ابتدا
 نزول آب نافع بود و او مضر بود بمعد و مصلح بود و اسحق گوید مصلح او حمام است و صاحب
 تقوم گوید بنفشه و بدل او در اخراج دود و ادرار حیض و بول پوست خوب انار ترش و صاب
 و الک وزن آن سیخ و بدل او در غرض جلیست غری کوی گویند و گفته شود جنت البوط پوست پرو
 بوط بود و طبعه آن سرد و خشکست در دم و قان بعضی و خون رغن بازدا و خاصه از زنان و ریش

شکر بود

یاد خازنه
پند از نه

گویند

در دم و چشم بیدار و بیشتر مطبوخ شسته و بر قنض ضار کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن
 خورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن کلسر بجنان باد نبال و گویند بدل آن جلا بود
 جل بود و است و گفته شود جلوب لبلاست و گفته شود و نوح نیز گویند و عشقه و جل المسکین
 و اسهال و کوبیم دارد جلا بر بیاری کل انار گویند و بیشتر از کگل صبر برک و آن کلن را راست که
 بپزند از آن سیخ غری و بهرین فاری است و گویند مصری طبع آن سرد و خشکست در دم
 و چون شکم بپزند و ریش روده و ریش کمنه و قن را نافع بود و دیزانرا حکم کند و زانی را که
 خون زیاده از ایشان رود نافع بود و اگر با سیر که و مغزه بروم لطوخ کنند باز اگر داند و چون
 با سیر که بپزند بدان مضغه کنند و شش دمن را نافع باشد و عصاره او در طبعه ماسته عصاره
 لحیه التیس است و مقدار سیخ از او از یکدم بود تا سه درم اما مول سده بود و مضر بود سپرز
 و مصلح او کثیر است و بدل او اقلع رمان یا جفت بلوط بود و ساد و قی گوید بدل او پوست
 انار است بوزن آن و گویند طرائث بوزن آن جلین و ردینی بود و گفته شود جلینک
 جیلج بود و گفته شد جلجان صاحب مغزه گوید سسم است و صاحب منهلج گوید که یک
 قول است که سسم است و این مرد و خلافت تحقیق کز بره یا بس است بیاری که شکر خشک
 خوانند و گفته شود جلیج فکر خوانند و خرقی گویند و آن حرار است و گفته شود جلیج
 بود بیاری برف گویند و آن سرد است بطبع و خشکست برض و مزاج اصلی او تر است و خشکی
 او عارضیت و آب او در دندانه از که از کرمی بود نافع بود و مضر را قن و دهن اما اعصاب
 و معده را زیان دارد و پیراز اید بود و سرفه آورد و خصوصاً کسی که خلط سرد در معده دارد
 و تشنگی آورد و خوردن برف آب علق که در حلق جسفیده باشد بیرون آورد و آبی که
 از او حاصل شود بد بود بسبب آنکه مرجه لطیف است در پختن تحلیل رفته و صفت جمد
 گفته شود جلوز صاحب منهلج گوید گویند بندق بود و صاحب جلمع گویند بندقت مطلق
 و سرد و سوسو است و در لغت جلوز جلفوزه است و صاحب لکیم گوید جلفوزه سست
 و مولف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البر است و روغن او را زیت الهرجان گویند
 و لال مغرب الاقشی ار جان و ارقان خوانند و آن یادام کویت بیشتر از کگل او را جگر

مقی

خوانند و فایم مقام جلوه بود در منفعت و طبعه او که است در اول گویند در دوم و خشک است در اول و کرم و خشک است در اول و در اندک رطوبتی است با در آفة و دیر و بی سوزید و در رطوبتی و در اول و کرم و کزندی که عتب و ریتلا اما دشوار است بود و از زنده بگذرد و مضر بود بهر مصلح او شکر است و در اول و جلوه بود در حب صنوبر که راست و گفته شود جلوه ای در حب پیش است و گفته شد شش از این جلوه بود
الجبته خشکی شش سیاست و گفته شود جلوه حبه فتح بریت و گفته شود ان الله جلانا فخرنا
و گفته شود جمهوری صاحب منهل که کوید شراب انکوریت که سیال بر و گفته شده باشد و صاحب
جای که کوید شراب چون بچوشانند مانینه آید جمهوری که کوید و این موکف که بد مولانا حکیم الدین اسمعیل کوید
شراب انکوری چون بچوشانند ناسه من یک من آید جمهوری بود حمار شحم الخلد و قلب الخلد نیز کوید
و آن لب نخل است پیازی مغرور درخت خرما کوید و هر خرما و دل خرما کوید بهترین تر شیرین بود
طبع آن سرد و خشک است در اول و گویند در دوم و او داخل بود و نافعت همه خشونه خلق و اسهال
و خون شکم و کزندی که زنبور ضما کردن بغایه بلغ بود و او قوه احتشاد و در وجهه مرقه صفر نافع بود
و مضر بود بسینه و خلق و دیر از زنده بگذرد و مصلح او خرماست یا عسل و گویند بدل او حماض است حمار
النهر جار النهر است و گفته شد حمان جلدار دست و سحر و کیل دار و نیز کوید و آن سرخ است
و گفته شود حمد پیازی که کوید و آن بعضی بر بعضی فصلیت دارد بسبب آبی که از آن پیسته شود و اگر
آبی نیک بود آن نیک باشد و اگر بد بود و منفعت او و برف نزدیک بیکدیگر بند آمدن چای لطیفتر باشد
جسمه نرم جاموس لیان کوید و آن ریاحن سلیمان است علی بنی و علیه الصلوة و السلام و در آن گفته شود
حمد صینی شحم صینی است و گفته شد جمیت سنگ بود و شحمه سبخی مایل اگر در ظرف او شراب خورند
مستی کنند اگر چه ظرفی بزرگ باشد و آنکس که با خود دارد از نفوس این ماست و اگر در شحمه
خواب نهند از احتلام بد این باشند باذن الله تعالی حمیر نوعی از انجیر است پیونانی شیونوی
گویند و ابیاسو فاپین نیز گویند و معنی آن نخل است و ورق آن بورق قوت ماند و بغایه
لی طعم بود و درخت او بسیار شیر بود و در قوه جاذبه بود از عین بدن و شیر او نافع بود جمه او را
که دشوار تحلیل یابد و شازیر و طبع او تر و دم را نافع بود و عصاره ورق او بر درمها و غلب
باله و ضما کند و مایل به صبح دهد و با شش بر سر زخمها که در نافع بود و کزندی که جانور از اخور

۲
بود و معدن آن
سه روز و هفتاد و
رسول علیه السلام

اردجو

وضو

و با یکی کهن مفید بود و معده را بزرگ بود و شکم برانده و غذا باندک در اولی آن بود که بعد از پنجین
با کنگرین خوردن و پنجین بود که بشاققل مصری ماند برنگ و گویند از من زرخیزد و گویند از
سجند کهن ترین از زمین برکشند و در میان لعل من عزیز باشد و گویند از ترکستان خیزد و در
و پنج خطای نافع بود حبه ربو و صیق القیس و خناق و مقدار پختل از نیم درم بود جسطیا
و پنج نوع بود یک نوع رومی و یک نوع حرملانی و آن پنج سرخ رنگست باندازه انگشت
سطرژ و گویند او را بنام بادشاهی خوانند که او را ش جسطی نام بود و گویند جسطیس الملک
بهترین آن رومیست که بغایه سرخ و خوشبوی بود و طبعه آن گرم بود در سیوم و خشکست در
سده و گرم و سپهر زراعت یزد و حیض بول براند و چون نیم مثقال با شراب پیاشند تریاق
گزندی که گزندگان بود و چون با پل سرشند و آب نیم گرم و بر موضع گزندگی ضا و کنند
ناف بود و اگر زجر از وزن بخود بر گیرد که پندارد و تریان گزندگی مار و یک دانه و در
کشنده بود و در دگر و معده و ذات الخب رانف بود و در در و ما چشم بوض ایون
مستعمل کنند و هبن را زایل کند و احتی کوید مضر بود سیه و مصلح او اسفوط فزون بود
و بدل اورازی کوید یک وزن و نیم سارون و سم وزن آن پوست پخ کبر و گویند بدل آن
زراوند حرج بود و این زمره خواص آورده که مرزنی را که حیض زیاده رود حنطانارو
بکوبند و با جابر دست بندند باز ایسند و بجز تست چند پدتر قطره بپزند و حزمیان
نیز بیاری قندس قیری و خایه یک آبی گویند و آن خضیه حیوانی محری بود که هم در آب بخاند
بود و هم در آب و آن حیوان را قندز خوانند بهترین آن بود که مرد خضیه هم پیسفیده بود و لو
مغشوش بود و غش او کجا و شیر کنند و اندک چند پدسز و بخون سرشند و در مثانه کوسفند
کنند تا خشک شود و طبعه او گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم و اول لطیفتر از نیم حنط
بود نافع است جهت عصب سرد و فلج و رعشه و جذر و نسیان و مصلح سرد بخور کردن
و محلل غلج بود و حیض براند و بچه مرده پندارد و شیمه بیرون آورد و صاحب منهل کوید
سرخ از زیاده از یک درم نشاید و صاحب مغزه کوید و مثقال چند سدسز و قد ری
فنج تری پیاشند حیض براند و بچه و شیمه بیرون آورد و چون بکوبند و بغایه سخن کنند

و بزرگتر

حفظاً
مرز

و یوست آنده نایه
رقن بود و آنچه
بهم حسده و سبط
بود

سرد که در رم بود

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

و در چشم کشند جلاد و چون با سر که بیاضا مندم دم منصف و فانی را نافع بود و چون در چشم
 پاره بود بر کبر باد و نافع بود و بر کزندی عصب طلاق کردن نافع بود و با سر که آتش عین دفع
 سموم وادویه کشنده کند و سده که در اعضا باطنی باشد بکشد و کوی که سبب آن از سردی
 نافع بود و چون مقدار عی بر دهن ناردن بکند از نزد و بر سرطان طلاق کند معروض را نافع بود
 و چون در دهن حل کنند خرد و استرخا، اعضا و فایده و نفوس سرد بخایه نافع بود و اگر بیاضا مندم
 تر نافع سمها سرد بود خواه جوانی و خواه بنای خاصه قون و حزن و قون و سرد خواه بلغم و خواه
 رگی خوردن و طلاق کردن و صفت کردن نافع بود و خفقان که از سردی بود و اگر در قنطیر بکشد
 عسل ببول که از خلط بلغمی بود نافع بود و کند ری در کتاب سمیات آورده که خند ستر که لون
 آن سیاهی زنده کند و کشنده بود بعد از یک روز و این حرار بخمن کوبیده و صاحب منہاج
 کوبیده اغبر او کشنده بود در روز و دوا، آن بقی کشنده شبت و فتن و پستان و غل بعد از آن
 حاض الزنج و مندم که با دوز مرا و ست یارب فاکه ترش یا سر که یا شیر خرد بدل او وزن او
 و ج کونیم وزن آن و فلفل و کوبیده بدل آن مشک است جخم عصی لرعت و کفنه و جتوریه
 قنطریون است و کفنه شود و جخم در دشت بسیار باشد طبعه آن کرم و تراست در اول
 طبعه را نرم دارد و کرم مزاج را موافق بود و چون اندک ننگ از حاصل شود و بدل او بول
 است جند الرمال نارسانیت شیرازی کلک نار کوند و منفوعه او نزدیک جمل جمل
 الپس حشف است و کفنه شود خلح مطلق را پس است و کفنه شود انش الله جمل جمل
 با قلاست و کفنه شد جسد سحرست و کفنه شود جود خشف خوانند بسیار سی کردکان کوند
 و منفوعه او نزدیک طبعه آن کرم است در سوم و خشکست در اول در جودم و کوند کرم
 و تراست در دوم و ج کوبیده کرمست در دوم و خشکست در اول بهتر آنکه پوست او شک
 بود و ورق او با لیس است و پوست اندرون که بر معر جسفیده است رفیق در قبض بود شکم
 بیدد و پوست سوخته وی جفنی بود بغیر لذع و مزو چون بخایند و برورم سوداوی که
 و پیش نشده باشد ضا و کشنده نافع بود و صحن او بر ریشنا، کرم پاشیدن نافع بود و مزو او منصف
 را ساکن کند و شکم بیدد و چون با مری بخورند شکم برانند و اگر بسیار خورند کرم در از وجب

الو

و در وی قبی بود
و کوند کرم و شکست
باشد
سرا

المنع برون آورد و اگر با بچر و سداش بخورند پیش از اذویه قتاله باد و زمر آن بود اگر
 بعد از آن خوردن همین عمل کند و چون با غل و ننگ و بیاضا بر کزندی سبک و بواند و کزندی
 آدمی بکشد نافع بود و چون با پوست بشراب و زیت بسوزانند و بر سر لوکان مالند موی
 بیاضا کشند و بر ویانند و بردا، الثعلب نیز تم عمل کند و پوست اندرون او چون بکشد
 و صحن کشند و با شراب برشند وزن بخورند بر کبرد منغ خون حیض کند و پوست درخت او
 و درون چون دوشغال از و بیاضا مندم تقطیر البول را نافع بود و شرف کوبیده پوست
 کردکان سبز کوند و خند پاره خشت الحید در آن اندازند و یک صفت را بکشد
 روز چند نوبت بکشد بعد از آن خضاب کشند موی سفید پیاه کشند و چون حرار و قناید آن
 بماند منفعت تمام دهد و این مولف کوبیده چون جوز در اقلیمی دیگر برند که نرود آنجا زمری بود که
 دانی از و کشنده بود و چون باب جوشانند و بدان مضغه کشند لثه را خنک کند و استرخا
 آن را بریزد خوردن کردکان کرم مزاج را مضروب و مصدق و ز باز اگر آن کند و درین خلق
 را زیان دارد و مصلح او بکشد بود یا خنک و بادام و کردکان کفنه نباید خوردن
 که بد بود و غشیان و غشی و کرب آورد و نزدیک بود بکسی که خنک خورده باشند و دوا
 او بچنان کشند برب فاکه ترش مانند غوره و رپاس و سیب و بدل او وزن آن حبه
 الخضر الود و کوبیده جوز مندی جوز مندی نار چلیست و کفنه شود جوز جندم کوز کندم خوا
 و جوز الحام کوند شیرازی کل کندم کوبیده رازی کوبیده کرم و تراست منی بفراید و کفنه
 آورد و باه بر انگیزد و قطع نرف دم کند و قنطریون ایل کند و منع آرزوی کل خوردن کف
 و فوس کوبیده و قنطریون مطفی بود و اندک محقیف بود جوز جوز اللف خوانند
 بهتر از سرخ فرب بود طبعه او کرم و خشکست در سوم بخش را نافع بود لوی و من فوش
 کند و قنطریون جود معده دهد خاصه هم معده و سبل را نافع بود و قنطریون با صره دهد و شکم بیدد
 و عسل البول را نافع بود و منغنی کند و در سر کفنه شده را نافع بود و استرخا، بلغم و معتدل
 مستعمل از نادر درم بود و بدل او یک وزن و نیم پینل الطیب بود و کوند بدل او بول
 او بسیار بود و آسحق کوبیده مضروبش و صحن او عسل بود و صاحب تقویم کوبیده طبعه بیدد

و مملک بود و مصلح او جلاب کرم بود و جوز الالبس مرقه العر است و گفته شد که جوز الالبس
مانند خربق سفید بود در قوه و طبعه او کرم و خشکست یعنی بلغم و رطوبه بود و مقدار در دوزخ
و فلاح و لغوه و مانند آنرا نافع بود و بدل آن بوره و خردل بود و جوز مال و جوز نام نیز گویند
و جوز مانا و جوز مائل و جوز مائل و جوز رب نیز گویند و او را بهندی تنوره گویند و در انوره
و شیرازی کوزان خوانند و آن دو نوع بود یک نوع بیک نوع و از الفی بود و یک نوع خارک
بود مانند جوب سامان خشن و لون پوست او سیاه بود و زرد رنگ و سفید رنگ
و دانه او از تخم بادجان بزرگ تر بود از تخم فلاح کوچکتر و زرد رنگ بود و اندرون جوز
او پر تخم بود و پوست او رقیق بود و سر او مانند سر بادجان و فلاح بود طبعه او سرد است در
جهازم و تر بود نافع بود جهت حراره مفرطه و جنبه قیراطی از و بخورند دماغ را بد و بیک
آورد و دانه ای از و صاحب منهلج گوید مضر بود بدل یک گرم از و کشنده بود در روزی
و منوم و سبب و خدر بود و دانه ای از و آب که نسیج با بی که نظرون در و جوشیده باشند با
روغن بعد از آن شیر تازه دسند یا سرکه که صغره فوج کوی و الحیدان در و جوشیده باشد
و گویند یک مثقال از تازه او البته کشنده و نیمه انگ اگر در شراب بکسی دسند مستی زیاده
کند جوز الفی بود و گفته شد جوز الحمر حب کاکج کوی بود و گفته شود انش الله
جوز السرد بهر تن تازه و شیرازی کوز کل غ خوانند و طبعه او سرد و خشکست و قابض و احمی
گوید که مست در اول و خشکست در دوم بر فتن ضا کردن نافع بود با سرشتم و اسراش و قطع
خون کند و قوه اعصاب بد و چون گویند با بچه و فتنه س زنده و درمی نهند کوشش زیاده بخورند
و با شراب سودمند بود جهت عسر البول و سرفه کینه و پسیان و ستمل از و نیم گرم تا نیم مثقال
و اگر کوشش است و در آن نشیند رحم که پرون آید و مقعد نافع و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل
و اعصاب و مصلح او غل بود و روغن بادام و جالینوس گوید بوی دمان خوش کند و سده بکفا
و قوه معده دهد و صداع سرد را نفع بود و چون با غل و کلاب بر سر طلا کنند و دسند بر بدوس
گوید مقوی جگر و معده و سپرز و امعا و قوه و در مقیده را نافع بود و دسند را نیز و شش و طبعه
از و فتن کند و احمی گوید صفرا آورد و مصلح او غل بود و بدل او صاحب منهلج گوید نیم وزن آن

در دوزخ
در دوزخ و بی مطلق
برخت بادخان
ماند و کل او سده در از
کشیده دارد

المنش
و بلغم
و فوس گوید طبعه را
به بند از خون و سفا
و قوت بدن زیادت
کشد



کرنازک و نیم وزن آن پوست انار بود و جلد او در قفا خوانند و آن سر خسل است و گفته شود
انش الله تعالی و اعلم باب الحار حاشا
و قویشن و صغره الحار گویند و روش گوید بوده که میست و گویند و رن خزل بیابانست و گویند
برکسند ان دشتی است آنچه محقق و معول علیه است نوعی از بودنه کوی است که کلبه گویند
بسیار دارد مانند خرما که سرخی بایل بود و قصبه بار یک دارد مانند قصبه اذخر و بر کما در
بیکل جده که بر و پیشتر در کوه و دامن کوه و طبعه او کرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم کل
و مقطع بود و سخن و حیض و بول بر اند و بچه پند از دسده بکشیید و بر عرق النسا با شراب
و سونق ضا کردن نافع بود و دسینه و شش را پاک کند و منع نفث دم کند و اگر با تخم و سرکه
بیاش مانند مسهل کمپوس یعنی بود و اگر با سرکه بر و رم یعنی ضا کنند تجلیل دهد و محل فتن پسته بود
و ثابیل و شش را نافع بود و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوه با صره نکه دارد
و معده و جگر را پاک کند و چون سخن کنند و به آب و عسل بر ششند و دو مثقال بیاش مانند
را نفع بود و قوه کرده دهد و عی مجی مع را بیکو بود و در دمن و طلق را در دم پستعل بود و جالینوس
گوید فلاح و لغوه و پسیان نافع بود و لندروماس گوید چون عسل بر ششند و بر سرطان طلا کنند نافع
بود و اگر خردم در حمام طلا کنند نافع بود و احمی گوید مضر بود شش و مصلح او نفع است و بدل آن
یک وزن و نیم سعه کوی و کس یک وزن و نیم افیتون و شراب او کشته آورد و قوه مضر
و سسل کرم و بلغم بود حافز النهر سور بخانست و گفته شود حلق خار بست که تر بچیدن از و
حاصل میشود و نبات کشود و سنف و سنف و شیرازی خار را و فو انده غصا رده او چون
جشم کشند سفیدی را لیل کند و تاریکی سم و کل او بجهت و اسپر نفا نافع بود حالمو ما شجارا
و ابو خلک گویند و گفته شد حافظ الخلل و حافظ الاطفال سرد و اسم فریونست و گفته شود
حافز الشعر فاشتر است و گفته شود حافز حمار الجوشن سم خور است چون سوخته بیاش
صرع را نافع بود و چون بازیت بر فنا ز طلا کنند تجلیل دهد و بردا، الثلب نیز نافع بود
حافز البردون سم است چون سوزانند صرع را نافع بود و چون بازیت بردا، الثلب و شش را
طلا کنند نافع بود حافز الحمار سم خور است از سم راست او بکشی پزند و مصرف با خود دارد

و مطلق بوی بودنه
کشد

سودمند بود و مقدار

Handwritten signature or text, likely a name, written in Urdu script.

صاحب منہارج کوید

بودنش و کرده و مصلح او نبات بود و بدش بزرگ طوطا حب الی این است و گفته شد
 بزرگ خشک است و گفته شد حب القطن خیسوف بود که بیاری پخته اند و گویند بزرگ مغز او
 بود طبع او گرم و تر است در دوزخ و گویند سرد است نافع بود جگر و پسته و سبزه و غیره
 مستعمل از و مفت درم است و گویند مغز او بزرگ و مصلح او خمیره بنفشه بود و بدل آن گندک
 حب العرو نزه العرو است و گفته شد حب المنجم حب است مقدار فلفل لون او سیاه زرد
 و سرخی بود و بقایه املس خوشبوی باشد و زرد و شکن بود و مغز او بخایه سفید بود و قوت و بزرگ
 را و نفع رطوبات کند و مغزی است و سرد بود و با سبب اعصاب را نافع بود و باه زیاده
 حب الفلفل بزرگ و مان بریت بیاری نار دانه دشتی خوانند و مغز او سخت است و بقدر
 لوبیایی بود و در طعم او اندک تلخی بود و خوشبوی باشد و بلون سفید بود و طبع او گرم و تر بود
 دوم و گویند خشک قوت بدنه را گرمی دهد و فربه آورد و چون کبچ و عسل طبرزد اضافه کنند با
 زیاده کند و بریان کرده نیلوز بود اما مصلح بود و مصلح او روغن گل و سرکه بود و اگر سیار خور
 میخورد و در معده را ببرد و اولی آن بود که با قند یا عسل خورد و بدل آن بوزن آن تودری سفید
 و چهار دانگ وزن آن مغز نیمه زرد و نیم وزن آن اهل بود و گویند بوزن مغز و بوزن
 آن حب صنوبر است حب الخبز مانند قند است که بزرگ بود که مانند قند است و بوسه او سیاه و بزرگ
 و حر آن بدو نیمه بود بغایت سخت و بلون او بزرگ و مایل بود و اندک عطریه در و بود طبع او
 گرم و خشک و کسوم دو شغال چون با میخچه بپاشند نافع بود و دهنه و شوار و وضع حمل و جکین
 بول و حین برانده و بزرگ میخچه جانور را نافع بود و فوس کوید بزرگ میخچه زمره بود و از
 خواص او است که نفع او در خانه پستاند مکن بزرگ و نافع بود و جگر و پسته که از رطوبه بود
 این بپاشند و در دوزخ که سبب بلغم بود و زلیح غلظه اگر در معده سختی کنند و بپاشند
 این مصلح را ساکن کند و او مغز و جگر و حوالی آن و مصلح آن در شک تازه بود و بدل حب جلب
 یا سر و ام تلخ است حب صنوبر بزرگ طغوزه است و درخت آن کوکثر از درخت صنوبر صغیر
 بود و از ملک پستان خیزد درخت او را سوسپن خوانند و طبع او طغوزه گرم بود در اول و گویند
 در دوم و گویند معتدل است در و اندک حرارت بود و رطوبه و جالسوس کوید گرم و تر بود در و

ح در

و معطر و اهل بین و مجاز
 در بویا، خوشبوی
 کنند و طبع او گرم
 و خشک بود و در دوم
 معده شتر می خورد
 را نفع نافع
 بود و
 و نفع
 جگر بود

و بخار کوبیده

ان بود

داعضا

و اعصاب و عرق النسا و استرخا و شش را پاک کند از هر خطی که باشد و باه را
 زیاده کند و منی بفراید و سنگ نشانه بریزد و سودد و جهت کردیدی عقوب را با بخر
 خشک با عرو یا کلنگین شریف گویند و چون بگویند با عسل برشند و هر روز بنشانند
 درم بخورند از فاج طراص یا بذا سحقی بن عمران گویند و چون با عسل بخورند مجامعت زیاده
 کند و نشانه از سنگ و رمل پاک گرداند و گویند طبع او گرم است در دوم و تر است در
 اول این ماسوید کوید گرم است در دوم و خشک است در اول بدل آن حب محلب مقشر
 بود بوزن آن نیم وزن آن با دام سفید کرده و ممو کوید یعنی این ماسوید کوید بدل
 آن مغز خرزبه بود و گویند قایم مقام طغوزه با دام کویدی بود که بزرگ از آن ترک
 گویند مصلح وی قند بود حب الی این است و بزرگ کاج خوشی خوانند و آن سخت مثلث
 شکل در میان غلاف جوز کاج بود و در طعم مانده طغوزه بود طبع او گرم و خشک
 در دوم و منضج بود و نافع بود جهت استرخا و ضعف بدن فربه آورد و خوردن آن
 و رطوبات فاسد که در شش بود خشک گرداند و قوت معده بدو چون با فسنجین خور
 کنند چهار درم از وی منی زیادت کند خاصه که با کبچ و قند بود و نشانه و کرده را قوت دهد
 اما مصلح بود و در وی کوبیده معده بود و بسیار خوردن محض آورد و تریاق وی حب
 الرمان بود و گویند معده چون در آب گرم خورده و با عسل بخورند محو و مزاج با
 قند بدل آن گویند حب محلب مقشر بود و نیم وزن آن مغز با دام مقشر و گویند بدل
 وی حب صنوبر بزرگ بود حب الی این است صاحب جامع کوید میورج است و سهو کرده است
 صاحب منج کوید با سبب آن است گفته است که آن تخمیت زرد رنگ و طعم وی
 تلخ بود که در خشکی بود مانند تخم محلیه از کومستان فارس خیزد و از گردستان و همدان
 و از ارج و برخیزد و از آن دو نوع است حبلی و بستنی این تخم حبلی است و از آن بستنی
 در باب راد صفت راسن گفته شود این نوع که گفته شد قوت حوی بدو و از آنست
 بکندارد و چون بگویند در سرد را بران بشویند و اگر طلا کنند شاید حب مثلث ماش مندی است
 و در قلت گفته شود صفت آن حب الی این است و طعم است گفته شود حب الی این است بیاری
 کا فینر بود

تخم مورد کو بید بهترین دی است نه بود طبیعت دی هر دو خشک بود قاض بود و کو بید گرم است تخم
 بید و وضع نفث دم بکند و معده را قوت دهد و بول براند و سرخ را بکشد و مقدار استعمال از فی
 درم بود و در ایشان اندر خوراک نافع بود و در گزینی درید و عصب چون با شرب با هم بریزد و ریش مشابه را
 سودمند بود و خوا خشک و خواجه و چون بریزد شرب و صفا کنند بر ریشهای کهن و قد میان ریش
 کند و چون تر بود بکوبند و با شیر خا کنند تخم که در دم بود تحلیل دهد و عوب و بواسیر را سود دهد و درم معقد
 و چون سخی کنند و بر کلف روی طلا کنند بر آسختن گوید مغزات بشانه مصححی صمغ عربی بود بدیل
 عصاره و ق اسنخ و زن آن مغز با لوبان بهترین دی ریش زنب بود طبیعت دی هر دو خشک و قاض
 بود و ترش دی چون خشک بود تخم بید و وضع مواد صغری بکند و غثیان ساکن کند و فی باز دارد و
 ق معده گرم را قوت دهد و عصاره دی خاص ترش چون بریزد و با عسل یا بریزد و نافع بود جهت ریشهای
 است زیادت و دارد و کوش و اندرون سخی که ریش شده باشد بدیل آن سماق بود و در شرب
 اثرات گفته شد و انابت بشکل فسق اما بوست و ی خشک بود و سهل شکن و از
 فسق الهامید خواند و طعم دی تلخ بود با قاض بهترین دی ریزک خوش بوی بود طبیعت ای گرم بود
 در سیم و کوبند و راول تر است سودا و بطعم داسو دمد بود مقدار استعمال از فی درم بود جلا بد و در قاض
 و کلف و و اینها می که بروی بید شود و جو به که زنجبیت نافع بود و سده جگر و سبز زنگید و در صلابت
 آن نرم کند ضما کردن بار در گرسنا سخی گوید مغزات که مصححی را زیاده است دی سفور و دروس
 گوید بدل آن بوزن آن قوه و نیم وزن آن سلیم و ده کی بسیار است اما بود انابت
 گفته شود عصاره غلب است گفته شود حله و حرفات گفته شود
 پاری سیندرم کو بید بهترین دی زنب بود طبیعت دی گرم و خشک بود و کو بید معتدل بود و کو
 سرد است قول اصح است که دردی عوارض بود و جلابی قوی بصری گوید گرم است در دم و
 خشک است در ازل محلل بود و بول براند و بر کلف طلا کردن نافع بود و گرم بکشد و در دمای اندرون
 ساکن کرد و اندر وطبی که در سینه و شش بود پاک کرد و اندر بدل آن مغز با دام تلخ بود
 پاری تخم ریاس خوانند زنجبیت رخ بود بهترین دی تازه است طبیعت دی هر دو خشک و قاض بود و
 مذ بود جهت خلط صغری و جوب و حکم بدل آن تخم خاص است نه بود و در عصاره و تخم که کو بید بهترین

آن بود آب شیرین خورده باشد طبعش دی سرد و تر بود در دوم سودمند بود و حبس تنهای صغری
مقدار سردی مستعمل بود سردی گرم و خشک را نافع بود و چون باقی نماند و شکر نیکنی باشد و عسر البول که
از حرارت بود ساکن کرد انداختن کوبیده فستق باشد مصلح آن تخم کرفس است جالینوس گوید بدل
آن در کمر درد و به کثیر آب و حبس رطوبت است بهترین آن با بلی بود طبعش دی گرم و خشک
و سفید و ی و اورت کمتر دارد از سرخ و نقره و بعضی بلغمی است سودمند بود و چون با آب گرم و روغن گل باشد
و عرق انار را نافع بود و چون مکوبند و بزرگ خاد کنند و قویج را سه درم مکوبند و پاشانند بدل آن در ضا
عرق لاسطیخ بود و حبس غلظت است یا سی بن گویند و آن دو نوع است یک نوع است که بنفشه و لثه بن
گویند و آن خورده شود و با پوست توان خورد و یک نوع دیگر این گویند بهترین آن تازه تر درشت بود
طبعش آن گرم و خشک است در سیم مکوبند و چهارم گرمی و بی بیشتر از خشکی بود خوردن آن سودمند
بد بود و در بعضی شته شود و غذا بدید و در محروم از میان دهد و سخی نبیند بود و کرد
بر اند و شهوت بجماعت بیاکنند و خوردن آن با شراب یا با سرکه که زردی که دینار را نافع بود و در
سیر که از سردی بود و بلغمی مزاج را سود دهد و سعال را نافع بود و فالح و لقوه را خوردن آن و از
روغن وی هم ساختن و امیدن و بزوات الحب خاد کردن سودمند بود و چون بسوزانند خوب
وی و طلا کنند بر او الغلبه می بویایند و خاصه می سرد و ورق وی چون خشک کنند و بگویند و به
بهر نزد علف سازند بر سر می راد را کنند و برویاند و نیلو کنند و انداختن و در صنعت مانده
مصلحی بود و در باب صفا گفته شود و خوردن بن مصدع بود و دهن را بچوشانند و شهوت طعام
ببرد مصلح وی سکنجین و روپ فواکه ترش بود صاحب مصلح کوبیده مصدع وی کثیر بود و در کتاب
ابدال آورده است که بدل وی مغر خراست و گویند و وزن آن مغریت و وزن آن مغر با نام
برز البطح است گفته شد کثیر بهترین وی بزرگ بود که برزدی قابل بود و سخی
گویند گرم و خشک است سودمند بود و جهت در بخش مقدار چهار درم مستعمل بود و گویند مصر بود
مصلح وی غاب بود یا برز قوتنا طبعش دی سرد بود در اول و خشک بود در دوم گرم
را بنید و در سیم مستعمل بود و مصر بود و درده مصدع وی کثیر بود و جاری علفش خوانند
و با سی خورده آن نوبی از خشک است گوشت وی سبکتر از گوشت بط بود از هر آنکه وی رست

و در وی غلبه بود پس وی چون با اندکی مک و سنبلی بکوبند و حب سازند مانند نخود در سایه خشک
 کنند و بردارند چون چوب آزان باب هم گرم باشد مانند شاد در آب غایت نافع بود و اگر
 برست اندرون سنگ دان و خشک کنند و سخی کنند و با اندکی نمک اندکی سخی کنند بیکان
 و در چشم کنند در ابتدا از نعل آب هیچ دو انگشت از این بنود و اگر دل و کمر در غم باشد و بر کسی آید
 که خواب بسیار کند از وی را بیل شود و در سنگدان وی سنگ یا بند جو بر کسی بندند که عاف داشته
 باشد در ساعت به بند و تا آن باخود داشته باشد و کند بخا صیتی که در وی است این عمل
 میکند خون وی و بود و عمر نفس نافع بود گوشت و غایت گرم و خشک بود اولی آن بود که باب
 و نمک به بند و روغن بادام بعد از آن بر وی آید و اگر حب سرد مزاج بود و روغن که در کان و ریه
 و دوسه پاره در چینی و غولجیان و مرق آن مرصع و سود دارد و جوی غنی مرزنجوش است
 در آوان الفا رکته شد حق را بر بخاسف است گفته شد حق به با بوی است گفته
 حقیق مرزنجوش است گفته شد و جوی الفی نیز گویند حق مرغلی و نجشک است گفته شد
 و در فانی گفته شود بر جاسه با در نجوش است گفته شد و جوی بهرست و جوی
 التماس نیز گویند و الفا انواع فوج گفته شود و جوی خام است گفته شود و آن فوجی از فوج
 بتابست جوی صخری و جوی کرمانی شاهسفرم گفته شود و جوی قلع فراسایه
 است گفته شود و جوی شیر و ریحان الشیخ نیز گویند و آن مروارید دریم انواع آن گفته شود
 ستر ما بریانی فاع است گفته شود و جوی بهرست و بر تریاق فاروق
 طبعی خوانند و آن جوی مخلصه یا دانه ویت و لون حجر البیس اغبر بود سیاهی که برخی رند
 و آنجیک باشد یا شیر بر سنگ چون بایند سرخ رنگ شود و آنجیک بود و یا شیر چون بایند
 سبز رنگ شود و آن اشک بر کوبی که بند و شیر دان وی صاحب جامع آورده است که در دل
 ابل می باشد و سهو کرده است مؤلف گوید غذای آن ایل اغیر از مار و مخلصه نباشد بسبب
 آن این سنگ در شکم وی به بند و بدین سبب و بر تریاق فاروق طبعی خوانند و گویند در
 زهره وی می باشد و در کوهستان شبا نگاره و از آنجا با طرف بند و غایت عزیز بود
 و گویند چون بایند سرخ رنگ و در رنگ و سبز رنگ نیز بود و این رنگها بودن معلوم شود

دولن

و لون آن چون بسیار می بند سرخ می بند و بود در شام مانند این سنگ بسیارند از رنگ این بان
 مشکلی فرق ندارند که امتحان وی است که سوزن را با شش سرخ کنند و بروی نمند اگر مصنوع
 بود چون سوزن در وی فرو رود و وی سیاه از وی بر آید و اگر حجر البیس بود و در وی رزد
 رنگ که نوک سوزن را رزد و کند چون و بر آب راز یا نه بسیارند و بر کوبی مار طلا کنند و حال
 در بنش و از مردن این کرد و سودمند بود جهت کزیدگی عمر جانوران و سمهای باقی و جوی
 و معده خوردن و طراکون و جهت ضعف دل و بدن و فوت باه غایت نافع بود و شیرینی
 جهت کزیدگی جانوران و دفع زهر مادی و از ده جوی و جهت ضعف دل و فوت اعضا شریکی
 بود و هر کسی که هر روز بخورد این باشد از سم افشا و سمها و سودمند بود و جوی و ریح
 نیز از سبب آنکه او بخا صیت عمل میکند و بطبعیت وی غایت گرم بود و جوی جلیط
 و نوعت کینوع جوی بود و کینوع از مار افعی که بند و از مار زهره و مار مرهمه و مار خاوند
 از مار کبرندان مانند شبی است که در قفای مار افعی بود و در سم افعی بود چون از گوشت جدا
 کنند نرم بود و از رهوی رسد به بند و مانند مرهمه شود و مانند حجر المولف گویند امتحان کردن
 وی بخان کنند که چون بر جامه سیاه یا بند سفید کرد و جوی آنکه با بند سیاه نشود و سفید
 باشد و آن فوج که جوی بود لون آن زردی و سیاه رنگ خاکسری رنگ و بیکان بزرگ
 مربع و کینقال بناده تر بود و آن بود که زیادت تر از دو مثقال بود مؤلف گویند امتحان وی
 است که چون در میان آب لیون اندازند در جوی بزرگ آید و روان کرد و هر دو نوع
 کزیدگی مار را نافع بود و خوردن و باخود و شستن در موضع زخم نهادن و هر دو نوع بر زخم
 کچف جوی می نوی از شایان است و از شایان می گویند خونی که از مقعد آید قطع
 کند و بواسیر را سودمند بود و چون پاشا میزد که بکوبی عرق را نافع بود و جوی بهرست و سنگ بلور
 چون بر کسی بندند که در خواب ترسد و بند بود و جوی حمال است ضدل جدیدی
 خوانند و آن دو نوع بود ماده در صفت خاها گفته شود و جوی بیاری سنگ
 آسیا خوانند خشک بود چون گرم بود در که بر وی بر بند و آن سنگ خون رفته است و در جوی
 گرم جوی بک شکست که در شکم خودس یا بند مقدار باقی بود و کوچک تر بود و لون

از خلط سودا پاک کند و روح را از دود سوداوی بدل وی جهت خلط سودا پاکیزد و بنیم حبه
 لازم بود و در حبه مهره است که از بنگ ماده حاصل میشود در باب لون در صفت
 نزوک گفته شود و حبه الجوی طیف و سیف و بدوس گوید که بخشنین برستوک چون بکشد در
 افزونی ماه و شکم و برانکه فند و باره سنگ یا بندگی بکشد و یکی در کتکها که ناگون بود و دست
 ایل یا پوست کوساله بندد پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر باروی مصرع بندد و با بر کردن او بوی
 خدای تعالی از وی زایل شود و حبه جگرانه در چهره و تشنه می خوانند و از شدت نیز گویند و آن
 در قشبه نهات گفته شود و حبه راجه رد لازم و دست گفته شود و حبه لیس باری
 سنگ آهن را بخوانند چون بسوزانند مانند شانه و نه بود در عمل و منفعت بهترین و سیاه بود که
 بر جی از ناک که هیچ خلطی در وی نبود و جذب آهن بقوت بکشد هر چند زیاد به باید بقوت بر بهتر
 بود و نیکوتر که گوید گرم و خشک بود و نبات اگر کسی را لخت در شکم گرفته بود اگر با شرب آب بخورد جذب
 آن کند و صحت خود برون آورد و مسهل کمپوس غلبه بود و مقدار استعمال از وی یک گرم بود
 و گوید چون در دست بکشد در دست و پای و تشنه با پس که آنرا که از گویند ساکن کند و اگر
 جراحی که از تیغی زهر دار بوده باشد نافع بود و نبات و بصحت باز آورد و مغناطیس چون
 بوی بر بوی رسد در بودن آهن است که در دبا چون بر خون بر اندازند نیز که در دور بودن
 و این از خواص است و حبه سنگ بون سد گویند و وزن دانی کشنده بود از دود
 قتاله است مانند پیش و گویند و بی از الماس است و حبه کلست گفته شود و حبه
 سدر است گفته شود و حبه جگرانه و حبه البیس نیز خوانند و آن المک است گفته شد
 و حبه اسفودر حبه لدم است گفته شد و حبه جگرانه است گفته شد و حبه
 زرق القم و زرق الجوز و سالتین خوانند یعنی زرق القم و بیونانی سالتین خوانند و افزونی
 از هر آن خوانند که هبت در افزونی ماه یا بندد در بلاد عرب و سنگ سفید یک شفاف بود و چون
 بسایند و بصر و دهن سودمند بود و اگر بر درختی بندد که بر بندد یا بر شود و اگر بر معده بندد
 شفا یابد و زنان اجوف با خود بخانه دارند و حبه سی و سیف و بدوس گویند و آن سنگ
 سبز باشد صاحب مناج گویند و زردی زنده چ گویند مانند سیب بود و چون بسایند مانند خیار

وی بیرون آید و باز نبات باز و شکم بکوری و در چشم و در آن و در آن که از ناک خوانند
 بر دود تاریکی و جلای تمام بدسد باری سنگ یا سد خوانند و حبه سنگ است که در میان
 اسفنج می باشد حصا الاسفنج گویند و سیف و بدوس و زردی گویند چون با شرب آب یا شام سنگ
 مشابه بر بزند و چ گویند سنگ کرده بر بزند و قوت آن ندارد که سنگ مشابه بر بزند و حبه
 سنگ است که چون بسایند چون بود در سرخی با شرب زان در چشم چکانند و رم آن بوی آبی
 آمدن از چشم نافع بود و حبه لیس باری سنگ است که در چشم چکانند و رم آن بوی آبی
 که از وی خون آید یا خفا کند خون بندد و چون بسوزانند و سنون سازند و در آنرا جلا دهد
 باری سنگ سنگ گویند و بشاری سنگ زخم حبه لیس باری سنگ است که در چشم چکانند و رم آن بوی آبی
 بچمند یا بندد و در ساحل بخشد نیز باشد مهره از وی حکا که و فرطان سازند از غایب سفید
 تر بود و خوب تر طبیعت وی سرد و خشک بود و در آفر در دوم ایل بندد و سندان وی نلکن
 سازند و زنان کردن بندد و متفق اند که خاصیت این سنگ است که دفع سحر چشم زخم میکند و بر
 دشمنان نظر باند و اگر بکنی از آن با خود دارند و دوع از قبل وی گویند و هر کس که در آب بندد دست
 دارد و دشمنان بندد و سندان وی از آنها سازند و از آن اکل و شرب کنند و مدعیان ایشان
 است که در صحبتی که آن بود جنگ و فتنه نبود و فرقه و شادی زیاده بود و ایل بندد و سندان
 از آن مهره یاد بوی کشنده و مدعی ایشان است که موی را در از کند و مهره وی مانند مردار بد
 براق بزرگ بود چون سخی کند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید
 بر دود اگر سنون سازند دندان را نبات سید کند و جلای تمام بدسد و حبه اسفودر
 اسفودر است گفته شد و حبه قیتور حبه اشعراست و قیتور نیز گویند و رفاف گفته شد
 و حبه لیس باری سنگ است که در چشم چکانند و رم آن بوی آبی
 پاشانند سنگ کرده بر بزند و حبه قیتور است گفته شود و حبه اسفودر
 حبه عاالیس خوانند و از وادی شام دارند و آن وادی را در قدیم عاا خوانند و این
 نمان وادی جهنم خوانند و چون بر آتش بندد بوی سردی سوخته کند و لون وی سیاه بود و
 بوی فیر کند و سبک بود و در صفها بر روی بکشد بود و قوت وی در غایت پوست بود بخورد

معروف را صحر آورده و اخفاقی رحم و گردن کان بگردد و با او به جهت نفس خداد کردن سودمند
 بود و جراحیهای عظیم گوشت بر روی اندام جراحی جراحی است گفته شد جراحی السطح بطبی
 جراحی السطح نیز گوشت بر روی اندام جراحی جراحی است گفته شد جراحی السطح بطبی
 نوعی از سنگ است که چون سنگ بوی اندازند بدین بکشد و نگذارد در دشمنی عمل میکند
 چون خوابد با سم آن کس هفت سنگ بر یکدیگر بکشد و یک بک با آن سنگ می اندازد و بعد از آن
 دو سنگ لکان بر یکدیگر در آب اندازند و آن آب بخورد آنکس دهند در دشمنی چیزی
 عجیب باشد که گوشت گوشت اگر در بر جگر گوشت اندازند مجموع بکشد و نگذارد در دشمنی چیزی
 که از آن شراب پاشا منجک و عوده و بدستی در میان ایشان بداند و در این سنگ است
 جراحی السطح گفته شد جراحی السطح جراحی سنگ برای خوانند و هر نیش که بر آن سنگ است
 دهند چون بر سنگ نشاند قطعی او از گند و در شک مانند کل نرم و زود و او این سنگ
 سخی کنند و مسنون سازند و نه از اسفند گردانند غایت جراحی سنگ است که در
 مصر بار باشد و مانند خوف بود و از هم بشکافد و صفها بر یکدیگر بود و بجای قنطور سخی
 کنند و سترن موی و چون دو درم حل کنند و با شراب پاشا منجک قطع خون حیض بکنند و چون
 با غسل خلط کنند و برستان دهند و بر ریشهها ببلند و برم بستان ساکن کنند و ریشهها
 بصلح باز آورده و غایت غایت خشک بود جراحی السطح جراحی و جراحی السطح جراحی
 خیزد و سبک بود و بر روی آب بایستد و محقق بود و قبض دردی باشد چون حک
 کنند و پاشا منجک گوشتی عقرب را سود دارد جراحی السطح جراحی سنگ است که گفتن آن افوار
 بدان نیز کند سودمند بود و جهت ورم لاه و لاه و پاری ملازه گویند جراحی السطح
 پاری لیک گویند در قاف گفته شود جراحی السطح جراحی سنگ است که گفتن آن افوار
 آهن گویند و آن سینه است شایر قان و نرم آهن و فولاد و فولاد مصنوع و معدنی بود
 و فولاد معدنی شایر قان است و شایر قان نیز گویند و آن فولاد است و فولاد مصنوع
 از نرم آهن گیرند و رنجار اندازند و رنجار اندازند و رنجار اندازند و رنجار اندازند و رنجار اندازند
 را گفته شود و حش الجدید طعیف تر از رنجار آن بود و وصف حش الجدید در گفته شود

و زبال

و نه بال آن گفته شد و تا و من سرخ کرده اگر در آب اندازند با شراب شکم به بند و درین
 روده و درم سرز و بهینه و شرابای موده و پس لبول و در و مقعد را نافع بود و باه
 قوت دهد خاصه آنی که آنکه آن آهن تافه در آن می اندازند و از او صخره اند
 و ما از حدیث خوانند که بیدکی سنگ دیوانه را غایت نافع بود و قوی که اند و براده آهن چون
 در شراب اندازند که سیم بود و زهر با مجموع بخورد و آن شراب چون بخورد زهر را ببرد
 و براده آهن چون بخورد در شکم سخت و خشکی دهی و در دگر آورد و او ای این شراب را
 با بعضی آرد به مسهل قوی کنند بعد از آن مسکه و روغن پاشا منجک و روغن بنفشه و روغن کل
 و سر که بر سر مانند و قدر بکند و غایت نافع بخورد و اوراق دسم و روغن بنفشه و روغن کل
 که چون براده آهن بر کسی بنشیند که در خواب دندان گرد و دیگر بکشد صبح حنظل تمام نرسیده است
 که هنوز زرد نشده باشد صبحا مرغت که شیرازی کور کور گوشت دانی بخورد که عقوبت
 در بدن پیدا کند خون دی چون با اندکی مشک و کلاب خلط کنند و نباشتا پاشا منجک
 بود و بوی منق النفس او چون بروی بسوزانند بی سر و خاکستر آن باب پاشا منجک نافع بود و در
 وی چون خشک کنند در سایه و چون خامند که استعمال کنند باب حل کنند و کسی که حوالا کرده
 باشد مانند عقرب و اضی و دیگر زندگان اگر زخم از طرف راست بوسه میل ازین چشم جنبه
 و اگر از طرف چپ بود و چشم راست کنند غایت نافع بود و از گردن خلاص یا به جرم این
 سمون دو نوع است سرخ و سفید نوع سفید احوط می خوانند بونانی موی و بیاری صندل
 و آنچه در قی آن مانند ورق سید بود که جگر و کلی می مانند با سیم مطبق و سفید و خوش بوی
 بر باری با ساسا خوانند نوع سرخ احوط می خوانند با سیم اسفند خوانند و شیرازی نیز
 و نه از اسفند نیز گویند و آن نوعی از سداب که بهیت طبع است و مل گرم و خشک است و در جگر
 سیم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن و چون سخی کنند و با غسل و زهره
 مرغ و زهره لیک و زعفران در آن نه تری چشم کنند قوت با صره بدهد و اگر بخورد عمل با او
 قانلات و دو صنف الفرج را برون آورده و قوی نافع بود و عرق الفرج و صم و روک چون طول
 کنند با آن و سینه و سمس از بغم لذی باک کند و با او در روده بود و تحلیل دهد و سودمند

جست سردی دماغ و بدن لیکن سرد و صفا آورد و بول و حین براند نفع و ای سودا را نکند بود
و تحلیل کند و خون سوداوی را صافی کند و طبیعت نرم دارد و حبش گوید مستی وی مانند مستی
خمر بود مجهول گوید بولون صافی کند و محرک جمیع بود و فریبی آورد و بول و حین براند بقوت
این و افد گوید نافع بود و جهت عاشقان بیکری که دارد و گوید اگر سفوف سازند کفاله
نیم هر شب ناسود و دوازده شب متواتر عرق این را نافع بود لیکن غشای آن آورد و آن
حجبت مصلح وی ربوب فوا که ترش بود که بعد از آن بخورند بدل وی بوزن آن فردا مانایم
سراب بود اما حرامی سفید که را سونانی خوانند میخ دی مانند بلبوس بود چون سخی
کنند و بار روغن ابرسا و زعفران و زرد و زنجبیل و زرد و زنجبیل و زرد و زنجبیل و زرد و زنجبیل
عکوب خوانند باری که گویند و آن انواع است طبیعت آن معتدل بود و در حرارت و زرد بود
در درجه دوم و گویند سرد است و گویند گرم و خشک است در دوم بردار الثعلب طلا کنند و می
برویاند و اگر موم و روغن سبزه که آب که بخور و آن داده باشند و بر برش که بر روی
میداشود چون عاید ایل کند و همه و رمای صلب چون بران طلا کنند زرد و تحلیل دهد و اگر
سراب بکنند بکنند شش بکنند و خارش سر را ایل کند و چون بخورند و رمای تحلیل دهد و بول
براند و برش زرد و موم و روغن برون آورد و چون به سوختگی آتش ضا که نکند بگوید طبیعت
نرم دارد و چون با شراب بپاشند شکم بپزند و درازی گوید باه را زیادت کند و کرده و
نشان را نشین کند مصلح وی آنست که در تخمین مهر کنند و توایل و باز بر لطیف بروی ریزند
صاحب نهام گوید معنی بود و خاصه و گویند مولد سودا بود و مضر بود و مصلح وی روغن بود
عاشا حرفی بر لبست گفته شود و در اصل اشانت گفته شد و بر ابرش است گفته
شد و از اشیا طبعی اطلال است گفته شد و حرف حیات را گویند و بیونانی میگویند
و بعضی بقا و باری میگویند سبزان گویند و تره ترنگ گویند بیونانی فردا نمونی خوانند و حرف
ایض و اسفند اسفند و غزل اسفند گویند و حرف باجی بر بلا سقیم خوانند و حرف دو
نوع است یکی و حرفی آن با سفاف ماند و یک نوع برک فردا دارد و دو نیم یک نوع سبدرنگ
بود و نیم کینج - سرخ رنگ بود اگر آن سفید اسفند اسفند و غزل اسفند و حرف سبدرنگ گویند

عاز

حرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود و برتری وی بر بود و طبیعت حرف گرم و خشک است و گویند
در اول درجه چهارم منف و محلل بود و موسمی که در دکان دارد خوردن و طرا کردن یا آب آن سرشش دوم
بلغمی و ملها را نافع بود و عرق الشا خوردن و ضا کرد و جهت ربو و غلیظی هر خوردن و غسل طلا
کردن و ریشی که بپزند و گویند و استرخا و جمیع اعضا را نافع بود و خوردن و چون بر کدی طلا کنند
بپاشند نافع بود و بکشد و بپزند و بقوت ابله شامیدن و بخورد بر کفایت و چون دود کنند
گزنگان بگزینند و جربش بپزند و دق با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون بچ درم حق
کنند و با آب گرم بپاشند طبیعت براند و قولنج بپاشد و حب الحار برون آورد و باد که در
روده بود شکند و بریان ناکر ده شکم براند و بلغم لای از معده قطع کند و چون سخی کنند و سفوف
سازند برص را نافع بود و چون با سرکه برهن سبب بپاشند سود دهد و چون با غسل بپاشند و
کنند سرکه که از خلط غلیظ بود سود دهد و تخمین دردها که سده آن از خلط غلیظ بود و چون
سخی کنند با غسل بر شش طلا کنند یا با صابون نمش را ایل کنند و بشره بجای اول آورد و چون
بر کدی عرق ضا که نکند نافع بود و دق آن چون خشک کنند بقوت تخم بود و چون تر
بود از قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مایی که در وی است و معده را بدود و تخم وی نیم مثال
سهل حره صفا بود و باه را زیاده کند و اشتها طعام باز دید که اما معده را بدود و سینه
مضر بود و مصلح وی قند است بدوی غزل و تخم تره تره بود یا تخم جرجر و خردل و دونه
مانند سوسمار است و طبع آن نزدیک است بطبع ورن و بیونانی آنرا سالا میگویند و خوانند گفته شد
در سبب صفت آن و از جمله سوم قند بود خوردن آن مهر را بس در خواص آورد است که
دل خردون چون در خرقه سیاه بپزند و بر صاحب تب ربع بپزند و شفا بپاشد و اگر وی
زا ایل شود و چ که بد خون وی چون در چشم کنند روشنی بپرازد و ببقور بدوس گوید
خردون و عصا چون زنان بر روی مالند مانند غره دوی و بشره را بپاشد و بگوید و صافی
کند و مانند صیفی بود و بهترین رنگ وی سفید نغایت بود و سبک مانند نشاسته شریانی
سرکین مازنگ خوانند پادسی آفتاب است گویند و اگر با سونبر گویند چ با خاما لاون گویند

بونی خون وی چون طلا کنند بر روی که در چشم می باشد چون بکنند در جای وی
 طلا کنند دیگر نرود و گوشت وی سیم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و
 مداوا نپذیرد و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کند که
 در ارج خورده باشد در صفت در ارج گفته شود اما معالجه کسی که بپخته وی خورده
 باشد باید که در حال هر کس باز بدهند و بی پاک بکنند و بدینا روغن کاه ببالند
 و سردی نمک بکنند و اخیر خشک و مسکه و جنطیانا بدهند تا مجوز در سب
 طلح است گفته شود حرف قاتل رسع افارور مشعرا گویند و آن سنگ است گفته
 شود حرف الماء سینه است و قوداسی نیز گویند هر آنکه بطعم قوداسی بود و آن حرفت
 و آن نباتی بود که در آب روید مانند قرقا العین چون تر بود گرم و خشک بود در دوم
 چون خشک بود گرم و خشک بود در سیم و رقی و بیخته و خام خوردند بول براند و ضا کنند
 شب بر بشور بپخته و روز بنزد زایل کند در جوانان جرحل خوانند و آن نامی است که بار
 ندارد و سینه بود چون بکشد غیر بخته و نمک سود و خشک کنند و بر آب بپاشند که رنگی
 عرق را بغایت نافع بود و باید که کهن نبود و حد آن نیز گویند و آن دوفراست و دینار و به
 و خنجر نیز گویند و آن دو نوع است بکنج و بری و بکنج بستانی از آن بری سداب بری
 گویند و بکنج بری گویند طبع آن گرم و خشک است سخی نموده بود و طعام مهضم کنند
 و بادای غلیظ بشکند و بطنی خراج را نافع بود و گردی جانوران را سود دهد خاصه
 و بول براند و تخم وی مشهور بر و فراوانند تخم آن بپزد بشرانی از آن امر که کارزوی
 خوانند و از گفته شده لیکن در چشم آورد و قاطع می بود و تشنگی آورد و مضر بود
 بر صمدی باد برنوبه بود بدل دی سداب چنان بستانی بود و رقی آن مانند کرس
 و جز دیگران این جنس خیری مانند و طعم آن تلخ بود و کمی سردی است و خوش بوی خوش
 طعم و بر جامه بپزد بشرانی آهوه و سنگ خوانند بادا تشکند و معده را نیکو بود و
 کمی وی کمتر از گرمی حرار بری بود و عدا مهضم کند و حار زایل کند و مصلح فراج بدن و خفا
 بود و زردی روی زایل کند و سده جگر و سبز رنگش بدست می آید و بود و مسمن و مثانه

دوی



و جوی بول پاک کند و ز کام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و رطوبت آن پاک کند و
 بواسیر هیچ ادویه و دوا بی بهره از وی نبود خوردن و ضا کردن و اگر ادمان اکل وی کند
 از بواسیر این باشد خربل پنجست که از طرف شام و بیت المقدس می آید
 رند سفیدی نیزه رنگ بود چنانچه بسیاری رند و دانگی از وی نافع بود جهت گرد یک
 عرق و مار از بکرم پاک شغال یا نه یا شامه یا مارا العسل یا شراب و نبات
 نافع بود و هر باغین نیز گویند گفته شود در الصخر زهر الحار است بیارسی
 کل سنگ گویند و آن جزیت که بر مثال طحلب بر روی سنگ بدایمی شود و چنانچه از این
 آن گویند که زحمت حوا که آن قویاست زایل میکند و صحت می بخشد و طبع سرد
 و خشک بود و بر ورمهای گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضع که خون ابد طلا کنند خون
 باز دارد و بر قویا ضا کردن نبات نافع بود و ورم ریان و بر قانرا سودمند بود و جگر
 شکوچ بارسی خار خشک گویند در مغرب حصص لایحه خوانند بشرانی خار سومک گویند
 با صفتها می آید و خوانند و آن بری و بسته بود و بهترین بستانی بود سبز تازه طبعیت
 وی سرد است با اعتدال و خشک است در اول و گویند گرم است در اول و گویند معتدل است
 در گرمی و سردی خواند و در بر ورمها گرم نافع بود و غنضج و ملین بود در پیش بن دندان
 و عفونت آن زایل کند چون با عسل خلط کنند عصاره وی در دار و بیاضی چشم
 سودمند بود و در دشتانه و عسر البول و قولنج را نافع بود سنگ کرده و مثانه
 بریزاند و باه را زنده کند و منی بفراید و درم از صمغ بری جهت گردی کافعی
 چون پاشند جهت دفع ادویه قتاله نافع بود و طبعی وی جایی که بر غنضج
 بود بپاشند بکشد گویند مضر بود بر معده وی روغن کندی یا روغن بادام بود
 حشمت البصر من اطر بلال است گفته شد حشمته دو دبه اسفولو
 فندر پوست گفته شد حشمته اطمینان نیز گویند حشمت غافق غافق است
 گفته شود حشمت الکلب قوامیست صوف الارض نیز گویند گفته شود

حبس برطرفی باری ورق نیکو گویند در قوت نزدیک کشیند
 تر بود و بهترین وی تازه تر بود طبعیت وی سرد تر بود و حرارت بنشاند و بروم
 مایه گرم طلا کنند سود دهد عصاره تروی جهت نفث دم نافع حسیقل
 شقاق است و اشفاق نیز گویند گفته شد حصا اسفنج مجاز اسفنج است
 گفته شد حصم باری غوره گویند و بلطفی دیگر یک و یکم خوانند طبعیت
 وی سرد است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است در دوم و خشک است
 در سیم جهت جف سودمند بود و حرارت نکند و مولد ریاح و نفخ بود و معص
 او در و شکم بیند و مصلح آن کلنطس بود بدل آن ریاس یا خاص ارج
 حص و رس است گفته شود حص بشرانی ملک خوانند انواع است
 مکی و مندی و مشهدی بهترین آن جهت ورمها مکی بود و جهت موی مندی
 و نوعی است که در شب از آذوقه بانه بر یک سارند و ستابان شیر از
 آن را ملل مشکک گویند و آن مستعمل ابانت لیکن طبعیت حص
 مکی معتدل در گرمی و سردی خشک بود در دوم و گویند سرد است
 در اول در مندی خلیل و قبض کمتر بود که در سیک صاحب جامع
 گویند که مندی اقوی بود در نیمه حالات و حص مندی عصاره
 طبل نیز است و یک عصاره بنام است یک و گویند مصنوع
 است نافع بود جهت همه ترخها، دم چ از روده
 وجه خون که از زنان آید بغیر از قاعده و مجموع
 ورمهای خبثه و کلفت و رشهای دهن و دبر
 و گوش و سح را نافع بود و در چشم کشیدن
 روشنی بفرماید و تار سینه را بیل کند و شقاق
 متعدد و سحر نافع بود و مالدن و خوردن و حقنه کردن اسهال کهن و رش
 رو در اکسوسند بود و خون بران غرغره کنند خاق را بیل کنند و بخورد بر طوبت در زخم

بر کبر و قطع سببان م

کند و بیفتد و سرد شود و آب یا شامند خلق شود و حوض مندی کردن کی بسک دیوانه طلا
کردن و شامیندن نافع بود و بدل او بوزن آن فیلسر ج بود ما فلفل و صندل مساوی و صاحب
تقویم گوید سبزه را غلیظ کند و معج او حماما و معطکی بود و شتری نیم درم بود حله بر وی بود و گفته
در فزونی خوانند پیازی شلیند کوبیده طبعه او گرمست در آخر درج اول و خشک در اول
و نیم درج گرمست در دوم و خشک بود در اول و از رطوبتی ضعیفی غالبی بود و کوبیده گرم و خشک در
دوم و معج و طبعین بود و آرد او و رمما، بلغی اندزدنی و پیرونی را بخیل بد و پسیند و شکم و خلق را
منضم آرد و سرد و ربو و عسر النفس را نافع بود و باه و زیاده کند و باد با شکند و بلغم لزج را پسینه
بردن آورد و بواسیر را نافع بود و آرد او با نظرون بر سر زخمها کردن نافع بود و اگر پیش از
طعام با نمزی بخورد شکم براند و چون با پهل یا شامند شکم براند و خلط بد که در روده بود چون
یکته باشد غذا پیشتر دهد و آواز صافی کند و چون سردان لبونیز خراز را زایل کند و طبع او
بار و غن کل شتاق سرد را نافع بود و سوختگی آتش و آرد بود و طهارت را نرم کند و باد و یه حبه
کلف طلا کردن نافع بود و چون طبع آن یا شامند حیض براند و خشک او چون خوردند در دست
و سکر و سردی مانند و جگیدن بول و در رحم که از سردی بود نافع بود و صاحب تقویم گوید
محلل قوی اشین بود و معط او و روغن قسط تلخ بود و سردون نوعی از صدف بود گفته
شود حلیت منع محروث بود و محروث انجالت و راف کوبیده و صلیت بسیار پس
انگزد بود و یمندی سنگ و شیرازی انگشت کند و آن و نوع بود و من و طبیب شستن کن
تر بود و بهتر طبیعت آن گرمست در اول درج، چهارم و خشکست در دوم بهترین آن سرح
رنگ صافی بود و چون بکد از رنگ لون او سفیدی بود و آنچ منوشش بود سبز رنگ بود
و آنچ بوی تیزد ارد منتن خوانند و آنچ بوی تیز کمتر دارد و طبع کوبیده و چون با پهل یا سبزند
در چشم کشند این باشد از زول آب و بت ربع را بغایه نافع بود و باد با شکند و بلغم
پسینه که در اندرون بود تحلیل دهد و بردا، الثعلب با سکر طلا کردن نافع بود و ثانیاً مسوی
و غند و با چون با موم روغن خلط کنند و با لند نافع بود و با سکر که بر قو با طلا کردن نافع بود
و چون آب بکد از ند و یا شامند خلق را صافی کند و با بخیر خشک بر قو را نافع بود و معوی

و در دیر زمانه کز آن
و غور دن نامش بود
دشمنان یز کویند

و چون را نیکو گردانند

روشنی میزاید و در ابتدا
معدل آب نیز گشتن
که ظاهر باشد چون نرسد
و عقیقه

در اینها و معنوی
نزد بود

۲
و بطبع آن مضمضه کند
در دودان ساکن
کند
۶

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

91

اگر در آن وقت و صاحب جان مگوید از قول احتیاج بن برادران که حق بستانست و در شام حق بطلبی
 گویند و نبات او بغایه سبز بود دل او سفید و تخم او مانند تخم حق بود و طبیعت او گرم و خشک
 و در دوم اصحاب یعنی رانیغ بود و سنده دماغ بکشد که از تخم او و در کام زرا نافع بود
 و در سوم گویند گرم تر و خشکتر از شامسوم بود و گویند معوی مل بود و تخم او بریان کرده باروغن غل
 و آن سرد اسهال سرد رانیغ بود و صاحب منهلج و صاحب تویم گویند سرد و خشک در اول
 در دوم و سنده و جگر پاک کند چون طبع او بیا شامند با طاب یا با کچین و معده و جگر از
 اطلای پاک کند و این مولف گوید صاحب منهلج و صاحب تویم گویند طبیعت و خاصیت
 مذکور است که گفته شد و سخن گویند طبیعت حق بستانی بود و بسیار او شانه را بد بود و ص
 او کند و حمامات حمام بسیار گویند طبیعت او جالینوس گویند گرم و تر و طبیعت
 بسیار گوشت او کرده را نیک بود و می پیغزاید و شریف گویند فایح و لوه و جذره استر خا
 بد ز رانیغ بود و شریف گویند چون زنده پیرا را و مجموع بکشد و پاک کند و بر موضع گزندگی عفر
 ننده بغایه نافع بود و سر او چون با پیرا بسوزانند و بخاک کنند و در چشم کشند تاریکی و شبکوری
 ببرد و در خواص این زهر آورده که در خانه که گویند باشد از فایح و جذره و پکنه وجود و سبب
 این باشند و این خاصیت در دست و دیسورید و پس گویند خون و رشان و شفا بین
 و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در بود و زایل کند و خون حمام خاصه قطع رعافیه
 از حجب دماغ بود کند و پیغزه او بغایه گرم بود و گویند که از گویند تر و سبب است و اولی است
 که باب غوره و کشنیز یا سرکه بزند و مغز خیار را پی آن خورند یا تخم خیارین حمار اعلی صاحب
 منهلج گویند گرم و خشک در پیوم و صاحب تویم از قول سخن گویند گرم و تر است و خاکستر
 گوشت و جگر او چون بر شفتی که از سرما بود ببالند نافع بود و خاکستر او چون بازیت بر
 خنار بپزند نافع بود و در حمام هم و گوشت و جگر او چون بپزند در طبع آن ششید که از که از
 خشکی بود بغایه نافع بود و جگر او بریان کرده بنشیند خورد و نافع بود و بول و در
 کرده رانیغ بود و در خواص آورده اند که پوست پیشانی او چون بر روی بپزند که تر و نافع
 بود و گویند جگر کوش خربون بخورد گوشتی دمنده که گرد نافع بود و در خواص آورده اند که

بازیت

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب
مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب
مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب

۷
ویو حنا کوید
کوم و قشک
در و قشک

حکومتی سہولتوں کا
انہی

[illegible]

حکمت
3

2
س

۲
و من آب او بکند و می کشند
مار و عنبر و روغن می کشند

میرزا محمد علی خان
 خاندان خاندان
 خاندان خاندان

2
در کجای سردی
و کوشد تملین در دست
و معتدل بود
3

بشکافتن بود بکشیاید و ماده پخته را در دویدان حفته کردن کرنکی روده و مقعر و چرم را
نایع بود و این کشتانی بود بدود و چون نرود مثانه را نافع بود و تخم او جبهه خشوشی که در سینه نش
و مثانه خافش شود و سودمند بود و اگر پزیزد روغن و ضا د کند بر ورمهای که در مثانه و گرد
و مثانه نشود نافع بود و اگر ضا د کند بر ورمهای گرم ساکن کند و سرفه که از خشکی بود و خشونت
حسیه بول براند و شکم و ورق او چون بخایند بجهان خام باندک شک ضا د کند بر ناصو
که تخم بود پاک کند و گوشت بر ویاند و چون ضا د کند با کمیز بر ریشی که سبب آن از تری بود
و سبب نافع بود و کرنکی عقرب را خاصه چون بازیت بود و کل او نفع بود و جبهه خفته کرده
آتش میدن و ضا د کردن و قهنبان او نافع بود و جبهه روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از
جنابری بری بود که مسهل فرغام بود تا حدی که گاه باشد که خون بیاید خیز بهتر من آن
بود که از کرنکی آفت نارسیده پاک فریه صلب بود و نان سمید و جواری دشوار از شکم
پیرون آید و نفخ بود و زیاد بود و موله ریح بود و سده و جگر و پسنگ کرده تولد کند و شکم بند
و نان خشکار بر سر غلیظ کند و خون که از و حاصل شود میل سیاهی داشته باشد و نان جواری
به زرافه کند و نان که نخاله بسیار دارد از شکم نرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله
اندک دارد ضا د آن باشد و نان غلیظ نخورد و زیاد بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک
کنه شکم مزند و نان نرم خشکار چون باب و شک ترکند و بر قواء کنه مالد زایل کند و شکم
نرم دارد و اصحاب قویخ را نیکو بود و غذا اندک دهد و بد زرا از انواع ناهای بود و زرا
کندم نرم و جرب و حله و بواپیر تولد کند و مصلح او ادیان و علاوات و البان بود و بهتر
نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر مضمم شود بسبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و زرافه
کند و شکم بزند و سده پید کند و اولی آن بود که شک و خمیر خام داشته باشد و با سفید با
و طبایعات شور خورند و بعد از خواری و کندم وی میان خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا
و قله آن و سر و مضمم و بطی آن و نزدیک سمید بود در بیشتر احوال و شکم میند و اصحاب
که راناف بود و دیر مضمم و موله ریح و نفخ بود و سده و پسنگ کرده احداث کند و مصلح
زنجبیل و اطرا حل بود و بعد از آن ماء العسل خوردن و حجام رفتن و خواها در اندک در نان

ووسوسه را
چند

سکینه و
۹
۲
و بعد از دوی و گرم

فرنی نر بود و در بر منم شود و مزاجها خشک را سودمند بود و مصلح او شیرینی بود و نافع از غلبه
 شکم میند و موله غلط و مصلح او شیرینی بود و نافع از غلبه شکم میند و موله غلط و مصلح او شیرینی بود و نافع از غلبه
 خوب بزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا روده دیر و شکم میند و موله غلط و مصلح او شیرینی بود و نافع از غلبه
 روغن بادام بود و نافع از غلبه شکم میند و موله غلط و مصلح او شیرینی بود و نافع از غلبه شکم میند و موله غلط و مصلح او شیرینی بود و نافع از غلبه
 اندک دیر و مصلح او شیرینی بود و نافع از غلبه شکم میند و موله غلط و مصلح او شیرینی بود و نافع از غلبه شکم میند و موله غلط و مصلح او شیرینی بود و نافع از غلبه
 و گفته شود خیر المشایخ بخوریم و گفته شد خبث الحیدر پیاری ریم اسن کونید و شیرازی
 ریم اسن و قوی تر از همه خبثها بود و از اخفوش خوانند بهترین او فولادی المس بارها که کوب
 تنگ بود که بر خوشنه بنود و طبعه او گرم و خشک بود و در پیوم جحف رطوبات بود و محل و بها
 کرم و نافع بود خوشنه جفن را و مقوی معده بود و چون شراب کهنه بیاشامد خون و اسهال
 قطع کند و منع آبی که و چون بخورد بر کینه بر پیچ باز دارد و قطع سعال و
 کند و سفل را حکم دارد و طلا کردن و چون بیاشامد خبث شیر که در پستان پسته بود نافع بود و غذا
 دانی است عمل بود و خبث الحیدر مائه زنجار الحیدر بود و چون با یکدیگر بیاشامد منع مفر
 دو اما کشنده کند مانند مار یون و از خوردن خبث الحیدر همان عارض شود که از خوردن
 براده الحیدر و علاج او بخنان کشنده که کسی بر او خورده باشد و اولی آن بود که مدبر کشف
 آن کینه خبث الحیدر و سخت کند و در سر که الوری چنانچه چهارده شبانه روز بعد از آن خشک
 کنند و باروغن بادام بریان کنند و پختل کنند باه را زیاده کند و درم سپهر تحلیل دیر و معده
 و جگر و سپهر زرقه اعصابی که محتاج تحف بود و قبض و تقطیر و ل و فخره اما و مثانه را باغایه
 بود و بدل خبث الحیدر بر اطرین کوبک بود و بدل غیر مدبر حرف بود خبث الحیدر نقل نقره
 بهترین آن بود که سبز رنگ تنگ بود قابض بود بغایه و در وجب و تحف بود جرب و سعه و
 رانی بود و چون در مرم کنند منع خون از ناصور و بواسیر کند خبث الحیدر قوه سرد و خبث
 الحیدر بود خبث الرصاص قوه او مانند رصاص حرق بود و طبعه آن بود جبهه ریش چشم و بدل
 آن اسفیدان رصاص بود حرق اسپتین است و گفته شد ختم الملک خاتم الملک کونید
 و آن طین مخوم بود و گفته شد خبث البقر زبل البقر بود و پیاری سرکین کاو کونید و چون

استورون است
 زکریه
 اهن

و سخن گفته

در مسخه
 اما عقیقه را در تمام

شک
 سرد
 بود

بر

بر و رها غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و با سرکه بر سوراخ منی نهند خون رفتن باز دارد
 و چون زهر را نافع بود و چون بخورد گرم بر بدن نهند و نماند خشک شود و بر دارد
 و چون نماند جبهه نبت و چون بر پای منقش نهند با خاکستر و زیت نافع بود و بر کزندی زبول
 و چون نماند و پیوسته را بدان طلا کردن مفید بود و بهترین آن بود که در فصل بهار باشد و چون
 خشک کرده بسوزانند و پیوسته بیاشامد نافع بود و اگر زن بدان بخورد زادن رز
 ایسان شود و بچه مرده میند از دود و در خواص این زهر که مرده کون بر تالیل نهند قلع کند
 و در تن عنبکوت و گفته شود خذل الرجال بزر الخ و گفته شد خذل البیض اسفند اسفند
 بود و گفته شد جزو الحام جو زجند بود و گفته شد خرسه خلر بود و گفته شد خرسه
 پید انجیر کونید و بشیرازی کنتو بهترین او بگری بود و طبعه او گرم و خشک است در دوم و کونید
 تراست و سخن گوید گرم و خشک در پیوم سهل بلغ بود و قلع بکشايد و فاج و فقه و راناف
 بود و صاحب مصلح کونید شری از دانه مفسر بود و صاحب قوم کونید پاره دانه
 و اعصار را نافع بود و مصلحه که بود چون ضاد کنند یا بیاشامد نرم کند و ی حب از سفید
 کرده و سخن کرد و بیاشامد سهل بلغ بود و مفره و رطوبه مایی بود و قی آورد و غشيان باز دارد
 کند و ورق او چون با سون غلط کنند و ضاد کنتو برورم بلخی و ورها کرم که در چشم بود نافع
 بود خواه بچنه خواه خام و بر تقیرس و درد معال حون ضاد کنند نافع بود اما مفر بود و پیوم
 و مصلح او کثر بود خراطین زغار گرم کونید و آن امعاء الارض بود و جمر الارض هم کونید
 و آن گرمی سرخ بود که در زمین نمناک بود در شب کل و طبعه آن گرم و خشک بود و خشکی او
 در جبهه پیوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضاد کنند و سه روز را کنند سودمند بود
 و کونید در ساعت سود دیر و با پیو مرغالی در کوشش راناف بود و چون با شراب بیاشامد
 بول براند و پر قاز راناف بود و پیک کرده بریزانند اما مفر بود با عصاب دماغی و مصلح او
 روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری عظیم دارد خاصه چون بنویسد و خشک کنند
 و سخن سازند و باروغن کجید طلا کنند خرنج صغیر است که بزبان بربری تا نفیس خوانند
 خروب سبطه خروب کونید و خروب و خروب الشوک و خرم قرش نیز کونید پیاری کونید

دیکه زنده بکشد
 زکریه
 انجیر

و گفته شد و صاحب جامع
 کونید و در از حقت
 است

ک
بر
سز

ح
نسبت

خامنه

تاریخ

حمت قربا
بحریت

و این حرکت و اجزات
مجموعه کرد ۳

جہنم داراۃ

بهون بخايند

ملحقه

طسو
مور

شکر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود و میل بر روی بسته باشد و نافع بود جهت
 آب کردنش و آنچه نشسته بود در وی نفایس کمتر بود و آنچه نشسته بود نفایس در وی زیاده
 بود و چون در زمانه شراب بر آن مثل کنند مستی کمتر کند و وی زود بهضم شود و تشنگی نباشد
 و سودمند بود جهت درمهای گرم و بر جرمه ملا کردن و بر درمهای گرم و بر وی خاد کردن سود
 دید و بخوانی را بل خواه خام خوردن و خواه بجته و قطع سیلان منی بکند و بر درمهای گرم که از
 گرمی بود خاد کردن سودمند بود و بخوانی را بل خواه خام خوردن و خواه بجته و قطع سیلان منی بکند و بر درمهای گرم که از
 قطع شهوت جماع بکند و کاهوی بری این وی چون مانند لبن خشک باشد سیاه بود در وقت
 و قطع سیلان منی بکند مانند بستنی و نیم درم از لبن بری سبیل کبوس می بود و جهت
 کردن کی رتبه و عرق نافع بود و چون بهاشامد و کاهوی را خوردن چشم را ضعیف کند و
 تاریک آورد و آن بود که بکشد فوقاً با تنقیه کند و آب را زیاده در چشم بچکاند و آب را زیاده
 مندر بود و مصلح آن کرفس و نفع بود و خس الحار ششی راست و سوسن و ابوجلس نیز گویند
 گفته شد در الف خس الکلب وینا فوس است گفته شود خمر و دار و خولنی این است
 گفته شود خشی شش بعضی بستنی بود بهترین آن تازه و نه بود طبیعت دی برود و تر بود در
 دوم و گویند در سیم و گویند خشک است سودمند بود جهت سرفه گرم و زله سینه و نفث
 و موماد که فرو آید از سر و با غسل منی زیاده کند مقدار در درم پنج درم حبیبی شکم
 ببرد آب و می شکم را بر انداختن منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح و عسل بود و نافع
 قره ای مغز و بوشش مصلح وی مصلحی بود و قشر وی از دانه منوم نوز بود و چون نبرد و آن
 بر سر زرد خشی شش سود بری مغزی بود بهترین وی قره تازه بود طبیعت آن سرد و خشک
 است در سیم و گویند در چهارم و گویند سرد و تر است در چهارم غایت کل وی آنست که ریش
 نای چشم مویش را بل کند و خشی شش سیاه چون بگویند فرد و با شراب بهاشامد جهت اسهال
 و سیلان مزمن که از درم آید نافع بود و چون با سب خط کند و بر بنشانی و صید عین خاد
 کند بخوانی را بل کند و چون ضروری بود در دار و مای چشم استعمال کردن فایده دهد و
 سودمند بود جهت حرارت جگر مندر این درم مستعمل بود و منوم و خدر بود و مغز بود و سر و شش مصلح

کندم

وی را زیاده بود خشی شش زردی بعضی افرووس خوانند و معنی آن خشی شش زردی بود و بدین
 سبب بدین اسم خوانند که چون بند سفید بود بعضی از قلیا خوانند و نبات دی و ورق دی و غری مجع
 سفید بود و تخم دی سبیل بود در وقت نزدیک بکشد بود و خشی شش قرمز خشی شش بگری
 خوانند و غلاف وی مانند شاخ کاه بود بدین سبب از انون خوانند نبات دی برین روبری
 روید بر نفس ملا کردن با شتر نافع بود و چون اصل وی کوه شاند باب تا باز نیمه آید و طبع آن پستان مند
 سودمند بود جهت علت جگر که از خلط غلیظ بود خشک خشی شش علی خشک است که از کوهستان
 فارس خیزد و آن صرد و کازرون در میان حص طبیعت دی گرم و خشک است گرمی خشکی وی زیاده
 از عسل بود در سیم و مایل دی بوزن آن عسل و نیم وزن آن کز بکشد و گویند بوزن و نیم عسل
 خشک مصلح است گفته شود خشک را آردی بود که نماله از وی گرفته باشند حصی
 الثعلب بهترین وی خمرین بود که فریاد از وی بوی می آید طبیعت دی گرم و تر بود در اول
 ششی و قند و نافع را نبات نافع بود و معوی باه بود و قاقم مقام سفید بود و خاصه که با شراب بود
 مقدار شرب از وی از یکقال تا دو مقال بود صاحب جامع شربی دو مقال آورده است صاحب
 منهاج گویند غریب صاحب جامع گویند غریب قول صاحب جامع معتبر است بدل آن بوزن آن
 بوزن آن است و بوزن آن تخم ترزه و گویند بوزن تخم جبر و بوزن آن تخم الحاره و گویند بدل آن
 دو وزن آن تخم جبر و بوزن آن تخم است نبات حصی الکلب آن غایت میخون
 حصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود و بکشد با آب زردی مایل بود و آن
 نوعی و فوق روی بود و بکشد با آب زردی و کوه شاند و کوه شاند و کوه شاند و کوه شاند
 زنده آورد و اگر نوع کوچک زن کوزد در زنند مایه آید طبیعت آن گرم و تر بود در نوع بزرگ و طبعی
 فعلی بود و محلل و معده بلغمی بود و بیشهای بلید خورنده را نافع بود و قلاع را سودمند بود و گویند
 چون تر کوزند باه زیادت کند و چون خشک کوزند قطع شهوت بکند و گویند اگر نوع بزرگ
 کوزند باه زیادت کند و اگر نوع کوچک منع آن کند و خلاف بکشد حصی جلیب و جلیب
 گفته شد بونانی سو و طس خوانند حصی الجی جلیب چون خشک کنند و بگویند و با شانه نفع
 تمام آورد و معوی باه بود حصی الابل چون خشک کنند و با شانه نافع بود جهت کز بکشد افی

کشیدن سودمند بود جهت نزول آب چشم و اگر سروی در شیب جامه خواب نهادن کنند
و آدمی چون ران خسته باشد که نداند در خواب نرود و خواب بروی شورید شود و اگر
دل وی جنب کند همین عمل کند و اگر سروی در برج کبوتر نهادن کنند هر چند کبوتر را بجای
رود نرود از آنجا و الفت گیرند و اگر در سوراخ موش نهاده بکوبند از آنجا خفج
خزل بریت و در لام صفت آن گفته شود خلال ماهی و سبزه خراست گفته شده
خلال بباری بدکوبند و خلال بلخی بهراج است و گفته شده خلال نوعی از
صفصاف است صمغ وی از ورق برون آید بهترین سید آن بود که برکنار چشمها بسته
باشد طبیعت وی سرد و خشک بود غریزی و ورق وی هر دو قابض باشند بی آنکه
بکندند و در وی بخیفی بود در بستن خون چون بروی حاد کنند تر که صمغ و ورق وی بجا
جلاد بدهد و در خاکستری بر نایل و غده خاد کنند زایل کند آب وی در سردی زایل کند
ورق وی بجا نیست بگو بود جهت ماده که از گوش کشود و باشد در روانه شود غریزی
بر صری که بر جد کرده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن کنند صمغ وی جهت
ضعف بصر سودمند بود آب وی سودمند بود جهت سده جگر مقدار آب وی است
درم استعمال بود اسحق گوید مفرات شتر اسف مصلح دی کلاب بود حلیای
قد است بیونانی گفته شود خلل بباری سر که گویند وی مرکب بود از جوهر مختلف
کرم و سردی و دی غالب بود از کرمی بهترین وی غریزی بود طبیعت وی سرد و خشک
است در سیم معده کرم را نیکو بود و داشته با زدید کند و قطع خون رفتن از هر عضو
که باشد بکند چون پاشانند با آن عضو که خون روانه بود بدان بشویند یا بر زید یار
آنجا نشیند قطع خون رفتن بکند و چون بر سر نهند در سردی رانغ بود خوردن وی مضح
رافت و دود و صفراوی خراج رانغ بود و بدان مضغه کردن دندانها را نافع بود و حکم
کند خاصه چون با کلاب بود نیم کرم مضغه کند و چون صوف ناسته بدان تر کنند
یا اسفج و بر جراحت نهاده منع نورم بکند و ریشها که در بدن پیدا شود و از خرجه و غده
و عوب بر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و اخس چون با بعضی ادویه موافق این رحمتها

استعمال

استعمال کنند بجا نیست نافع بود و در ریشها بکند و خورنده چون دایم بر که بشویند زایل کند
و چون بشیم ناسته بدان تر کنند و باروغن کلی بر سر نهند در سردی از حرارت آفتاب
بود زایل کند بخار وی استسقا را تحلیل دهد و کراتی گوشت و کرمی که در گوش بود در
جگانه گرم آن بکشد و بر کرمی جانوران بر موضع رخم کرم کرده وقتی که بدن سرد
گشته بود بسبب سم آن و اگر بدن کرم گشته باشد سر که سرد بدان موضع نهند
بجا نیست نافع بود و جهت دفع مغزت ادویه کشنده کرم کرده باشد مانند خاصه مغز
افیون و شوکران و خانی الترویش که بسته بود و خون که در شکم بسته بود و چون با
نمک پاشانند نافع بود جهت دفع مغزت فطر کشنده و چون بدان غرغره کنند قطع سلطان
فضول از حلق بکند و خنای و لهماه را نافع بود و علق که در حلق حبسیده باشد برون
آورد و مطلق اخلاط غلیظه بود و شکم خشک کند و شکم پاشانند و سپرز را نافع بود
و معده را دباغت کند و ماده تیز دفع کند چون بروی ریزند و جهت درد دندان
که از کرمی و سردی بود سود دهد آنکه از کرمی بود بسبب سردی و آنکه از سردی بود بجهت
لطیف که در وی است و این خاصیت که در پوست در غریزی نیست و سر که از
انگور بخش گیرند با نمک نافع بود جهت کرمی سگ و دیوانه اما سر که مهر بود و دیوانه
خارج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان
خوردن وی کشنده است سقا آنجا مد و چون بآب و قند محروق کند مغزت وی بکند
صاحب نفیوم گوید مصلح وی روغن بادام بود و بید خل العنصر بباری سر که
عضل خوانند سودمند بود جهت عرق النساء و نکی نفس در بو و چون بدان مضغه کنند
دندان محکم کند و کند و دهن را زایل کند خاصه چون مهر بامداد پاشانند و در غم از وی پاشانند
و چون در گوش جگانه کراتی گوشت رانغ بود خاصه که ریشی در وی بود و چون پاشانند
پاشانند چشم را روشن گردانند و دندانها را محکم کند و آواز صافی کند و در معده را نیکو
بود خاصه چون طعام در معده وی هضم نشود و معده غناغ و دود و لون را صافی کند در زنا
نقاهت و در سردی و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کند تا پست درم هر روز قدری

می افزاید صنعت آن بتا نذ اسفیل سفید پاک و بکار دومی باره کند و در سیمان
 گتان کشد و چهل روز در سایه باد بگذراند بکمن از آن درشت من سرکه انگوری
 اندازد و شصت روز در آفتاب بماند در استان در اول سرطان تا آخر اسد و اگر
 ضروری بود در سرکه کجوت نند و یکی سنگین تا غصص هر اشود فرو کند و صافی
 کنند و بعضی بکمن غصص درشت نرزه من سرکه یا باز ده من کنند و در آفتاب بمانند
 اما آنچ دو ماه در آفتاب فوت دی غالب بود و خاصیت وی زیادت بود خلال
 سیاحت بلغت وادی القرن و بلغت اهل مدینه سدی خوانند و وی چون سبز بود در
 اندون طلوع دوی صاحب تر بود از پنج و آنچ رسیده بود و سهل بود و آنچ نارسیده بود
 محسک بود خلط بیاری موش کور خوانند و بشرازی انگشت برک و آن جانور است
 کور و ریش زین باشد و گوشت تراست و پنج نباتات و اشجار میخورد و در شیب باز
 و کند نا از سوراخ بدر آید و اگر خواهند که ویران بکنند یا از کندن نارسد سوراخ نهند پس آن
 دوی از جمله سموم قتال است این زهر در خواص آورده است که خوبی که در گوش وی بود
 چون بر خا نر طلا کنند نبات نافع بود و خنار بر رایی کند و اگر سروی بسوزانند و با لفظ
 سخن کنند و کسی را که بینی کهنه بود در بینی وی دمند کند بینی بر دو کسی که تب است و در چنان
 بروی بند نشا یا بد مهر اریس کو بد و ماغ وی چون بروغن کل بکند ارند و برص و بهق
 و قوبا طلا کنند شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون بالند نافع بود خلط
 جلبان خوانند و حرقی گویند و آن جنسیت نر و یک بکر سده و در بزد و نرخی کرمان و آقا
 ارسان بسیار خوردند و نباتان بزنند و همچنان شفا مانند باقی و عدس بزنند و خوردند و بهار
 چون تر بود و همچنان بکند خوردن ماد و آرد و بزبان قوی کور خوانند و بشرازی مشو
 طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا اندک دهد و خون بد از وی حاصل شود و مولودا
 بود و اعصاب را مضرب بود و نبات نافع بود و چون طبع وی اصل پاشا مند خلطهای بد
 از امعا براند و بعضی براند و محلل و طبع فضول سینه بود و اگر کاه و کور مانند کرسنه
 بود در فریبی و نوعی از وی هست که بزرگتر بود و آن بکته شاید خورد و ویرا بیلد خوانند

وان

و آن نوع بری بود و چون زمان مجز باشد نشان بفراید خسر ماء الغلبت و طام و راج
 و مل و صهبا و طلا و عقار و مته و قرقف و خیق و بنید خوانند بیاری خراب و می گویند
 و بشرازی سیکی خوانند بهترین آن بود که قولم آن معتدل بود و لون آن زرد بود و خوش
 بود بی آنکه گرم و خشک بود در دوم اما آنچ سیاه بود غلیظ بود و دشوار هضم بود لیکن
 گوشت زیاده کند و آنچ سفید و آنچ سفید بود و رقیق عند المزید و محوری مزاج را موافق بود
 و از اربول کند و شکم نرم دارد اما شراب سیرج متوسط بود میان سیاه و سفید و قوت
 وی میان بود و شکم را نماند و کرده را موافق بود اما آنچ در وی فنی بود ادر اربول
 در وی زیادت بود و مصدع و مسک بود و آنچ غصص بود شکم بزند و در وی موافقت
 ایصال غذا از نبات بود و قطع سیلان مولود کند و آنچ لیت بود مضرت وی با عصاب
 کمتر بود و ادر اربول کمتر کند و آنچ کهن بود مضرب و با عصاب و حواس اما کذب طعم بود لیکن
 چون بغایت کهن بود و سفید و رقیق بول براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضرب
 بود و معده و آنچ تازه بود با دانه نکر بود و دشوار هضم شود و بول براند بهترین آن بود
 که گفته شد در اول سودمند بود و جهت شهوت کلی و رمد بلغمی و غشی و شفا زهر نا
 بود و هضم را نیکو بود و چون بکند نشانی ساکن کند و بول براند و طبع نرم دارد و شهوت
 غلبه سرد و اگر از او کند در وی مضرب عقل بود و برز صغیف و جگر صغیف و مبطل باه بود و آن
 غیر در دینان آورد و در عشته و ریح و جزو صغیف و جگر و عصاب و صغ و سکنه و مرکب خلط
 آورد و پنهان و اگر نباشا خوردند بعد از ریح و کابری سخت خنای آورد و التهاب و جلع و کول
 یعنی با بقصد بود و اگر خواهند مکنی کمتر کند ریح غوره یا تخم کرب تغل کنند و غذا کمتر خوردند و
 بالوده خنای خوردند و بلور بوند و اگر محوری بود تغل با ناهر کند و سبب عرو کاه و خیار
 و طعم و غذا بیشتر از شراب خوردن آتش غوره و آتش سماق و انار دانه خوردند و دفع مضرت وی شراب
 آنچ بیاری بکند خسر زنی خشکی وی بقدر نیک بود و در قوت و کثرت و تازه وی گرم بود در دوم
 و کهن وی گرم و خشک بود در سیم و در وی قوت متضاده بود و کرب گرم و سرد و در وی است
 حوصت بود و گرمی و جهت غنوت و کیمی طبعی از جهت نیک و آرد و در وی قوت طاب و جذب

ماده یعنی کندن از غنای بدن بظاهر آن و محلل بود و منفع می و در ماه و خاصه و امیل چون با ملک میزند
 و اگر ضا و کندن بر جوی بار در می که در زیر پای بود نافع بود و چون محلل بود و در آب خوب سازند و بعد از
 دو ساعت صافی کنند و دانه گی طباشر و سنوی و عفوان و دانه گی قند در مقدار سی درهم از آب حل کنند
 و پاشا مندر سنگین حار کنند و نشانی بنشانند و چون خمر کنند و در آب حل کنند و دانه گی قند و سنوی و عفوان
 و آن پاشا مندر بدن غوغه کنند و مندر بود و صحت و رم طلق و اندرون و چون در آب حل سازند
 و از آن حسابی سازند و قطره چند سر که که بر آن چکانند قطع سهال کنند و حمل سوختن است
 گفته شد خاندن و نوع است بزرگ و کوچک همان کوبک بونانی خاما و افطی کوبند و بطینیه بدقه
 خوانند گفته شد در باب باد و صفت نمز آن که از ابل خوانند خان بزرگ شنبه و حواصه گفته
 شود و قوت هر دو محقق بود و مدخل و محلل کلیل محلل و قوت خاما افطی مبره بود و در محمل سبب
 رطوبتی مایی که در وی است لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بنزد مانند ترای دشتی سهال
 بلغم بود و معده ساق وی چون تازه بود و بچوشانند معین عمل کنند اصل وی چون با شراب بچوشانند
 و با طعام خورد مستقی دهنده نافع بود و اگر کسی که افطی کوبند با شش پاشا مندر غایت
 سود دهد و اگر باب بنزد و فن در آن نشاند صلابت رحم نرم گرداند و کمال صلاح بار آورد
 و غری وی چون با شراب پاشا مندر معین عمل کنند و چون بر وی مالند سیاه گرداند و ورق وی
 چون تر بود با است چون پاشا مندر و بر ورم کرم ضا کنند و سوختگی آتش و کزندی سبک و دانه
 نبات نافع بود و چون با پیر بر نفوس ضا کنند نافع بود و خنجر حجه است گفته شد در جاست
 الا وراق سحر است گفته شد و در باب دال و در دانه گی که در افق گفته شد و خاندن
 صندل جدیدی خوانند و آن جوی سیاه رنگ بود و آن دو نوع است نر و ماده از آن زنجار
 صلب بود بتره رنگ و چون باب بسایند می آن رزد بود مانند زنجار و دانه گی ماده بود و صلی
 آن نبات طبع است هر دو سرد بود و آن نوعی از آتش است بسیار خیم آتشی کوبند محلول و وی
 چون طلا کنند بر ورم حمره پیر حمره سودمند بود و حار است بنشانند و ضربان ساکن کند و هر دو
 نوع این خاصیت دارد و در دانه گی و صفر اوای خاصه نوع ماده که سنگین و ترید در وی
 زیادت است از محلول و در دانه گی از کاسنی بوی بود اما نبات تلخ بود و آن را بچند

عاریت



خوانند ورق وی بکاسنی صحرا می مانند و کل و ساق وی معین سبیل لیکن قدری کوبک بود و در
 صمغی بداند و مانند مصطکی بختار با فای قوت وی مانند کاسنی بود استانی اما سبب تلخی وی که
 زیادت است تخفیف در وی زیادت صمغی چون سخی کنند با مریز پاشا مندر و در غوغه بخند مقدار زیاد
 و درن بخورد بر کبر حوض بر اندازد اگر نبات وی معین ناسج بکوبند و با غسل بر شست و قرض سازند چون
 باب بکند از بند و با نظرون پاشا مندر بر سقی مانند نافع بود و صمغ وی موی زیادت که در چشم بود را حل کند
 پیج وی معین عمل کنند چون تر بود و بنشی بر وی رنزد رطوبتی که بر وی چسبیده بود درین موی ریا ده که در
 چشم بود و جفت خامه موی زیاد را زایل کرد و اند و چون با شراب پاشا مندر کزندی افطی رنای بود
 آب وی چون با شراب پاشا مندر پاشا مندر شکم بند و صمغ وی باب کاسنی حل کنند و در چشم کنند با و سبیل
 که در چشم بود را حل کنند و شفا دهد و اگر در ورم از وی با خمر پاشا مندر با مریز کزندی افطی طلا کنند نافع بود
 و اگر آب و دق وی بر بوی اسطر لاکند قطع کند لیس وی در موی چشم همان عمل صمغ میکند خنجر و سحالا و
 کوبند و آن خطه روی خوانند باری کاکل کوبند طبع آن گرم و تر بود و لیز عدا می سرد و تر اندکی
 کندم بود و کمر اما عدایی نیکو بود و از برنج غذا نیکو تر و در معده را نیکو بود اما نافع بود و در چون با سر که
 به پزند بر جرب تر ضا کنند و اگر بطبخ وی حقه کنند نافع بود و صحت و خنجر افطی خنجر بر وی خوانند
 و بزبان بر بری تیقلیس ورق وی مانند ورق کزندی شامی بود ساق وی ماس بود و از آن با قرض هم خوانند
 و بر روی کل سفید بود و پیج وی در ازاد که در شکل بطریق خنجر و قوت بود گفته شد طبع آن گرم
 و خشک است و کوبند سرد و تر و بسفور بدوس کوبند چون پاشا مندر بول حوض بر اند و چون
 دو درم از وی با شراب پاشا مندر نافع بود و صحت در دانه گی و سرفه و پیج وی چون سوزانند و
 وی ضا کنند بر دار التعلات موی پرو یا ند بعد از آنکه بصوف باره موضع آن مالیده بشود و اگر محجوف
 کنند و روغن رنیت در آنجا کنند آتش اند و بچوشانند و بر شفاف از سر مایه بود با لته نافع بود و
 بر سوختگی آتش معین سبیل و اگر آن روغن در کوش چکانند در کوش زایل کند و اگر افطی سرد و اگر پیج
 و ورق وی و کل و پیج آن بر موضع کزندی جانوران ضا کنند نافع بود و خاصه چون با شراب پاشا مندر و اگر
 پیج وی با در دانه گی شرب بچوشانند و در دانه گی و ریشهای پلید و ریشهای بد و در ماه که در بستان بد
 شود و درم خصیه ضا کنند نافع بود و چون با سونق پاشا مندر نافع بود و صحت و در مایه گرم در اندازد

وی نفع کننده اسهال و شتر تاز و جزای خوب صاحب نفوم گویند سده آورده و با سر و داروی
 مصلح آن خیره نش بود با بلبله بقند بدل دی و خلل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام
 و نیم وزن آن ابل بود الا در استغنی نشاید که ابل مستعمل کند ادی رویی هوفار نفوت
 گفته شود استغنی همدول خوانند و زبان بر بری از روی و بلوطی دیگر استغنی است
 درخت ستر خار ناک است و در پوست وی حافی بود و در کل و حدی و در جوب وی عصبی
 بود و بعضی گویند چ سبل شدت و گویند جوب سبل و می است و این خلاف است و می حق است
 پوست وی مانند فرو بود و شکل ماستبری خیلی از وی ستر بود و بلون سرخی نبات بود
 مانند خون بهترین آن بود که کران وزن بود و آنچه بر سرخی مایل بود و چون بوسی بازگنی
 مانند خون بود و بلون و خوش بوی و ستر بود و طعم وی اندک تلخ بود و نوعی از دارو ششگان
 که اسام بود و تابان و نبات تلخ بود و سفید رنگ بود و بوی نه داشته باشد طبع وی
 گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است محلل ریاح بود و مصلح عفونت
 و قطع خون بکند و شکم به بندد چون طبع وی با شاسته و چون شراب بر بند و زبان
 مضطرب کند قلاع دار ایل کند و ریش بد که در دهن باشد و دندان را نگاه دارد و زخای
 عصب را نبات نافع بود و اگر او به فرجه کشد بجهت بند از د و عمر البول را نافع بود و طوبی
 را نشق کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم و سودمند بود جهت نفخه و
 چون سخی کنند و بر دوش خیزی بر شند و در گوش نمند گرم گوش را بکشد و چون سخی کنند و
 بر شند و بر دندان نمند در ساکن گرداند و چ گویند عفونات و نزلات و وسواس و دانی
 را نافع بود و معده را پاک گرداند سخی گویند و جگر و صلاح وی بدو فواید صاحب نفوم
 گویند محبت اعصاب بود و وضع عصبی مصلح وی بود و کثر بدل وی به نفوس گویند در سود
 بندی استرفا بوزن آن اسارون چهار دانگ و نیم وزن آن در و ج بود و شایر
 گویند بدل آن که مارک است در فلفل ج گویند بهار فلفل سفید است و گویند درخت
 وی غیر درخت فلفل است تحقیق بهترین وی است که ستر بود و طعم فلفل بود طبع وی
 گرم و خشک است و گرم و گویند خشک است در دوم و گویند تر است در اول محلل بود و مرصهای

سرد را زایل کند و چون در سبیل جگر و از زبان کشد تاریکی چشم و شکوری زایل کند و مضم
 طعام کند و قوه معده دهد و به از با ده کند و غایم مقام زنجیل بود و جمعه کرندی جانوزان
 خوردن و بر وزن طلا کردن نافع بود و جالبیوس گویند معده را پاک کند از رطوبات لزج
 و سده جگر و کثیر جکشا بد و دستور مدوس گویند عرق الشا و نفوس و فلفل را نافع بود و نفوس
 گویند و سده و اندرو پس گویند زمره کشنده و کرندی افنی را نافع بود و صرع را نیز
 مفید بود و سبل از نیم درم بود و مضر بود بهر و مصلح بود و صاحب نفوم گویند مصلح او صندل
 و کلاب بود و صاحب منجک گویند مصلح او صمغ عربی بود و بدل او وزن او فلفل بود و گویند زربا
 سی بهترین او سیلانی بود و خوشبوی سرخ رنگ نیز طعم که در طعم او شیرینی بود و طبع او گرم
 و خشک است و گرم و گویند در غن او گرم بود و در صینی در غایه لطافت بود و عفونت زکام را مفید
 بود و خوردن و محل کردن و لوتاریکی چشم زایل کند و مخرج قلب بود و در و ریاقیه بود و چون با
 مصلح بپزند و آب او یا شاسته فواید زایل کند و او نوحه آورد و مضم طعام کند و در معده
 که از سردی بود زایل کند و باد را بکشد و در عینه را مفید بود و سپینه را پاک کند و سده جگر کشاید
 و قوه معده دهد و اسپتقار را نافع بود و بر کرندی عقرب با انجیر ضماد کردن نافع بود و چون با سرکه
 رو با طلا کشند با عسل بر کلف سود دهد و در و کرده و عمر البول را نافع بود و اولی آن بود که
 گویند و با شراب بر شند و فرض سازند و در سایه خشک کنند قوه او پانزده سال بماند و قرا ط
 گویند قوه آن را نگاه دارد و جند انکه در حیا باشد و فم را نیز کند و جالبیوس گویند معده و دما
 را از فضول پاک کند و پیمان پردد و دستور مدوس گویند جسم را روشن کند و حیض بران
 و سرگوش را نافع بود و مسام را قوه دهد و همه بهار را نافع بود و نفوس گویند قوه و استرقا
 عضله را نافع بود و در نفوس گویند پیرقان و صمغ و و صمغ سرد را مفید است و شرنی از ق
 یک درم بود و گویند مضر بود بهشتان و مصلح او اسارون بود و کما مضر بود بهر و مصلح او جمبیره
 بنفشه بود و بدل آن پوست سیخه بوزن او و نیم وزن آن که با ابل یا زرب و گویند تال او
 و دوزن او ابل بود و در غن در صینی عینه را مفید بود در کتب نوعی از مر و است و گفته
 شود و از پریان نفوم بود و گفته شد در و ر و سب سوان بود و گفته شود استغنی است و

جلاش

منجک
 نفوم
 مصلح

تأم
 سبیل

در درم را باز ده شخم مرغ
 سودمند بود و زمرای
 کشد که از نافع بود

دمن را نیز کشد
 و سیان پرد

کجا به بود ویتا و قو گویند بدل
 وی بوزن آن فلفل بود
 و گویند بدل آن دوزن آن

بدن

وی و جلا و

کند زایل کند و چون بار و غن مصطک یا راتج بیا میرند و بر موی مانند یک شنب زایل کند و در
 سح کند و آنچه شبسته بود آثار دما میل و در ششها آن میرد و تاریک چشم زایل کند و آنچه سوسه بود
 با مورد تازه بر شکم و معده ضا کند و حکم کند و منع پمیلان رطوبات از ایشان کند و چون ضما کند
 بر شش شکم و بر رشتها قطع خون رفتن کند و بر ورم پستان ضما کردن نافع بود و اگر بر پستان رحم
 ضما کند عین مازاد و پیکن و ریهها گرم بود و در روج صاحب منبج کوید و نوع بود و فاسد
 و رومی و بهترین آن رومی باشد و آزاد روج عظمی خوانند از بهر آنکه شکل عرق بود و صاحب
 جاح کوید که در گوشت پستان شام و اندلس بسیار بود و طبع سرد و گرم و خشک و تر و گرم و تر و گرم
 با دما را بشکند و کزندی جانوران زردار را نافع بود و در رحم که از سردی بود نافع بود و خفایان که
 سردی بود زایل کند و بادها غلیظ که در معده و امعاء و رحم بود لطیف کند و تحلیل دهد و بر کزندی عرق
 و رتیک با نخیر ضما کرد و همچنان خوردن نافع بود و فواید دل و دماغ و مزاج و تریاق همه زهرها بود
 و اولی آن بود که با شراب سبب مزوج کند تا سخته او کمتر شود و چنان خفایان اگر با قدری کافور
 غلط کنند نافع بود و این زهر در خواص آورده که چون قطعه از دانه را درون خانه بیا و بر زنگ طاق
 در آنجا نرود و اگر سوراخ کند و از میان آن خانه بیا و بر زنگ طاق سالم آید از ستم آفتی و محفوظ
 ماند و اگر دشوار زاید زاید بر داسان کند و اگر پها و بر زنگ بر روی و سر او بر همان پسته باشد
 و ن او سوراخ کرده باشد از زای این باشد از خواصها به و ترسیدن در خواب و این از
 خواص است و سفیان اندلسی گوید سخن دل و معده و جگر بود و بعضی طعام کند و نافع بود و مالم
 معای را تحلیل نفع و لطیف غلظ اخلاط و پتعل از ویدرم بود و سخن کوید و درم و دم او کوید
 مضر بود و بر و مصلح او را زبانه و قند بود و رازی گوید بدل او دود فیه باد که در رحم پیداشود
 بوزن او زرباد بود و دود آنک وزن آن فلفل و شاپور کوید بزل او عاقر قرحا بود و گویند
 دود زن او سوراخ در رقیون از جمله مخدرات بود و نبات او بد رخت زیتون مانند کین
 از یک کز کوهانه نرود و در ورق او برنگ و رقیون بود اما در از نرود و شک نرود و بغایت
 ضلب بود و لون او مختلف بود و پنج او بر رازی یک کز بود و ببطری انگشت و در کوهانه رو
 و در طبع مانند زهر النج و فلاح و خجاش سپاه بود و مسک بود و اگر زیاد خورد کشنده

بغایت

و خاصیت وی
مانند و کفایت
دی بکشد

در سوراخ دی بندند

مضر است

در سوراخ دی بندند

بود و غش و سخت و خونی و منصف آورد و اسهال خون و غش و سبب و کشنده بود از چهار روز
 تا بیست روز و با او آن می کشند تا معده پاک کند و همان مغالبه که در خوردن زهر النج گفته شد
 کند و در راجع به شجره البق خوانند بیماری درخت پسته و بشیرازی اسفیدار و بهر قند کل گرم و در
 صند بیان کجاشک و در اندلس شجره النسم و در بخارا الشکر و غوب نوعی از دست و صنعت غوب گفته
 بشود اما ورق در در قنطری بود و جلای و پوست او قابض نرود و سرد تر از ورق او بود و طبع
 اصل او چون بر آب پخته شود و نفع بود و وسط او چون یک مثقال آب سرد بیاشامند با
 شراب سبیل بلغم بود و ورق او با سپر که چون بر حرب ریش شده مانند نافع بود و پوست او بر آب
 چغندر صلاح آورد و اگر بنا بر سر که بر رص طلاء کند نافع بود و پنج او چون بر آتش نهند رطوبتی که از او
 بیرون آید در گوش جگانه کری را که از رنجوری در از حادث شده باشد مفید بود و در عصاره و
 او چون در گوش جگانه گرم کوشش و ورم گوش را نافع بود و اگر عاقل بیامیزند و در چشم کشند
 تاریکی چشم زایل کند و رطوبه نثر او چون بر روی مانند جلای تمام دهد و پنج کوید و ورق او
 و خشکست در اول در نثره العلیق بود و گفته شود در و بطل برس دود مطار پس نیز
 کویند و معنی آن بلوطی بود یا سرخس بلوط و آن چیز است که بر درخت بلوط کهنه بچید و دمانند
 سرخس اما کویند و در و طلاوتی باشد با انکی تیزی و تلخی اما اصل او با وجود شیرینی تیزی
 و تلخی عفن بود و قابض و در غایت حراره بود و چون بکوبند با پنج سحران و بر موی
 ضما کند موی پسترد و فلفل و لغوه را نافع بود در داب دستنویه بود و گفته شود
 در ارج کویند بعضید و کویند نوعی از لبلاست و این اص است و صفت سرد و کویند
 شود و دستنویه بلف لیل شام شمام خوانند بیماری دستنویه و آن نوعی از بطیخ است
 بوی کردن و ادمان کردن دماغ گرم کند و سده او بکشد و بادی که در و نرود و کشنده
 او بطلی الظم بود و اگر خشک کنند و رو را بر آن نشویند که کند فلفل حبس بود و کمان دو نوع
 بود بری و نهری و مرد و نو عرا تم الحار خوانند بیماری خرمه و بشیرازی خرمه بهترین او
 سبز بزرگ و ورق بود و بغایت تلخ و کل و مانند کل سرخ بود و برنگ و نثر او صلب بود و طبع سرد
 کم و خشکست و در سوم و کویند خشکی او در دوم بود و کویند در اول و بغایت تلخ بود اگر طبع او

پوست

سخن کشند
و سوزان

در سوراخ دی بندند

و جلاد

در خانه افشانند بر آغوش و از صند قتل کند و او محمل و درهما صلب بود و جگر و در و شست
 و زانو صفا کردن خاصه چون ورق او بپزد و مانند مرهم بر دهنده صلب است و خلیل و در و
 ورق او چون بر جرب و جگر طلا کنند نافع بود و چون با شراب و سداب بپوشانند و بپاشند
 کزندی جانوران زرد ار را نافع بود و بپختن از و نیم درم بود و مفصل را نافع بود و فحل
 و ورق او سم حیوانات بود از آدمی و اسب و خر و سگ و غیره از مجموع و بپاشند و نافع
 ضعیف بود از حیوانات مثل بز و میش و اندک از کرب آرد سخت و باد در شکم پیدا کند
 و آبی که در آن پیسته بود بد باشد و فحل او بغایه معطش بود باشد و ورق او چون به
 آب پیوسته و بهر یک رطل نیم رطل زیت که نافع است و بپاشند تا آب بسوزد
 و روغن مانند بعد از آن شستن رطبی موم سفید بر آن نهند و آن مرهم بر جرب و جگر طلا کنند نافع
 مفید بود و اگر ورق خشک او بپزند و بر ریشها افشانند خشک کرد اند و معالجه کسی که در فیل
 خورده باشد باشد جرب و حنصها و لعاب بزر قطونا و روغن کل کثیرا و تر شتر زنجب مفید
 بود و همچنین انجیر فصل قند و حلوا و ملا و دود و شتاب انکوری اضافه اجزاء او کنند
 و قطنا نون مشکط اشج بود و کفته شود و قاق الکندر در کند رفته شود و انشا الله تعالی
 و بپزند و گویند و شیرازی خبار و جو را بغایه خشک بود و در درجه اول سرد بود و تر و ورق
 او چون تر و شراب بپزند و چشم صفا کنند آب رفتن چشم باز دارد و در دهنه و بلغمی و در دهنه
 و تر و او باشد نافع بود و اگر نیک بپزند و بر ریشها تر افشانند خشک کند و سوختگی آتش
 سم و پوست او چون بسوزند و مد آن مضمضه کنند در دندان نافع بود و پوست برص را
 مفید بود و طبع و ورق او در چشم رافع بود و خاکستر او ریشها جربین را بیل کند و ثمر او چون
 تر بود با شراب بپاشند کزندی جانوران را مفید بود و چون با بهر بزر سوختگی آتش نهند
 نافع بود و غباری که بر ورق و ثمر او نشسته باشد بغایه مضر بود کحو اس و شش و او از باید
 که شیر تازم از پی او بخورند و صاحب نفوم گوید مصلح او خود یا قرفه یاد ارضی بود و جو را و
 با بهر بزر سوختگی جانوران طلا کردن نافع بود و پوست او چون بسوزند جلای تمام دهد تا
 بخدی که برص را شفا دهد و چون ورق و ثمر او بخورند در خانه خفپ بگریزد و بپوش

و اگر غلی در آب فواید
 و از آن آب شیارا
 و سبک کننده بود
 مانند مرهم
 جزیای جرب کنند

در جرب
 و سرد
 بود

در خانه

نوعی از سوسن است و آن معروف است سیف الغراب و بدان سبب این اسم بر نهاده است
 که چون او مانند سیف بود و شکل و رنگی آری سبک و با و ورق او بسیار باریکتر بود و کوچکتر و ساق
 او باریکتر بود و کل او سرخ رنگ بود و او را اسفراغیون گویند و بعضی او را ماخاریون
 خوانند و بپزند و نیز گویند و اصل او مانند و پیاز بود و جگر زبر یکدگر آنکه در شیب بود لاغ بود
 و بالایی فراموش بود و در و قوه جاذبه مست و ملطف و محل بود و در بخار او پنج او نافع گویند و زنا
 بعد از جبهه فری بپختن کشته و جبهه جلای روی و در بخار او بسیار باشد و از آن بها و پنج
 بالایی او چون زن بخورد بر کبر حیض براند و چون با شراب بپاشند شش را علاج برانگیزد
 و پنج شیب او چون زنان بپاشند قطع شهوة ایشان کند و زمره و زمره و زمره و زمره
 او در شراب خیسند و صاحب بواسیر و زیک رطل از آن شراب بپاشند بواسیر را
 خشک کند و اگر خشک کنند سرخ او و سر و یکدگر با ما الجبل بپاشند همین عمل کند و یک
 ثمر کشت چون کل بریزد آن ثمر حاصل شود مانند خم سه کل سرخ رنگ و چون بپزند شود و طعم
 شیرینی بود و در شام عرف اله یک گویند و بپزند نوعی از صدف که جگر است که بخیلین
 خام نمک سود میخورند در صداد گفته و آن صاحب منهلج گوید فراوی مانند سمور بود از بهر
 طسوت حیوان او گرم و تر است و باسی گوید گرمی او کمتر از سمور بود و سحره او معتدل
 و لغین مای بزرگ بود سیاه رنگ و سر او مانند سرخو بود و دندان او را و او را خیز
 البحر گویند و در جرون فوک مای و گوشت او فریه بود و چون پنهان بود از دندان در خطی که شخم او
 پرون کرده باشند و در آن بپوشند و در گوش جگانه گری گهنه و نور از ایل کند و گوشت
 او سرد و غلیظ بود و در برضم شود و نمایی گوید گوشت او مانند گوشت سگ بود و گویند مانند
 گوشت سگ آبی بود و آن صح بود زیرا که در غلظ و در بضم و تو لید سودا و کیموس بداد
 مانند سگ آبی بود و دندان او چون بر کودک او بزند ترسد و چون به او بخورند در مفصل
 را نافع بود و باغ بهترین سحر با مغز غان بود خاصه کوی و بهترین مغزواشی مغز پرده کوساله
 بود و پنج رئیس گوید مصلحی بود که زمره خورده باشد یا کزنده او را کند و در مجموع
 مغز سرد و تر بود و خون سرد و در خطی غلیظ از و ستول شود و خون مضمضه در بخار

در جرب
 و سرد
 بود

در جرب
 و سرد
 بود

بفرط گوید

جهت بواسیر

حاج

برایان عزیز
میرزا
ایمیرزا

و از آنکه یکدیگر بود و آن نوع دیگر
 از سبزه است این سبزه
 از سبزه دیگر و سبزه
 کوبید و درین روز کوبید
 میزنند و مالا فوم آن را زنند
 میگویند که در غشای آن کوبند
 و کوبند و سبزه دیگر

پیش از آنکه بگویم که این نافع بود یا نه خوف کما و بعضی بزرگوار می گویند بر این کند نافع بود جهت
اینکه اگر بچکان کرده باشند و در سقط از یک دو سه سال محض را و کسی که زهر خورده باشد مفید بود
و اگر کسی خون را از خون طلا کنند بر خنار و زهر و مفاصل نافع باشد دم السلیقه خون شکست
آنچه بر روی بود چون با شراب بیاشامند صرع را نافع بود دم الایپان خون آدمی وقتی که
خون مملو شد بکرم و زو بار و شملیز و سذاب و عمل طلا کنند بر سر ریش که بر اعضا باشد خاصه در ریه
و ریه های که آب از ریه روانه بود بصلح آورد دم القواد خون کهنه چون در میان شراب
گسسته بچینی زود آورد و این از خواص است دم البقر خون کا و ماده چون بر جراحت بریزند خون
ببندد دم الحکم دم قراد بود و گفته شد و او منع موی زیاده که در چشم بود کند و وقتی که بکشد و بر
جای او طلا کنند و او اقوی بود از دم ضفیع در منع سپین موی دم الحمام و الویشاف
و الشقیق و الدجاج خون کبوتر و خون ویشان که پیاری کنند او بنید و خون شقیق که پیاری
بوتیار کنند و خون مرغ خانی بهترین آن بوده که از حیوان سپیم گیرند گرم بود و منع و زهرها که
تولد کند سبب سقط بار و غن کل نافع بود و جهت جراحت چشم در چشم بکشد مفید بود خاصه
خونی که از بال او گیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از جگر و دماغ بود و کند و دله اعظم
دم الثور خون گا و بز چون تر بود از جمله سمومات بود و از خوردن او عسر النفس و وجع
قلب و مری و سرنخی زبان و غشیان سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خایند
و حنق کشته و گز از آورد و بعد از حقنه و مسهل آید و بیا که نافع بود جهت فسر دی خون مانند
بج انجدان و بوره و حلتیث و خاکستر جوب انجیر در سرکه و قفل و انجیر در سرکه و سبب
و خاکستر سرو و تخم کرب و عصاره عوج و علامات خلاص او آن بود که از دبر او مانند
زهر آن چیزی بیرون آید و اولی آن بود که بر شکم و معده او آرد و بیا که الصل ضا و کند
و اگر خون او بچکان گرم با سوبین بر و زهرها صلب ضا و کند تحلیل دهد دم الضفیع خون
وزغ که بشیرازی بک گویند بهترین خون یک زرد بود و سبز منع موی سپین کند و موی
زیاده که در چشم باشد خون بکشد و بر موضع آن طلا کنند دیگر نر وید و خون ضفیع سبب
کوچک از جمیع اقوی خون سوزاند و خاکستر آن در بینی دمنده خون باز دارد و سبب

و طسوت ان

وید او ای دی کلنه و اسمال
کشد و تی در اینجی خطر ناک بود
که خناق آرد

القياس

خون شب پره

و غایت جربست

خون در چشم کشند

بن العباس الجوی گوید چون طلا کشند بر دندان بریدند و غایت جربست و خون او چون بر
 دندان نهند مرکز نیفتد و این صفت است که خون اقیانوس بر سر کوهی از عصاره بود
 موی زباده که در چشم او کشند و بر موضع او طلا کشند و خون بر پستان طلا کشند
 بر حال خود نگاه دارد و نکند ارد که بزرگ شود دم الحایض گویند بکین وجه خون او چون بر
 جگانه و بر جبهه بالند ناف و چون زن بخود برگیرد منع است که دم الحایض را بخورد و چون بکین
 نافع بود دهته گزندگی خود کش و سم سهام از منیه و گویند بکین چهره و نافع موی زباده که در چشم
 بود کند و جالینوس گوید دروغ نیست دم الحایض خون جوس چون کرم بود و برور مایه نهند و
 بچینه کند و آن زرد در خواص آورده که خون او منع موی زباده که در چشم او کشند و شریف گویند
 خون او و عصاره بیاض نافع بود دم الحایض و خون ایشان خون در چشم کشند و قوه بصر
 دهد و ایشان نوعی اند از عصاره حردون گفته شد و در ل گفته شود دم الحایض خون بوم روبرا
 نیکو بود و مرق و گوشت او سم دم التییس خون بزرگ بشارتی که خوانند بهترین آن باشد که
 از بزرگویی گیرند چهار ساله و وقتی که نوزاد که انور رنگ خواهد گرفت و یک سبکین نهند و خون
 او در آن کشند باید که خون اول آخر بگذارد و خون میانه را بگیرند و با کشند تا سر و ستون
 قوه سازند و با کشند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی نهند که نم بود دهته سبک
 کرده و مثانه سه درم از در کاسه شراب حل کنند و بیاض نهند با در آب کرفس کوی در وقت
 که وجع ساکن بود سبک کرده بریزند و این از جرباست و چون تر بود برور مایه کرم طلا کشند
 و در دم الحایض خون بز خون با پس بیاض نهند و سبک پایا نافع بود و چون بریان کنند
 و سم سهام از منیه نیکو بود و چون با شراب ساکن نهند دم الحایض خون بره صبح نافع بود
 غایت صفت دم الحایض خون بوش خون بر تایل سمار طلا کشند قلع کنند دم الحایض خون
 خاک کرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت او مانند گوشت آدمی بود بطعم و قلعاً فرق شود
 که کسی که آدمی خوار بود دم الحایض که جال خون خروس و مرغ نافع بود دهته خون که از
 عتشی دملغ روان بود و دم الحایض خون خروس رعان کند که از جرب دملغ بود دم الحایض
 خون خرقان خون ساکن نهند صبح نافع بود دم التییس خون بوم روبرا

طرا
موی
بر کوه
کشند

چون
دی
بر کوه

بزرگ

مغاسل

الاجون بود و گفته شد که از اجون اند و طبیعت او گرم و خشک بود و در قوه تانده نیک بود
 بلکه اقوی بود از ملک خون سخن نکند و بر عکس طلا کشند نافع بود و چون سخن کرده بر موی عظیم
 نهند رقق کند و نرم را ساری شوره گویند و در بیشتر از با تو گویند و آن خروج صینه
 بود و حب خطایی خوانند و حب سلاطین نیز گویند و آن سه نوع بود صنی و مندی و بحری صینه
 مندی است و بود و بحری بمقدار پند و بحری میل سرخی زنند و نقطه سیاه بر آن باشد و مندی از
 صنی کوچکتر بود و از بحری بزرگتر و مغز و میل زردی زنند و بعضی گویند حب الملوک دندان است
 و این غلط است حب الملوک ماسودانه بود و گفته شود طسعت و نکر کرم و خشک در چهارم و بهتر
 صنی بود پس بحری مندی و شری از یک حبه و نیم بود تا دو حبه و گویند از دود و آن یک
 تم درم سهیل رطوبات و سودا و بلغم بود و این در نزد او از بلغم و نیک که در شتر با کرم سیر غل
 کشند مکر در سیر و طسعتا سرد و مصلح او آن بود که پوست او باز کشند بکار د و باید که لب
 نزدیک آن نهند که اگر لب پوست او رسد سرخی لب زایل کند و سفیدی مانند برص پیدا کند
 و عصاره را بگیرند که در آن زرد و آن مانند زبان کجک بود و از آن مانند از نو با قدری نشا پسته
 و قدری کل سرخ و زعفران و کشترا و از آن با نه بگویند و اگر خوانند که ادویه مسهله همزوج کنند
 با ترید و عصاره غافق و عصاره اسپستن و مانند آن که همان مزاج داشته باشد و نباید که
 دند در ترکیبی کنند که افون و فرفون داشته باشد و اگر با شیر خرمسکه خورند سم شایه او شود
 بود دهته مره سودا و بلغم و مسهل غلط خام بود و در مغاسل را بخیل و هر و سیاهی موی را نگاه
 دارد و نکند ارد که زود سفید شود و عیسی بن علی گوید که بچ امعا آورد و باید که بعد از و بیشتر تا
 خورد و غذا آب کوشت بآب سیب و غوره و قدری خند زان افشاند و اگر مای خورند
 شایه و اگر حوی سازند از بچ و جو بیشتر روغن گل با فوود و فقه زردان بود و شایه نیز
 گویند و گفته شود و در اجیه جطائا است و گفته شد که در زن خوانند و آن چیشی بود که در
 مسان کشند و در بیشتر از نیم او را اگر کاس گویند طسعت آن کرم است در اول خشک است
 دوم و گویند سرد بود و طین و رمهائی بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون برداء الثعلب ضاد
 کشند بغایت نافع بود و چون بآب بر عاب ضاد کشند نافع بود و غریب ناصوری بود که نزدیک

چشمه است و در کج چشمه و درم از دهن کرم بود و او صفتش و مصلحت او اینست
 و بهترین او سیاه رنگ بود و چهاره که از چشمش آید که با روی امیر نوزاد است
 دوم درخت مقل بود و گفته شود دو قو تخم جزر ریت و تخم آن شش فست و یکبار بود
 چمن گیاه گویند و کند گیاه نیز فایده خرس اوراد و دست دارد و گویند و قو تخم کرم
 و خلافت و سونانی و دوش خوانند و دوش نوعی از انشت شترازی بدان گویند و گفته
 شد در قاف و دو قو غیا و دو قو بری و دو ایا غیا نیز گویند و در قو قاسم می گویند و بهترین
 دو قو نازده زرد رنگ بود طبع او گرم است در سیوم و خشکست در اول و گویند که در
 در دوم و عیسی گویند که گرم است در سیوم و خشکست در سیوم معض را ساکن کند و بول و حش را
 و سح انبار را نافع را با بود و شترتی بکرم بود و مفعله سده بود و فضلهای بلغمی غلیظ از پیوسته پاک
 کند و سرفه که از سبب آن بود را ایل کند و گزندی عرق را نافع بود و چون سوزن و آب را آن
 نباشد مانند یا بر موضع گزندگی ریزند نافع بود و رفس گویند که مفعله سده بود و مضم طعام کند
 و منی هوا بر و جالوس گویند که مفعله سده بود و بر انگیزد و مفعله سده بود و واریا کوس گویند
 اینترتی، مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه سوزانند و فوسن گویند که مفعله سده بود و جالوس گویند که خون با
 سح از منی یا ترس بیاشامند و وزن آن و دسقو رید و کوبید بهیچ حمل بود و مدر
 طشت و صاحب تقوم گویند مضعف مثانه بود و مصلح او تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منای
 گویند مفعله سده بود و مفعله سده بود و مصلح او مصلح بود و ل گویند طالسف بود و گفته
 دو بار و تخم گویند کالج بود و گفته شود دو و الفرم و دو الصابین خوانند و آن گرمی است
 که در درخت بلوط یا بند و او صدف شکل بود و کوبک مانند حزن و جالوس گویند که خون از
 درخت کینه نوزاد و سرد و خشک بود در دوم و در درخت گفته شود و در آخر بر نمارک
 کرم ابریشم گویند خون خشک کنند و سح سازند و سردم از و بر حوسمی که از آرد گندم
 بود اضافه کنند و ساشا منجد روز پیاپی لون روی را بغایه نیکو کند و بد نرا فیه
 سازد و اگر کسی از خشک کند و در خرقه ارغوانی بندد و بر مجموع او نرند فایده نافع
 بود و دوش مخفی بود و گفته شود دوش بصل بود و گفته شد و دوش بصل نوعی

خوانند

اطفال و مر

زباده کند

شیر

ار

از سوسن برست که سونانی کسقیون گویند و آن دلبوت است و گفته شد و درخت صنوبر
 کرم درخت صنوبر مفعله سده بود و مصلح او تخم کرم بود و مصلح او تخم کرم بود
 و چون گویند و بر موضع ضایع کنند گوشت را بپا کند و اگر برومی و دلی که محتج شکا
 بود نمند شکاف و دوش آبی بود که آسن تا فته بروزند و از مفعولات باه بود و در حد
 گفته شد و در آخر پنج زرد بود و گفته شد و در خطانی خاله و میون است و گفته شد
 و سح سبکی سوزن و دیاری دمانه گویند و آن دو نوع است گرمی و فرنی بهترین و سح
 شترتی بود و در شترتی و شترتی امتحان کنند که اور بسیارند و بر رو آینه کنند و بکد ارند
 تا خشک شود اگر آینه رنگ برارد و تخم بود و اگر نه شیرین باشد طبع او سرد و خشکست
 و در طبع نزدیک بنوتیا بود و حننه سفیدی چشم با مر و اید نا سفینه و توتیای مندی از
 یک برابر سح کرده مانند سرم در چشم کشند نافع بود و از جمله سموم است اگر حل کنند و کسی
 که زهر خورده باشد بیاض مدد دفع زهر کند و کسی که خورده باشد خون بخورد هم قاتل بود
 و اگر بر موضع گزندگی عرق سح کنند و در سکن کند و اگر قدری با سرکه بکد از نه و بر قو با
 که از مره سودا بود جالند را ایل کند و سفعه که در سرد و جمیع اعضا بود نافع باشد و سح
 درخت غار بود و گفته شود دسین اکل شیرج بود ساری روغن کجید خوانند و شیرخت
 و روغن شیر و بهیتر از روغن خوش خوانند و در شرح گفته شود دمن اخلون روغن خوش
 بود و در مرکبات گفته شود دسین اومالی است و گفته شد دسین بپان روغن بپان از
 درخت بلسان کینه بعد از طلوع شترتی از آسن ساخته اند و بر بری شترتی
 چنانکه بدان جایگاه که روغن بود رسد و ترش کنند و گویند به پینه حاصل کنند و گویند شیشا
 اند سر یکس پنج مثقال از آن بکشد و در شیب هر بری که شترتی کرده باشند یا و ریزند و بهترین
 آن بود که نازده بود و بوی او قوی بود و امتحان او چنان کنند که خون بر صوف جکانند و بپا
 سح از بر صوف بماند و اگر از بر صوفش بود و اگر بر شیر جکانند شیر بپند و اگر در
 آب جکانند و حل کنند مانند شیر سفید شود و اگر بر آب شترتی جکانند و آب شترتی را بپا و از آن فایده
 آن بهر شد و در آب اندازند در بن آب نشیند و از شیر بلسان خوانند و صحن بلسان و حقیقت

فشن

عیلی

آن روغن نیست بلکه صفت و آن موافق است با آن که در قدیم باغ و چون بود و این
 عین الشمس گویند و تخم او را نیز روغن بود و آنرا حیات و آنرا حیات و آنرا حیات
 شود و حب او بوقه ترا از خود او بود و امتحان آن کند ناو جال و در آنجا که
 این دو امتحان معتبر نیست که بر روغن مغشوش کنند با بر روغن افزوده و در آنجا که
 صنوبر بیشتر کند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع که اخته شده آنکه چون کند ناو جال و در آنجا که
 و بر آنش در اندر افر و زرد طبع آن کرم و خشک بود در سیوم و گوشت در دوم و لطافت او
 از حب و عود زباده بود و در حتم کشیدن حتم نرول آب نافع بود و دروشنای حتم افراید و سرد
 رحم را نافع بود و چون زن بخورد بر کبر با موم و روغن گل کشیده و بجز از دود و چون شامند
 بول بر اند و بر لبول را نافع بود و دفع موم کند مثل خانی التمه و آفون و کسی که فطر خورده باشد
 و زندی جانوران چون دود آنک از باکی ناخواه در وجودش پائیده باشد بیاض
 و نفع بود و مولف گویند که در غرض غرض نافع بود و بدل او بوزن آن دمن دای نیم
 و زن آن روغن را رکیل و آنک و نیم آن زیت کنند و گویند بدل آن روغن را زیت
 و زن آن آب کافور و ابی ریحان در صید نه گفته بدل او و وزن آن زیت خالص بود
 و گویند بکشد روغن کاهوی بود که در و بر کشته باشند و در آنجا که
 آن شجر الجین بود و آن نوعی است یا مقل و از آن صوب بر مندی گویند و بعد از آن او مانند
 عیدان زباده بود و شیرد آرد و بجز از لبن او بود و کرم و تیز و حرق و عطش بود و در کرم
 او که از شکر بود و در آنجا که پیوست او در سیوم بود و آن مولف گویند از ایند که
 گویند و شکر سیاه دارد و در جرون پوست را بیشتر او بافت کنند از بجز خا و عصب و قاج
 و عیش و قوه را نافع بود و در آنجا که چیز بهتر از او نبود و در آنجا که سرد که در دماغ
 بود و بکشد و در آنجا که روغن بود و سنگ کرده و مانند بریزان و طبعش بنده بود و در آنجا که
 گویند او را دیو است چند وقت و گفته شد و در آنجا که روغن خراست و گفته شد
 مشش از آن دیو و بجز اصل الوقت و گفته شد و در آنجا که بر بیانی بزرگ کثرت باشد و گفته شد
 و یا قوی از شراب خشن بود که با پوست پزند و در آنجا که پیوست دیو و جاپس گویند

و بسان از معجزی
عده السلام است

وسوزن
کنند و بر آنج

پروان آورد

و این ماسیور گویند
یک روز و یک شب

دیو دار

در آنجا که
است و در آنجا که

و در ماس هم و آن سه نوع است که در قدیم باغ و چون بود و این
 و آن نوعی از طین بود و یک صلبی بود و چون بافت خشک کنند و نوع دیگر نقلی بود که
 مس که در آنجا که آب بریزند و چون از بونه پروان آورند در شیب آن
 با صفت و نوعی که در شیب گویند که می سوزانند مانند کلبس و لون او مانند قهره بود و جالینوس
 گویند طبع او مرکب بود و قبض او زیاد است از حراره بود و بخایه محقق بود و در شیب دمن
 نافع بود و چون تنها استعمال کنند و اگر با عسل کف گرفته بود و خشان را سفید بود و مریش که در دبر
 و خانه بود و دمن بخایه نافع بود و گوشتهای زیاده بخورد و در پشهای بد که در بدن بود و چون
 با صفت البطم یا در موم روغن کنند و استعمال کنند با صلیح آورد و چون با سرکه بر چکه طلا
 کنند زایل کند و چون سحر کنند و بر موی غلیظ افتند رفق و نرم کنند و یک بیار سی
 خروس گویند خصیه او زود بضم شود و گوشت او کرم و خشک است و در عرشه و در دغال
 را نافع بود خاصه چون با شربت و سفلیج و بیاز بزند و صاحب مهنج گویند با شربت شها
 بیزند تا آنکه آب عانده آن مرق بیاشامد و مرق خروپس پرر بورا نافع بود و چون
 سفلیج و شربت اضافه کنند و قوی بخشد و با خشک اند سهل بلغم بود و چون با جگر با
 بیزند و در آنجا که روغن بود و چون با شیر بزند و خرقه متشانه را نافع بود و چون بشکافند بعد از آنکه
 کشته باشند و گویند چون زنده بود بر کزندی افی و مار و دود نهند بخایه نافع بود و پوست
 که در اندرون سبک آن او بود و آن پوستی شکاف می اندازند اگر خشک کنند و سحر را
 و با شراب بیاشامد در معده را نیکو بود و مولف گویند با قدری نبات سحر کرده چون
 سفوف سازند مفید بود و در آنجا که سوس از خشک کوبند و جرا موق و مطا الراعی گویند
 و آن نوعی از بخار بود و بجز از این او را طوسک گویند و ساق او در از بود و خار ناک و در
 او مانند ورق خسل است و خار ناک و در معنی دینیاقوس عطشان بود و چون خشک شود
 لون او سفید کرد و چون بشکافند در میان او کرمها و کجک بود و طبعش او و بجز او خشک بود
 در دمن بخا و چون با شراب بخوشانند و بگویند تا تمام مریم شود و بر مقعد نهاد کنند شفا
 زایل کند و اگر بر ناصور نهند نافع بود و کل او خشک یا تر و تر بیکو تر بود و چون بگویند و در خرقه

بخن کند

بخرط کوبد

د جوب

د جرات

و چون تر بود و سست
از وی بار کنند و خرقه
در طبع وی خشک
بود

کن

و ممکن بود و خسار را
بنافع بودم

بری

و مجتبیٰ بانی که

وفاکم

و خاکستر او سفید و تخم مرغی بنفشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان نافع بود و شقاق
که زمان را از یک حیض آمدن پیدا شود و با بخت این زمره کوید ملس الوان بود و حیوانی
ملس معین بود و شتر و گاو و شیر و سگ و امثال آن و اصل او گرمی بود و ملس آدمی از سر سگین
حاصل شود و اصل ایشان گرمی که جگ بود که اینها، ایشان پیرون آید از مرغی که باشد باز
مکس شود و زنبور و هم او کوید چون بکیرند ملسی بزرگ سران پیدا از نو به بدن او شقیه که در مژه
باشد حک کنند حک سخت زایل کند و اگر ملس باز زده تخم مرغی سخت کند و ضحاک سازند بر خشی که
کویت سرخ در اندرون او جفیفه نفید بود و پیونانی که ملس کوید و در ساعت ساکن کند و
حک کنند بردا، الثعلب حک سخت نافع بود و اگر برگزندی زنبور بماند سخت در دسان
کند و دیسورید و پس کوید برگزندی عقرب و زنبور و حل چون بماند چند نوبت در زایل
کند و چون بسوزاند و با حل بردا، الثعلب بردا، الحیه طلا کنند موی برویاند و خاکستر او
سرد و خشک بود و از این حیوان نیست از ملس بزرگتر بعد از زنبور سرخ اما باریکتر بود
و بغایه سرخ رنگ بود و نقطه زرد و سپاه بر و بود و او هم قاتل بود و موی کوید در حای
مدان و کوه و در کوهستان باشد و نبات شرمه را که غذا، ایشان شرمه بود چون خواستند
استعمال کنند در کوزه نو کنند و سران بکنان پاره بگیرند و واشکونه بر سر دی که سر که در آن
جوشد بنهند تا بخار سر که بدیشان رسد و خنقشان بگیرد و بهتر از دیسی رنگ بود و طبیعتی او
بغایه گرم و خشک بود و کوید گرم و خشک بود و در دوزخ چون بر نایل طلا کنند قطع کند و اگر در دوزخ
روغن کنند برص ناخن زایل کند و ناخن تپا مشع پیدا از بزدی و برص و برص طلا کردن
نافع بود و با خردل سخت کرده موی برویاند و درم سرطان بکند از اند و بر جرب و قوبا طلا کردن
نافع بود و اندک از دوزخ بادیه بود که دفع مضرة او کند و رول بود و کوید اگر در زیت
جوشاند موی بردا، الثعلب برویاند و اگر برگزندی عقرب و تی حک کنند نافع بود و اگر در
روغن کنند و یک هفته در آفتاب بماند پس قطره در گوش جگ کند و گوش زایل کند و کری را زایل
بود و روغن او محلل و رهما، یعنی ضلب بود و مرس که یک در آن بخورد گشوده بود و علامه او آن
بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرصه باشد بول بیند و بعد از آن خون وریم

و ان کرم

و این خاصیت بود

و بی حد باشند در آن صحرا
آن نواحی

طسعت
عبدانان مستعمل کنند

کوبند

و گوشت بعض بول پر و نایب و سوزشی و اسهال و بخت و افسان و اقبلا و عقل و سوزش
 خلق و افاد و در وقت بر خاستن و نشی و تاریکی چشم و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و
 طسوج از و فرجه مانند پید انداختن صیبت با وجود انگ سنگ مانند بریزان و اگر خون باشد که در او
 کسی که آن خورده باشد بی و حفته و شیر تازه و لعلات و روغن بادام شیرین و حللای و مر قها
 جرب و بیهوش نیم برشت کنند و صاحب تقویم و مصلح اوج کای و طین مخموم بود و بیل او
 طینوت بود و گویند گرم درخت صنوبر دره جادرس مندریت شیرازی زده خوانند و آن
 دو نوع بود سفید و سیاه بهترین آن سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک و جفت و طبع
 اسهال کند و اگر استعمل کنند مانند ضاد سرد کرد اند و جفا کند که از ذرق جند و قاست و فته
 شد ذرق الخطا طیف پیازی سرکین پرستوک گویند چون در حشم کشند سفیدی زایل کند و فکر
 فطر اسالیون بود و گفته شود ذری نوعی از سداب برست و ادوی بد دارد و کل او زرد
 خوش رنگ بود چون بوبند و ورق آن و بیاشامند در اندرون و تب ربع در در جگر را نفع
 ذنب الخیل بنایت است که در خند قنار و کوهسار وید و قنباران و جوف بود و بسرخی زنده و صلب
 بود و پر کرده مانند ورق از خربار کبیر بود و اطراف او بسیار بود مانند ذنب الخیل و جاذب
 بود و طبیعت او سرد است در اول خشک در دوم و گویند سرد و خشک در دوم و قابض بود
 تخصیص عصاره او و جفف بود و غیر لغز قطع خون رفتن کند و جراحتها عظیم را چون بر و طلا
 کنند بصلح آورده اگر چه عصب بود و فتن را نفع بود و قرصه امعا و مجوع انول شکم رفتن
 باب بیاشامند نافع بود و عصاره او و عاف را نفع بود و پنج و شیش او سرد و غمر النفس را نفع
 بود و درم موره و کبر و استغفار مفید بود و او نوعی از طیفه التیس بود و بسیار متعل کردن مری
 اعصاب بود و مصلح او خمیره بفته است ذنب الفار لیان الحمل است و گفته شود و بران سبب
 اسم میخوانند که فوشه او بدین موش نامند و خمسه او را و ذخمه اصابع بر نر گویند و آن خشکست
 است و صاحب جامع سو کرده است که گفته فقط فلون غیر بخشکست است و درین باب قول
 صاحب منهل معتبر است و در خمیه اقام و در خمیه اجنه نیز گویند و در بخشکست و در انقی
 شد و گفته جات زرد و راست و گفته شود و گفته شوکات سکا عیست و گفته شود و گفته شود

در بزرگ کره
 ورق بود

دو نماله اوران تر کونند

جلاش

این اسم بر چندین وقت بر خاستن و نشی و تاریکی چشم و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و
 کفنه شده و در وقت بر خاستن و نشی و تاریکی چشم و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و
 طبیعت او لطیف و نفع گویند گرم و لطیف بود در دل و حفا نرانی نفع بود و در
 او و نفع لهه و القطب و اء الحیه طلا کردن نافع بود و سحاله او در دهن گرفتن کند دهن پر و در
 حشم کشیدن خورده و اگر میل زرین مر باشد او در حشم کشند لغانه نافع بود و سحاله او و
 ایچ بنویان روجه باشد حتمه دفع سودا نفع بود و محلول او لطیفتر بود و اقوی تر و صاحب حنبل
 که در حشم کشیدن روجه باشد حتمه دفع سودا نفع بود و محلول او لطیفتر بود و اقوی تر و صاحب تقویم گویند
 بیهوش و ناله و آلات بول و مصلح او حب الکاسین بود و ناله و بیهوشی از و انکی بود و در
 گویند نافع بود حتمه خوف دل اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فرح که از شده سودا بود
 و در دل را عظیم نافع بود و فوس گویند بدن را فربه کند و سرگردش را مفید بود و جذام را نفع
 بود چون سحاله او در ضادات متعل کند و عرق البنا و قمرس و فایح را نفع بود چون با او و
 بیاشامند مثل سفاح و کما و یوس و سودمند بود همه در دمار که از سودا بود و مقوی اعضا
 اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر نر گوشت سوزن زرین سوراخ کنند دیگر فرام نیاید
 و اگر پانچ رز خالص بر کودکی آویزند ترسید و صرع کرد او بگرد و کسی که دخیس داشته باشد
 و دخیس را بشیرازی خوی در خوانند چون انگشتن زرد انگشت کنند در ساکن کرد و در
 و هم در خواص آورده اند که اگر نیم انگ نرسخ در ده رطل زرین اند از نفع خاص کند و هیچ
 چیز دیگر نفع نماند ذنب پیازی کرک خوانند سر او چون در برج کبوتر بیا ویزند هیچ حیوان
 موزی کرد آن برج نکرده و دمل غا چون بکند از ناله سداب و روغن زیت و در جسد
 نیکو بود حتمه مرعلی که باشد در ظاهر و باطن از سردی و اگر حشم او بر کودکی بندند ترسید و اگر
 دفن کنند نزد یک دیهی میج کرک که در ده نکرده و اگر سرکین او در پوست بزنند که پاره
 از و کرک خورده باشد و بر خاضه صاحب قونج نهند بکشد و اگر سرکین او چون بر را
 صاحب قونج بندند بر سیمانی که بشم کیش که بعضی او کرک خورده باشد بغایه نافع بود و اگر
 در پوست ایل بندند و از ران او بیا ویزند حتمه عمل کند و اگر انبوی کوبک از نقره سار

دخولت

که در بدن باشد

دانی غلظت
 موی نیم غلظ

خنگ

آن جایکه

عیدیم

و انبوی را بشیرازی مسکه گویند و بایر که گویند و گوشت داشته باشد و مقدار بافتی در گوشت
 کرک و صاحب و مع از خود بیا و بر دانه بود و بغایت چرب است و گویند چون سر کس را می کشند
 و در انبوی کشند و بر طلق صاحب خانی دهند که سبب آن رطوبه بود و نافع بود و این در بر دانه
 آورده که کرک خاک خورده و کباب الا و قنچی که رنجور شود و همچنین یک و نیم جوی لاشه
 ایشان از عضله و عصب بود بغیر از روبا و کرک که از استخوان بود و اگر ذیاب و در جایی که
 علف خواص بود و سا و زرد کا و قطعا کرد آن نکرد اگر چه کرسنه باشد و اگر در موضع نرسیده
 او بخور کنند موثران جمع شوند و اگر زن بر سر لول کرک لول کنند مرکز ایشان نشود و اگر چه
 راست او بگویند باز نیت و پارس صوف بدان بیا لایند و زن بخورند و قطع شود که
 و اگر زمره او بوزن دانی با غسل یا شراب بیا شامند بنها که زن زایل کند و چشم او کس که
 با خود دارد من صرع کشد و هیچ سبل نکرده او نکرد و از راه زنان و دزدان این باشد
 و این از خواص بود و شیخ الرئیس گویند زمره او مغنی است و کرک از کد و ریشها عصب خاصه
 که از سردی بود و چون سوط کنند بدان زلهها سخت رانند بود و در خواص این زمره آورده
 که چون کرک کسی را بکزد و از وجود استود آن اسب بر مجموع اسبان در رفتن سخت گیرد
 و به او و در آغوش و دانه الحیه مالیدن بغایت نافع بود و جاحط گوید اگر آدمی خون
 آلود بود و کرک بوی خون نشود فصد او کند اگر چه سلسله خام داشته باشد و در شجاعت
 و بهلوانی فی النبال باشد از وجود استود تا او را بخورد و هم او گوید اگر سر کرک در موضعی که
 کوفته بود دفن کنند مجموع بمرند و اگر کحل نامه پیوست بزی که بعضی از و کرک خورده
 باشد نویسد قطعا در میان زن و شوهر موافقت نباشد و پوست او و چشمها او چون
 جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب بود و محبوب خلایق باشد مادن الله تعالی
باب الرابع در او نه بیماری ریونز گویند و مولف گویند ریاس بود و صاحب
 میناج گویند و نوعی صینی و خراسانی معروف بر او نه الله اب بود و آن همه چهار پایان
 استعمال کنند و صینی جهته آدمی و سترین صینی بود که چون سخت کنند رنگ زعفران بود و چون شکسته
 اندرون او بطریقه کوفته و کا و بود و آنرا ریونز می خوانند و مانده که سمها بر کرک بود مانند سم

اسب

دخان

ن

است و بانه که نافع است و در و بود و طبعش گرم بود و گوشت موقبل بود و میخ گوید که
 در سیوم و شکست در اول گویند که گرم و شکست در دوم چون سخت کنند با سر که و بر کلف و
 مانده زایل کند و چون بیا شامند با دانه نافع بود و ضعف معده و درد کرده و مثانه و رجم
 و هر که مصلح بود و گرم پیرز و عرق النساء و نفث دم که از سینه بود و ربو و فتن و فوان و فقا
 و فقه اسهال و تبها دایره و سموم و زردی عرق و جانوران راناف بود و شتر پسته
 از زمره دم تا دو درم بود و گویند از دانه ای نایک درم بود و اگر با سر که بر فو با طلا کنند زایل
 کند و چون باب ضحاک کنند بر ورمها گرم مرمن بکند از اند و جالینوس گویند در دگر و سپر
 دانه نافع بود و سده و جگر و اسهال بخشاید و خاصیت او در جگر و وجع آن اگر چه مرمن شده باشد
 و در و صلابه آن و قوه جگر زیاده از همه ضرر دهد و از ریاسیوس گویند نافع بود با سهالی که
 از ضعف معده بود و شیخ الرئیس گویند چون بروغن مالند جگر فسخ که در عضله حادث شود و در
 آن و امتداد او راناف بود و جویول گویند چون طلا کنند میان مرد و شانه خوف دل بیرون
 کند و سفیان اندلسی گویند معوی اعضا باطن بود و سده بخشاید و رطوبتها فاسد شکست
 کند و طبع پاک کند از بغم لرج و غلط خام و اسپتسفا راناف بود و سنگ کرده و مثانه
 بریزند و نافع بود جهته درد مثانه و بول براند و انول اسهال که از سده ماسار یقا و جگر
 یا از رطوبت بسیار بود نافع بود و چون با صبر بود فخل او اوقی بود و همچنین با سبیل کالی
 جهته شقیه دماغ نافع بود و دمن را نیک کند و صداع بلغمی زایل کند و اگر ایاز لوط و با کمنه
 با او اضافه کنند محل اوقی تر شود و نافع بود فواه باوی و فواه شها طهر و فواح و کلنها که
 از سردی دماغ بود و فو بلغمی را ورگی را مفید بود و اطلاق طسعت و تحلیل ریلج کند
 و تب ریح و تب صفراوی نافع بود و فو پس گویند بر زایاک کند از همه حرارتها و درمها گرم
 و در دگر و سپر زو و حنا گویند و درم معده و درد شش و جگر راناف بود و بواکیر و ناصور که
 در مقعد بود چون سخت کرده بران باشند فاصه بالزروت و گویند مغز بود سفا و
 صغی بود و بدل او نیم وزن او زرا و ندر حرج و بوزن آن کل سرخ و سبیل و در
 گویند بدل او در ضعف جگر بود معده یک وزن و نیم آن ورق کل سرخ و سبیل و یک آن سبیل

سوف بود که
دور از این نیز گویند

وستان از دم کوری را ششازی غلاد
خوایند ؟
بغیر و در غم یک فرد
آمدن آب ؟

در این نازک بود و گفته شود رازیانه بر روی پوستانی را مالند و بوی خوشی گویند و بر روی را
افزایش بخشیدن بهترین استانی بود تازه و بر روی گرم و خشک بود در سیم و پوستانی را و دردی که بود
در اول تخم و چا که گرم بود در سیم و بقرط که گرم بود در دوم و خشک بود و اول سده بکشاید
در و ششای جسم افزاید خاصه صغوی که سودمند بود و دهانه زول آب و رازیانه چون بخورند شیر
زیاده کند و حکم او عین کند چون بیاشامند یا باجو پزند و اگر طبع او با شراب بیاشامند گزندگی
جانور از مایع بود و طبع او حیض و بول براند و محلل ریح بود و چون با آب سرد بیاشامند
و در بهت عیان و التهاب معده ساکن کند و چنانچه او چون گویند و با عمل بر گزندگی سنگ بود
ضمانت کند نفع بود بغایت و آب رازیانه چون خشک کنند و در کله کنند حته و روشنی چشم بقا
نفع بود و آب رازیانه چون بخشانند و سه جوش و کف گیرند و با عمل و سبب در چشم کنند
پایان سخن زول آب کند و گویند که بسیار خوردن او مضر بود بجهت روده و اور و ششایی
افزاید و چنانچه او در معالجه این تخم او و ورق او قوی بود و میج گویند سده و بکر و سپهر بکشاید و بر روی
سنگ کرده و مشابه بریزاند و قطعه البول را نفع بود و بهت و مزمن و شریف گویند از قول
فلاحه بطلی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه معده را یک دهم بایکرم قند و کر و ز سفوف
سازند از ابتدا انکه آفتاب محل آید تا آنکه بیرون سرطان رسد و دوا مست نمایند در سالی
قطعا مرض نشود البته و اگر چه سن طبع برسد و حواس او صحت بود تا آن زمان که میرد و میخورد
گویند بطی الهضم بود و عده ابدید و اسحق بن عمر آن گویند رازیانه دایم معده بود و تخم او
خشک کرده سده و مثانه و کرده بکشاید و بادها بشکند و در و هلو و سینه که قولند از سده کنند
ریاحی غلیظ نفع بود و مسکن معده بود و رطوبات آن بزداید و دیگر اطیس گویند گزندگان تخم
رازیانه چرا که ششای این قوه کبر و انقی و ما بعد از رستان چون از سورخ پیر و
اینده جسم ایشان ضعیف شده باشد جسم را بدان مالند و روشنیایی و قوه تیکرند فحان الی
الهما به او ارشد کم الیه و رازیانه مخزری مزاج را صناع او در و مصلح او صندل و کافور
بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بر روی او قوی بود و سنگ کرده بریزاند و بر قاز را نفع
بود و بول و حیض براند و شکم میند و طبع او شراب گزندگی جانور از مایع بود و خصوص بر

کرمی که در دهانه ترا و دهان افتاد و کشته شود و از عصاره آن روغن نیز گویند و آب
نخچل شامی با سرکه و برفه ابل انداختن خلط خوانند و خلط نیز گویند و آن دو نوع بود پسته
و آن فیلوش است و گفته شود و سی و آن بر شکل فیلوش بود و پنج از ابترکی اندر خوانند
طبعه آن گرم و خشک است و در دم و گویند در پیوم و در و رطوبتی ضعیفی بود و بهترین آن بود که
تازه نافع بود جهت و در هما، سرد و عرق البنا و در مفصل که از رطوبه بود و چون بار و غنی بر
و بدان طلا کنند و اگر در لوقات کنند که نافع بود جهت اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش
بود اثری تمام دهد و چون طبع او بیاض است و بول و حیض براند و اگر سنج او مر با کنند با سراب
بغایه معده را نیکو بود و مر با جان کنند که اول خشک کنند اندکی و بزنند و بعد از آن در آب
سرد خیسانند پس در شراب بنهند و شیخ رئیس گوید نافع بود جهت سیمه المها و در دماغ از سردی
و مقترح و مقوی دل بود و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باده بر انگیزد و اخلاط مفصل را
نافع باشد که از رطوبه بود و این ماسویه گوید نظیر البول که از سردی بود نافع بود و مقوی شش
بود و دیسوریدوس گوید که نزدیکی چاقور از نافع بود خاصه مصری آن مقدار و در دم و لوی
او سرفه و عسر النفس را نافع بود و وقتی که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر عرق البنا
نافع بود و ماسرجو پی گوید اگر زن در شیب خورد و دکنیز ترک حیض کند و اگر بکوبند و با عسل
بپزند و یک شقال بیاض است مسخ اعضا، شالم بود که سبب آن از سردی بود و مضوری
گوید سه و چهار و پیر زنجشاید و سیار خوردن او فو ز ابتاه کند و منی کم کند و شیخ رئیس گوید
مصدق بود لیکن در شقیقه، یعنی ساکن کنند خاصه نطول کردن و مصلح او سرکه بود و گویند
مصلح او مصطکی بود و حماما و گویند خمیره، برفه و بدل آن ایرسا بود و در اک مرکب بود از
مازو و پوست انار و زاج سیاه و صند و دو شتاب یا عسل طلعت او سرد و خشک است و گویند
کرمست و او قابض و لطیف بود و در مرکبات گفته شود و اطمین سونانی سم، عکله بود
راشیخ را تبلج و رتیاج و رخینه و رشینه نر گویند و آن صند صنوبر بود و آن سرخ
بود سایل که منعقد نشود و یک نوع صلب ساده بود و نوع سیوم صلب بود و بعد از آنکه
بشش بکشد و از اقلونیا و قلفونیا گویند بیشتر از زنجباری بهتر است این سفند بود

سکسز

بہارِ سحر

حسن انوار بن محمد

زینور زاراد

که اندک زردی زنده و لوی او مانند صنوبر لاله و طلفت او عسفی گوید که مرست او سیوسه و شصت
اول و مجفف بود که گوشت زیاده از ریشها بخورد لیکن هیچ المود لیکن بصلح آورد و او را کفای
و عروق و امثال آن و او مسخن اعصاب بود و مصلح او موم و روغن باب الحی العالم بود و فایده
او عکس البطم است و فقه و گویند بدل آن زفت گفته بود از سبب صاحب جلال که گویند
سوسن سفید است و چند قول دیگر هم آورده که رازی قطن است و دیگر گویند که رازی قطن است
و هم او گوید روغن رازی از بهار انگور رازی گیرند و دیگر گوید روغن بزرگ است و گویند
روغن سوسن سفید روغن رازیست و مولف گوید رازی کل زین است و صاحب طبیح
گویند زین یا سمن سفید است و سرد و خفاست اما اگر گویند که زین نوعی از سوسن سفید است
دو نباشد اس الفار سببش چون خشک کنند و بسوزند و با عسل سایند و بردا و الثعلب
طلما کنند نافع بود و اسباب سببش چون بسوزند و با پیس خرس بردا و الثعلب طلما کنند
نافع بود در پشه مولف گوید ماسی کوجک است که از طرف سروزی آورند و در گرم پیر
ماسی آشته خوانند و از و ماسی به سازند و بجان خشک نیز میخورند و طبع او گرم تر از
اربعیان بود و او هیچ باه بود و معده را نیکو نو دلیکن تشنگی آورد و مصلح او مغز کاه بود
در برقی و بن نیز گویند و آن عنب الثعلب باشد و گفته شود انشا الله تعالی رب السوسن
عصاره سوسن است و در عصاره ات گفته شود انشا الله تعالی رب السوسن از اینست لیکن
گویند و گفته شد در افستین رسته بندن مندرست و گفته شد رسته مولف گوید مندرست
مانند عنکبوت و در برزد و آن نواحی پسند را بود و آنرا خایه گیر گویند و پیارسی و بله و بتری
بای و از جمله گزندگان زردار بود و لون او زرد بود و بناتی مست که سونانی فالجیر گویند
و آن نافع بود بگزندی او و آن نبات را هم رسته خوانند و در فاکه گفته شود انشا الله تعالی
رجل الخاد شیخ الرئیس گوید بقله بود که قایم مقام بقله یمانی باشد و سودمند بود
جهت سبل و طبع او تب ریح را نافع است و تخمین بنها مطبقه را هیچ گویند زرب
است و مولف گوید تخمین زرب است و آنرا سرد تر گستانی گویند و گفته شود انشا الله
رجل الخراب در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش بود شکل پای کلال و چون

اسی

کرم بود در آغ
درجه اول
3

رہی

و گفته شد ۴

رخسین

دوسرا

ایشان بکاشند
میکشند

و در برص اندون آن
متغیر شود و سودمند
و جگر وی خون بریان
گشند و سحی کنند
و با سرکه حل
نهند

خوار
مرغ مردا

مانند غبار عسل سرشته و بخورند منع دملها کند که بواسطه از میان خون پیدا شده باشد و چون
 بسوزند و سخی کنند و بر جراحتی که خون از او روانه باشد پاشند قطع خون کند و ضلح او
 و منع نورم کند و چون خلط کنند جزوی از و با جزوی شلخ بر سوخته و بواسطه این طبع کنند
 و بر آتش بر نماند سرخ شود بعد از آن بیرون آورند و در آب یک اندازند آن
 نرم شود و اگر از رخاکی که توالخ بدان نقش کرده باشد بر سر قریب سخی کنند و کسی که سخی
 باشد با سم معشوق یا شامد معشوق را فراغش کند و صاحب منهل کرم بود در دوم
 و خشک در اول و سعه و آء الغلب را ناخت رشت خرفه و گفته اند میگویند
 سپندان گویند طبع آن کرم و خشک و لطیف و مایل به باد را تحلیل و بدو قطع
 بلغم کند و مضرب بود بمعدده و مثانه و قطیر البول اهدا کند و اولی آن بود که محروم از اجزا
 با کاس و کاشنی دسند رصاص قلعی بیاری از زیر گویند و بیشتر از قلعی بهتر آن بود که صاف
 باشد طبع او سرد و تر بود و گویند خشک و محرق آن و اسفید آن را الطافت در و زیاده
 بود و تکیین و تحلیل و در وصف حرق آن در ابار که آن اسرب سوخته است گفته اند و اگر
 رصاص اسود باشد و سردی او زیاده از قلعی بود و قلعی را قسطیر و قسطیر بگویند و اگر
 صحیفه تنگ سازند از اسرب و بر عانه بندند یا کمر گاه منع احتلام کند و اگر آن صحیفه
 بر شوز که بر غضب پیدا شود نهند زایل کند و سر ماده که پیدا کرد در ابتدا مانند خیارک
 چون بر و بندند بکند از اند و درهما، مقعر که ریش بود و بواپیر و درهما، قسطیر و زمار
 وستان و ریشها مثل سرطان با عصاره که در غایه سردی و روغن زیت یا کل یا
 روغن بیاورد چون با و اضافت کنند و آن صحیفه بدان روغن حل کنند و بمانند
 نفع بود و براده او چون بیا شامد سمان عله حادث شود که از خوردن مردار سنگ
 از پستن بول و غایط و نقل معده و امعاء و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بخدی که بخنق
 انجامد و ایلا و پس پیدا کند و لون رصاصی کند مد او او بقی کنند بطبخ تخم کرفس
 و شبت و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا اسفید باج و نشانه خلاص آن بود که ادرار از
 بول اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حل کنند رصاص بشراب یا بر زیت

نزه تیزک

زکرم منع احتلام

زکرم آهن

نفع خود در همه کرم و این زمره خواص آورده که اگر پاره رصاص در دیک اندازند
 در چند آتش در زیر آن کنند کوشی که در و بود بچینه نشود و سر که انکس ترین رصاص در آتش
 کنند بدین اول از کرم که در و اگر رصاص در روغن بماند تا رنگ برارد و آن روغن بر آن
 طلا کنند مرکز رنگ نگیرد و صاحب قلمه گوید اگر طوطی از رصاص برداشتی کنند که نزد او
 نماند و بقیه و شتر او زیاده کرد و رطب کرم بود در دوم و تر بود در اول و گویند حراره او
 کمتر از رطب بود و در ج حلاوة او زیاده بود حراره او زیاده بود و سخی گوید کرم در ترا
 در دوم و غذا او زیاده از غذا، برود و بهترین حتی بود و بیرون و بعد از آن زرد و او
 نفع در شکم پیدا کند مانند انجیر تر و مثال انجیر تر و خشک بچون حرما و رطب بود و رطب معده
 سرد در اینک بود و منی افزاید و طبع نرم دارد سرد مزاج را و رطب و حرما مفید و بدان و گو
 بن دندان باشد و مضرب بود بخجره و آواز و خوبی که از و متولد شود بد باشد و زود متعفن گردد
 و مصراع بود و متولد شده و مصلح او بادام و تخم اش باشد و بعد از آن معکاس با خیار سبر که
 یا سبب جنین رطب خفصه است و چون خشک شود قوت گویند و علف بیاری است
 باشد و گفته شود یعنی الابل سفالی گویند و آن حشیش است که دانه او چون دانه
 مورد بود و در و اندک حلاوتی باشد طبیعه او گرمست در اول و تراست در دوم و جای
 گوید گرمست در اول و خشک در دوم و شتر چون بدو جرا کند بیج مضربه بدو زرد لیک
 هم جانوران زردار بود و طبع او مویر اسپیه کند و تخم او چون با شراب بیا شامد نرند
 جانور از آن نفع بود و سپیلان رطوبات رحم را مفید باشد و مضرب بود با حشا و اعصاب
 و مصلح او قرفه یا پنبیل الطیب بود و ریح الحام و فاسطاریون و فاسطاریون گویند و آن
 حیثیت تیره رنگ مثل ماش اندک بزرگتر و چون پوست از و باز کنند برنگ عدس میشود
 و ضلب و بطم عدس بود اندکی شیرین تر طبع او گرم و خشک و بکوتر از او دوست دارد
 و کا و مشک هم خوانند و کا و نیر حلیه دوست دارد و کا و ریح چیز بچون او خورند و بدو
 مشک نیز گویند و مولات گوید نوعی از کرم بود و در کاف گفته شود رعاد حیوان دریائی
 و در سقورید و پس گوید مای دریایی بود مخدر بود چون بر سر کسی که صدمه من و آهسته باشد نهند

دوین میان رسنه دوی آنت که
 کرسنه سه سو و دهی کرد

ساکن کند و چون بخود برگیرند معقرونی که بیرون آید نافع بود و اگر زیت بوشسته و این زیت بر
مفاصل مالند در ساکن کند رخ احوار گویند وی الی الی است و گفته شد زیت جگر را است و گفته
شد زیت سیاه دانه است که در میان کرم باشد و آنرا از کرم پاک کنند مضر بود خوردن آن و بیشتر
او را سر گویند و بهاری حر و غوة القرم بزاق القرم است و زبد القرم نیز گویند و آن حجر القرم است و گفته
شد زغوة الحامین اسفنج بود و گفته شد زغوة اللب زبد اللب است و قوه او زیاد از قوه
بود و محلل و ملطف بود زغوة ما اللب در غایه حراره و حرافه بود و باشد که بسوزاند از حراره
که دارد رقیق سلفا بهرست و گویند بری بود و گفته شود رقیق کوبید جفت او بدست
و بعضی گویند لعبه بر بریت و بعضی گویند حصی الشعب بود و در مر یک بجای خود گفته شود
خاست و گفته شد و قضا خرس است و گفته شود انش الله رقه سرد روی که هر کس کند
از رقه خواند مثل انجبار و بنوهر و فاما اقلی و رقه خاص اسم بیج است سرخ رنگ صلب
بود و طبعه آن سرد و خشک چون بکوبند و یکم شغال از آن درد و پیضه نیم برشت هر روز
پیاپی بخورند موافق بود فی وجوس که در بدن پیدا شود بسبب افتادن یا زخم یا بریدن
چیزی که آن غلظت یا بیانی بخورانی مانند اسراف شکافه بود و مشک شکل باشد و بهترین
بود که پسیپ باشد و طبع آن گرم و خشک معنی بلغم و رطوبات معده بود و غلط است
غلظت لزج بیرون آوردن رمان حلو انار شیرین بهترین آن بود که بزرگ و شیرین باشد
و رسیده و میسی بود و طبع آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر آن و گویند
کرم بود با غلظت در و در و جلا بود با قبض و ملین است و دانه او باسل در دوش ران نافع بود
و او خلق و پینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفایا را نیک و بول براند و عصاره او چون
در شیشه کشند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنائی دهد و چندانکه گفته کرد
بهتر بود و دانه او بدو نوعی و زریح در معده پیدا کند و گویند مصلح او انار ترش باشد و از آن
گویند اندک نفی دارد و که باشد که نفوذ آورد و محتاج با صلیح نیست از بهر آنکه نفوذ او
زود بگذرد و کل او چون بسوزند جراحات ران نافع بود رمان حاصل انار ترش بهترین بزرگ
آید از بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض باشند و قابض تر از اجزاء او کل او بود

غش

رقاقین

جلاشم

و انار

و انار ترش سرد و خشک در دهم و گویند معتدل بود و زری و خشکی صفرالکند و منع سیل
فضول کند از احتیاد دانه او باسل قلل ران نافع بود و عصاره او ناخته ران نافع بود و دانه
او چون در آب باران خیسند منع نفث دم کند و او خفقان ران نافع بود و جلا دل دهد
و التهاب معده ران نافع باشد و جگر گرم و بنهار امفید بود و سوپق او مصلح زمان استن بود
و در دانه از زریاده از نار شیرین بود و سوپق او جنة اسهال صفاوی نافع بود و قوه معده
در دانه جگر گرم را مفید بود و آب او باست جود در دل را ساکن کند و انار سبزی تازه
ترش و شیرین پوست از و باز کنند و در مایه پسیپ نهند و بکوبند و بجهان بایه و پفشانند
نیم رطل با هم پیست در شکر طبع بر اند قبض و مره صفرار او معده را قوه دهد و شرا
او و رب او حمار ران نافع بود و تشنگی نشاند و غثان و قی یازد درد خاصه منع او و پسیپ
خوردن شوه را مضر بود و انار دانه ترش سنگ بیند و صاحب قوم گویند انار ترش مضر بود
پسینه و آواز و صاحب منهلج گویند دانه او بد بود خلق و پسیپ و معده و مصلح
حلو عمل یافتد بود و مرجع پیران باشند اولی آنست که زخیل یا ترنج پزورده خوردند
رمان اسعال حشاش است و گفته شد رمان الانار نوعی از سوفاریون بود و گفته شود
و در مشق اندر و ساس خوانند رمان البرد جنتی باشد که بدخت انار ماند و جگر و جفت قلل
دانه او است و مغاشر بیج وی باشد و جفت قلل گفته شد و مغاش گفته شود رمان
بپاری خاکستر گویند مجموع محفف بود و دانه از ریون جلا دهنده بود و معض و روشنا
جنتم افزاید و دانه حبث البیوط خاکستر خوب بلوط قابض بود و خون به بند و چون کمر ریخته
مر با دانه پاشانند بنشیند و درم از آن با شراب سیب بلغم معده ران نافع بود و در بین
رحمت بغایه نافعست رمان مطب کرم خاکستر خوب رز بهترین آن بود که از درخت پسر بود
و طبعه آن سرد و خشک و گویند ریش روده ران نافع بود معده را نرم درم و گویند مضر بود
بشش و مصلح آن کثیر بود و چون با سرکه ضا د کنند برگزندی جانوران و سگ دیوانه شود
بود و اگر سخت کنند و در خرقة کنند و بر او پسیپ ضا د کنند و چون سرد شود دیگر بدل آن کرم
نهند پیاپی و بدان ادمان کنند بغایه نافع بود و چون با نظرون و سرکه ضا د کنند بر کشت

بله

کرم بود

زیاده که در پوست خصیه پیدا شود نافع بود و چون با نیت و سرکه یا برنج خورده شود فایده بسیار
عظمه و استخوانها و معالجات اعتدال اعصاب نافع بود و در بعضی فاکتوری بهترین آن نفعی بود و بعضی
اوسرد و خشکست و گویند کرم و خشک بود در پیوم سده که در مراه بود بخشید مقدار اندکی و گویند
مضر بود بیش و مصلح او کثیر بود یا قند را در آن مخلط فاکتور آشیانه پیرستوک بود بهترین آن
باشد که آشیانه در موضع سبیل است اما کثرت سوختن او چنانست که در کوزه کشند و یکم صحت
گیرند و در تور آتش نهند یک ساعت پس پیرون آورند و سخن کنند طبع او سرد و خشکست
بود و حنّه و شوری زادن یکشغال و گویند مضر بود بیش و مصلح آن سفین است را در سحر طبع
صاحب منهل کوبید صفت سوختن او چنانست که در کوزه کشند و در کل حکمت گیرند و در تنوری
آتش بود نهند پس پیرون آورند و سخن کنند طبع او گرم بود در اول خشک بود در دوم و سوم
و در سلطان گفته شود و این الباقی فاکتور خوب باقی وقتی که تر بود چون سوزند و فاکتور آن
کثیر باشد در حمام از جرب پیا که در بدن باشد پیرد زنف بهر آن است و گفته شد از صاحب
منهل کوبید و این است و صاحب جامع گویند درخت غار است و گفته شد در آیس و غار گفته شود
رو و این بهترین سرمان بود که از حیوان معتدل در رطوبت گیرند و طبع آن گرم و تر بود و غلیظ
غذا بسیار دهد و می افزاید و مصلح اصحاب که بود و سرش چون پیزند و برق آن حقه کنند اما
سفلی تر کند و کرده و اعصاب و بزرگوار کرد اند و باه افزاید و در و اندک حراره و پخت
بود و خوردن او مضر بود بعه ازهر آنکه در مضم شود و اولی آن بود که با دار صینی خوردند و بعد از آن
مصلح آن نیز و سر کوه سفید تر تر بود از سر بزر تر تر بود از سر آمو بن قیاس و فی الجمله
غذایی بود که اندک سخنی داشته باشد و غذا بسیار دهد و قوه بدن ضعیف دهد چون مضم بود
می توانی شود و باه را زیاد کند و سر ضعیف را اگر آن کند و کسی که معده او ضعیف بود و آنکه
خورد که قوی او آورد و بلخی بغایت سخت و گوشت زیان بکشد و گوشت خدس غذا بیشتر
آورد و چشم جرب تر بود و در ترکزد و دملغ میرود و تر بود و زبان بانگ خوردن و چشم نیز با
نگ خوردند و گوشت خدین و بن کوش برکه و سقر و انجدان و خردل خوردند و اولی آن بود که پشته
و غرض و نهما جند آنکه امکان بود بخورند و اگر آرزو غالب بود با سرکه و خردل خوردند و مصلح دملغ

مقدار
۱

و صاحب جامع کو صفت
سوفتین وی غافل بود که
در دلی سمنی سراج در بر آید
نهند و سلطان زننده در آن
تند و سوزند تا خود
فاکستر گردد و در بزرگ
و استمال کنند

7

مس کشتہ

در دل خفته شده اما نه با ما می که جگر شکسته کرده چون بسوزاند جبه شفاق که در
مقدود و ملازده و درم کرده و درم صلب و مانند از انافع بود و سر سر دین نمکود چون نسود
و بر کوزه کی صفت مانند سود و در دایس جگر الماست و گفته شده و سبب راخت شود
و آن خاص محرق است پیاری پس سوخته بود لیکن روخت خوانند و بهتر تر مصری بود و صفت
او که در دایس و صوم و قابض و محقق و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و در مضایات موی محل
کنند و در شش پاک کند و بصلح آورد و چشم را جلاد و در کوفت زیاد و بخورد و در ششها بد
که در بدن بود منع کند و در بیان ارباب است و گفته شده و اهل مصر فریدیس گویند و اهل اندلس
محمود و ابن زمر در خواص آورده که چون گویند با خود پیار و بر نافع ضا و گفته حب
مصرع پروان آورد و گویند خشک کرده سخن کنند با فلفل و در چشم کشند شب کوری را نافع
بود و ماسه رویه گوید که و تر بود با عذال منی افزاید و شکم نرم دارد و بصری گوید پیش از انکم
نمکود کنند یا کمند کرد و موله سودا و حکم بد و و رازی گوید دشوار معجم بود و بد بود معده
و اولی آن بود که اصلاح آن سرکه و مری و کر و یا کنند و بعد از آن جوار سر و دایس و صوم
مسهل خوردند و اگر محوری مزاج بود از عذت آن رب انار منع خورد و اگر جبه باه خورد
نشاید که سرکه خورد بعد از آن که یک چخته کنند با روغن گردان زرده تخم مرغ و پیاز
و کند با قلیپا زرد و عذال کنند سخن کرده و رحم بود و باه را زاده کنند و شاکار الای
خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع پیلان خون کنند خاصه چون با سرکه بود و پیاری سرکین
خر باشد و اگر سرکین تازه بفشارند و آن آب در منی کنند رعا فزایل کند و منی چون
سرکه برداشته و بپویند همین عمل کند و چون ترا و بفشارند و آب او بیاشامند پس که ده
بریزند و سرکین اسب نیز همین عمل کند و سرکین که در علف جریده باشد چون خشک کنند و با
شرباب بیاشامند که زدن کی عطر بر با مفید بود و مولف گوید اگر خشک کرده او جهه جرب
گویند و با کبریت سخن کنند و در روغن خنیاخته و شب بماند و بشنینه تا بهرق زود آید
بعد از آن آب بریزند بغایت و در روغن سردی ابرودن سرکین است چون دود کنند در زیر دهن
که مرده پندارد و شمشیر پروان آورد و در عصب الثعلب بود و گفته شد و شمشیری

باده را زیاد نکند و غذای
صالح دهد و چون نمک شود
کنند ۳

نیمبر شش

22

وہی ہے جس نے ان کو فتنہ کیا

بشیرازی آرد که کوبیده طبع او گرم و تر بود و غلیظ و مصلح اولی بود و با و شایب و در کتب
شود و در حرقان کوبیده و آن کم الحار است و حراب الهالک نیز کوبیده و در شک
گفته شود و بقیان در وقت بعضی آب زعفران خوانند و گفته شود و در شک
و گفته شد ریاس پیازی کوبیده قوی و ی مانند ازج و غوره بود بهترین اولی که
بود شاخصه در از سطر ابد طبع آن سرد و خشک در دوز حرار و شایب و در شک
با و در دوز حرار و شایب و در شک و با و در دوز حرار و شایب و در شک
افزاید و او اسهال صفراوی و هضم و جدری و بواسیر را نافع بود و غشیان و قوی
دهد و معده و جگر گرم و آب وی یار دوزجره و غله طلا کنند سود دهد و صاحب
کوبیده و پیسینه و قوی و مصلح او ازج مرغی بود و صاحب تقویم کوبیده و شایب
بود و مصلح او پیسین بود و بدل او حاض ازج یا غوره و پیسینه کوبیده
صاحب منحل کوبیده گرم بود و منحل انضام و طبع پهنند و غذای او اندک بود و
به بلغم دارد و مضر بود با صاحب که و بقرط کوبیده مجع ششها سرد و تر بود و رفس کوبیده
خشک بود و دشوار مضم و اصلح وی چنان کنند که بسر که و کوبیده یا بخسند و بعد از آن
بریان کنند و بهترین ششها شش برده و کوبیده کوبیده بود و شش برده چون بریان کنند
بی نمک و رطوبتی که از دی روانه بود بر نایل خشک که بر اعضا پیسته باشد طلا کنند
و بدان امان کنند البته زایل کند و هم این رطوبت بر قوی خشک مانده نرم کرد و
و شش مضر بود و بعد و آلات بول و مصلح او حب الاس و سکر بود و شش
رو باه چون با سکر که غرض بخورند رطوبت و صیق الغض را سود دهد و شش
شتر و شش خوک چون بسوزانند و خاکستر آن برنجی که حادث شود در پایی سبب موزه
نافع بود و اگر نه سوخته تمجان گرم بران نهند نافع بود و شش خرس همین عمل کند و منع
تورم آن کم کند و خاکستر شش خوک چون بر جرب تراشند نافع بود و شش
شش خوک را خون خشک کنند و بکوبند و بیا ششها سودمند بود و صیق الغض و سرور را
قلون بلا سوس آن چیز نیست که در کنار دریایا بند مانند اکبیه چون تر

اردو

حاضر

شرابِ عودیا

میں

حق کند و بر شویس نهاد که نخل فرو بود و شقاق که در غصه و پانی می باشد بسبب ماضی که در نخل
پایان و ریختن انگشت و طمیز آن کم گویند بسیار است شام غصم خوانند بواسیر را نافع بود و در شین
کفنه شود انشا الله رحمان بجم غم و حماسی سلیمان کم گویند و نبات او در کومپستان فارس
و در صحنه بود مانند شبنم تر و ورق او مانند خطمی بود و فلاح او کوبک بود و مانند لبلاب
بر چشم خیزد و شود و او محف و لطیف بود با سر که بر جره طلا کردن سود دهد و بر ورمهای
و بر شین بود بواسیر طلا کردن بمن سست و همه لقوه بغایت بود و در کز عفت طلا کردن و جو
زنی باز و نخل خود بر گیرد در رحم را نافع بود و این ماسویه گوید طست او گرم بود و بواسیر
ظاهر و باطن را سود دارد و بسیار از وی صندل آید و معطر او روغن نیلوفر و کافور بود
و بعل آن مرز کوش و گویند بدل آن نم و زن آن شج است و نم و زن آن غب الثلب کان
داده و ریختن دارد و نیز گویند و آن اذان الفار است و گفته شد ریختن کافور کافور
یودی و شجر الکافور نیز گویند بسیار سوپن خوانند و آن نوعی از درخت و نبات وی
بیشتر در خراسان بود و کل صی مانند خرما بود و ورق وی مانند و ریخ گاشنی صحرائی بود و کل
و ورق وی بوی کافور کند و می چون پیونید دارد دست بالند خواهد خشک و خواه تر و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم بوبیدن بسیار آن و امان بدان نمودن رطوبات از
غشای دماغ بکشد و اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوبیدن او سرد مزاج را نافع بود
ریختن شراب صفت خوشبوی ریختن سعاد است و گفته شد انشا الله رحمان
صاحب منهل گوید بکسی بود مانند سرطان و طست آن سرد و تر است در دوم نشف رطوبات
جسم کند و جلاد دهد و روشنائی افزاید و موافق گوید آن نوعی از سرطان حجریت و در سرطان
گفته شود ریش شریف گوید بر مرغان چون بسوزند و خاکستر آن بر حرارت افتاده خشک
کرد اند و بر نای بزرگ یاری دهند در تی و در علاج پنی عکسه و منافع پر مرغی در صفت
آن مر گفته شود انشا الله رحمان باب الزاوج انواع است سفید و سرخ
و سبز و زرد زاج سفید را قلعه یس خوانند و شوغار گویند و پوتانی طلقین و زاج سرخ
سوری خوانند و زاج سبز قلقت و قلعه گویند و قلعه زاج زرد است بسیار

جون ادمان بدران
تھاينہ ؟

ولشرازی ز اینج سپی کوند

فلق

زنج شتره ندان خوانند بهترین آن صحرای بود بر آن مانند زنج بدستی که چون در دست
 بماند زود ریزه شود و پاک بود و کهنه نباشد و نوی دیگر از زنج سوری است که بسیار
 زنج کفشگران گویند و بیشتر از زنج چسبیده و پوتانی نالیطرات و طلیطرات که در جاک
 گوید قلعطاز چون کهنه کرد در زنج شود وی معتدل ترین زاجات بود و حرق وی با طبع
 حرقات بود و زنج احمر و اخضر و صفر در قوه مانند یکدیگر است لیکن اختلاف در غلظت
 لطیف ترین سفید است و افوی سبز و غلیظ ترین سرخ و قلعطاز خیر الا بورا و سطحا بود و غلظت
 است میان غلظ و لطافت و زنجی دیگر است که پیونانی مسبق گویند و بهترین صحرای بود
 که لون او مانند لون زر بود و طبعش قلعطاز کرم و خشک بود در سوم و همه زاجات
 در طبعش مانند یکدیگر است و وی قابض بود و حرق خشک رطبه احداث کند و جرب
 و ناصور زخاف و زینش کوش و مده آن سودمند بود خاصه چون فنیله بعل یا لایله و آن
 کبر است و در کوش نهند و آله که در دندان و بینی و دهن بود و زینش آن خاصه سوری و خورد
 محقق شش بود تا بحدی که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا شود تا بحدی که بس
 کشد و مده او را وی بیشتر از ده و مسکه و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت مرکب در باب فوخته
 شود انشا الله زان در حقیقت که انرا از آن خوانند و گفته شود انشا الله زاده زین ا
 و گفته شود انشا الله زین بسیار سیاهی مویز گویند و سریشی که خشک شود و زینب گویند و زینب
 را عطر خوانند بهترین آن صحرای بود بزرگ شیرین گوشت کرم بود و زرد اول
 و دانه او سرد و خشک در اول و جالیوس گویند سرد بود در اول و خشک بود و باد آن خور
 در معار را نیکو بود و معده و جگر دوست دارد و گوشت وی کرده و مانند زان فوخته بود و باد
 و منده بود در اول و بسیار چوب درم از او اضافه کنند و چون لی وانه بود شکم براند و آن
 نوع که لاغ بود و قابض حراره وی کمتر بود و معده را قوه دهد و طبعش به بند و حرق دم بود
 و مصلحتی بسیار بود و گویند شیرین تر از کرم بود و صحتی گویند معده دم باشد و قول اصح است
 و گویند سرد بود و مصلحت او غلب بود و مویز بزرگ باشد و هیچ اذیه نرسد الا مکر مجوری
 و مویز کوچک بود یا از خوا که در شش چیزی بر سران خوردند و دینقور و دیوس گویند گوشت

سودمند بود
 الاخر ماکه و را
 مکر از رنگ
 عجمه

وی که مویز و کلس گویند صلابه بسیار و غلظت از اسودد و پود بار و غن شفته سوط کردن
 فایده و مصلحت را نام فوخته بود و کوه چون از خود نیاید و نیز منعی است که اگر با سیر زان
 بود نیکو بود و وی مصلحت و بدل و معده و مصلحتی بود و مضر بود و بشانه و مصلحتی عمل
 بود و بدل آن دو وزن آن کادر یوس است و گویند یوزن آن پوست خج که بر و نیم وزن آن
 خج کوهن محمود و گویند و آن غصاره کیا است از نیو عانت که بر آن بلیک است
 و مویز که در زنج است و وی سر کرب یا چهار کرب و مویزهای بسیار از یک پیچ بود و کل وی
 صلابه بود و بهترین آن صحرای سبک متخلخل بود و بر شیم بود و چون در دست بماند خرد شود
 و صلابه بود و در آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود آن انطالی بود و اگر پیاده بود
 یا زرد که سخت بود و بر سر انگشت خرد نشود آن نوع بد بود و تا در میان سیب و به شوی نکند
 نشاید که استیصال کنند و مویز گویند شوی کردن وی چنانست که در کینه گتان کنند و به
 یا سیب را اندرون خالی کنند و در میان آن نهند و سران بازای نهند و مویز که حکم کنند
 و در خمیر کرم و در شوری که آتش است پیوسته بودند و رها کنند تا بکشد شود پس پرون آورند
 و در سایه خشک کنند و استیصال کنند و طبعش آن کرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و حرا
 وی زیاده از یوس بود بر برص و بن و کلف طلاء کردن نفع بود و تحلیل جراحات بود
 چون با عمل طلاء کنند و سقمونیاسهیل صفا بود و شری از وی از تسوجی تا دود انگ و بر
 حسب مزاج و سو او باد و به از تسوجی تا دانی و بر کزغکی عجب طلاء کردن و خوردن
 نفع بود و وی مضر بود با حشا و معده و جگر و دل و کرب و غشیان و تشنگی آورد و اشتها
 طعام ببرد و مصلحت او آن بود که با کثیر او ایلسون و دوق و فوا و نشا پیسته در و غن باد ام سیر
 ممر و ج کنند یوزن آن و چون بیاشامند از بسیار و آن کرم بود اول اساک کند بعد از
 کرب و غشیان آورد و عرق سرد و اسهال با فراط آورد و باشد که بکشد و دود درم از و
 کشنده بود و شریف گویند یک جزو از وی و دود جزو بزرگ با سیر ناز و بیاشامند بیاشا
 کرم بزرگ و خرد پرون آورد و اصل نبات وی چون با سر که بپزند و بگویند و بار د
 جو بر عرق البنا ضا د کنند نفع بود و در طبوتن پیچ وی چون به پیشم پاره دهن خود بر گیرد

طوس

و سون

بچه بکشد و چون با غسل و زینت بر فراخت پند ایند که از این جهت چون با سرکه بپزند و در جگر ریخته
 شده مالند سودمند و چو وی بر بر سر طلا کردن علاج بود و در او کسی که سقوفیه بسیار خور
 باشد بدوی و تفلح و زینت سفر میل و زینت ثمان و زینت ریاس کنند و صاحب منهل که در
 دی خور بود و گویند سوزن آن و موافق گوید هیچ ادویه عملی نکند و بدلای نبود و در
 صفر اجنه اندامه امتحان کنند و قوه سقوفیه ناسی سال بانی بود **در علاج سقوفیه**
 سقوفیه در یون ثوم بری بود و از اسقوفیه یون گویند و گفته شد و سقوفیه یون گویند
 و گفته شود انشاید تو و طبع آن کرم و خشک در چهارم ملطف و مفتوح و در چهارم
 باصلح آورد و فتح عضله را بکشد و در شین مفعول او گفته شود انشاید
 و رک مایست و سقوفیه نیز گویند و گویند از نسل تپیل است و آن جنبه است که نیک
 کن ریل خانه می نهد و بچه برنی آورد و سر جگر در آب می افتد و نیک می شود و آنچه در ویک
 ماند سقوفیه بود و وی هم در آب و هم در خشک تو مانند زینت و وی لذت و ماده بر می شود
 و صاحب جامع گوید که رفتن او بیشتر در جگر پستان بود و در شیت سرما از آب پیرون اید
 و در و به بیابان کند و صید بد و رسد و صید کند و هم او نقل از این جمیع میکند که سقوفیه در رمل
 و در آب نیز می رود و در این سبب و رک مای خوانند و درک از بجر آن گویند که مانند
 و رک است و مای از بجر آنکه در آب می رود و فرق میان سقوفیه و درک آنست
 که سقوفیه در رمل و تر دیک آن بود و درک در بیابانها و سرورک بهن بود و سر سقوفیه در یک
 و کشیده و رک زردی که بخرنی و تیرکی زرد و پوست وی حسن بود و در یک سقوفیه از این
 و از زرد و پیاده و سفید و سبز و پوست وی آبلس بود و محمد ابن احمد التیمی در کتاب ارشاد
 گوید که زرد سقوفیه در و قصب دارد و ماده آن دو فرج و موافق گوید یک سقوفیه زرد
 ترک که قصب وی سرش و شلخ بود اما این آن یک بود و زنان دو خصیه دارد
 مانند خصیه خوس بمقدار آن و هم در صحن آن بود و ماده وی بالا مست بپزند در
 رمل دفن کنند و بجر است افتاب تمام شود و بجر پیرون اید و غذا او در آب
 بود و در بیابان عضایات و غیر آن و صاحب جلع گوید که از اهل صعبه شنیدم و در

در رک

یکی

لبن

۹۱

سقوفیه خواص بسیار که چون سقوفیه بسیار و زینت و عقوی از آن صیاد کنند طلب آب کند
 اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شاست و در بول خود خلط صیاد میرد و در حال سقوفیه
 سالم ماند و اگر صیاد مثل زرد آب رود یا در بول خود خلط سقوفیه میرد و در زمان و صیاد
 سالم ماند و از آن از خواص عجیب است و اختیار روی و وجود وی نبود که در وقت چهار
 کوه به دست در موسم بهمان ایشان و بهترین اعضا وی ناف و کبر و بر گردان بود و کبر
 یون هم و پستان بود و گوشت که بر شانه بود هم نیک و نمک وی بهترین آن بود که سقوفیه
 ناف بکشد که قوه ناف و کرده و پیه باوی بود و نمک وی باید که پیاسی بود که بکشد
 مایل بود و بر هم جفیده باشد و آنچه سفید و ریزان بود نمک مکر بود و سقوفیه چون تازه
 بود کرم و تر بود و در دوم و چون نکند و خشک کرد حراره وی زیاده کرد و در رطوبه
 کمتر شود و صاحب منهل گوید کرم بود در دوم و خشک بود در اول موافق کسانی بود که
 مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مضر
 بود و اگر شهاب استقال می کند فعلی اقوی بود از آنچه در مرکبات استقال کنند و شربتی
 از گوشت وی یک مثقال تا سه مثقال بود کجب مزاج و اگر شهاب استقال می کنند سخت کرده
 بر سر شراب کهنه صافی یا بر ماء العسل یا بچینه یا نفع زینت شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ
 جوان نیم برشت کنند و بیاشامند و چنان نمک وی در اطعمه مای از یک درم تا دو درم کجب
 مزاج و اگر بر سر زرده نیم برشت کنند نه با تخم جگر سوده بوزن آن آن شغل را
 بغایت نافع بود و سقوفیه سودمند بود جهت مرضها، غصباتی سرد و کسی را که در جگر است
 ضعیفی و تقصیری بود و منی بپزد آید و قوه سقوفیه خاصه پیه کرده وی گویند چون بپزد
 با شراب بیاشامند از حوالی کرده وی شته و با بچینی برانگیزد که ساکن شود و کرون
 مرق غس با غسل یا تخم کامو یا آب ساشامند ساکن کرد و بدل وی جالبوس گوید
 خصی الثعلب است و موافق گوید در ادویه پیاسی چند اندامه امتحان کرده شد و هیچ
 بخشی الثعلب غیر سه خاصه چون با شراب بیاشامند و گویند سقوفیه در پستان
 باشد و در مرق قلم نیز گویند در بلاد حبشه نر می باشد اما نوحه مشهور نیست و گویند بدلای

مشابه

خضی الثعلب است یا خردل و موکف کو بدان بود که بال را و در مجامین و بر یک بوزن آن
 خضی الثعلب فربه و بوزن آن قصب کا و خشک جوان سوده و نرم و ترن هم گزیده
 پیازی شکر کوبیده و در منهلج مراد سکه ابوج است و سترن وی است که سفید و شفاف بود
 و از طرف منده آورند و چین و از اقله خام خوانند و طبیعت وی گرم است در اول یار
 اول دوم و تراست در میان اول و چون کهنه کرد و میل کشی داشته باشد و طبعش بود
 نافع بود بحدی که جلایی که در وی بود و در جلای نزدیک غسل بود و سکه سلیمانی تلکین در وی
 بیشتر بود و غسل قصب تلکین در وی بیشتر بود که در قینه و غسل طبرزد تلکین در وی بیشتر بود
 که در غسل خل و تلکین وی کمتر از تلکین غسل قصب بود و در سکه مصلح ریاضی بود که حادث شود
 در اسهال و بطن و خلل طبیعت بود و مقوی معده و حکم و مفعله سده و جگر و سترن از دود گرم بود
 و اگر بار و عن بادام سترن پاشا مندرج قونج کند و کهنه وی نافع بود جهت بلغمی که در
 معده بود و اگر سترن او در دود وی امیزد و متولد شود و صغیر ابر انگیزد و مصلح وی
 رمان فر بود و سترن کوبیده چون بار و عن کا و یا کوبیده پاشا مندرج است پس بول را سود
 و در دود و در دود گرم از دود که اخته در پست درم روغن کا و تازه نیم گرم پاشا مندرج در
 ناف و اندرون سود دود و زانی که زانیده باشند پاک گرداند از مواد و مجرب است و به
 آب گرم استامیدن و ادمان بدان کردن سرفه زایل کند و آواز گشاید و زله را
 سود دود و سینه و شش را نیکو بود و خوشه نشانه زایل کند و موافق مجرب و در دود و در دود
 باعث ال که دارد و خشک مصلح بود و سده بکشاید و زله را نافع بود و اگر کجور کنند
 زکام کند و جهت جوب جفوف چشم چون پیاره سکه حک کنند تا خون آلود گردد و اگر این
 بود و بکر بار کز کنند و اگر در دود وی چشم گشاید سفیدی رفیق ببرد و چون سترن و کف از
 وی بگیرند نشانه و اولی آن بود که کسی که در طبیعت لینی داشته باشد و سترن و سترن
 بسیار خوردن وی حذر کند و کوبیده وی آب الوی پیامت و کوبیده است
 و طبایع و بدل آن مویرخ اسانی سترن لعلش صاحب منهلج کوبیده و پیامت که از دود
 عشر سرون می آید در موضع کل وی که خشک کرد و جمع میشود از اسکر العشر خوانند و ممو

عشر
 درخت اگر
 بود ز باغ صند

tarikhema.org

کوبیده و طبیعت گرم و درخت عشر می افتد در خطایان و جمع میشود و چون ترانجین مای افتد
 بر خاری باشد یا زله خشک و در دود و طبع وی بود و اندک عفو صفتی و سفید بود و آنچه مجازی بود
 پیل سینه و پشته باشد و موکف کوبیده بر خاری مانند کسی بزرگ آشیانه می سازد و آن گرم
 در میان آشیانه باشد و آن گرم را بیشتر از وی فرو و لگ تیغال کوبیده و آشیانه را بسیار است
 تیغال خوانند و طبیعت وی معتدل بود و میل حرارت دارد و بزرگ بنج سکر بود و وی
 طبعش از دود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم گشاید سفیدی که در چشم بود
 و در دود و در دود و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده
 در دود و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده
 زانچ بود و معطر بود مانند انول سکر از بهر آنکه ملاوة وی اندک است و وی معده و جگر
 و کرده و مثانه را نیکو بود و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده
 کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده
 و زود در آب حل شود و اصغمانی بهتر بود و صاحب جامع کوبیده و سترن کوبیده و سترن کوبیده
 بود و پرون وی سحر بود و اندرون وی سفید و زایک و وی متوسط بود و میان را یک
 حلیت و قند و حریف بود و طبع وی گرم و خشک بود و در پیوم و محمل و مطلق و فاج
 را نافع بود و میل مده بود که در دود و کین باشد و قونج را نافع بود و چون پاشا مندرج یا در حقیقت
 و او جاع بود و اسیر را سود دود و چون شهاب پاشا مندرج کوبیده که از اند و سردی که در معده
 و رحم و اسهال را نافع بود و حیض و بول براند و بجه بکشد و سهل آب زرد بود و نشف تری
 معده کند و بر کزندی عقرب و مار طلاء کردن سود دود و چون سوط کنند صرغ را نافع بود
 و آنچه اصغمانی بود باه از یاد کند و جگر را نیک بود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 بارد ری بود و آب سفا و مصلح را مفعیل بود خوردن و طلاء کردن با سکر که در دود و چون بکد از اند
 و بر خازن و صلابه مفصل و سکه بکد از اند و ضا و کردن جذب سلی کند و گرم کرد و دود
 و گرمها و دیگر بکشد و چون پاشا مندرج کوبیده نفوس که سبب آن از سردی بود تلخ بود و دود
 مفصل بد و سینه و پاک کند بقوه و سهل ملغم کربج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که

صبر

سبب آن بلغم بود و در پشت و با دماغ غلیظ که در اندرون و تاریکی چشم و غلظت اجفان را
 مانع بود و اوفا ضلعتین دار و با بود که جهت رفع زوال آب استعمال کنند و چون در سر که اندک
 و بر شیره که بر مرده چشم بر آید بماند زایل کند و شترنی از و یک گرم با یک مثقال بود و شکر که بجز از
 سرد مزاج را مضایق سرد استعمال کنند و محرومی مزاج را باغایه مضر بود و اگر با شکر آب بپاشند
 کزندی جانوران و زهرها کشند و رانان بود و کوبیده مضر بود و بشانه و مصلح او آتش بود و در
 تقویم کوبیده معده و اعصاب بود و مصلح آن مصطکی و اینسون بود و بدلای فتنه سفید و کوبیده نیم وزن
 آن جا و شیر و کوبیده بدل آن مقل و صبر داشت و جا و شیر بود از مرکب ربع وزن آن در صاف
 منحل آرد که نوعی فتنه پختل شود و یک سبک اصل وی صبی باشد و آن عصاره آن بود و فتنه
 دیگر مرکب بود از غرض پنج مانند زامک و بهترین وی آن بود که وی و نیو باشد و طبعه او گرم
 و خشک بود در دم قابض بود و مقوی اشتها منعی که کند که از رطوبات بود و شکم میند و چون
 بر شکم نهاد و قوه اعضا اندر وی دهر و باه را زیاد کند و منده بکشد و در مفاصل
 نیو بود و درد اعصاب و منخ زف کند و در در رانان بود و مقدر از نیم گرم عمل بود و بوسیدن
 وی سرگرم را صدل آرد و مصلح وی کافور بود و شکف الما مرکب بود از ماز و ذغره و فلفله
 و پیانه و صندل مقاصری و سبیل و عسل و در مرکبات گفته شود و سکنج حجر الحامی طوس است
 و غا غایس هم کوبیده و گفته شد سکی رخلای و سقی رخلای نیز کوبیده و معنی آن پیونانی کثیر الارصل بود
 و آن پیونان است و گفته شد سکنج سکنج بود و سکنج بود و سکنج بود و سکنج بود و سکنج بود
 و گفته نیز کوبیده و گفته شد مکرر صفت آن سلیق و نوعیت یک نوع پیار سی هم سلیق کوبیده
 و مشهور است و آنرا اسود کوبیده و یک نوع دیگر پیاری جند کوبیده و بهترین آن شیرین بود
 و طبعه آن گرم و خشک در اول و کوبیده مرکب القوی بود و کوبیده تراست در اول و در وی قوه
 بور قیه بود و محلل و مطف و مفتوح بود و در مضی بود و در سفید جلا و محلل کلف کند و بردا العلب
 و حراز و ثایل رانان بود و چون باب وی طلا کنند و برف با عسل بکوبد و اگر سر تاب وی
 بماند شش بکشد و اگر آب وی در موم روغن کنند و بر دم نهند ساکن کند و در شش منی زایل کند
 و بردا العلب طلا کردن موی بر ویانده و فلفل را اسود دهد با مری و فلفل و رسته را نیو بود

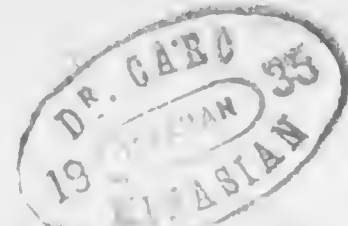
و مصلح

و قطع بلغم کند اگر سبب آن از جمع شدن اخلاط لزج در دماغ بود بغایه نافع بود و آورده اند که
 چون آب و روغن وی بر خون بپزند بعد از آن و و سبب بر که کرده و اگر بر سر که بپزند بعد از آن
 چهار ساعت حر که در و اگر آب وی با دویه سبیل بپاشند بلغم بیرون آرد و اصحاب
 نفوس و مفاصل را مفید بود و چون در دم آب وی نیم گرم غار یقون حل کنند خلطه بی
 غلظت بیرون آرد و سلیق حبیب سلیق بر قیت و پنج آنرا بیشتر از وی حلیم خوانند و آن
 خلطاتی است و پیاری از اردار و کوبیده و معلومت نیز کوبیده و طبعه آن گرم و تر بود و نفوس
 و مفاصل نهاد کردن مانع بود و جهت سرفه یعنی با نبات سفوف ساختن محترمت و بر عضو که
 کوفت بخورده بود ضار کردن با کلاب مانع بود و سلیق الما جار النهر است و گفته شد
 سلیق برای سلیق حبیب است و آن نوعی از خاضل است و گفته شد در موضع خود حبیب است
 پیاری جو بر منده کوبیده و پیونانی طراغیس و آن مانند کندم بود و در شیره کوبیده و سلیق قسبا
 خوانند پوست درخت که آن دخت را پیلیخ خوانند سلیق بدان سبب کوبیده و کن او را
 نیو ترن وی است که سرخ رنگ بود و سطر و در طعم وی مانند کنگر بود و عفو صنی تمام و چون
 زنگنه مانند ریونجی بود و قصبه وی در از بود و سورج وی شک و مانند قصبه پیچیده
 و آنچه پیاده بود بد باشد و آنچه رقیق بود کیلا بود که بقلب سلیق فرو شدند و صفت آن در
 کاف گفته شود و کوبیده نوعی از پیلیخ است که طبعی بود بد احسنی و آن نیو بود و طبعه سلیق
 گرم و خشک در سیوم و محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا حیض و بول براند و اگر با دار
 چشم خلط کنند تیری چشم زیاده کند و در دپینه و بملوما که توله کند از اخلاط لزج یا
 ریاحی غلیظ مفید بود و سبیل نفث دم بود و شتراب وی معده و جگر رانان بود و چون
 دو دگنده بدان زخم را پاک کند و وی آن نیو کرد آن و چون با عسل بر رطوبتها بپاشی
 که در روی بود پند ایند زایل کند و کزندی افنی رانان بود و چون ساشامیند و مجوع و مفا
 گرم اندر وی و در کرده و سده بکشد و بچه زنده و مرده پند آرد و شیره بیرون آرد
 و سبیل از و تا یک گرم بود و کوبیده مضر است با معا و مصلح وی کشر بود و کجی بن ماسویه
 کوبیده بدل آن نیم وزن آن دار حنی بود سلیق زیت است و گفته شد سلیق شلجم

سلیق
بها رنگ بود

و گفته شود سبب آنکه بوی آن در دهان بماند و بوی آن در دهان بماند و بوی آن در دهان بماند
 و خشک بود و پوست مار تر بهتر بود و بوی آن در دهان بماند و بوی آن در دهان بماند
 و در ساکن و اگر در آن مضمضه کنند در دندان ببرد و در دهان بماند و بوی آن در دهان بماند
 که بوی آن در دهان بماند و اگر در دهان بماند و اگر در دهان بماند و اگر در دهان بماند
 نفع بود و اگر با ورق کبر سوزند و بدان مضمضه کنند در دهان بماند و بوی آن در دهان بماند
 بطور کنند موی برو یا ند و اگر در دهان بماند و اگر در دهان بماند و اگر در دهان بماند
 پاره کنند و با آرد بپوشند و در شیب آتش سوزند و صاحب بوی اسیر بخورد و خواه طبع و خواه
 سودمند بود و اگر در زیت سوزند و از آن موم روغن سازند نافع بود جهت شفا یافتن دندان
 و چون در آتش بخور کنند مار بگریزد و چون بروی زن حامله بپاشند آسان بر آید یا بچه شکم
 مرده باشد پندارد و چون در زیت بپاشند و در گوش جگانه در گوش که از سردی بود و در
 ماده آن سود دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بپا و بزند غلظت اخفان
 مانع بود و زخم در جگر که در جگر پیدا شود کحل کردن سپوی سمائی است و گفته شود سلور
 جوی خندان و آن مای است در بل مهر و گفته شود آتش الله و حد و لغز پس لحافه بپارید
 سنگ پشنگ گویند و بیشتر از لاک پشت خون سنگ پشت در پایی خون بیاشامند با شرباب
 و غیره مایه و خوش و کمون مانع بود جهت گزندگی جانوران و کسی که مضمضه را جامی خورده باشد
 و مریضی که خورده بود و زهره و سنگ پشت خون در مری مضمضه جگانه نافع بود و چون طوط
 کنند خندان نافع بود و جهت قلع دمان گودکان و پشه و وی سر فیه و گودکان را مضمضه بود
 و سنگ پشت در پایی اگر سوزانند تا سفید گردد و بار و غنی کا و بخت کنند و بر حشری طلا کنند
 و بر سرطان رشش نشنند چنانکه آن پاک کنند و گوشت برو یا ند و دیگر خوردند و مجروح ریشها
 و سوختگی آتش زایل کند و شرف گوید سنگ پشت سه نوع است حری و هری و چون سنگ
 پشت حری را بکشند و مرجه در شکم وی بود پیرون او رند و او را بسوزند و خاکستر آن
 با اندکی فلفل بپاشند و معلول را بامداد و شبگاه مضمضه و بدین مضمضه از بوی
 چهار مثقال بود و از ادویه دو درم و نیم سود دهد و بوی او و بوی او و بوی او و بوی او

جری با آرد و جو و سبب آنکه بوی آن در دهان بماند و بوی آن در دهان بماند و بوی آن در دهان بماند
 عیال بپاشند و بوی آن در دهان بماند و بوی آن در دهان بماند و بوی آن در دهان بماند
 جان حنون بیایی مالند و چون پیر وی در شرج و گز از مالند نافع بود و گوشت وی چون
 خون بپاشند و خون وی صاحب شنج چون بیاشامند همین عمل کند با چند پیر پیر
 حقیقت کند و با غایت نافع بود و چون سنگ پشت در پایی بسوزانند و خاکستر آن با
 حقیقت کنند و با غایت شقاق فاضله شقاق پایها نافع بود و گوشت خون سوخته و وی
 فلفل که در دهان بود نهند از جوش پا یا اینست و گوشت خون بپا و بزند بر سر مصرع مصرع
 و دندان بپاشند و صاحب فلاحه گوید اگر در موضع نگر کسب یا آید و زیان کند بزرگ
 و از گون بر رندی بر آرد و دستها و پایهای او بر سوزانند و بختان سوزانند دیگر
 نگر که در آن موضع بپاشد و و این زمر گوید چون خشک کنند و بعل آتش نگیرد و بخت کنند
 و در چشم کشند جهت نزول آب نافع بود و ماسر جویه گوید جهت سفیدی چشم و نزول آب گویند
 چون سوزن بآب و گودکانی را که متقی بود در آب بپاشند مضمضه است پس بپاشند و خنثیت
 که بالای وی از زمن مغذی رسد بر آید باشد و کلی سرخ دارد پس یا ذان کند بمقدار
 کشیزی و آن نبات حاجب وی جهت گزندگی مار و همه جانوران زمر در آن نافع بود و چون
 بیاشامند سینه و حلق را از خستنه پاک کند و او از اینکه بود سپاده بول بزرگمی است
 که هنگام هیچ بر سنگ گزده باشد سپاه شده باشد مانند فیر بود سنگ و در ادویه استمال
 کنند که جذام را نافع بود پس شوه که قبضه است و گفته شود سماق تم خوانند و طم
 و عرب سماق الد باغین خوانند و بنکو ترن وی تازه سرخ بود و طبعه آن سرد بود و در
 دوم و گویند در اول و خشک بود در پیوم بغایه قابض بود منع زرف دم کند تا بحدی که
 بعضی گویند اگر از خود بپا و بزند این عمل کند و قوه و ورق وی قابض بود مانند افاقین و
 ورق وی بوی پراپسپا کند و بدان حقه کردن قرصه اعمار مانع بود و اگر در گوش جگانه
 جوی که از گوش روانه بود به بند و ورق خشک وی چون بآب بپزند تا بقوام عمل آید
 مانند حفض بود در عمل و فصل و مژروی چون در طعام اندازند جهت کسی که اسهال مزمن و قوی



امعاء اشته باشد نافع بود و چون به آب ضماد کنند منجّمه و ارم آن خف بر کنند و با غش شوی
 اجفای را نافع بود و قطع رطوبات سفید از رحم کند و بواسیر را ایل کند چون با غش و آب
 کرده بر بواسیر نهند و بقیع می شود و چون بپزند تا غلیظ شود مثل می بگویند و در آن
 خون بر سوراخ دندان نهند در ساکن کند و چون بپزند و آب وی بر روی زخم نهند
 و رازی گوید چون سماق بشراب قابض بیاض مانند قطعه اسهال و زرق دم از رحم کند و
 بول را نافع بود و بعضی گویند اگر به بند در صوفی سرخ رنگ و بر کسی که خون از وی
 موضع که بود به بند قطعه خون کند و این ماسویه گوید اشتها طعام باز دهد و کنگر
 و طست به بند و بعضی صفتی که دارد و اسهال صفراوی که مزمن شده باشد سودمند بود و چون
 و اگر با گوشت در اج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضامد کنند مسکن و چون
 بریان کنند شکم زیاده به بند و چون در کباب ساند و سوبق و آن کباب در چشم کشند و را بند
 چشم از کرمی بود با ماده و حدقه را قوه دهد و سوبق او شکم به بند و معده را مفید بود و میخان
 صفرا و اسهال آن و اسحق بن عمران گوید در چشم کشیدن از بقیع او سلفان و سوسن شکم خاف
 آن را ایل کند و اگر کسی کفی دایم کند و هیچ در معده وی قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب
 سماق و کون چون بپزند جوش و به آب سرد بیاض مانند فی باز دارد و سماق و بلغم معده بود
 و مقوی آن و تشنگی بپاشد و غشیا صفراوی ساکن کند و حج را نافع بود و در سطر یا را ایل
 خف کند و در سیلان رحم و بواسیر را بغایت نافع بود و شریف گوید اگر سزنده در معده در مقدار
 آب با قهوه و خرقه یا در آن آب فروزند و بر حی که جرب بود و اکل و سلفان
 بکشد کمتر جمل نفع بود و چون بپزند و در سیلان خون از سر موضع که باشد
 کشد کند و اگر در چشم مجد و رجگانه خون سرخ شده باشد این باشد از آن که آب در چشم وی
 بر آید و چون کرد سماق با کباب مضغه کنند غلظت ایل کند و ورق وی بچین و چون ضامد کنند
 بر شکم مکان طست ایشان به بند و چون ورق وی سزند و عصاره آن بگیرند و غلیظ
 بود قوه اعضا دهد و در منع ماده از چشم بغایت بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند
 بر ریشها، پلید سر جود خشک کند و چون ضامد کنند بر ناف و بن قصب حنه سلیس البول نافع بود

ک

که شست آن را بر طایفه و همان مضر بود بجز سر و کوبید مصلح آن مصلح بود سمسق مرز خوش
 و در آن انظار گفته شده بود سوسن جوی گوشت بیکو تر آن بود که از حیوان مسکن کیر طبیعت
 آن کرم و در بزرگ بر اند و در معده شود و باه را زیاده کند و غذای بود بلخی مصلح طعام بود زود
 سوسن شود و به طایفه و مراری اولی آن بود که اندک خورد بقدر آنکه لذتی دهد و مصلح اولی و بیکو
 و در کف و سوسن کلل پیسم بسیار کجده گویند و بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ است
 و جرم وی لغوی بود از روغن و طست و وی گرمست در میان درجه اول و تراست در اخوان
 و گویند در بزرگ است و در کلل خون بسته و اثر کبودی که از ضربی حادث شود و نافع بود و جرم
 ششاق و بیا و خستنی که در بدن باشد و بر اعصاب ضامد کردن کلل غلظان بود و بر ورمها و سوسن
 تش ضامد کردن نافع بود و نفع سوسن حیض بر اند و بجه پندازد و چون منقشر کرده بریان کنند غذا
 صالح در ورمی آورد و چون منقش شود در معده و حسا و لعن او مر ضای سینه و تش و سرفه را
 بود و خونی که از متولد شود منوط بود در نیکی و بدی و او مسکن حرقی و لذتی بود که در معده حاصل
 شود از خلطی نیز یا از شرب شراب یا از شرب داروی کرم و ادنی پیرا و باه را زیاده کند
 و کزندی مار را مفید بود و اگر با بزرگان بخورد قوه باه پیرا و مقدار ماخوذ از وی بچهار
 بود و معده را اید بود و بوی دمان بد کند و مرغی معده بود و غشیا و تشنگی آورد و مولی خلطی
 غلیظ بود و بطی الحضم بود و اولی آن بود که بریان کنند بریانی کردن سبک و با عسل بخورند که بغایت
 منی را پیرا و جالبوس گوید بدل وی در قلیس خاصه بزرگان بود و اگر وی همچنان خام بخورد
 و قدری مرغی بر سر آن بیاضا مندر و دیگر در و اگر بطیج وی مویرا بشویند نرم کرد اند و دراز
 کند سوسن سوسن نیز گویند و آن کرفس بریت و در کاف گفته شود سوسن
 سمسق است و گفته شد سوسن بری جملنگ است و گفته شد سماق سلس سماق است
 و گفته شد سمسق در حاد صفت آن گفته شد سمسق سمسق و فلیست گفته شد سمسق الفار
 ایل عراق نزاب الماکک خوانند و ایل اندلس ریح الفار و آن شکست و گفته شود انش
 سمسق الماکک مایه مر جبت و گفته شود انش الله سمسق پیاری روغن کاو و کوفه خوانند
 و فعل وی مانند زرد بود و در انضاج و از خاد قلیس لغوی بود از وی و طست وی کرم و

در اول و حراست وی بیشتر بود از زبرد و خوری گوید و عن کا و منعم نمی کند و در مکنز که
 بدل سپه و رازی گوید شخصی در بادیه فنی وی را بگریز و روغن کا و مکنز بسیار میبرد
 ضروری تر سپید و روغن چند آنکه مکنز تر کرد و حراست او زیاد بود و در غلظت او و حکم
 بود و شیخ الرئیس گوید منصف و محلل بود و بیشتر فعلی در بدنهای بود و خاصه در من کوشش فله
 از آن که در کان و زنان و پینه را نرم کرد و اندک منصف فصول بود که در وی بود باشد خاصه
 باشد و باد امین و هم شکم بند و هم بر اند و او تر یاقین زمرهای بود که خورده باشد و سر
 گوید چون آب خاکستر حقیقه کنت ترخ و قرصه امعار امل ف بود و چون بر پینه بند و ضماد
 کنند بر قرصه و شک ریش زایل کند و اگر بر پینه نهند و بردمان چاحتی نهند که خواهد که
 آن بازیم نیاید منع کوشش ریش کند و سر آن چاحت فرخ کرد اند و چون حراست
 کنت ترخ و بر چوب کنت طلا کند زایل کند و چون بیاض منده از زده درم با پنج درم شکر
 بول بر اند در حال این چربست و چون بفرزجه بر گیرند بخورد ریش رحم را نافع بود و چون بر
 مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون خلط کنند ده درم از او با شصت درم آب انار
 و سطر یا را نافع بود و چون بر چشم طلا کنند صلابه آن زایل کند و چون بازیت طلا کنند
 بر اجفائی که جب داشته باشد سودمند بود و چون در چشم کنند باب غیب التعلیض بان
 چشم و درم از او در دوشهار اسودد و چون بنشیند لکن کنند سر و خشک را تر کرد
 و اولی آن بود که کسی که علی باطنی داشته باشد اجتناب نماید از خوردن روغن بر روی
 طلا کنند و صفت شب بر آن فخته روی را پاک کرد اند و حسن زیاده کند و جلای تمام
 و زبردن همین عمل کند در طلای زوی سیمین سمنه است و گفته شد و مرتبگی که بدین
 و به کند از آن سمنه خوانند سمن و شیر خوانند و آن و رد الا بیض است بیاضی کل سفید گو
 و در و گفته شود انش الله تو سحر من فطر است و گفته شود انش الله سحر بیاضی
 مایه خوانند و بعضی بقنایس کرم بود و چون کوبند و مار مای و مار مای مس افزاید و پیر
 نیز و بیکوترین مایه خوری بود که پوست او رقیق بود و فلوپس وی کوبک بود و متوسط
 باشد در خوردن و بزرگی و فزونی و لاغری و سهو که انداخته بود و لذت بود و فاضلترین

آن

آن شیط بود و مارهای سنی و شیط در فراط بود و جله بعد از بسیار بود و فاضلترین جایگاه
 در میان جایگاهی بود که سنگ بریده بود یا درل و آبهای شیرین و اگر بحری بود افضل آن
 که در غلظت بود و افضل آنکه خورند جهت تطیب با سفید بان بعد از آن شوی بر طبق و آنچه به
 انش بریان کرده باشند سبکتر بود بر معده از آنچه در روغن بریان کرده باشند کنت بد بود
 و شکی گوید بسیار بود بر از معده بگذرد و طبع مایه سرد و تر بود در د و م باه را زیاد
 کند خاصه ماری و بدنی را که لاغ بود فربه کند و ورق او نافع بود جهت زمرهای که خورده
 باشند و زردکی نیز و چون دوام کنند بدان گزند مار شخ دار و سگ دیوانه را سود
 دارد و حری که آنرا سلور خوانند و آن در بیل مصر بود و او را فصوص و ریش نبود و طویل
 و اعس بود و سرا و درازی مایل بود و دمن وی کشید دمانه خطومی و دیو سوزید و یک
 و در اسلور کس خوانده و وی فربه و تر بود و در گوشت وی رخا و نی و لز و جی بود و جود
 او را خورند و بروی ویل سور اس خوانند و چون نازه بود غذا دهد و شکم بر اند و چون
 شکم د کنند غذا اندک دهد و قصبه شش پاک کند و آذ و اضافی کرد اند و اگر گوشت وی
 شکم د کوفه ضماد کنند از پیرون بدلی آن عقی گوشت پیرون آورد و طبع شکم د وی
 چون در آن نشیند در ابتدا قرصه امعا موافق بود سبب جذب مواد که بظا سر بدن
 آورد و چون بدان حقیقه کنند عرق الپ را زایل کند و اگر تجناب که گفته شد ضاد کنند
 بر فضول زجج از بدن پیرون آورد بقوه جاذبه و خوردن وی موله بلغم غلیظ را
 بود و چون نازه بخورند غذای فاسد بود و اگر ادمان خوردن وی کنند بر صول آورد
 سبب ساری رطوبه و لز و جی که در او بود مگر آنکه شکم د کنند و بسر که خورند که قوه شک
 قطع فضول وی کند و انواع مایه موله بلغم باشد مایه و مرغی اعصاب و موافق بنود
 الامعه کرم را و شکم د آورد و مصلح آن مثلث بود یا عسل بسیار که عسل و پرا کرم کند
 و لطیف و زود پیرون آورد و جالینوس گوید شوار تغمم شود و دشتوار خون از او
 منوله شود و چون منوله شود مملو از رطوبه و جات بود و بلغم مایه بی غلیظ از مصل
 شود و از آن بلغم مرضهای غلیظ منوله شود و مایه که سرد شده باشد و در موضعی نمک نماند

بود از خوردن او همان عارض شود که از خوردن فطر و مایه نمک سوخته بکوبن آن گوشت بنام سبزی
 آن بود که آب بجوشانند و مایه در آن اندازند و سبزی و طبعه مایه شور کرم و خشک بود و سبزی
 مانع بود جهه ورم ملازه و شقاق بمقتد و سبزی شور که از اسهال کوبیده و چون سبزی زانند
 و بر نندکی بپک دیوانه و عقرب سوخته و دود و گوشت وی چون بخورند بمن فایده است و سبزی
 شور بلغم که از اندوه من سپیده آورد و تشنگی بیشتر از مایه تازه آورد و مصلح ایدان بود که سبزی
 و سحر و گرد و یا معمول کنند و بعد از آن حلوا و روغن خورد و سرد مزاج نشاید که مایه تازه
 خورد و معده بلغمی را مضرب بود و ادمان خوردن آن مرضها بدرد اعصاب و دماغ بسیار
 و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی فواید بر روغن گرد کان و زیت بر بیان کنند
 و فلفل کوفته بر آن افشانند و بعد از آن بخیل مایه بخورند و شراب صبر و آب بخورند و بعد از آن
 نتوانند و اگر اتفاق آب افشاند در معده پیدا کنند و فی افند و بیکوز آن بود که آب بخورند
 الا که روزی عزم فی کردن داشتند باشد و اگر بخورند اتفاق فی نیفتد بعد از آن داروی
 مسهل بیاشامد تا رنده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج زجاجی بسیار از او منوله شود
 و آن آب سبب قوی بخت و فایده و سبکی گردد و مصلح او عمل باشد که از عقرب و یخچال
 تا بلغم را بزد آید و تغییر در مزاج آن پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و نمک
 نفع بخور بیکوز آن بود که نروغ به باشد و وی نکسو کنند و در سرکه نهند و کشتن خشک
 و طبعه کشته و طبع آن سرد و خشک بود استنما، غذا بیاورد و تشنگی کمتر از نکسو کند و
 تازه بریان کرده و وی مضرب بود و جوی آب و سوداوی مزاج و مصلح وی از ترنج مرابود
 و سبکی بیکوز آن بود که بهانا بود و آن اش بر سرکه است و اولی آن بود که سرکه بجوشانند
 باید آب و کرفس و زعفران بعد از آن مایه را سحر کنند و در آن اندازند و سبزی
 خند آنکه مهر است و لذت وی باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی را بکشد
 بخند آنکه شغیر شود و طبع آن سرد بود و معتدل در رطوبت جگر کرم را نافع بود و بر قفا
 و تهی صفراوی و با صبر را مضرب بود و مصلح وی فالوذج بود سبکی صید و در شام
 بسبکی التره خوانند و شرف گوید وی در چشمه بود نزدیک بدین صید از زمین شامی

ماهی که در کوی کوبک بود و او را در زمان بهار صید کنند و در پنج فصل دیگر توانسته صید کردن
 الا در بهار که وقت میخان ایشان بود بسیار می خورد که ایشان و نیکوترین نرود و ماده
 که نرود باشد یعنی همان که نرود ماده و چون مرد و خشک شده علامات او پنهان شود و چون
 صید کرد و شکو کنند و خشک سازند و چون او را آبستمال کنند نم درم بحق کنند و بر سر شتر
 سینه کنند و بسیار باشد و اگر در طعام کشته شاید و بخسفتن شود و جاعت بر آن کند و نوعی از
 آن در بعضی کوه ها در فرخ میان نرود ماده آن بود که نرود اسر کوبک و بدن در از نرود و این
 جمیع در کثابت از شد و گوید نیکوترین آن بود که بعد از منصف شهر شباط صید کنند و نرود
 هیچ ماه بود و نرود ماده او را نرود و بر سر بیهیم برشت کنند و بخورند مفید بود و سحایی
 شتر بخت گوید مرغیست که از دریا خیزد و او را قتل الرعد خوانند بدان سبب که خون او از
 رعد شود و بیهیم در مرده و وی چون لعن کنند صحن را سود دهد و خون وی در گوش و کتف
 در گوش ساکن کند و خون بخورند و او را مان خوردن وی کنند دل بخت را نرم کنند و گوید
 این خاصیت در دل و است و این نرم گوید سر کین وی مطلق به سر کین بخشک مانند گل
 بزمان و در مزاج میان کبک و مرغ بود و او بخورند کوبک نرود یک بود و لطیفتر از
 وی و میل برمی داشته باشد و کموس یکو دهد و خوش طعم بود مانع بود دهم تن در پستان
 و ناخمان و گوشک وی سنگ بریزند و بول برانند و صاحب منهل گوید نیکوترین آن بود که
 خالیف وی نرود و طبع وی گرم و خشک باشد مفصل سرد را سود دهد و در کوی کوبک
 گوید خوردن گوشت او باشد که قدر در شش پیدا کند خون خوب خورد و باشد بلکه در
 بومر وی این قوه نیست و ظن آن بود که خورد و دهمش کلانی که ایشان است و منصف وی
 آن بود که بر سر که بیشتر بیزند و بیشتر از نرود می گویند سمور جانور است که در پستان
 بسیار بود و گرم و خشک باشد سخن صحرایی زیاده از می حیوان سببی بود و پوست او زرد
 تغییر پذیرد از بهر آنکه دماغه وی نه چنانکه همه پوششها نرود و صاحب منهل گوید وی
 و لعن نزدیک بهم باشد معنی و جفت بود و پوشیدن وی پیران و سرد مزاج را مانع بود
 و غیر وی گویند پوشیدن سمور سبب و کرده را نیکو بود و بسیار نیکوترین وی مجازی بود

که برک وی مانند کرم شود بود و طبعه وی کرم و خشک بود اول سبیل مرده صفر بود و مرده
سودا و بلغم و عسل در مغاک کل کند تا نهن بدن و نفوس و عروق الهی و در مغاک کل که عادت شود
از اخلاط مرده صفر او بلغم نافع بود و شترقی از در مطبوع چهار در سبیل سبیل دوم بود و اگر
کوفته پتعل کند تا سه درم نماید و دیقورید و پس کوید نافع بود میسج سودا و سبیل آن بود
و قوه بدن دهد و اسحق ابن سینا کوید از قول یونس که نافع بود جهت و سبیل سودا و می
و شقاق که در پستانها پیدا شود و شج غصه را نافع بود و داء الغلب و داء الحی و سبیل کرم
بدن پیدا شود و صدل کهنه و جوب و جبه و بثرها و صرر اسودد و شترقی کوید و سبیل آن
زیت انفاق سزند و بیاشامند در دینت و در کین را نافع بود و خلط خام بیرون آورد
و کوید صرر او بفش است و اسحق کوید مضراست بمشانه و مصلح او سبیل زرد است و در
مطبوع صاحب کرم بود که مدقوق و رنی وی چون با خضابیا میزند موی را پیا پیا کند و ورق وی
مپتعل بود سبیل صاحب جام کوید سه نوعست بندی و رومی و حبکی سبیل الطیبندی
بود و سبیل العصاره فیروز کوید و رومی را نار دین افلیطی کوید و در نون گفته شود و نیکوترین آن
سوری بود تازه اسپک خوشبوی همچون سعدا سفر بود و خوشه او کوجک بود و جلف زان
بود و بوی خوش وی در دمان در رنگ کند چون بخایند و آن از کوی فیروز که از آن طرف سوزان
و از طرف دیگر میزد و آنچه مندی بود از آن غیفیطس کوید و این اسم شش از اسم نه نیست که حری
بجانب کوه غیفیطس میزد و نزدیک آن روید و در قوه ضعیفتر از سوری باشد بسبب
که در موضع پختن وی است و خوشه وی در از از در بزرگتر بود و جالینوس کوید سبیل الطیب
الطیب کرم بود در اول و خشک بود در دوم و کوید در سوم و افسح و محل بود و اولی
آن بود که چون پتعل کند در پنج وی مانند ل حری بود آن خاک وی بگزیند که جهت دست نشود
نیکو بود و خوشبوی بعد از آن سبیل سبیل کوید و در وی منع عرق کند و وی بکر را نافع بود و فم
معه و چون بیاشامند و چون از بیرون ضما کنند و محل او را م بود و مقوی دماغ و اگر در
محلها کنند موی مرده بر ویاند و چون باب سرد بیاشامند خفغان ساکن کند و لول بر اندو شکم
بیند و چون زن بخود بر گیرد و منع زرف کند و رطوباتی که روانه بود از ریشها خشک کرد و لاند

وہون

[illegible]

الباشي

لاغر عید

بروز از وقتی با یکدیگر بیاشامند و قفس سرخ است و گفته اند که
 و گفته اند سپیداج از سطوطا لیس که به طبع جوی سرد بود در دوزخ و خشک بود و در سوم و چون
 او در جوار دریا می بین بود و در جلای تمام بود و در آنرا از جگر پاک کند و جلای عجب است
 و چون با شش سوزند و سخن کنند و بر ریشها و بر نهان عفن که در از کشید و در آن کنند و از آن کنند
 و استرخا، لیس را نافع بود و نقاشان در جلای کینهها و خاها و اینها پخته کنند و در آن
 او کمتر از سمور بود و گویند بقاس او سرد تر بود و پوشیدن او خور و مزاج و جوایز آن بود
 و کسی که شرب دایم کند سندان از او کسب است و گفته شود سندان درخت بلوط
 نزدیک لیل شام می طاسند آن عود مندیست و طبعه وی کرم و خشک است و در سوسوم قفس را نافع بود
 خون ساشا مندی بر آن ضما کنند و سوسوم خور و دوی آنجی سندی بود کرم و خشک و غایت سوسوم
 و قایم مقام و در ثعلب بود و شرف گوید چون ویرا تجمان سوزند و دوی یکی بگل گرفته و باخته
 کرده و با سر که بیامیزند و طلا کنند به پرنج بر شقاق انگشتان دست و پای زود زایل کند
 و غافقی گوید گوشت کرم و تر و دماغ بود و جهت او اسیر و سخن کرده بود و در پشت را نافع
 شکبویه سکسویه است و گفته اند سوزنجان در مصر عکله خوانند و در عراق لعبه بر بری و پوسان
 فلجیق و بعضی بپوسان گویند و بعضی افتخار و ن و هترن او مصری باشد که اندرون و بیرون سفید
 بود و در خشک صلب بود و آنچه سرخ و سپید بود بد باشد و حبش حسن گوید طبع او گرم است
 در اول و در سوسوم و خشک در اول در جود و در بعضی گویند خشک در سوسوم و گویند سرد بود
 در دوم و در و قوی بود که سهل بلغم باشد و بی صیتی که در دست تسکین در مفصل و نفوس و غذا
 در بدن میکند و نافع بود جهت جراحها، کهنه و بر قفس حماد کردن در زمان درد ساکن کند
 و اگر سیرضا کند از و درم را صلب کرد و دوی تر باقی جمع مفصل بود و تمبی گوید ویرا
 غایتی عجب است در بو اسیر باطن خون سخن کنند و نیم در سوزن و بر و غن گویند کهنه بر شند و به
 پینه پاره بخور در کبریز در مقدر و در شرب نافع بود و در محمل شرب سوسوم نبود و در مفصل را
 لطف کردن با بعضی آنها، نیکو بود و منصور گوید بدنی پیوراید و مجول گوید سوزنجان سفید یا
 را زیاده کند و صاحب مناج گوید خاصه باز کجیل و فوج و کون و شربی از و نم شغال

سنگ سوزنی

بود با قند و شکر رئیس گوید اولی آن بود که جهت مفصل یا کون و طفل خوردن و این ابی صلق
 گوید سهل بلغم خام بود و در مفصل نفوس و ماده که در ایشان بود پاک کند و شربی تمام
 از و کجیل شغال بود با قند و اندکی از زعفران و چون باد و به بیامیزند از نم شغال یا کرم
 شاید و از این گوید معجز بود بار به و معده ضعیف را بد بود و مصلح او کثیر باشد یا قند
 و زعفران و از کجیل سپاه و سرخ بود و معجز باشند و اگر باد و به سهل بیامیزند او به سهل را
 بیستین معده و دانی سخت پدید آید و آن مرد و نوع نشاید که استمال کنند که در ایشان سیت
 است و بدل سوزنجان سفید نوزن آن تر بود و دانک و زن آن افتیمون و ده یک آن
 هر سوسوم و گویند در در مفصل بدل آن نوزن آن و ورق چنان بود و نیم وزن آن منقل
 این بود و گویند بدل آن نوزن آن است و تر بود سوسوم خضی الثعلب است و گفته اند سوسوم
 نوعی از زاج است و گفته اند سوسوم سنگ خوانند و جالینوس گوید منفعة وی در پنج و
 است و عصاره آن گفته شود در عین انش الله طبعه سوسوم کرم و خشک در دوم
 و گویند معده است و گویند سرد است و صاحب مناج گوید در جگر را نافع بود و قند
 ما خود از و یک شغال بود و گویند معجز بود و سپرز و مصلح او ورق کل سرخ بود و جهت بوی
 بغل و عرق آن و از آن پای نیکو بود و چون تجمان باز که استمال کنند سوسوم چهار گشت
 یک نوع سفید بود و آنرا از ازاد خوانند و یکی از ورق و آنرا بود گویند و یکی صحرانی آن
 او ان رنگ بود از ازرق و زرد و آنرا آسمان کون خوانند و پنج او را این ساخته اند
 و یکی زرد بود و آنرا خطابی گویند و قد شلخ او بغایت بلند بود و سوسون بری بود و بیست
 بود و نیکو تر از آن آسمان کون باشد و طبعه آن گرم است در اول و معده است در خشکی در کجیل
 و تلطف بود و گویند معده است گویند سوسون سفید پستانی کرم و خشک در سوسوم و گویند در اول
 و گویند معده است و سوسون بری کرمی و خشکی او زیاده بود و جلای دهر و کلف و نمش را نافع
 بود و خون دوی بدن نشوند و جرب ریش شده و خشک ریشها را نافع بود و پستانی فاسطه
 او به بود که جهت سوزنی آب استمال کنند و در سپرز و کزندی جانور آنرا معجز بود خاصه
 عرق و بوبیدن و در محل فضلها، دملغ بود و پنج او سهل آب زرد بود و بوی کردن او

سوسون بود

سوسوم

این سنگ سوزنی است
 که در دوزخ است
 و در دوزخ است
 و در دوزخ است

مضر باشد بدرد سری که از گرمی بود و مصلح او کافور بود و شیخ الرامی گوید سوسن از ادویه ها و
 نزدیکست بر عرقان لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و از ادویه های قطبی بود و تفرج در جیست
 سواد العنق و بعضی است و گفته شود سواد العنق نوعی از سلیج است و آنرا سلیج السواد
 خوانند و آن از ادویه های نریان بود و سلیج گفته شد سولان شیخ الرامی گوید و این است
 کرم و خشک بود و تا چهارم چون یک حب از و باب سلق صعود کند لغوه را المفعول و سواد العنق
 صاحب جامع گوید کشت بر کشت و گفته شود انبات مرغیست که بسیار غنی است
 گویند و شیرازی در آنک طبیعت وی گرم و خشک بود و باه از زیاد که و مضر بود بدماغ و در
 گوشت وی حدی بود از هر آنکه حشرات میخورد و بوی بد دارد و بد بود خاصه چون لاغر
 بود فاقم سورج نوعی از کف دریا است و در موضعی که سنگ بود در کنار دریا میگوید
 و در قوه مانده ملک است و مانند زمره الملم و لطیف تر از ملک بود بسیار و لطیف و محلی
 سوسن الشیر پاریست جو گویند و بنیکو تر از آن بود که معتدل بریان کرده باشند و خانه
 وی اندک بود و وی سرد تر از پست کدوم بود بسیار شکم بیند و چون به آب انار دین
 بشنند و یا سوف کنند بجان تری معده نشف کنند و فی صفر او زیاده باز دارد و در
 سر اسودمند بود و غشای ساکن کرد اند و قوه معده دهد و اگر از حویا عصبه سازد
 با قدری شیرینی و غذای اطفال از آن کنند بد مزه کند و وی مولد نفخ است و مصلح او
 قند بود سوسن الخط بنیکو تر از آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبع او سرد و گرم بود
 در اول و گویند کرم و خشک است در اول این صبح است و اول خلافت و گویند نرم است
 و چون نفخ کنند طبع وی سرد کرد و چون بسیار شامه حراره بنشانند و ترطیب حاصل کنند او
 دیر از معده بگذرد و کثیر النفع بود و اولی آن بود که باب گرم بشویند و قند اضافه کنند
 سوسن الشیر پاریست کثرت گویند معده را سود دهد و شکم بیند سوسن التاج فی و غشای
 ساکن کنند که از صفر بود و معده را قوه دهد و شکم بیند و شکم بنشانند سوسن التاج فی و غشای
 را نرم دارد و سر ضرر نافع بود و در دسینه که از گرمی بود سوسن الرمان سرد و خشک بود
 صفر بود و معده را سود دهد و طبع سخت دارد و استهنا طعام بازید کند سوسن الخبثی

طوبه

طبعیت بدست بسیار می کشند و گویند و غامیز گویند و غام و غام و غام و طبعه وی
 گرم و خشک است در سوم و وی ششست میان نخل و بادرنوبه و بوی تیز دارد و تخم وی
 نیز مسخن بود و سرد و لطیف و محلی باشند و این مؤلف گوید این ششست میان نخل
 بود و معده پر را که بود و در کر زده دست نشان کنند سه سنبل شود و چون باز در کر زده
 و کر نشان نخل شود فواقی و بعضی را نافع بود و تخم وی بیاض است با شراب تقطیر
 و شکم بر زده و نشان را نافع بود و در وی چون بر سر و پشانی ضا د کنند در سر را نافع
 بود و بر کر زده زنبور ضا د کردن نافع بود و چون با شراب بیاض است و غشای ساکن
 کند و منفعت وی در غام گفته شود انبات الله و بدل او در حلیل و تلطیف با در و ج بود
 غامیز وادی قرن طلست و گفته شد و گویند بلج است سیار و صاحب منهلج او
 است و رازی نیز در حاوی که چنین گفته است که سیار و غشای شونیز بود و در و مر
 و قبی بود و طبعه آن گرم و خشک در دوم و در وی خیلی بود و طبعه وی معده را سود
 دارد و بول براند و صاحب جامع گوید از سخن دیو ری و پس و جالینوس روشن میشود
 که سیار و غشای سم او گوید روشن است که چیست و جای کث است سیار
 صاحب منهلج گوید حب الفقه است و گفته شد در محل خود سیار صباست و گفته شود
 سیار یا میست معروف در ناحیه بیت المقدس است و غنی که در اندرون وی بود
 از انسان الجوز اند و در بعضی ساحل مغرب به قنایه خوانند چون سزند و حوصله او جوار
 دشوار مضاعف شود و شکم براند و چون سوزانند و سخن کنند بهی و کلف و نمش و جوب
 را نافع بود و دند از اجداد و لعاب سیاه که از و پرون آید موی برداء الثعب
 بر ویانند و مانند مداد سپیده بود و اگر کثابت کنند بدان تواند کرد سیف الغراب
 نوعی از سوسن است و از ادویه ها خوانند و گفته شد سوسن و حریف است
 و گفته شد سیکر آن نوعی است و گفته شد سیر جوهر است و کفیل الماد و حریف
 و نمش نیز گویند و او در آبهای ایستاده بود و عطری درو باشد و سخن و حلیل و حریف
 براند و بول و شکم کرده را نافع بود و خواجه پخته خورند و خواجه خام و دو سیطره یار

این گیاه را
 سیار میگویند

معالجه اورام و سده و آب نوبه و بلغم و سوزش و آب کاشنی واجب بازمانده
عنب الثعلب صافی کرده خیسانده شبانه روز بنفشه کهنه و قرص سنان در انگلیز و فلفل
و صبر و ترنم و ملید بعد از آن دو ابی نیکو بود و لبن وی نشاید که قطعا بیاشانند که هیچ یکی
و کشنده باشد و مقدار شری از اصلاح کرده وی باد و بهما که گفته شد از این باز در آب
جذب قوه و مزاج و صاحب جامع گوید ماین چهار انگ تا دو د انگ و صاحب منهن که
شرنی از و انکی بود فی الحکله مضر بود خاصه بمنزاجها که م و مضر بود بمعد و جگر و باه وی و در
سفل منجم کرد اند و لبن وی دو درم کشنده بود و معالجه وی بمیکه و غزاکا و کشنده و منجم
اگر لبن وی بر قوبا و تر و خشک طما کشنده البته زایل کند و لبن مجوس عینوعات این خاصیت دارد
و بدل وی ماز رو نیست شبت بشیرازی شود گویند و بهترین آن سبز ناز و بود که کل او کشنده
بود سخنة وی میان درجه دوم تا سیوم بود و جفاف وی میان اول و دوم و اسحق گوید
که م و خشک است در دوم و وی منجم اخلاط سرد است و سکن او جلع و چون تر بود جراث
وی کمتر بود و رطوبت در و بود افضل و وی سخت بود و چون خشک بود تحلیل از یاده بود
منجم و رهما بود و اگر در زین سرنه آن روغن تحلیل و سکن و جمع بود و منجم و رمی که نهج نباید خوا
اورد و چون شبت بسوزانند که م و خشک باشد در سیوم خاکستر آن ریشها که حاصل شود در سفل
و ذکر و ریشها که نهج چون بران افشانند نیکو بود و اگر بر بوسیر که سینه بود ضاد کنند نافع بود و مقدار
ما خود از شبت پنجم درم بود بلغم لرج که در معده بود و در دپینه و شش راناف بود و فوان امتلاک
و مضی را هم و شیر براند و عصا را وی در گوش سوزا وی را سود دارد و رطوبتی که در وی بود
خاکستر کرد آن و طبع وی باسل بلغم و صفرا را پاک کند و چون سخی کنند و با عسل سرنه تا منعقد شود
و به معده باشد شکم آسان براند و طبع وی در دپشت و باد مار راناف بود لیکن سرد و محروری
مواخف شود و اگر خخته بخورند بعد از آن یکسختن ساده بیاشانند اگر محروری بود و طبع جمل
وی در دپشت و شانه چون سپیده بود یا ریاحی غلیظ نافع بود و سنگ مثانه بریزند و امان خود
وی مصیبت چشم بود و مضر بود بمعد و مکرده و مثانه و مصلح وی لیو بود و گویند مصلح او عسل بود و صا
تقویم گوید مصلح وی در اجسینی یا تر نفل بود و در ای تخم و لیست شبت انوا عمت و از اراج

خوانند از کوه فرو جگر و بفسر و مانع از کوهها بین خیزد و لون وی سفید بود و در کوهی مالود
قاصد بود و در درجه بود و نیکو من مالود و شب بود و اوتار آن یانی مشهور است و در کوهی
کوهی مالود و شب بسیار است اما آنچه پستگست در مغالیه طبعی سه نوعست شفق و رطب و مدحرج
شفق یانی بود و طبعیت او خشک بود در دوم و سرد بود و گویند که رست و خشک در سوم و گویند
که ری وی در دوم بود و چون باد ری سر که بود مانع بود جهت زرف دم از سر موضع که بود و چون
بسر که و غل میخند و دندان مخر که حکم کرد اند و چون با غل بیامیزند قلع زایل کند و اگر
با غل با لوبی بیامیزند حق را مانع بود و پیلان ماده که از گوش اید نافع بود و چون با وری انود
با یا با غل جرب ریش شده را نافع بود و چون باب بیامیزند جهه حله و برص ناخن و دها
و شقاق که از سر ما بود نافع بود و چون یک خر و از و با یک جز و غل بیامیزند نافع بود جهه زنبیلی
که که منتشر شده بود در اعضا و چون باب زفت بر سر مالند سبوسه زایل کند و چون باب مالند
شیش کشد و سوختگی آتش را معید بود و کند غل زایل کند و چون اندکی از و به چشم پاره
بغم رحم نهند شش از جمل نیکو بود جهت قطع خون و منع اسپتی و بچه پیرون آورد و لخته
و لهما و نفع و ورم و وجع از بین و وجع قرحها و انشین بغایت نافع بود و از پی گوید
در خواص او که چون آب نیز اند از به صافی کند در اندک زمانی زود و گویند چون آب
در شب جامه خواب کسی نهند که در خواب با ناک و فواید کند دیگر کنند و خوردن وی
مضر بود تا بجدی که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بسبب آنجا مد و مد او وی
بشیر تازه و قند و مسکه کنند و بدای غل تلخ بود و غل کپا به وزن آن شب الاسانه
و شب العصفور شب قلی است و در قاف گفته شود انشا الله تو شجرة الی مالک در روشن صفا
القان خوانند و آن بنا نیست که در موضعی مناک روید و در میان نهر ها و خندقها و در
جامه پاک کردن سخ آن مانند صابون باشد و مولف گوید آن نوعی از کلیم شویست و در
اصل الطریقت گفته شد و پنج آن مهبل مره سودا بود اسهالی برفق سودمند بود جهت
مجموع زحمات حق الحجام شجرة البت درخت زعفران است باقی اقوال که گفته خلاف است
شجرة البت درخت پیستگست شجرة التیس طراغیو گشت و گفته شود شجرة البرغوث

طباقست و گفته شود شجره کرم صاحب جامع اقبال مخالف یکدیگر بسیار دارد و طباقست
 نکرده و صاحب منهلج مخفی گفته که آن کرم مریم است و آن سه نوع است یکی نوع برنج
 نوع برنجی دهد و بچ آن عظیم است و گفته شد در بخور مریم شجره انار و طباقست
 کرم و خشکست در سیوم و در غار گفته شود انار شجره و صاحب منهلج گوید بهترین نوع کرم
 بود و گوشت وی کرم و خشکست و در شوار مضمضه شود و صلیبی که دارد و غذای بسیار و فواید کرم
 از وی متولد شود و روغن بسیار مضرة وی کم کند و صاحب جامع از قول رادی گوید گوشت
 وی تر بود و کیموس وی محمود بود و زود مضمة شود و فراطیس روحانی گوید بر سببی که فاضله
 غذا، اصحاب مالچو لیا بود بیماری او را در خوانند و از مرغانی خوش آواز بود
 نیکوترین بیه آن بود که از حیوان فریه پشگل گیرند و طبعه آن کرم و تر بود و مختلف بود سبب
 حیوان که از او حاصل شود و رطوبت او کمتر از سمین بود از بهر آنکه چون بکند از نزد تر از پوسته
 شود و گویند خشک بود نافع بود جهت خشونت خلق لیکن مرخی و مغنی بود و مدفن و دفع مضرة وی
 بلیو و نمک و زنجبیل و راسن محلول کنند شحم البط کرم تر از بیه مرغ بود و بغایت لطیف بود چون
 بموم روغن سازند و بر روی مالند و راجلاد همد شحم البط کرمی او کمتر از بیه بط بود و بیه
 خوس میانه بود و بیه مرغ خشونت زبان و در در حسم رافع بود و شحم الاورداء الثعلب نافع
 بود و شقاق لب و روی رافع بود شحم الارض صاحب منهلج گوید قطن است و گفته شود
 انش الله و صاحب جامع گوید فراطین است و مؤلف گوید فراطین را امعاء الارض گویند
 و آن گفته شد شحم النسیل کرم بود چون در خود مالند کز نرکان بگریزند و بپزند باذن الله تعالی
 شحم الاصل بغایت کرم بود و شحم را سود دهد و چون لطیف کنند کز نرکان بگریزند شحم الاصل
 کرم تر از شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی او زیاد و بقوة تر بود جهت کلیل او را م
 صلب شحم الحار شحم الحار نافع بود جهت اثر با که در پوست بود و سوختگی شحم الحار الوی
 بار و روغن قسط در دپشت رافع بود که از باد باشد باذن الله تعالی شحم الاور قابض تر از شحمها
 و شحم متین کلیل در زیاد بود نافع بود جهت لنس و معاویش آن و شحم عرقه تر بود از شحم
 ختر پرو از بهر آنکه زود بپزد و حقه کردن بدان سج معای و تر و خور رافع بود و کسی که زنج

و امراض بیه که گفته شده باشد
 نافع بود

خود باشد شحم الخضر نیکوترین آن بود که از خضر پروان گیرند و رطوبت وی زیاد از
 شحمها بود و فعل وی نزدیک بریت بود لیکن تلین و نفخ در زیاد بود که در ریت کر
 وی کز نرکان کرمی شحم بر میش بود نافع بود جهت ورمها و فرجها، امعاء و کز نرکانی جانوران
 و مقدار زیاد بود از و سه دم بود و اولی آن بود که عوض وی بیه بزرگ کند که قایم مقام وی
 درین زخمها و آن حرام بود و تصرف در آن ناکردن اولی بود و گویند بدل وی شحم کلیل
 بود شحم البلب لطیف بود و الشعلب رافع بود و شقاق که از سر ما بود و جهت طبع روغن
 و نفخ مزمن و برص نافع بود و شرف گوید بیه وی چون در پوست انار کرم کنند و با سم چند
 ریت بر ابر طلا کنند موی بسیار بر ویاند و چون بنا صور مالند زایل کند و اگر بر مفاصل منعقد
 طلا کنند سودمند بود و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند مالیدی نرم تا اعصاب و پرا
 لطیف گرداند و در غایت تلین بود و بدل وی شحم الکلب بود و این زمر گوید چون بر
 داء الثعلب مالند موی بر ویاند و چون در شحم کنند بعد از آن که موی زیاد بر کشیده
 باشند دیگر نروید و چون در کودکی مالند که زائیده باشد از سمه آفتها این باشد و جزی
 باشد او را شحم الکلب نیز میزند شحم زیاد کند و نزول ابر نافع بود و باطل کشیدن شحم الای
 کرم و تیز بود و بیشتر اطباء متفق اند بر آنکه دفع نزول آب میکنند از چشم و علی بن عیسی گوید
 منع موی زیاد که در چشم بود کند و قتی که بچند و بوان مالند و اسحق گوید مقدار آرد انکی از
 تاد و دانه زمرها و کز نرکان را سود دهد و مضر بود بدل و مصلح انار
 بود شحم التی و نندی قاون گویند و در قاف گفته شود شحم الثعلب در گوش راساکن
 کند چون در روغن سوسن بکند از نرکان و بیه پیاده در گوش نهند و در دند از نافع بود
 و گویند چون بکند از نرکان و بر نفوس مالند سود دهد و اگر طلا کنند بر غاری یا جوی و در کوه
 خانه را بکشد بر اغیث برو جمع کنند و بر غوث بیماری گویند و شحم التمسح جالبیوس
 گوید بیه وی چون بر کز نرکانی وی نهند در ساجت در زایل شود شحم الحظل چون از حظل پرو
 او نرکان از سه ماه قوه وی ضعیف شود و کلیل شحم الحظل شحم الحظل شحم الحظل شحم الحظل
 شجره و حسیر قلی است و گفته شود شجره حظل است و در حظل گفته شد شری

شحم الحظل است و در
 حظل گفته شد شری

درخت قطرانست و آن از جنس شجر صنوبر بود و شتروی مانند شتر بود لیکن کوچکتر بود و او
 خارناک بود و آن دو نوعست دراز و کوتاه و در پوست دی فضی بود و طبعش وی گرم
 و خشک باشد نزدیک درجه بیسوم چون ورق وی بسره سبز و بدان مضطرب کند در اول
 دندان از ایل کند و شتروی سرفه را نافع بود و جگر را و نظیر البول و سیمه سرون آورد و بود
 بر انداختن با فلفل استعمال کردن و شکم به بند و شتروی چون با شراب یا شکر مندی کسی که از
 بری خورده باشد و چون با شحم ایل یا میزند و بدانرا بداند که کشته ریح کند و نزدیکی
 او نکرد و شتر او بعد را بدو بود و لذت بود و در سرد آورد و بجه پندارد و اصلاح است
 بعصاره لسان الحمل و جلاب کند شش قاع اشفاقست و گفته شد شش شش است و شش
 و گفته شود شش شش نواست و گفته شود شش شش نوعی از سحر است و درین
 وی دراز بود و پستانی بود و تیریزیان از امره خوانند و در صغر گفته شود و شتر الصغار
 زعفران است و گفته شد شش الحن شتر الحیات و شتر الارض و شتر الحیار
 و شتر النول و حبه الحار و ساق الاسود و سافه و صقیر الحن و شتر الحار و زبره
 البید و حن حله اسم پر سیا و شانت و بلفظ کرمانیان و بر اگور سور کویند و زنان شیراز
 و بر اکیس بری خوانند شقایق صغیر است و گفته شود شقایق صغیر و صغیر و صغیر و صغیر
 و گفته شد شقایق نوعی از دبی پوست بود و آنرا سلت خوانند و پارسا جو بر منده کویند
 و فعل وی نزدیکست بفعل حوبا پوست و نیکوترین جوان بود که تازه و سفید و نرنگ دانه
 بود و طبعش او سرد و خشک در اول و گویند در دوم و خشکی او بیشتر از با قلا و بیشتر بود
 باندک چیزی اما در همه فصلها مانند وی بود چون از بیرون استعمال کنند و چون جو بخته
 خورند فاضله از با قلا بود و در و تخلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذا کندم بود
 و بر کلف گرم کرده طلا کنند و بر جرب ریش شده با سرکه گرم کرده و با سرکه و به بر
 نفس گرم طلا کنند کردن خوب بود و من پیلان فضول از مفاصل کند و ارد او با
 پوست خشک و اهل الملک ضما کردن بر ذات الحن نافع بود و چون مرصوص کنند
 و به آتش گرم کنند و برو جی که از حاره بود و تخمید کنند و بر ورما گرم مسمی عمل کنند

شقاقله
لو در بود

ن بود

و نا

و نافع بود و او بادا بکیز بود و مصلح بود و از بهر آن ویرا بکشد و گویند مضرب و مبتلا
 و مصلح وی باینست باشد و از چون با بکیز سوزند و بر ورم بلغمی و ورمها گرم نهند که از
 و چون باران بکیز رفت و سر کین بکیز بر ورمها صلب نهند بجه دهد و چون با رفت تر
 و موم و بول کدو کان که محکم شده باشند و زیت بر خنار زیر نهند بجه دهد و با عصاره
 سر و دانه کاه و بول کدو و آب رو باه تر یک بر چشم ورم کرده ضما کنند ورم
 گرم ساکن کرد و بجه بر من ورمها گرم بجه و فلفلی و امثال آن و چون
 با بکیز بر پستانی طلا کنند در سرد گرم زایل کند و بجه باده و به که موافق بود
 قلع و زائیل بود و شتر جالینوس گویند وی را اگر سوزانند در قوه مانده بستم سوخته
 بود و بجه گرم و خشک و اگر موی آدمی تر کنند بسره که و برگزندی سک وانه نهند در سا
 در زایل کند و اگر با شراب صبر و زیت تر کنند و بر جرحهای سر نهند منع تورم آن
 کند و اگر بدان دغان کنند خاق رحم را و پیلان از نافع بود و موی سوخته چون
 سخی کنند بسره که و بر بشرها نهند زایل کند و چون سخی کنند با غسل و بر قلع که عارض
 شود در دمان کدو کان مالند نافع بود و چون با کدو سخی کنند و بر جرحها پسر
 افتادند نافع بود خاصه بازیت و چون با مردار پیک سخی کنند و بر جرحی که جرب
 و حله سخت داشته باشد طلا کنند ساکن کند و چون با روغن گل در گوش جگانه درد
 دندان ساکن کند و این زهر گوید اگر بیا و بزند موی طفل مش از آنکه صلب شود بر
 کسی که نفس داشته یا عقب کزیده بود نافع بود و اگر موی آدمی بخور کنند بکیزی زرد
 کرد اند و آب مقطر وی چون برداشته و باده و موی برویند و صفت سوختن وی
 جنان بود که دبی نویر کنند از موی طبعی بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود
 و بر آتش نهند تا بسوزد شتر الحیار و شتر الحیات است و گفته شد شقایق شتر الصفا
 و شتر الکبر کویند و در شاق گفته شد شقایق مرغیت که ویرایام خوانند بپارک
 بوتیار نامند صاحب منهاج گویند بهترین وی کو جک بود و طبعش وی گرم و خشکست
 و خشکی وی بقوه بود مغلوب اسود و ضد بود و بجهانی آورد و مصلح آن سرکه و کشیز

بود و نشاید که اگر از یک سال گذشته باشد خوردن که بخواهد مضر بود و اولی آن بود که بعد از
 کشتن بکر و زراعت کند که بعد از آن بزرگوار از او تا حقیقت بزرگوار باشد
 و ارسطو گوید خاصیتی قوی دارد در قوه ماسکه و درین باب از لیک بلغمی که در این
 گوشت بام حفظ را زیاد کند و نیز قوه جو افسس بدستین می آید و در این
 بشکل خفاش و د و بال ارد مانند بالهای خفاش و بلون هم مانند وی و در وقت وی مانند
 و شب موش بود و این آن خاری بود بمقدار ششی و بدن بکزد و دردی سخت پیدا کند
 از گزندگی وی و صاحب جامع گوید در مدینه مالعه از بلاد اندلس و در ابرق خوانده
 و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی و در آنجا خاری یا مری می خورد
 آنکس که بول کرده باشد سوزش تمام و دردی سخت پیدا شود مادام که خاری وی در آنجا
 باشد و مهرانیس رومی گوید چون بنهند در شیب جامه خواب کسی که عرق بکشد مادام
 که نماند و بود خواب نرود و اگر در فن کنند درین درختی بارور نشود و خشک شود کرد
 و اگر در فن کنند در خانه قومی قوه کرد بدان قوم و اگر بسوزانند آن خاکستر برود
 کس افشانند از یکدیگر پراکنده شوند و دشمن یکدیگر گردند و بعضی آنرا قوه افشانند
 شقایق انعمان شوق گویند یونانی ارامون بری بود و پستانی بود کل و در این
 بیاری لاله گویند و نوعی دیگر است که از شقایق که از آن برون خوانند و گفته شد
 سرد و نوع صاحب منهلج گوید کرم و خشک بود در اول و گویند کرم است در دوم
 و ترو عیسی صبری گوید کرم و ترو در دوم و وی مجمل و منفی بود و جلای و جلای در بود
 و اگر کل شقایق با پوست جو زتر یا میز نر موی را بغایت پیاده کند و خضایی بنویسد
 و اگر در شیشم کنند و در شیب و بالای وی یک مثقال روی سوخته بنهند و در سر کین
 جمل روز و فن کنند چون بیرون آورند در ساعت موبر اخضاب کند شما و عصاره
 وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان و چون کحلها مرکب او می باشد که
 چشم و بد و شریف گوید چون آب وی در چشم کشند حدقه را پیاده کرد و اندوخته نرول
 آب کند و قوه وی دهد و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست گردان تر در شیشم

فمن

لاله

در ابتدا

کشد

کشد و فن کنند و هر کس کرم و سوخته مویر لعلان خضاب کشد پیاده کرد اند و چون
 خطی آید بر کینه و هر شیب آن چهار دم روی سوخته نهند و در بلای وی
 همچنین و سر کین بکشد و در سر کین و فن کنند سه هفته بعد از آن بیرون آورند الی پیاده
 و در ابتدا چون موی را بوی شانه کشد پیاده کرد اند و اگر دست زبان بدان رنگ
 کشد خضایی بیک بود و این رضوان گوید تخم وی چند روز متواتر سر روز یک درم باب
 مشرو یا شانه از برص شفا یابند باذن الله و در سقورید و پس گوید چون بچکان
 بچند و آب آن بکیند و بدان شحوط کشد سر را شقیه کند و چون بچکان قطع بلغم کند
 و چون بچکان بخراب و بر درم کرم شحم خمد کند زایل کند و آثار قرصه که روی باشد
 پاک کند و چون زن بخود بر کیر و حیض براند و چون ورق و قصبان وی همیشه جوهر
 و جوهر کبر سیر بر اند و شفا را نافع بود و شقایق نافع بود حتمه نمش حرب ریش مشق قوبا
 و الله اعلم شقایق قس شقایق است و شقایق قل نیز گویند و گفته شد و بعضی از آن و آنجا
 نیز گفته شود و منصور گوید در مریا وی قوی کرم بود و سخن معده و جگر بود و منی زیاد
 کند پس چون احوال آن کنند و این واقع گوید کرم و ترو در اول رطوبت و ک
 بیشتر از خار بود و میوه بود و باه را زیاد کند و نوظ آورد خاصه مرابیل
 و جالینوس گوید کرم و ترو در سبوم شریباید و قوه باه و بد و حیض براند و مقوی
 اعضا بارد بود و در سقورید و پس گوید در ابتدا استقامت نفع بود و مقوی اعضا
 بود و بدن و منی بخراید و نوظ تمام آورد و فو پس گوید از قول بعضی که موی
 صلب بود و ذکر و منی زیاد کند و لذت جمل بخراید و بچه فرود آورد و اخناق رحم
 را نفع بود و کزند سبک دیوانه و پس که زمر ایشان سرد بود و مقدار مایه خود از و
 دو درم بود و شقایق الریس گوید طن من است که سخنه وی لطیف بود و ترطیب وی
 قوه در ریح زیاد کند و رازی گوید بدل آن بوزن آن در چینی و تخم کز بود
 و پیاده کردن وی مضر و شیش و مصلح وی پر پیاده و شان لود یا نبات که جگر آب
 سازند و بیاض مانند شقایق است و گفته شد شقایق بلواسه و پیاده گویند

کدر بری بود

شقایق بزبان دکهن
تولی گویند

بپاری کاسکینه و شیرازی کاسه شنگ کرم بود و در وی ز موی قوی بود اما کلیل ریح
 غلیظ بود که در امعاء خورده و وی دادیم بود شکر و در آن استخوان خوانند و آن
 اسفوردون است و گفته شد و قلمی آنجا گفته شود انشاء الله تعالی و آن موی بود و در
 الاجساد و حافظ المونی خوانند بغایت کرم بود و بول براند و چون تر شود بکوبند و چون
 باشد بپزند با شراب و بپاشانند کزندی جانوران و ادویه کشنده را نافع بود و سینه را
 از کموس غلیظ پاک کند و مقداره و درم با ماء الحبل بپاشانند فربه امعاء و عروق را و ریح
 معده را نافع بود باشد و چون با حرف و غسل و رایتج بپاشند چون خشک شود و بپزند
 سرفه مزمن را نافع بود و چون با سرکه بر قفس نهند در دستان کند و اگر آب بنماید بکند
 مجبین و چون زن بخورد بر کبر حیض براند شکر مسخ شکویند و آن خشک بود
 و گفته شد شکای صاحب منهلج گویند که حیثیت در قوه باشد باد آورد و بکوبند و بپزند
 سینه بود و گویند زرد و طبعه وی کرم و خشک باشد در سیوم و گویند کرمست در اول
 و خشک بود در دوم و کلیل لطیف بود و گویند چون در شب جامه خواب کدکان نهند نافع بود
 جهت آب رفتن دمان ایشان وی قیاح طلا کردن و بسوخت کردن و با شراب شیرین
 مانع بود و در طوبه معده و باد که در رحم بود سود دهد و پستمل از وی و درم و جالینوس
 گوید مره سود او بلم را نافع بود و مقوی بدن بود و معده و امعاء پاک کند از فضلهای
 و جذام را نافع بود و فوس گویند جذام و برص و بهن را نافع باشد چون با استین رو
 بپاشانند و مسمن بود و صاحب لوم گویند پستمل از وی بچندرم بود و گویند مضر است با
 بشش و ریح وی صمغ عربی بود و درم ملازه را نافع بود و درم مقعد و ریح وی سیلان
 رطوبه مزمن از رحم بیرون آورد و خون رفتن از پینه و مجوع سیلان رطوبات
 از بدن کند و ریح رئیس گویند نافع بود پنهانی گنده خاصه صبیحا و مؤلف گویند شیرازی
 این را خار ملک گویند و او نبات کوی بود و در زمین که سنگ بود روید و جهت تب
 ریح و تب سرما بکلاب خورند بغایت نافع بود شود ثا الکوث است و گفته شد
 شکر تراب الماک خوانند و امل عراق و امل مغرب ریح الفار و بپزند

بپاری کاسکینه و شیرازی کاسه شنگ کرم بود و در وی ز موی قوی بود اما کلیل ریح
 غلیظ بود که در امعاء خورده و وی دادیم بود شکر و در آن استخوان خوانند و آن
 اسفوردون است و گفته شد و قلمی آنجا گفته شود انشاء الله تعالی و آن موی بود و در
 الاجساد و حافظ المونی خوانند بغایت کرم بود و بول براند و چون تر شود بکوبند و چون
 باشد بپزند با شراب و بپاشانند کزندی جانوران و ادویه کشنده را نافع بود و سینه را
 از کموس غلیظ پاک کند و مقداره و درم با ماء الحبل بپاشانند فربه امعاء و عروق را و ریح
 معده را نافع بود باشد و چون با حرف و غسل و رایتج بپاشند چون خشک شود و بپزند
 سرفه مزمن را نافع بود و چون با سرکه بر قفس نهند در دستان کند و اگر آب بنماید بکند
 مجبین و چون زن بخورد بر کبر حیض براند شکر مسخ شکویند و آن خشک بود
 و گفته شد شکای صاحب منهلج گویند که حیثیت در قوه باشد باد آورد و بکوبند و بپزند
 سینه بود و گویند زرد و طبعه وی کرم و خشک باشد در سیوم و گویند کرمست در اول
 و خشک بود در دوم و کلیل لطیف بود و گویند چون در شب جامه خواب کدکان نهند نافع بود
 جهت آب رفتن دمان ایشان وی قیاح طلا کردن و بسوخت کردن و با شراب شیرین
 مانع بود و در طوبه معده و باد که در رحم بود سود دهد و پستمل از وی و درم و جالینوس
 گوید مره سود او بلم را نافع بود و مقوی بدن بود و معده و امعاء پاک کند از فضلهای
 و جذام را نافع بود و فوس گویند جذام و برص و بهن را نافع باشد چون با استین رو
 بپاشانند و مسمن بود و صاحب لوم گویند پستمل از وی بچندرم بود و گویند مضر است با
 بشش و ریح وی صمغ عربی بود و درم ملازه را نافع بود و درم مقعد و ریح وی سیلان
 رطوبه مزمن از رحم بیرون آورد و خون رفتن از پینه و مجوع سیلان رطوبات
 از بدن کند و ریح رئیس گویند نافع بود پنهانی گنده خاصه صبیحا و مؤلف گویند شیرازی
 این را خار ملک گویند و او نبات کوی بود و در زمین که سنگ بود روید و جهت تب
 ریح و تب سرما بکلاب خورند بغایت نافع بود شود ثا الکوث است و گفته شد
 شکر تراب الماک خوانند و امل عراق و امل مغرب ریح الفار و بپزند

پستان زمان کند و چون و هج مریک بمقدار جلد و رخی بیاض باشد و چون در
 حسابی از جاورس یا رخ کند و بخورن حرقه اعمار نافع بود و در حق سوزم کند و در حق
 که از پیکان زهر دار بود طلا کردن نافع بود و شریف کوبید چون بار و غن سوزم را از حق
 بر روی طلا کند و نر اصفافی کرد اند و کلف ببرد و منجمد نگه دارد و پیشتر از این که در
 زمان و با نافع بود و خوردن او شوقه طعام را ضعیف گرداند شمشاد مرزنجوش است
 بود و در اذان الفار گفته شد شمار را از این است نزدیک ایل مهر و شام و گفته شد
 شمشاد نفس است و گفته شد شمشاد شوقه کوبید و آن قاقله صغار است و گفته شد شمشاد
 و ستوبه است و گفته شد شمشاد پاری شکار کوبید و آن ابو خلس است و گفته شد
 و انقلیا نیز کوبید و ورق دی چون با شراب بیا شامند شکم بندد و در حق وی بوق کاه
 ماند اما خوش بود و آن کا و زبان تلخت و در کوهما سرد سیر وید خاصه در کندان پسته
 تو در بست و گفته شد شمشاد صاحب جامع از قول نمبی کوبید که شنبلیله فحل سورج است
 و صاحب منهلج کوبید و ورق سورج است و قول اول صحیح است و بیکو تر آن سفید تازه بود
 و طبعه او گرم و خشک بود و بیدن وی صداع سرد را نافع بود و باد و ما غلیظه که در دماغ
 بود بکشد و سده دماغ و بینی بکشد و چون اول باران باشد که هنوز آفتاب بجای نرفته
 باشد بکشد مانند بهار نافع بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و در خواسته شیرازی از بهر آنکه بیشتر بر سر اعمار وید و شمشاد نوعی از جلد است بسیار سی
 جگ خوانند و بیشتر از آن کوبک بود و بزرگ بود و صاحب جامع کوبید بیشتر و بزرگ
 و چیده بود و لون ظاهرا آن زرد بود و باطن آن سفید و عطرا آن شیراز از آن قاتیای اکبر
 و آن و مع است و در و او گفته شود انشا الله به و بهتر از شمشاد و سفید املس بود و چون
 بوزند در دار و ما چشم بکار دارند و صفت سوختن وی چنان بود که شمشاد را در کله کیر نیکی
 که سر کین وی سرشته بود و در تنوری نمند که آتش آفته باشد تا بسوزد و علامت سوخته وی
 آن بود که سفید شده بود و اگر سفید نشده باشد دیگر بار در کیرند و در آتش برند تا تمام بسوزد
 پس آب سخی کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر سخی کنند و بکار برند و طبعه آن سرد و خشک بود

دلو

و کوبید و سخی کرد و چشم بود و زایل کند و نشف و طبعیت دهد و اگر نه سوخته در چشم کشند
 و طلا کند و در و کوبید سوخته در چشم کشند نشف و طبعیت بیشتر کند و تخفیف در و زیاده بود
 و کوبید و سخی عمل کرده باشد نشف لی لذیذ کند و سپون کردن دند از طلا
 و مسکن و جها کرم بود مقدار نیم درم اما مضر بود و شمشاد و مصلح وی غسل بود و بدل آن و ک
 شمشاد و شجار است و گفته شد شمشاد فراپیوست و گفته شد انشا الله و در حق شمشاد
 شمشاد است و حبه السودا کوبید بسیار سی سوزم کوبید و بیکو تر آن وی فیه بود و طبعیت آن گرم
 و گفته شد در سیم قطع بکشد و جلد دهد و محلل ریح و فح بود و در مهای بلغمی کمنه شده
 و در مهای صلب چون بکوبند و با کمیز کوبد کان که مانع نشده باشند ضما و گفته شد که از اند
 و چون با سرکه و جوب صنوبر بپزند و بدان مضمضه کنند در دند از نافع بود و چون بک
 و آب تر کنند و بر ناف طلا کنند گرم در از پرون آورده اگر آب حطل بر ناف طلا
 کنند جبه الفزع پرون آورد و چون بریان کرده سخی کنند و دایم بوبند ز کام سرور
 نافع بود و اگر سخی کنند و با قدری روغن حبه اخضر یا میزنند و سه قطره در گوش بجا کنند
 حبه سردی و باد و سده که در گوش نافع بود و اگر در زیت خیسند و سه چهار قطره
 در بینی بجا کنند از جهت لکامی که عطسه بسیار کند سود دهد و اگر سوخته و بار و غن سوز
 یا روغن چنانکه موم در آن که آخته بود بر سر کل طلا کنند موی برویند و روغن وی
 چون سوط کنند غل و نفقه را نافع بود و چون بکوبند و سرور و مضر از نیم درم باب
 کرم بیا شامند کزنی سبک دیوانه را سود دهد و چون سخی کرده با یک کجین بیا شامند
 تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه برهن و بر ص طلا کنند سودمند بود و اگر با غسل و آب گرم
 بیا شامند پیک کرده و مثانه بریزند و با غسل و روغن کاه در درم و در کرده و در
 که نفا را بود در زمان امساک خون نفایس نافع بود و چون سخی کنند با لول و بر ریشها
 سر نمند و بدان ادمان کنند پاک گرداند و موی برویا و چون در خلها کنند و در است
 نزول آب بکشد باید آن سوط کنند و آن کند و قطع تا لیل و خیلان و بهن و بر ریش
 ریش شده کند و بر پیشانی طلا کردن درد سر که از سردی بود سوزد و سوزد و سوزد

پروموند
اور رضا بیگم

و

کجاست و بوی تند و بلندی منهد که غلیظ باشد پیرون آورد و او مسکو و سدر بود
و شیرانی و اودا سنگ خوانند و اگر در میان کندم نود آن نان بغایت سدر و مسکو
ایکدوم بدل آن خنوقی بود و اگر در میان شیر خشک است و بیاض مانند بغایه منوم بود
چیزی و وجوب کران آورد و روغن دی جهت قوباز روغن کندم نیگوتر بود
و چون بر صغی مانده خواب معتدل آورد و رازی گوید بدل آن فواست و ابن موسی
گویند گیلیم در میان کندم آن وقت بسیار شود که کندم تباه خواهد شد و العباد بالله
من ذلک شیخ حسن اجل است بسیار کسی روغن کنجد گویند و شیره گویند طست او
کریم بود و ترش قاق و خوشنه سوداوی خورد و طلا کردن نافع بود و چون موز
در وی سزند مویر انگاه دارد و قوه دهد و خوردن وی باب موز حکم دومی
و بلغی را با نم بود و زایل کننده ضیق النفس و معتدل طبعه بود و سوم را با نم بود
و خوشنه خلق و سر فرید و سهو که طعنها چون در طبخ کنند و دروغیطی بود و مرخی معده
بود و صلح وی بان بود که بریان کنند و بعضی گویند که سودا و ایراسیم نفع ندارد
اسبهاست و گفته اند شیران دم الاخر این است و گفته اند شیرزق و شیرنج نیز گویند
صاحب جامع گوید سرکین خفاش باشد و گویند بدل او صاحب منهج گوید بدل
خفاش است و گویند شیراوست و مؤلف گوید آنچه محقق است شیر خفاش است که
سبح مرغ شیر نذر الد لا خفاش و شیر مرغ که مردمان با فواه گویند شیرزق است
و ابن مؤلف گوید که مرغی مست که او را اسم خفاش خوانند بمقداری کوسفیدی و دو
پستان دارد و از پستان وی شیر آید و بچه را شیر دهد و آن شیر را شیرزق خوانند
و طست آن گرم و خشک است بغایت گرم سنگ مثانه میریزاند و ناخن و سفیدی که
جشم بود چون در چشم کشند زایل کند شیرابه خشخاش است و گفته اند شیر
شو نیز است و گفته اند شیخ حبشی فضل بسیار است و گفته اند شیخ البحر حیوانی
دریا است که پروینی ایشان مانند کوباله لود و گویند روز شنبه از دریا پرون نباید
شاف خوری پوش در بندی است و گفته اند شیر ابج ابج چون در شیر خشک است

باشد
۷۲

فعل

[illegible]

پاک کند و دهن صافی کند و جوش بن الحسن گوید نشاید که صبر در سرما سرد و گرم را با هم بکشد
 اما در زمانی معتدل که اگر در سرما سرد بکشد معتدل باشد که اسهال را برطرف کند
 از بهر آنکه مرغی عروق را منقبض می کند و پس از آن گشاید و خون روان شود و در وقت
 کرب و منقبض آورد و قوه وی در طبقات معتدلی که دور و زی باقی ماند و صبر سقوی
 ضد آن بود و چون بیاشامد بخاری لطیف از متضاعد شود بهر قوه با هم در سبب
 آنکه چون متضاعد شود جزوی لطیف بحسب اجوف رسد و از فضول پاک کند و ششهای
 چشم بخواهد و بدن سبب است که صبر در ابارجات و معاین کنند و صبر چون ششها
 زیاده اسهال کند و چون مغبول کنند قوه و ابی بسیار نشان کند و از طبعه و در وقت
 بیرون رود و صفت شستن وی صاحب جامع گوید بیکر صبر سقوی یک رطل و چون
 کنند و بمخل صفتی که بپزد پس فستق ربع رطلی و از ادویهها ایاره مصطکی حبلسان
 دارچینی عود بلسان سبیل اسارون از هر یک سه درم این دار و ما در و رطل اب شیرین
 بپزند تا نیمه باز آید و بکوبند و در دست مالند و صافی کنند و صبر کوفته بچند دریاون
 ریزند و این آب بر ورزند و بشویند و بنهند تا آن آب از صبر صافی شود و دیگر بار دریاون
 کنند و در دم باز بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا مانند خاک گردد و بعد از آن آب
 از و بریزند پس سه درم زعفران با وی بپا بپزند و بوقت حاجت استعمال کنند شربت
 از و بپایین بکوبند و در دم تاد و در دم تاد و در دم تاد و در دم تاد و در دم تاد و در دم تاد
 از ناشیسته ضعیف گردد گویند سهل سودا بود و آنچه به معقول باشد صاحب منهاج
 گوید شربتی از و با من نیم درم تاد و در دم تاد و در دم تاد و در دم تاد و در دم تاد و در دم تاد
 بود شربتی از و از و دانهک تا نیم درم بود و مضر بود بعاقل و بکثیر است و مضر
 بود بکثر و معتدل و مصطکی و ورق گل سرخ بود و منضوری گوید شربتی از و یک
 مثقال تاد و مثقال بود و بون سخا پیاده بد بود و صبر ششها بپختن کردن مضر بود
 بمقتضای بهر آنکه خشکی وی در درجه پیوم است و معتدل بعضی بود و مزاج وی سرد و خشک
 بود و چون بران بگذرد بشکافد و شریف گوید و چون باب کند تا سختی کنند و طلا کنند جزو

معدله

بپزند

و مقل

بر کوبند که از معتدلی باشد چندی از و گویند بیکو ترین معالیه این رحمت بود و باید که
 چون باشد از و روغن گل که در طری اسری یا قلی حک کرده باشد مال از وی آن و اگر در
 آب شستن بکشد مل کند و بر ریش منی و بر جبهه و شری طلا کنند نافع بود و بدل صبر وزن آن
 حفظ باشد در معده بوزن آن پختن و گویند بوزن آن محض و آب شستن بود
 و بپایان سی مانیایه گویند و طبعه آن گرم و خشکست در دم و آنرا از مایه پانزده
 که از مایه اشته خوانند در گرم سیر شیر از و خطی بر از و حاصل شود و نشف رطوبت
 و جگر و جوج و رک بلغمی را نافع بود و کند دمان که از فساد معده بود زایل کند و
 بپزد و جرب و حله آورد و صدف بهترین آن سفید باشد که در آب شیرین بود طبعه
 آن خشک بود و صدف فیروزه و صدف فرورانا سوخته نشاید که استعمال کنند از
 بهر آنکه بغایه صلب بود و چون بسوزانند قوه وی در غایه بحفیف بود و اولی آن بود
 که بغایت سختی کنند و این باب عامست مرضی که جوهری حجری بود پس چون شها
 استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خپشت از بهر آنکه بحفیف بود و بغير لذع و چون با
 سرکه بشویند و غسل یا شرباب نافع بود جهت جراحتهای عفن خپشت و گوشت صدف
 ری چون سختی کنند و طلا کنند بد بزر خشک گرداند بقوه و صدف جذب سلی و عظام
 کند و بکین وجع نفوس باشد چون ضا د کنند و چون با سرکه سخت کنند منع رعا ف کنند
 مسکن وجع معده بود و چون بر سپر ضا د کنند و را کند تا خود را کند نافع بود و چون
 زن بخورد بر کبر حیض بر اند و گوشت وی کرکمی سک دیوانه نافع بود و مرق صدف
 کو جگش بر اند و بدن بخور کردن اخشا ق رحم را نافع بود و شیم بیرون آورد و صدف
 سوخته در جلیل و جلا دندان و در محلهای چشم پختن کنند و ریش خشم را نافع بود
 و غلط اجزاء از ایل کنند چون طلا کنند و منع موی زیاده که در چشم بود کند بعد از آن
 که بر کنده باشند دیگر نروید و سوختگی آتش را نافع بود و در دل و مقدار مایه و
 از و یک مثقال بود و از آب وی سه درم و صدف سوخته منقرا زایل کند و سختی
 گوید خوردن وی مضر بود بشانه و صدف او غسل بود و بدلای وی و است صدف البوسیر

نوعی از صدف است که در ساحل دریا، قلم بسیار بود و در بحر حجاز نیز می باشد و چون در
خود و دکنند و اسیر را سود دهد و پند از و چون سوزانند و جیل بر شند قطع نماید کند
و ترخ را سود دهد و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود الاوی طبقات داشته باشد
و بوی وی گریه بود و لون او ز فیروز بود که بسیاری زن و در قلم بر کبه معروف بود
الحیدر زعفران الحیدر است و گفته شد موضع خود صریح الطحال شجرة الطحال است و گفته
صرو شکر است و گفته شد صروف صبح است و گفته شد انشا الله صبر را
است و گفته شد صبر زیر کوبید و آن حیوان است که جگ مانند می که شب آواز کند
و بیشتر از ج و اسک کوبید و دیسوی برید و کوبید چون بریان کند و خورد در دشت
سود دهد و جالینوس کوبید بعد از آن که خشک کنند کسی که قوی بخد داشته باشد شترتی سرد
ازین حیوان با سه دانه فلفل یا پنج عدد یا سفت عدد یا مثل وی فلفل در وقت سحران
درد و صاحب منهل کوبید چون در زیت بپزند و در گوش جگانه درد گوش ساکن کند
صرفان اسرب را صرفان کوبید و نوعی از خرما، سرخ فربه است و از ارم صرفان
کوبید پیازی مکتوسم و در تر گفته شد صبر بیشتر از وی آسته کوبید و پیوناسی
اور بغلیس و آن دو نوع است در از ورق و بن ورق و سری را نرسد خوانند و در
قوة مانند حاشا بود و در از ورق اقی بود از گرد و ورق و نیکوترین آن که جگ ورق
بری بود و طبع آن گرم و خشک باشد در سوم ملطف بود و محل درد و رکن را نافع
بود و در دندان که از سردی بود و چون بخاید ساکن کند و طبع وی چون با شرباب یا ش
گزندی جانور از اسودد دهد و چون با پنجه یا شامند گزندگی جانوران و دفع مضره
شوکران و افیون کند و چون با پنجه یا شامند دفع مضره صحن کند و با خیار زه
خوردن کوفتی عضله را نافع بود و معده و جگر را نافع سود دهد و اگر بار و غن ایزد
سقوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد و با سر که مطبوخ را نافع بود و حیض و بول براند
و فضول مراری بیرون آورد و اگر با عمل لعل کند و در طارحه و شش گرم را نافع بود
و خوردن وی غشیا را سود دهد و چون بپزند و آب او بیا شامند گرم را بکشند و جگ

پروین بود و داشتند و طعم باز دید کند و باد را تحلیل دهد و تاریکی چشم و مشکوری که
بدر طایفه اشخاد است سوز زایل کند و مقدار نیم مثقال پودر و روغن وی سینه و
را نیکو بود و اگر با سوبین رو رهمنا، بلغمی ضا کنند بعد از خوردن وی مضم طعم
کند و معده را معار از بلغم پاک کند و غذا را، غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر
نفع دهد و سینه بکشاید و چون قضیب وی با عناب بپزند و آب آن بیا شامند و
طبع دقیق گرداند و این خاصیت در موجود است و اگر با انجیر خشک بخورند و عرق
را بپزند و کوبند و در وقت قحط و در وقت قحط و در وقت قحط و در وقت قحط
در وقت قحط و در وقت قحط و در وقت قحط و در وقت قحط و در وقت قحط
مشغال بخورند و بران جفند من زول آب کند و از زول این باشد و ذمن را نیکو
گرداند و گزندگی عقب را نافع بود و خون صغیر نزدیک بقول که مضیف چشم بود نهند
ضرر آن زایل کند و نوعی از صغیر پستانی است که آزمای کارندان ضعیفه از و باشد
در قوه و در تیر ز بسیار کارند و از ارم و خوانند و این مؤلف کوبید در شیر از شیر
کارند و صغیر مضر بود و بار پیرو مصلح او سرکه، انکوری است صغیرین سفین نیز
کوبید و آن پنجه است و گفته شد صفاف خلافت و گفته شد صغیرین سفین
اهل است و آن ۶۶ است و گفته شد انشا الله صغیرین سفین که از اطراد و
کوبید و گفته شد انشا الله صغیرین سفین که کجشک را صید کند و پیازی باشد
خوانند و به بری تا بینا و ابو عمار نیز خوانند کوشش او گرم و خشک بود و چون بپزند
و خشک کنند و سخت سازند و درم از و بیا شامند بآب سرد بنام شامه روز
سرفه، سرد و رور را نافع بود و زمره وی ابتدا، زول آب را نافع بود و چون
در چشم کشند و قوه با صره دهد و سرکین وی بوی کلف مالند زود زایل کند
صلون خنوب بنطی است و شروی در مصر تحت الکحل خوانند و اناغورس نیز کوبید
و خنوب گفته شد و بنوب گفته شود انشا الله صغیرین سفین که پیازی باشد
و آن عقیق است و گفته شد انشا الله صغیرین سفین که پیازی باشد و خشک

علامه ابن سينا
در کتاب الطب
در فصل منافع
در باب منافع
در باب منافع

لیکن بعضی از بعضی فاضله بود و صمغ را بشیرازی اند و گویند و بهای بی نده صمغ
 بهترین صمغها باشد و نیکوتر آن بود که صافی بود و خوب اندک داشته باشد و سفید
 و شفاف بود و چون در آب نهند زود بکند از طبع آن معتدل بود و گویند گرم بود
 و گویند سرد و خشک بود و در قبضی مست و جفائی با اعتدال سرفه گرم را نافع بود و
 صافی کند و قوه معده دهد و اسهال صفراوی را نافع بود و شری از دود و متعال بود
 و شونه پینه و خلق و قصبه شش را نافع بود و حده او ویر بشکند و اسحق گویند صمغ
 مبطل و مصلح وی کثیر بود و بدل آن صمغ بادام و حب الاس و گویند مصلح او شراب
 صندل و کلاب است صمغ التوز بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت
 جوان گیرند و طبع وی مایل سردی بود و گویند گرم و نر بود و صمغ بادام شیرین در خلق
 و سرفه و تب و دن را نافع بود و فزونی آورد و صمغ بادام تلخ قابض و سخن بود و چون
 بیاشامند نقش دم را نافع بود و اگر با سرکه بر فو با مالند زایل کند و چون با شراب
 بیاشامند سرفه کهنه را نافع بود و پشنگ کرده را بریزند و گویند صمغ بادام مفید بود
 بسیار و آن قند و خشک شش بود و بدل صمغ عربی و کثیر بود صمغ الانجلی بهترین آن
 صمغ آلب بود که از درخت کهنه گیرند و در و کرکی و خشکی بود و گویند که گرم و تر بود در
 شش و سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند پشنگ کرده و مانند را بریزند
 و چون با سرکه بر فو با مالند زایل کند و جراحتهار ابطال آورد و چون در
 چشم کشند روشنایی زیاده کند و چون در سرکه حل کنند و بر شامانند حصار و شری صمغ
 طلا کنند سود دهد و اسحق گویند مفید بود و بهر زود مصلح او قند است صمغ الساق چون
 در دندان گیرند درد ساکن کند و جراحتهار را نافع بود و اگر در شیفات کند روشنایی
 چشم زیاده کند صمغ المحروش حلیث است و گفته شد صمغ الدامین نیکوترین آن بود
 که صافی بود و بهرخی مایل بود و در غایت حده و حرافه باشد و تلخی تمام و موافق گویند از
 بشیرازی او و وک خوانند و از حد و شبانکاره خیزد و در جای دیگر بود ملطف
 بود و بادا غلط که در معده و اما بود سود دهد و تلخی که در معده بود لطیف کرد

در قوه گویند ماته حلیث بود و موافق گویند حده در دندان استمال کردن مقدار نیم درم
 تلخ بود و اگر از صمغ السذاب گرم است در پیوم و خشک در دوم باد با راسک بود
 خشک که از اند و ریش چشم را نافع بود و چون بر آن افشانند و خازیر که در خلق و شیب
 که از اند چون دایمی سوط کنند و بدل آن دو وزن آن حلیث است صمغ السذاب
 سرد و تر بود و خشکی ساکن کند و شکم بندد و مره و صفرار را نافع بود و صمغ جزا رومی که با
 و گفته شود صمغ الطروش است و گفته شد صمغ القهار کثیر است و گفته شود انشا الله
 و حده العنبر صمغ السذاب البری تا فیه است و گفته شد در موضع خودش صمغ الکبری
 گویند نیکوترین صمغ آمر و آن بود که از درخت کهنه گیرند طبع آن گرم و تر بود در شش
 و ریشهای آن را سود دهد و پشعل از دود و متعال بود و گویند مفید بود و بهر زود مصلح آن مل
 از مخی باشد صمغ البطل عک است پیای نبات گویند و بشیرازی کند و طبع
 آن گرم است محلل ملطف بود و در خواص صفت نزدیک مصلح باشد صمغ السرو گرم
 و خشک در قوه ماته صمغ سذاب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سوط کنند رطوبات
 دماغ را پاک کند و چون با گلنار بر ریشهای سرافشانند پاک کند و مجموع ریشهای
 اعضا صمغ الغنوبر را نافع است و گفته شد صمغ الطروش کثیر زود خوانند و بشیرازی
 کنگری و آن تراب القی بود و در کنگر و گفته شد انشا الله صمغ الزیتون اصطک
 و گفته شد و صمغ بری وی از ادویه قتاله بود و چون در چشم کشند شکوری و تارسی
 چشم زایل کند و بول و حیض براند و چون بر دندان خود ده نهند درد ساکن کند و جوب
 دیش شده را سود دهد و بکند از دود و بدل آن عصا رطوبت بود و گویند بدل
 آن شونیز است صمغ البساط صاحب جامع گویند پونانی کثیر و قلا خوانند معنی آن
 بخاری از سنگ ساخته و آن چیز نیست که از خام و پشنگ می سازند و صاحب
 منهای گویند معدنی باشد و مرکب بود از صبر و مر و خون پیادشان و عک و از
 و صمغ عربی از سریک جزوی اصل مرجان و زاج از سریک نیم جزو و گفته و بخته باب
 صمغ بهر شد و بدیواری کج سفید کرده باشند بزنند و با کتد تا خشک شود و مر

که نمونه تر شود نیکوتر بود و مجفف جراحی بود و منع خون و ریم کند و زیشای بر صلاح
 آورد و صندل ایضاً نیکوترین آن مقاصری بود زرد رنگ و طبعه آن سرد باشد
 در پیوم و خشک بود در دوم و صاحب منهلج گوید سرد بود در آخر دوم و خشک بود
 در پیوم در سرد و خفان را و جگر و کرم و محرومی مزاج را بغایت نافع بود و در پیوم
 معده و چون باب صلایه کنند و کلاب اندکی کافور برشند و بر پنهانی طلا کنند
 در سردی که از حراره بود ساکن کند و چون در حمام بانوره در خود مالند لوی آن ریل
 کند و چون باب غلب الثعلب یا حی العالم یا باب برهن یا طلب برشند و بر
 نفس کرم طلا کنند و ورم کرم را سود دهد و مفرج و مقوی قلب بود و چون
 مخلوک کنند اندک حرارتی در و پیدا شود همچنان که از دار طین و مضروب با و از قی
 آن جلاب نباتت و بدل آن آشته صندل احمد سرد و خشک باشد در دوم
 و گویند سرد تر از سفید است و گویند سفید سرد تر است از سرخ لیکن سرخ خشک تر است
 آن صندل که با روم کرم بود و منع ماده کند و حمزه طلا کردن و در سردی را بغایت
 مناسب بود و در غریب گویند چون باروغن زین بر اعضا مالند در زایل کند و ممو گوید
 صندل سرخ بغایت سرد تر از صندل ایله بود و بدل آن فو قست صندل سرد تر از
 کالج خوانند و صفت آن در حاکفته شد و در پوست چ صندل صغیر فضی و قریب
 قلم و از قی سحر اناغ بود چون بروی نمند مانند ضاد و چون بیاض مانند شکر میند و اگر
 در و رگند بر سوختنی آب کرم نافع بود و او معتدل بود در حرا و گویند در اول و
 آن تر از لای آن بود و جراحی را نیکو کرد اند و غرغره بطبخ قشر صندل بر کردن
 بلغم را جذب کند و بیرون آورد و دغان وی نافع بود جهت کسی که در مژه وی
 استرخاب و سر عتی و زخمی که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون بیاض مانند در و
 جگر و ریش نشین را نافع بود و کرمی سبز است در درخت صندل بر آن بقوه زراراج
 بود و قشور سرد و صندل چون زنان در شیب خود ده کنند که و سیمه سرفون آورد و
 وی چون بگویند و ضاد کنند و بر ورمها صلب کرم نمند در د ساکن کند و جراحی

تا زده که خون از و روانه بود سود دهد و چون با سر که بیزند و بر دندان نمند در د ساکن کند
 و چون باب یا ما العسل یا شامد یک مثقال نافع بود کسی را که در جگر وی طغی بود و پوست
 و در دغان وی عین عمل کند و چون جوب او در سر که بیزند و در دغان نگاه دارد در دندان
 زایل کند و اگر سوزانند و دغان وی در دغان وی چشم کنند و مژه نیکو بود و سوی مژه بریزند
 و اگر آب در دغان باز دارد و شریف گوید تر صندل کبار چون با عسل برشند و سر باید از سردی
 و اگر آب از قلع خلاص یابند و جوب وی چون باب بیزند و اعضا کسی که از زخم شید
 یا شد بدان بشویند نافع بود و بدل آن زفت است صندل ذوب بود و گفته شد صندل و بر
 و اگر آب است صندل را که از زمین می آورند بلون مر بود و در جراحی استمال کنند و قطع اسهال
 کند و ازین صندل شکل حفص قرص می باشد و از ابول الابل خوانند و جراحی استمال
 آورد و صوف الارض فرا پیوست و گفته شود صندل پیاری نیم گویند و طبع آن گرم
 و خشک و نیکوترین آن نرم بود و پیوسته خشک است در پیوم و مجفف بود صفت سوختن
 آن مانند ابر نیم بود بکیرند یک آسنی یا کواری نو و کواری نو بهتر بود و در دغان
 کند و در یک نمند و بر سر آنش نمند و طبعی بر سر آن نمند که صندل استمال کنند تا آن
 که سوخته گردد در شیار نافع بود و گوشت نواده در زیشا بخورد و پیوسته ناسوخته که جگرین باشد
 چون با زیت و سرکه ترکند یا شراب و ضاد کنند بر جراحی جگرین در ابتدا موافق بود
 و بر جایی که ضری شده باشد یا استخوان شکسته و چون با سر که در دغان کل ترکند ضلع
 و در و چشم و مجموع اعضا نافع بود بر آن ضاد کردن و شریف گوید خرفه صوف چون بر
 کردن بر وندکان بندند خشکی بریشان کار کند و چون پیوسته زده بیا کنند میان انگشتان
 و پای که شق کرده باشد شقاق زایل کند و باید که یکشنبه روز را نکند پس بیرون آورند
 و دیگر بار مکرر کنند و رازی گوید چون پیوسته صوفی که گوشت آن کوسه آن کرک خورده
 باشد که در بدن انکس پیدا کرد و میفر اطمین گوید ریمانی بخی در کردن کا و بندند در دغان
 کرد و عاجر صوطه نوعی از سلفیت زرد رنگ و اندک با صندل
 ضال تمر السدر خوانند پیاری کنار گویند و در بن کفته شود انش الله تعالی

التفسير

230

بشپ اندازد و کفتر او را بخورد و اگر زمره او در چشمی کشند که موی زیاد بر کند باشد
دیگر نرود و کفتر در زیر پیرج حیوان باری بر نیاید و این موافق گوید کفتر از شلای خورک
و کرب است چون با دمی ظفر یابد زنا کند صبغ عصب است و عضایز گویند و آن نزد
است بزرگ پیاری سوخته را بخورند سر کین وی بر کلف و نمش طلا کردن زایل کند
و سفیدی که در چشم بود ببرد عجب اسیم صمغ درختیت مانند درخت بان و نبات وی
در کوههای حیوان از زمین عمان باشد و آن صمغ سفید بود که چون جامه بدان بشویند
پاک گرداند پاکتر از صابون و مردم سر را بدان بشویند و دانه وی مانند تخم مور و
پسیابه بود و ز بارزاکزد و صبح بکسر ضد اسهال این صمغ و بفتح ضد اسهال درختیت که
دزو و ام بوبند مانند خرز و قنب و اب صمغ درختیت در کوهستان بین مانند
درخت بلوط بزرگ الا از و نیکوتر بود و وی بصریج مایل بود و اثر وی مانند خوشه بطن
بود لیکن حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون پیزند و صافی کنند و پیزند تا نزدیک
انقصاد جهت خشو نه پسینه و سرفه که از سردی بود نافع بود و گویند قلع را با ساین
کند در حال صمغ او می آورند بکله و بوقه مانند لادن بود و در بویهها خوش زبان مثل
کست و خوشبوی بود و طبعه او گرم بود در پیوم و گویند در دم و نرود در اول صبح
گویند که کام کالاست یعنی پوست پچ آن و بصری گویند صمغ ضر و معرفت بکام
و طبع آن گرم است در دم و خشکیت در اول محل و جذاب بود از عین بدن و سحر
بن عمر آن گوید خاصیت روغن حب وی آنست که ریح بلغمی ساکن کند و رازی گوید
ضر و جهت قلع و اسقطلان بطن در غایت نیکوی بود و شریف گوید روغن بسیار
حب او بیرون آید با باد ما بشکند و مضر را نافع بود چون بیاشامند یا بالند از روغن
و محلل و محفف بود و چون روغن او بار و روغن پیزند و در کوش جانند در کوش زایل
کند و چون باب پیزند و بطبع آن مضطرب کنند دندان محکم کند و بلغم زایل گرداند و چون
ورق نرود و خاکستر آن باب پیزند و صافی کنند و بیاشامند سی درم از آن
در دفاصه زایل کند و خم بوی جهت جراحتها نیکو بود و قطع خون کند خاصه جراحت

رقیو

پہیمان
مور

خسته که در دهان و این مولف گوید آنچه بکسی آورد آنرا بر آب فرو کند و بوی دهان در حالت نشسته
 چون در دهان گیرند و اسحق بن عمران گوید بدل ضر و بین ضر و اندلس است و بعضی گویند ضر و در حبه
 الحظیر است ضر و صاحب منهلج گوید پیل است و صاحب جامع از قول شریف گوید که این
 حیوان است بلغم سمدان و او را شیم خوانند و بلفظی دیگر دلدل و آن نوعی از فلفل است و در
 دراز دارد و مانند تیری اندازد و چون خواهد که پندارد که در درد و چون راست شود
 پندارد که باشد که سه چهار پندارد و اگر بر اعضا آدمی آید مجروح شود گوشت او گرم و پخت
 و او مقدار سستی که جگ بود و گوشت وی چون خوردند نفس را نافع بود و خون وی
 بر فمین ضار است زایل کند و چون خون او در اندام بماند جگ زایل کند و طبع
 جلد و در ضرع بهترین پستان آن بود که از حیوانی که گوشت او نیکو بود و در شیر بسیار بود
 و طبع او سرد و خشک و اولی آن بود که با افایه خوردند تا زود از بدهد بگذرد و شیر
 گوید زن شیر دار که شیر او اندک بود چون خورد شیر او زیاد کرد و ضرع اسطوخودوس
 باشد و گفته شد ضرع بنایتی که در ساحل دریایا بند و طبعه آن گرم و خشک
 بود و بدان خوردند زکام زایل کند و چون در حمام بدرزادان بشویند حکم و جرب نرسد
 دهد و آن مولف گوید ضرع بنایتی که چون سپور خورد مرگ فرم نشود ضرع الحلبه
 اسمی عربیست درختی را که در کوپستان مکه بود و آن زقوم است و شکل درخت صبر است
 اما وی مجنون سفید بود و ضرع الحلبه زحک است و گفته شد ضعیف است قنار الصغار
 و گفته شود انشا الله تو و بنانی دیگر است که ساق نبات وی مانند ملیون بود از این
 ضعیفوس خوانند و صفیوس خضف است و گفته شد ضعیفوس اجن گویند بر سیاوش
 گفته شد ضعیفوس بپاری عوک خوانند و زغ گویند شیرازی یک خوانند و بونانی
 بطرا خوانند گوشت آنجه نهری بود چون بازیت و نمک پیزند نافع بود کزندی جانور را
 را و باز زمر جدام و مجوس کزندگان بود و مرق وی چون بدان نوع سزند و با موم
 و روغن گل موم روغن سازند حبه مرضها، مرمین که از اثر ریشها عارض شده باشد
 و مدها بر آن گذشته و چون خاکستری بر موضعی که خون آید افشانند بیند و چون باز

در دهان و این مولف گوید آنچه بکسی آورد آنرا بر آب فرو کند و بوی دهان در حالت نشسته

زبان غوه

زبان غوه در دهان و این مولف گوید آنچه بکسی آورد آنرا بر آب فرو کند و بوی دهان در حالت نشسته
 چون در دهان گیرند و اسحق بن عمران گوید بدل ضر و بین ضر و اندلس است و بعضی گویند ضر و در حبه
 الحظیر است ضر و صاحب منهلج گوید پیل است و صاحب جامع از قول شریف گوید که این
 حیوان است بلغم سمدان و او را شیم خوانند و بلفظی دیگر دلدل و آن نوعی از فلفل است و در
 دراز دارد و مانند تیری اندازد و چون خواهد که پندارد که در درد و چون راست شود
 پندارد که باشد که سه چهار پندارد و اگر بر اعضا آدمی آید مجروح شود گوشت او گرم و پخت
 و او مقدار سستی که جگ بود و گوشت وی چون خوردند نفس را نافع بود و خون وی
 بر فمین ضار است زایل کند و چون خون او در اندام بماند جگ زایل کند و طبع
 جلد و در ضرع بهترین پستان آن بود که از حیوانی که گوشت او نیکو بود و در شیر بسیار بود
 و طبع او سرد و خشک و اولی آن بود که با افایه خوردند تا زود از بدهد بگذرد و شیر
 گوید زن شیر دار که شیر او اندک بود چون خورد شیر او زیاد کرد و ضرع اسطوخودوس
 باشد و گفته شد ضرع بنایتی که در ساحل دریایا بند و طبعه آن گرم و خشک
 بود و بدان خوردند زکام زایل کند و چون در حمام بدرزادان بشویند حکم و جرب نرسد
 دهد و آن مولف گوید ضرع بنایتی که چون سپور خورد مرگ فرم نشود ضرع الحلبه
 اسمی عربیست درختی را که در کوپستان مکه بود و آن زقوم است و شکل درخت صبر است
 اما وی مجنون سفید بود و ضرع الحلبه زحک است و گفته شد ضعیف است قنار الصغار
 و گفته شود انشا الله تو و بنانی دیگر است که ساق نبات وی مانند ملیون بود از این
 ضعیفوس خوانند و صفیوس خضف است و گفته شد ضعیفوس اجن گویند بر سیاوش
 گفته شد ضعیفوس بپاری عوک خوانند و زغ گویند شیرازی یک خوانند و بونانی
 بطرا خوانند گوشت آنجه نهری بود چون بازیت و نمک پیزند نافع بود کزندی جانور را
 را و باز زمر جدام و مجوس کزندگان بود و مرق وی چون بدان نوع سزند و با موم
 و روغن گل موم روغن سازند حبه مرضها، مرمین که از اثر ریشها عارض شده باشد
 و مدها بر آن گذشته و چون خاکستری بر موضعی که خون آید افشانند بیند و چون باز

زبان غوه در دهان و این مولف گوید آنچه بکسی آورد آنرا بر آب فرو کند و بوی دهان در حالت نشسته

در دهان و این مولف گوید آنچه بکسی آورد آنرا بر آب فرو کند و بوی دهان در حالت نشسته

بروزند و بر جای که سوخته باشد ضما کنند نافع بود و قلان را سود دهد و الله اعلم بالصواب
 و خیر المرح و الماب باب الطاء طایفه طایفه پویانی دار کینه خوانند
 و ما فیز کوبند و صاحب منہاج گوید ورق زیتون مندی بود و آن قشور بند نیست و صاحب
 جامع اقول بسیار آورده اول گفته که بسیار است و دیگر قول ابن طلح که در ده که بسیار است
 است و دیگر گفته که عرق دخت نوت که کرم ابریم برک وی بخورد و این قولها همه غلط است
 و قول مجوسی آورد که ورق زیتون بند نیست و این موافق قول صاحب منہاج است
 و صاحب منہاج و صاحب جامع تحقیق کرده اند که چیست مولف گوید پوست چ زیتون مندی
 باقی همه قولها خلاف است و آن پوستی سطر نژاد از چینی است و صلب تر و سیل بسیار
 زرد و طعم آن بغایه غصص بود و قابض و اندک عطری دارد و جالینوس گوید در هیچ کس
 و سردی نبود و کوبیده خشک بود در پیوم و ابن عرمان گوید کرم و خشک است در دوم و مجوسی
 گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و ذرب را نافع بود و قرحه و معاوی
 دم و بوا سیر را بغایه نافع بود و قلان و لفظه و شترتی از یک مثقال باشد و چون بکشد
 و بدان مضمضه کنند در دهان زایل کند و قلان سفید چون آب وی در دهن نگاه دارند
 و کوبیده مضراست بشتش و مصلح او غسل است و بد بچورس گوید بدل طایفه چهار دانگ
 وزن آن اهل و رازی و ابن سینا و ابن عرمان گویند بدل و لفظه آن مقل و اهل بود مساوی
 طایفه که از آن در خشت و گفته شد طایفه پس مرغیت مشهور و ابن مولف گوید طایفه پس
 مرغ رعنا بود جلوه کری کند و بنال بختاید و چون دایره بر سر خود دارد و بر آن نشیند
 بدین بود اما او از ناخوش دارد و شریف گوید بعد از سه سال تمام بر ما برآرد و مریال
 یکبار بکشد و گوشت و به وی چون با سفید ملج بزنند و مرق آن بیاشامند ذات الحجاب
 نافع بود و چون به وی بکشد از نه و باب و سذاب و غسل بسیار بزنند در بعد و قوی لفظه را نافع
 بود و گوشت و به وی مجامعت را قوه دما و زهره وی با سیر که کزندی جانور از اسودند
 و جالینوس گوید گوشت او صلب تر از شمع و وشتان و بطاود و غلیظ تر و در نیم شود
 و ابن ماسه گوید گوشت طایفه و وس بد بود مزاج او صاحب جامع گوید از قول صاحب منہاج

کون بود و نم وزن آن

ک

که بکوترن آن جوان بود و طبع آن کرم و مصلح بعهده کرم بود که خاصه وی بقوه بود و او
 آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز را نکند و پسکی در پای او بندند و بیا و بزنند
 و بعد از آن با سیر که سزند و این زهر کوید اطبا، ما قدم مرغان که گوشت ایشان صلب بود
 یکسان است پیش از پختن کشته اند و بختان با پرا و پخته اند و این بهر آن کرده اند که زود ختم
 شود که زمانی درنگ کنند مانند جمیر که در آرد و در مضم آن نیکوتر بود این هم جناس است و راز
 کوید طعانی که می در بود چون طایفه و وس به پند رقص کند و فایز زرد و کوبیده چون طری که سم
 در آن بود بشکند و این زهر کوید بطون اگر زهره او با پختن و آب کرم بیاشامد شفا یابد
 و اگر خون وی با زهره و شک و نمک بر ریشها، بدتر که تر سپند که با کله کرد طلا کنند زایل کند
 و سیرکین وی بر تایل طلا کنند نافع بود و آب سخنان وی چون بسوزند و بخت کنند و بر کلف طلا
 کنند شفا یابد و اگر بر برص مالند لون آن بگرداند طایفه و ند است و گفته شد طایفه مایه
 دانه است و گفته شود انشا الله طایفه علی بن محمد گوید طایفه فون نجای بود که مدبر
 کرده باشند بنوبال نجای که در کمیز کا و خیساییده باشند در و بختی قام و حدتی قوی
 و دیگری که بدان نوعی از مس زرد است و فراق میان وی و انواع مس زردی بود و چون
 از آتش بیرون آورند و تنگ زنده کنند وی در و پیدا شود و زرد گردد و شکسته نگردد
 تا سرد شود و در کتاب الحجار گوید طایفه فون از جنس نجاس است غیر از آنکه کوبیده باد و
 کرم مدبر کنند تا سمیت در و احداث کنند و اگر از طایفه فون منعاشی بسیار زرد و موی زیاده
 که در چشم بود بد و بر کنند و بزنند و به خاصه چون بکشد و اگر کسی را لفظه بود در خانه تاریک
 رود که روشنی در و بخت و این از و برابر نظر خود دارد و بدان او مان کند لفظه زایل
 شود و اگر طایفه فون در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند و چ چهار پای گردان
 نگردد و اگر قلای از و بسازند و در آب آویزند ممکن شود که هیچ مایه از و خلاص یابد
 و طبری گوید طایفه فون نجاس مدبر بود بنوبال نجاس و آنچه در زمان ریختن مرق شود و فیه
 در موضع سبکه و در بول کا و خیسایند و مولف گوید اگر سیر بان طایفه فون را اس رست فواید
 و کوبیده در کان پس می روید و این مولف گوید جراحی که از طایفه فون بر بدن آید مگر زهره

و اگر از آن بکافی پازند جراثیم آن بر سر حیوانی که رسد البتة نه پزیرد البتة طبع
 بیکوترین آن بپسک و سفید بود که زود خرد شود و طبع آن سرد و خشک بود در پیوم و گویند در پیوم
 و پیچ در شقی گویند سرد است در دوم و خشک در پیوم و شیخ الرئیس گویند مرکب الغوی بود
 کل در دوقضی بود قوّة معده دهد و قلل را نافع بود و سوختگی آتش و شکم به بندد و بهمانی جان
 و تشنگی را سود دهد و فی که از مژه صفا بود باز دارد و کرب و بشتاند و ریشها و بترها و علق
 که در دمان کودکان بود نافع بود چون شمایا با ورق گل سرخ بر آن پاشند و دندان متحرک
 کرد اند شمایسون ساختن و بواسیر را سود دهد و ورم چشم کرم و قوّة دل دهد و خفقان که
 از حراره بود ساکن کند و توحش و غم و ضعف معده و التهاب آن و منع خلوص صفاوی و فی
 را نافع بود و کرب و غشی را نافع بود و مغرّج و مقوی قلب بود و تری کمند از معده شفاف کند
 و قوّة اعضایی که از حراره ضعیف شده باشد دهد و سرد مزاج را بر خفوان معتدل کند
 و تقوی و تقویة وی بغایت بود و گویند خوردن وی باه را مضر بود و اسحق گویند مضر بود شش
 و مصل او کلاب بود و گویند مصلک و اینون بود و بدل آن عصاره الحیة التیسر است و گویند
 بدل آن سه وزن آن مغرّج خیار زه و چهار وزن آن بر زقونان و گویند بدل آن نیم وزن
 آن کافور است و گویند بدل آن طین مخموم بود بوزن آن و بوزن آن عصاره الحیة التیسر
 و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بوزن آن تخم کاشنی و نیم وزن آن
 صندل بود طبایر طوی از انجیر است سرخ بزرگ طباق گویند غیر غاف است اما قول
 اکثر است که غاف است و در غین گفته شود انشا الله تعالی طباق نوعی از کندم آج
 پارکیز بود و حبشش او یک بالای هر د بود و در سرد سیرنا کارند و از اکا کل فوائدها
 او مانند مزاج کنند بود لیکن نفع بود و نان او چون کرم بود بیکو بود اما چون سرد
 شود بد بود و در از معده بگذرد و اگر از آن کرد او صوی پازند سینه و سرفه را نافع بود و بود
 براخه و کرده و میثانه پاک کند اما مضر بود بحدّه و فی و قوّة پیدا کند و اگر اسب بخورد هیچ مضره
 بد و زسد چنانکه از کندم میرسد طبرزد اسم بار میسوب است و اصل آن برزد است از
 آنکه صلب بود نه نشت و نه نرم و نیک طبرزد از بهر آن گویند که صلب بود طبرزد بطیخ

دکمه

و گفته شد طویج مور کوجک است و در غل گفته شود انشا الله تعالی حطب خروا الفضاد
 اینک پیاری جامه خواب یک گویند طبع آن سرد بود در پیوم و گویند در دوم و نیز بود
 در دوم خون را بپزند و طلا کردن بر درهما کرم و تقوی کرم و جره و درد مفاصل کرم
 بغایت نافع بود و چون در زیت کهنه بپوشانند عصب را نرم کند و اگر ضا و کنند بر قیله امعا
 کودکان نافع بود طحا ل بیکوترین سپر زان بود که از حیوانی فر به گیرند از بهر آنکه بد
 آن کثیر از آن لاغ بود و شیخ الرئیس گویند بهترین سپر زان بود و مع ذلک بکپوس
 او بد بود و طبع آن کرم و خشکست و گویند سرد و در دوقضی بود و خون سوداوی از و متولد
 شود و در برضم شود بسبب عفونی که دارد و اولی آن بود که بار و غن بسیار و به بخت
 کند و بر سر او شراب صافی رفیق خوردند یا کبر سر که طبع شوکر است و گفته شد طحشون
 و طفشیون نیز گویند و تاویل آن قوسی بود از بهر آنکه آن دو ایست که اهل ارمن بکار
 بدان زمره او گویند و در جنگها بکار برند و جلیبت بازمراوست طه و قون
 بر طایفی است و گفته شد طحج مانس شتر این است و گفته شد طر سبوح
 نر سطور نیز گویند و آن ماسی دریایی بود پیونانی طریغلا خوانند و اهل اندلس مل
 گویند و دیفوز بد و پس گویند ادمان خوردن او کردن شکوری و تاریکی چشم آورد
 و چون بگافند و بر کزنگی تنن محری نهند و عقرب و عیگوت شفا یابد طرائیت
 طرثوث نیز گویند بیشتر از بی شیرین سرخ بود و سفید بود بهترین وی سفید است
 طبعه او سرد و خشک بود و قابض باشد و از وی گویند سرد و خشک بود در پیوم
 قطع خون رفتن کند از منی و مقعد و مجاری اعضا و رحم و شکم به بندد و قوّة مفاصل
 پیست دهد و معده و جگر و چون باد و رخ کا و یا شیر تازه بپزند و بیاشامند اشتها
 معده را نافع بود و مقدر از و یک مثقال بود و اسحق گویند مضر بود بسفل
 و مصل آن کلنا ر بود و بدل آن نیم وزن آن پوست تخم مرغ سوخته شسته و چهار
 دانگ وزن آن قوط و شش یک آن عقیص و ده یک آن صمغ عربی بود طراغویا ش
 فودج جلیبت و گفته شود انشا الله تعالی طر فون بیشتر از بی طر فونی گویند و نیکوترین

آن بستی نازده بود و طسعت وی کرم و خشک بود در وسط درجه و بیوم و کونیند سوا این
و محیف رطوبات بود و نشفتری کند و طلع را نافع بود چون بخایند و زمانی یک
نگاه دارند و چون بخایند پیش از در وی سهل گریه طعم احسا پس طعم آن کشته سبب
و معده را قوه دهد و در دلق آورد و دشوار معده بود و قطع شهوة باه کند و شکی آورد
و مصلح او کفین بود از بهر آنکه منع ضرر آن کند و زود بکند از اند و معده کند و بی کوب آب وی
یا آب را از یانه نزد شراب بندی کند که از شراب کادی خوانند و کد ریز قنق
ابله و صبه کند و نفیس تر از شراب ملوک بند و خراسان بود خاصه آب طوفون آن عمل میکند
و منع حد و ثعلب و بانی میکند طریفس معنی آن یونانی ذن لثانه اوراق بود و این
اسم شترک است بر چند قوی و گفته شد و بر نبات خشی الثعلب و آن نیز گفته شد و دیگر برای
که مخصوص است بدن اسم و آن خوانده است و یونانی نام بسیار دارد بعضی او را سواس
خوانند و بعضی اسفلیطس و بعضی یق و بعضی اسوفیلن و آن بنایت که درازی قد و یک کز
بود یا بیشتر و قضبان او باریک بود سپاه مانند اذخ و در ابتدا بوی سذاب کند و با خربوی
قفر و کل و فرغی بود و طسعت آن کرم و خشک بود در بیوم مانند فقر الیه و تخم و ورق آن و
چون باب بیاشامند نفع بود و شوصه و عسر البول و صر و ابتدا است و در درم و حیف و
بر اند و باید که از تخم او سه درم و از ورق چهار درم بخورند و ورق او چون با یکجین
بیاشامند نفع بود و جهت کزندی جانوران و بعضی کوبند طسعت نبات او چون با یکجین
موضع کزندی جانوران ریزند در ساکن کند و بعضی در تب سکنه سه ورق و سه حب
با شراب بیاشامند و در تب سه چهار ورق و چهار حب بیاشامند زایل کند و پنج
او را دویه معاجین بود طر فا پیاری درخت کز خوانند و آن انواع است بکنوب
ثم او کز مانع خوانند و آن اثل است و ثم او را حب الاثل کوبند و ثمرة الطراف نیز کوبند
و طسعة او سرد و خشک بود و در رطوبتی و خفیفی بود و ثم او بایه قابض بود و کوبند او
کرم است و طسعت او چون نطال کند بر شش بشد و چون ورق و پنج و قضبان او
با سیر که با شراب سزند پسر ز رانل ف بود و در دند از انیز بدان مضمضه کردن و ورق

بواسیر

بواسیر نیزند و با شراب مزوج کنند و بیاشامند پسر ز را بکند از اند و موافق ز ناسی
و کوبند رطوبات از رحم ایشان روانه بود و زمان در از بدان کشته چون در طسعت آن
نشینند نفع بود و خاکستر خوب او چون زن بر گیر و همین عمل کند و خاکستر او چون در ریه
و اوقات شد خشک کرد اند و بخا صیت ریشهای که از سوختن آتش بود سود دارد و در
او ز کام و جدری را بغایت مفید بود و این و افد کوبند زنی را بر و جذام ظاهر شد
و کوبند طسعت او با مویز جند نوبت بیاشامند شفا یافت و کوبند بخربه کردیم زنی دیگر را
نم سخت یافت و خوی کوبید چون دغان کند و رم سرد را سود دهد و بیشتر و رمها در
کوبند بخور او سه نوبت بواسیر خشک کرد اند و شریف کوبید چون بخور کند در دهان
کسی که علق در طلق او جعیده بود و پیفتد و ثمر وی کزندی ریتلار اسودد و در سیورید
کوبند بدل ثمرة الطراف در در وی تخم عفش کند طر فلو ذی پس طر و علود پس است
و گفته شود بعد از ان اشا الله طر فلو ن شقین و گفته شد طر حشون و طر شون
نیز کوبند و آن مندها بری بود و گفته شود اشا الله طر فلو ن نوعی از مای کوجست
که از طرف از ریا بجان می آورند یعنی از طرف تبریز و این موافق کوبند که از از لجه
دریا قزم کزند و در آنجا شاه مای مشهور است و بشمار فروشد بهترین آن نازده
بود و طسعت آن کرم و خشک طبع بر اند و اندکی از او ملطف سودا بود در تبها و نفع
و وی مضر بود و پسر ز و معده و مصلح او روغن بسیار بود طر اعون بنایت که در
جزیره و اقریطش روید و صمغ او مانند صمغ علی است و حرارت و ورق و صمغ او در
اول درجه بیوم بود سنگ کرده بریزند و حیض بر اند چون یک مثقال از و بیاشامند
و آن نبات بخور از لجه بر روی طسعت او مانند مصلح بود طر فلو ن
سبا یوس است و گفته شد پیش ازین موضع طر پس طر یفلن است و گفته شد در موضع
خویش طر فو ن طر فو ن کوبند و سیقلن و او بیانیز و آن زعفران است و گفته شد
طر علود و قیطیس عصفور الشوک است و عصفور السیلح نیز کوبند و موافق کوبند آن مریت
بغده از خشک و در بال او پری زرد بود و نقطه سفید بر دنبال او بود و در آب

نشسته و دینی طرز دارد و ایچ و نب او در حرکت بود و بیشتر از ی اوزاد تنگ با یکدیگر
 سنگ مشانه بریزاند و رها کند که دیگر جمع شود در مشانه و و بیفتد و پس گوید چون
 او اندکی بخورد سنگ بریزاند و آنرا صفا غون و طر غلور پس نیز گویند طر حاطه
 نوعی از سره است طریفات بنایت که در بیمار روید و کل و مانند کل حق بود و در
 کرد کل خارد آشته باشد و بیشتر از ی انگرز گویند و آن قسطم بری بود و گفته شود ان الله تعالی
 اگر طیفوی بریزند کی افی ریزند در و ساکن کند و اگر بر عضوی پیچیم ریزند همان در و زحمت نبرد
 کند که از ریزند کی افی طفیل عدس معشر است که با سر که بچنه باشند و السلام طلق گویند
 گویند و تغییر آن کوکب الارض بود و رازی گوید سه نوع است بحری و یانی و جیلی و علی
 گوید سه نوع است یانی و مندی و اندلسی یانی نیکوتر بود و تنگ و براق و مندی شکل یانی
 باشد الا اکل و نکل و اندلسی صحیفه او سطر بود و غافقی گوید آن نوع از جنین است و آن
 معروفست بقرق العروس و ارسطو گوید خاصیت طلق آنست که اگر بهاون یا به امن یا
 بمطره و هر چیز که چنانچه آن کویت بگویند کوفته نشود الا مگر بحر الماس بشکند و قطع او را
 سخن نتوان کرد الا مگر سنگ چند کوکب با و اضافه کنند و در حرقه خشن یا موی بندند و در
 میچینانند تا چشم او خورده شود و بکند از د و علی بن محمد گوید صل و جنان کنند که در حرقه بند
 یا پسکی چند خرد و در آب نیم گرم اندازند و با پسکی می چنانکه تا حل شود و از حرقه
 بیرون آید بعد از آن آب را زود بریزند و در آفتاب رها کنند تا خشک شود پس در بن
 باند مانند آرد خرد و جالینوس گوید خوردن او خطر بود طسعه او سرد است در اول
 و خشکست در دوم قابض بود خون را به بند و باب لسان الحمل و درم ثمین و ذکر خف
 از بنین و مجوع کوشی که گشت بود در ابتدا نافع بود و خون رجم و مقعد بندد چون مغبول
 کنند و باب لسان الحمل بیا شامند و طلا کردن و دستار بیا راناف بود و غافقی گویند
 بود جت ریشایی که بر اعضا مجذومان پیدا شود پاک گرداند و زایل کند و صاحب منهلج
 از قول اسحق گوید که نیم مثقال از و سنگ کرده بریزاند و گوید مضروب پس از و مصلح او کثیر الود
 و وی سوجنه نشود الا بکلیه طلع ابو حنیفه گوید اول شمر نخل را طلع خوانند و قشرا و کفری و خوی

و آنچه در این قشر بود لبع خوانند پیاری بهما خرا ما گویند طسعه آن سرد است در اول
 و خشکست در دوم و گویند بعض در و ممکن نیست و او تر بود و یا قوی گوید دقیق نخل ذکر که
 پیاری کش خرا خوانند باه راناف بود و این ماسویه گوید خشکی او غالب بود بر خشکی جمار
 و پیروی می مانند سردی جمار بود و در از معده بگذرد و شکم به بند و بسیار خوردن او در
 معده بگذرد و قوی لبع و این فعل خاصیت اوست و صاحب منهلج گوید مصلح او شمشاد
 و رازی گوید طلع مقوی معده بود و خشک کنند و محروم از اجزای نافع بود و در دفع مفرقه
 او از معده و در از معده گذرد بر نخیل مریا کنند یا کوارشات گرم و این ماسویه
 گوید اگر مسنون خوردند باید که با خردل و مری و زیت و فلفل و کر و یا و سذاب و کرشمس
 و نفع و سبغ خوردند و اگر خام خوردند با طعما جرب مانند مرغ فربه و بز غاله فربه و مانند
 آن و بعد از آن شراب کهنه بر سر آن خوردند طسعه میوه است در طرف دریا که از اموز
 خوانند و گفته شود ان الله تعالی طلیح نوعی از صدف است کوکب و اهل شام او را
 طلیح خوانند و اهل مصر دینس بنکسود بانان خوردند و در صدف گفته شد طلیح حمر است و گفته
 و بعضی گویند مشک است و این سخن گوید نوعی از قمار است و موافق گوید آنچه محقق است
 و مشهور شراب کهنه فوب را طلا گویند طسعه همان است و گفته شد طسعه را غوث
 و گفته شد طسعه را پیش است و گفته شد طسعه را پس نوعی از کادریوس نفعیت و گفته شود ان الله
 طوط قطن است و گفته شود طویل و غیب الشلب است و گفته شود ان الله تعالی در
 عین طوطاق اغویون حاض حبلیست و آن نوعی از سلق بری بود و گفته شد طسعه
 غافقی گوید ذره است و گویند طعما نیست که از ذره سازند طلیح فیون نوعی از
 حی العالم است و گفته شد جالینوس گوید طسعه آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
 تا پیوم جراحته غفن راناف بود و بیفتد و پس گوید و رقی او چون ضا د کنند بر
 برص و شش ساعت رها کنند برص راناف بود و باید که بعد از آن آرد جو ضا د کنند و این را
 سم نفع بود طسعه و طبعی نیز گویند و آن داریست و گفته شد طسعه پیاری طیبو خوانند
 و بزبان اندلسی در پس و نیکوترین وی فربه تر بود که در زمان خریف گیرند و طسعه او معتدل

بود در گرمی شکم میند و ناخفته برانامه بود و نیکو اسباب قوت بخورند و نیکو
 ادمان خوردن او گشته تخصیص اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند سر برین
 آنکه غذای او غلیظ بود طیب الوباء است و گفته شد طبعان کز اثن بریت و گفته شد
 انشا الله طبعی است حیوانیت مانند فراسخ اما کو جگر بود و کرد و بچنان سرخ بود
 سپاه بران و همان فعل در اوج میکند و موافق گوید شیرازی از اوج و سک خاسته و
 آن در این است و گویند گرم درخت صنوبر طبع نوزاد است و گفته شود انشا الله
 طبعین مجموع کلها بر دو محقق بود طبعین کثرت بسیاری کل حکمت گویند موافق گوید
 آن بسیار است و بهترین انواع این است بکیر نکل زرد پاک چهارمین و برین
 کاغذ و نیمین نکل در آب گسترده است مانند نعل شود بعد از آن کل بر سر آن گسترده
 سرکین اسب بکیر و بی چینه بر سر آن گسترده و نیکو بماند و جدا نیکو کرد و و انگاه غنچه
 غنچه نه نه ناختک شود و سر زمان که خواستند بگویند و باب صافی تمیز کنند و استخمال کنند
 که بهترین انواع کل حکمت اینست که گفته شد طبعین مجموع کل سرخ رنگت بخانه اعلی و از
 تل کچره آرند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حیثیت نیست و هیچ سنگ در آن موضع
 بنود و گویند در آن زمین هیچ گیاهی نیست و آن کل را مغزه یا غانی خوانند و طبعین الکیمیایی
 گویند از بهر آنکه زنی ساحران کل یافته است و مغزه و مینه و خواتیم نیز خوانند و صورت
 از طاس بران بود ایستاده و دیسوارید و پس گوید حکمت از جزیره بلوچس که کون
 بزگویی میسر شده و این صورت بران می نهند و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند
 که صورت از طاس بران بود و این موافق گوید بعضی از خواتیم کچره خوانند و اقول بسیار
 درین کل آورده اند و جالینوس گوید نیکو ترین این کل آن بود که از بوی شبنم
 آید و چون در زمان کیر نکلان را بچسبند و موافق گوید امتحان اول بر لب کشد اگر بر لب
 بچسبند و بکیر بار بر زبان نهند و باید که بچسبند و بغایت نرم و اعلی بران بود و گویند آن
 زمین که کل مخنوم از وی آورند از زمین یونان بود و این زمان آب گسترده است
 و شیخ الرئیس گوید طبع است او معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی الا طبعیست

بیشتر

شیخ الرئیس گوید طبع است وی بیشتر از رطوبت بود و روی رطوبتی که غرض بپوست بود باشد
 در وی خاصیتی عجیب بود و در نقوب دل و قروح آن زباق مطلق بود و معاوست با مجموع
 زهرها بکند موافق گوید کدوک کینا و در معال و دیگر رنگ از سموم قاتل است خوردن بود
 در زمان قدری کل مخنوم با شیر مادر بخورد و او را دانه آغزی کردن کرد و بنا بر مجموع که خورده بود
 شد دیگر با قدری دیگر بوی دادند بیشتر مادر و در مجلس طبع است که و از آن زهر کشنده خلاص یافت
 و شبها که خون روان بود چون بر آن باشند خون بخند و چون مان حقه کنند و سطرابله
 شاکل را نافع بود و معتدل را ماحوز از وی داد و درم بود جهت کز بدکی جانوران کشنده باشد
 افغی و سک دو اینها شراب با شامند و با سرکه طلا کنند نافع بود و رعایت و دفع سم آن بکند
 و کسی که در اوج خورده باشد و از سر بحری طبعین مخنوم باشد مدد در حال می کند و در ساعت
 دفع سم آن بکند و حب العا و زهر همین عمل کنند و دفع سموم سم گوید سخی کرده باشد و نفع
 وی در زمان و با دفع و با بکند استخی که به مغز است بشش و مصلح آن کلاب بدیل آن درض
 چون طبعین روی بود با طبعین ارمنی که بون بر کوی سرشته باشند و گویند بدیل آن مغزه است
 اما در تر باقی بدل وی نیست طبعین ارمنی کلکت سرخ رنگ که تیرگی زنده استخی می عمران
 که بهر حجت که بسیار زنده خوش بوی و مذاق و مذاق وی ترافی بود و بر زبان بچسبند طبع
 وی و نیک بود در دوم خون را به بند و طاعون را خوردن و طلا کردن و مغز بود و جراحها
 و فلاح را را بیل کند و نکل که زهر سینه ریزد و از آن ضیق النفس باشد و هیچ دایمی را زوی بود
 رعایت نافع بود و معتدل است و نفعی که در نافع بود و سبب که در شش رخسار کرد و
 حجت نب و باطی عظیم نافع بود و گویند در این ارمنی و قتی باطی عظیم بود و نافع که کوبند و مدد
 و باقی تلفت شدند و اکبر را چون کجی کردند سبب آن کل اند که خوردند و این خواص را ازای معلوم
 کردند و از بهر آنست که اطباء بر کلاب معونا بند و اگر ت بود کلاب است و در شش استخوان
 سه دود با قافلا کردن و پوست بپایر از خند برون آرد و گویند مغز بود سر ز مصلح آن کلاب بود
 و از آن که بد بدل وی طبعین حجازی بود که در اندک نسج بود و با بخار بود و گویند بدل وی مغزه است
 و گویند طبعین لاک طبعین رومی محقق و مغضض بود و نفع ورم که در حفرین پنداشد و بکند چون



در سیم و گوشت تراست و وی قاضی بود و منع خون روانی بکند و طبیعت بنده دور او را در رموی و حمزه و غله
 صفا کردن نافع بود و در اجتهادهای از با صلاحت او در دو عصاره وی چون در گوش حکا نکند گرم گوش را
 بکشد و ریش آنرا خشک کرد اندر و در ابل کشد و اگر زن فرزند از آن برگردد سلطان خرمین
 از رحم قطع کند و چون آب می پاشد مندرجست تحت دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول
 را سه و دهن از بهر آنکه ادرار بول محکم کند و قولنج را سه و مندرجست و مقدار استعمال از وی ده دم
 بود و چون با شراب پاشد مندرجست که با جواران ریه دار را نافع بود و چون پیش از آنکه آب تب
 بکشد با آب مندرجست و مندرجست آب ادویه اسحقی گوید مصرف بود و صلیح وی مندرجست بود
 و بی غلبه غلبه و عصب بنویسد و نوارس گوید گفته شود و عصفور بسیار بی خشک جواز اند و بنویزد
 آن و بنویسد و در خانه ها فرستد و بنویسد و اولی آن بود که از وی اجتناب کنند که خون دراز
 وی شود و شود طبیعت وی گرم و خشک بود و در سیم گوشه ای صلب تر از گوشت دراز
 بود و به از باده کند خاصه ماع الا با الحلا ی بن زهر گوید جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع
 استسقا و جماعت از باده تبکین محو و مزاج را موافق شود و اگر کوز می باید که سکنجبین
 ترش بر آن خورده و در موافق بود و وی مصرف بود بر طوبت اصلی و خلط صفراوی از وی شود
 شود و آن بود که بروغن بادام بریان کشد و چون با حری مطبوعی کشد گوید و زرد بکرزد که
 بریان کشد و باید که قطعا استخوان و کاه خورند که سبج در می و اعصاب اندک عصاره ما بین است
 ما بین خوانند بهترین آن بود که زرد بود و سبک و عمل بسیار آن که در نواحی موصل سازند طبیعت
 آن سرد و خشک بود و در مایه های که را خنجر به و هوای آن نباشند و در چشم کهن ولو را رایل
 کند و صفت وی چنانست که آب وی بکشد و بچوشت ننداعطی شود و شفاف سازند و بدل
 آن حصص است با بوش در بنده عصاره چشمی اشکافون است گفته شد عصاره عصاره
 عصاره السوس است و رب السوس است طبیعت وی معتدل بود و در حرارت و بر طوبت و در وی
 و فیض اندک بود و خشونت و قسوتش را نافع بود و ریش شانه و خشکی قطع کند و قوت ادویه
 عاره بشکند و بدل آن دو وزن آن اصل السوس بود عصاره القرحه اقیانوس گفته شد
 عصاره الحاف بکشد غاف بکشد و آب آن بکشد و آب آن بکشد و در افشاب ننداعطی کرد و در ریه

والمع

و استعمال کنند و رغابت نمی بود مانند صفت آن سرد و خشک بود و طعنت و منع و بر و بکشد
 و حکم را نافع بود و چون با آب سبج و سکنجبین پاشد مندرجست و در نهایی کهن و در طبر از غدار
 ماخود از وی یا بکشد بود و گویند مصرف بود با بنشین مصلح آن مصطلک بود و بدل آن ورق ساق
 سوزن آن بود و گویند سوزن آن غاف بود عصاره حیات سبج بهترین آن نازده بود و صفت
 غاف است که گفته شد طبیعت آن سرد و خشک و در ریش و قوت دم و سبج را نافع بود و مقدار ماخود
 از وی بکشد بود و اگر ضا د کند بر اعصاب سرخی قوت آن مدد سبج گوید مصرف بود و مصلح وی
 ما را اصل بود بدل آن اقل عصاره قشایر الحار گرم بود و در سیم و غلبه غلبه اندک تا حدی
 که بخاق کشد و خشکی و اشتاد آن آورده و اوای وی می کشد و آنچه در اوای کشی که کشد خشخورد
 بود و صفت آن در باب قاف در صفت قشایر گفته شد و بدل آن عصاره سبج ساق و ساق
 عصاره و سبج صفت آن مانند صفت غاف است که گفته شد طبیعت آن گرم و خشک و سبج بود
 و مقبض بود و نهایی کهن را نافع بود و در سبج بکشد و ماخود از وی یا بکشد و در سبج صفا
 از موده با که کند مصرف وی رویند و گویند بدل آن سوزن آن ورق است عصاره سبج ساق
 و قاضی بود و حرارت بکشد و در مایه های از نافع بود و قوت هر دو به صفت آن بکشد و در خشک از موده
 رسیده و آب آن بکشد و صافی کند و بچوشت ننداعطی شود و در وی بکشد که ناز طوبی گوید و شق باید
 افشاب ننداعطی شود و اگر زرد بکشد و در آب بچوشت ننداعطی شود و پلا نند و صافی کشد با آب شفاف نند
 تا تمام شود و باجن که گفته شد بدل آن دو وزن آن در خشک ننداعطی بود و عصاره سبج گرم بود
 در دو عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد
 گرم بود و در دو عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد
 بدل آن عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد
 است عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد
 و عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد و در دو عصاره سبج ساق که بکشد
 گویند و آن صفت است گفته شد عصاره و رخت اسمی است که واقع شده است بر ریه و ریه از ریه ها کار
 مانند عرق و قفا و در فطره سرد و اشال آن عصاره فاضلترین گوشت خاوشی و بنویزد و عصاره است

مشک خوانند و در ترمیم شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصب با وی آمیخته است
 عطف منضم ان است گفته شد عطف قطع است گفته شود عطف را در سبیل رطوبت
 است گفته شد عطفشان بنایت که پهنانی دینا فوس گویند گفته شد عظام سوخته
 وی محلول محقق بود و گویند استخوان آدمی صریح را شفا دهد و گویند چنان که استخوان سوخته از مرغ
 و در مفاصل شفا یافته اند استخوان کهن چون سوراخند و منقب و جهت ریشها که در اعضا
 که خارج و خشک بود مانند در و انبساط و انشال آن شریف گویند چون سوزند استخوان نعل
 بر که و طبع آن بر سر زردی راف قطع کند و چون سخی کنند استخوان پوسیده ریزه
 که در دیوار بود و بکتاب بر سرشند و بر ریشها شفا دهند نافع بود و چون سخی کنند و با آب شکر
 بر کشند و طلا کنند بر سر اند و غیر آن زایل کنند و کعبه شش چون سوزند و خاکستر آن با کهن
 بپاشند و در سوزن بر سر بگذرانند و چون با غسل پاشند مذهب را بر آید و چون استخوان
 را ن کاد سوزانند و خاکستر آن با عصاره بعضی از اشیای پاشند منقطع نوز دم بکنند و شکم رفتن
 را سود دهد و اگر استخوان سخته مرده سخی کنند و محو و صاحب است و مذهب صاحب نوازند نافع
 بود و موجب غافلی گویند خاکستر استخوان سوخته چون با سر که سخی کنند و بر سوزن کشند شفا دهند
 مندی بود و در خواص آورده اند که کعبه شش چون سوزند و بر سر بگذرانند و بر سر بگذرانند
 نشود و در خواص آن زهر آورده است که دندان که چنانکه در کان اول بگذرد پیش از آنکه
 بر زمین افتد در صحیفه انفره بگذرد و بر وزن منبذ منفع است بن کنند و اگر استخوان آدمی مرده بر
 اسب بزنند و روی که داشته باشد از روی زایل شود و اگر بر صاحب تب بپاشند نافع بود و اگر
 حیدر نافع ده کانه سوزانند و آن خاکستر بوزن کسی که منبذ محبت و الفت در دل انفس بر آید و اگر
 دندان آدمی استخوان بال راست دهد در شیب رخفته نهند و مذهب که نهند به باشد بر آید
 و اگر از دندانهای که از جانب راست نهند بود بکشد و بر باغی راست و منبذ قوت محبت
 زیاد کند و اگر دندان شش و دانه بر صرع و آه بزنند صرع از وی زایل شود و اگر در فم کشند طبع
 آدمی مرده که کهن شده در بر کبر تر زاده کرده و بسیار شود و اگر استخوان پهلوی کهن را
 بر صاحب شقیقه بپاشند نافع بود از آن راست بر راست و از آن جب بر جب و

و عظمی

اگر استخوان سوخته

اگر استخوان سوخته

و عظمی ناب بر ناب و ضرر بر ضرر و گویند طرف بال فوس و استخوان است که سوزان دارد
 و اگر از آن راست بر صاحب تب پاشند و اگر استخوان چون بر آدمی و بهایم
 آویزند منع لغت و خشکی گویند و سیف و بر سر که مذهب است کلب یعنی شش سگ بکشد و در باره
 است بزنند و بر باره بزنند که در فوس سخی گویند و بکشد و اگر گویند که آویزند دندان وی حی حقت
 سوزن آید و اگر بر صاحب ریان بزنند نافع بود و در الحله چون با هو و در اندک بر شش نماند
 ترند عظم درخت نخل است و نخل عصاره وی است و بر آن و سوزانند گفته شود و کتب نیز
 گویند عظم چارسی باز و گویند و پهنانی فقیس بهترین وی آن بود که سبز بود و سوزانند گفته
 باشد و در نایقا لیس خوانند و آن غوره بود و اگر ز سبده بود در سرخ رنگ و دست و درک
 بود این نوع ضعیف تر از سبز بود و سوزانند و با آب پاشند و با آب پاشند و سوزانند تا سوزن کرد
 از هر سبای موی خضایی نیکو بود طبیعت دگر بود و در دوم گویند و اول و خشک بود و گویند
 در دوم و بغایت قاض بود و چون تنها بزنند و سخی کنند و مانند نماد نهند بر روی که باشد و در
 بر و سوزن آمدن معتد نافع بود و چون سوزانند قطع خون بکنند و بی آن بود که بر روی شش
 تشویر کنند و در شش پاشند با سر که خون را بپزند و به آن با سر که بر قوطی بپاشند و ایل کنند و آب
 وی خضایی بود و مو را چون بسایند و بر گوشت زیاد و افشانند و مذهب رطوبت بکنند که روانه
 بود از زنده و لاه و قلع و نافع بود خاصه کودکان را و چون سخی کنند و در غده آب کشند اسهال
 کهن باز و از وقت غره ضعیف برده و آنچه در اندرون مذهب بود و سوزان دندان نهند
 در دس کن شود و طبعی وی در آن شش تن محبت معتد بیرون آمدن و دهم و سیلان
 رطوبت که از رحم روان بود و کهن شده بود عظیم سود دهد و چون سخی کنند و در مذهب
 چون رطوبت باز دارد و چون با سر که سخی کنند و طلا کنند بر سلاق که در دندان بگذارد و زایل
 کند و اگر با سر که بپزند و بر حره طلا کنند در اندام سودمند بود و منع مذهب طلا کردن و واجب آن
 بود که چون خواهند که پاشند منبذ محبت اسبک اسبک سیلان بعضی صحن غیر شش
 یا صحن عرق در آب حل کرده تا غیر متده جلیق ز سبای نخل وی غره اطراف بود و وزن آن
 مذهب عظم و صفت بطور و فوطه حبه لاس و فشر رمان و طبع در غره اطراف

و دایمی هم مانند یکدیگر اند و طبعیت عقار آدم کوبند غاث است گفته شود
 عقیقون ارسطو طایلس کوبند احس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلاد
 بین و در ساحل بحر روم یکویز آن غایت که غایت شفاف بود و در سر ذوالی سوخته کند
 بر دو خشک بود و قوت چشم بدید و صفایان را نافع بود و قوت دل بدید و دندان منوک
 را نفع کرد و اندوا را اکثری عقیق در انکشت کنند و بر ارجح روید وی فرو نشیند و
 خون رفتن از هر عضو که باشد قطع کند خاصه زانی که در چشمها دایم خون ارش آن
 روان بود و اگر خورد کرده سنون سازند خون رفتن بن دندان باز دارد و رنگ بر د
 و دندان را سفید گرداند و ملاسی تمام بدید خاصه با حرارید و بستد عقربان اسقو کو
 قند زدن است گفته شد عقرب پادسی که دم خوانند و بنوعی اسقو بوس حرسا
 و سن برین وی نه بود و نشان وی آن بود که ضعیف و لاغر بود و بیش و کاسته بود
 و ماده فرزند در زک بود و بیش وی باریک بود طبعیت وی سرد و خشک اگر در رشت
 بچشاند و آن رشت در کوشی حکا کنند و در سالی که داند و اگر خورد کنند و بر کزندی
 وی نهند در ابل کنند و اگر بران کرده بوزند همین عمل کند و نفع کوبد اگر کاسته وی در
 چشم کاسته و ضعف چشم ابل کند و نافع بود چون سوخته وی کخی کنند و باغ ورن از هر کین
 موش با مرنند و در چشم کشند و نفع چشم زیاد کند و خوب آن را ابل کنند و اگر عقرب
 زک سببه خشک کرده کخی کنند اما سر کوب و بر ص ملا کنند شفا یابند و چون در رشت
 سوزاند با سوخته کرد و در ششها که دشوار یک شود چون باغین در آن باشد عقرب
 کخی کرده بران افشانند کال صحت و صلاح باز آورد و عبد الرحمن بن الهیثم کوبد چون کزندی
 عقرب و باید که سر و زیا چهار روز از ماه باقی باشد و در رشت کشند و روغن رشت و سر
 آن کشند و سر آن محکم کزند و در رشت فواید کشند و در رشت در آن
 استعمال کردن نافع بود و کوبند این روغن چون بر پوست طاهر باشد خشک که داند و نهند از
 و اگر عقرب مرده در رشت بوزند که دایم کخی اندازد و اگر کزندی و کزندی عقرب
 باند بزبان باری قاطع این ماسوی کوبد و اگر آن کوبد و عقرب سوزاند باند که کزست

و نافع

و شلج اس کوبد صفت سوختن وی حیانت است شست ستر در کل کزند و عقرب در آن کشند و در نوری کرم
 نهند کبک با کز و با دادر بر کزند ابکیه به از عقرب و در آن نافع بود و عقرب کبک حجاب
 مهنه کوبد صفت سوختن وی حیانت بود که کبک دیکه حسین و در کزند و در آن نافع بود و عقرب کبک
 و در نوری کشند که خوب زرد در آن سوخته باشند و آتش بر آوند و سر نهند و کزندی
 را کشند و در نوری دیکه بر آن آوند و در رطبه ابکیه کشند و قوت حاجت مستعمل کنند و خاصه خاکستر
 سوخته وی است که سنگ کرده و مثانه بر زاند مقدار خود از وی دایمی بود و اگر کرم و وی باشد
 کزندی با راناف بود صاحب جامع چون در رشت سوزاند و آن رشت بر موضع دایم القلطه کشند
 البته موی بر و مانند کوبند و مجرست اسحق کوبد و زدن وی هم نو و شش مصلوبی کخی از وی کخی
 بود عقرب بحر زهره وی کوبد کرم دریا بی مایی است بزره رنگ که بر عرق رند و در وی جاری
 سفید بود که بران می اند و چشم وی خارا ناک بود و روی بزرگتر از بدن وی بود و از کزندی
 همان اکت که در عقرب حاصل می شود بلکه سخت از آن دسقو اند و کوبد و سر نهند و کزندی
 بچسب جوان تربت با سم عقرب بخوانند و در وی نافع بود جهت نزول آب در چشم و شش کوبد و
 که عارض می شود و در نوزاق با خوانند عقار کوبان و عقرب کوبان عاقر قزح است گفته شد
 عقار حرث است گفته شد عقید العنب مسج کوبند و رب العنب بر عقید العنب خوانند و در نوزاق
 و در شارب خوانند و مثلث نیز نوعی از آنست عقیق عقیق صلاصل کوبند و کزندی خوانند
 بیاری کالیج خوانند و کزندی وی برور نافع بود کوشش دی کرم خشک بود کچوس بدید عقاب
 بیاری که خوانند کوشش وی کرم خشک بود چون بخورند نرکت کوشش کا و بود زهره و کج
 در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب و در ششها بر و در نوزاق کزندی خوانند و در نوزاق
 نافع بود و در کین وی کزندی که در روی بر آشد و لطیف کشند و ابل کنند و کوبند محلل خارا برود
 عکرمب صفت است گفته شد عذنه لعبت بر و بر خوانند و آن سوزانست گفته شد
 شد و در عرق خوانند و در اندلس سوزان و در عراق لعبت بر و بر عکبر این سخن
 کوبد و سنج اللوات مولف کوبد و سنج الکوز بیاری مویایی کخی خوانند و نرکتی بر و خوانند
 و غایت کرم بود و کوبد بسیار استخوان کرم صفت ششکی لعبا و از جایی افتادن و نافع چون

نافع
عقرب
کوبد

در عمل مویهای خودی میکند و شریک بکرده در عمل با قند یا شکر شربت نم نم با شکر
 نافع بود و گوشت عکبر خرب که در میان عمل بود و بزرگانی از دارو و خوانند و فلفله که بکس نخل
 از از هر قدرش خود و بکس می آورد و از مجموع کلها و آن الوان باشد رزق و سفید و سرخ و
 بنفش و غایت نافع بود و اگر در میان عمل بود و عمل را بشاه بود و صفت و سنج الگو گرفته شود
 عکبر از شربت بهاری در یک المیزان خوانند بهر آن که من طبیعت آن گرم و خشک بود
 در دوزخ نافع بود و مجموع جراحات و ریشهای نامحور که در بدن پیدا شود نافع بود و سفید و سرخ
 گوشت چون در دوزخ منقش بر شریک تا غلیظ شود مثل عمل بود و بزرگانی خود را مانند بند از دارو
 با ظرافت را در آن پلورند و نافع

در عمل مویهای

در عمل مویهای خودی میکند و شریک بکرده در عمل با قند یا شکر شربت نم نم با شکر
 نافع بود و گوشت عکبر خرب که در میان عمل بود و بزرگانی از دارو و خوانند و فلفله که بکس نخل
 از از هر قدرش خود و بکس می آورد و از مجموع کلها و آن الوان باشد رزق و سفید و سرخ و
 بنفش و غایت نافع بود و اگر در میان عمل بود و عمل را بشاه بود و صفت و سنج الگو گرفته شود
 عکبر از شربت بهاری در یک المیزان خوانند بهر آن که من طبیعت آن گرم و خشک بود
 در دوزخ نافع بود و مجموع جراحات و ریشهای نامحور که در بدن پیدا شود نافع بود و سفید و سرخ
 گوشت چون در دوزخ منقش بر شریک تا غلیظ شود مثل عمل بود و بزرگانی خود را مانند بند از دارو
 با ظرافت را در آن پلورند و نافع

کینه

خنگ شوه و آنچه در اندرون اوست بیرون آورند و سبب مفرقه بقبضه نشنند و با شراب خورند
 شکم بنده و بول هم بنده و بدل آن شکم که المضر است علف رطبه است و کفنه سبب علف
 مغز خورند ساری صبر گویند علفی عربیت چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام
 بود خاصه که در کان و زبان و بر ریشهای بد و سعه و قویا نهند خون فاسد بکشد و چون اسورا
 و خاکستر آن با سرکه بر سوی زیاده که در چشم بود طلا کنند بعد از آن که بر کینه باشند دیگر نروید
 و علق ریش از روی درن خوانند و با صفهائی بود و بطنی دیگر لوی و در خواص آورده اند که در
 بخور کنند در کان آکینه که مرا بکینه که باشد شکسته کرد و علف صمغی که از اتوان خوانند و آنرا
 علف خوانند و علف الانباط صمغ البطم است و کفنه شد و طبعش آن گرم و خشک است در درجه
 دوم و گویند تر است و بهتر است آن سفید بود که زردی زنده و طبعش وی سرد و یک مصطکی بود
 و علف رومی مصطکیست و کفنه شود انشالله و صمغ البطم در گوشت رویا بنیدن و در ریهها
 مانند راجه بود بعضی و صمغ او بعل بود علف با بس قویا خوانند و آن نوعی از راجه است
 و کفنه شد علف کوبیده قشالماز است و کوبیده حنظل و سرد و تلخ بود و از اعظمه خوانند علف
 پیونانی خندری کوبیده و کفنه شد عیجان نباتیت که از اقزاح خوانند و کفنه شود و
 تعالی عمر و کرفش است و کفنه شود انشالله و صمغ البطم نوعی از خربزه است که گوشت او سرد
 بود و سبز بود و سبجان با تخم خورند و از اخر زده و پستانی خوانند و در بطح کفنه شد علف
 رنده است و کفنه شد علف انکور کوبیده و سفید او نیکوتر از پیاه بود و نیکوتر از ریش
 و مثقال بود پوست انکور سرد و خشک و گوشت او گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک
 و انکور غذای نیکو دهد و قوه بدن دهد و آنچه پیاده بود ضروری کمتر بود و غذای انکور
 بیشتر از غذای صمغ بود و زرد و زردی آورد و خون نیک از و متولد شود و پینه
 را نافع بود و پوست وی دیر میخشد و کور میخورد و بپاشد و خشکی آورد و در معده
 بکشد و پیرز که غلیظ بود و در فم خشکی او بر مان میزند و صاحب منهل آورده است
 که انکور را نچه در روز حید باشند بهتر از آن باشد که در روز حید باشد و علف التعلب
 فضا خوانند و در برف و ثلثان نیز چارسی رو به نربک و سکه انکور کوبیده و بطنی دیگر

و اصلاح

ط

طیله و در و یا نیز کوبیده بهترین آن زرد تازه بود و طبعش آن سرد بود در اول و کوبیده
 دوم و کوبیده گرم و تر بود و در مفاصل گرم را در آخر ضا و کردن نافع بود و با سفید اج و رو
 کل بر نخل و جره طلا کردن نافع بود و باب او غره کردن و درم از نافع بود و مثقالی
 از پوست سبب او با شراب خواب آورد و چون کوبیده و ضماد کنند در سردی نافع باشد
 و چون عصاره او در چشم کشند قوه چشم دهد و چون زن بخورد بر کبر و منع خون رفتن کند
 و کفنه شود در معده را نافع بود و آنجن کوبیده میخورد و بپاشد و مصلح او قند بود و خوردن
 و ضماد کردن تشنگی بپاشد و چون آب او با سفید اج بر سوزشی آتش و جدری ریش شده
 طلا کنند خنگ کرد اند و چون کوبیده و بر سر طمان ریش شده نهند ساکن گردد اند و چون در آن
 ادمان کنند بصلح آورد و خون شروی قطع احتلام کند و آنچه پیاه بود بد باشد و مجذّر
 و جنون آورد و نوعی است که چهار درم از و کشته بود و مد او او بی کینه بس نیز تازه
 و انیسون یا با ما العسل و پینه مرغ و خوردن با دام تلخ سفید و بدل و کوبیده بطل است
 و کوبیده ساد او را ن علف نیکوترین آن جو جانی بود تازه که خورد و نبود و او معتبر
 بود میان گرمی و سردی و تری خشکی و کوبیده گرم و تر بود در میان درجه اول و حرا
 وی غالب بود بر رطوبت و کوبیده سرد است در اول حدّه دم را نیکو بود و خلط نیک
 از و حاصل شود و چون بخورند یا آن آب بپاشند و سرفه و ربو و درد کرده و شش
 و پینه و طلق را نافع بود و اگر شش از طعام بخورند نیکو تر بود و غذای اندک بود و در
 آن دشوار و مولد بلغم بود و معده را بد بود و در مصلح او شش بود و در مصلح او شش بود
 و رقی خشک او چون با سرکه سحی کنند و بر آله افشانند مفید بود و در مصلح او شش بود
 از آن پرمیغ عمل در آن طلا کنند و چون پوست ساق درخت وی کوبیده با تخم آن
 اسفید اج بر ریشها پلید بالند پاک گرداند و چون و رقی وی بپزند و صافی کنند و در
 روز نیم رطل بخورند یا قند بپاشند که از بدن زایل کند و چون با پخته آن مطحون کنند
 و سونق سارند و با پیاه بپاشند طبعه محکم دارد و شکم بندد و اگر مجنجان با این مطحون
 مطحون کنند قوه اعمار نافع بود و صمغ او چون با سرکه بر قویا طلا کنند و در سوسه

مگر کنند ز ایل کند البته و ورق وی چون بخایند بیکو تر از طرخون بود کسی را که در وی
 مسهل خواهد خوردن و غناب مضیف باه و معلل می بود و بیشتر از سیلان خوانند عین
 درختی کو میست و از ناغایش خوانند و ثمر او بقدر کناری کو یک بود سرخ رنگ و در اندرون
 وی دانه کو یک چهار پنج بود و طعم او قابض بود و ثمر او شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد
 اندک لزج و خبی و قنطیری نیز از خشک او سوپین سازند نافع بود جهت اسهال کهنه و کل و مثانه
 کل مناسرخ بود الا کو حکمت بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود و غلبه بر مزاج چنان است
 و آن کرمه ایضا است و گفته شود انش الله ته و سونانی مگر بر ابدین اسم خوانند غیر این
 صان کو بد روش دانه ایست محری و گویند چیز است که در قعر دریا میرود و حیوانات دریا
 میخورند و بیشتر گویند در شکم ماسی یا بند که میخورد و می میرد و سرخ رنگی که پدید از چشمه دریا
 حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند و موافق گویند آنچه محقق است موی است و نیکو
 تر از آن است که آنرا سفید گویند و دیگر از ورق که از آب پیچنی خوانند و دیگر زرد
 که آنرا خشک می گویند و غیر ما که خوب بود و هر چند سفید تر و سبکتر و سست تر نیکوتر
 باشد و طبع آن گرم است در دوم و خشک در اول پیر از نافع بود و دماغ و حلق
 و دل را سود دهد مغوی جو سر همه روها بود و در اعضا ریه و در دمه و سرد را
 سودمند بود و باد های غلیظه که در امعاء و سده او چون بیاض مندی از پرون
 طلاء کنند نافع بود و در شقیقه و صداع که از غلظه های سرد بود چون بدان کور کنند نافع
 بود و بر مفاصل که از رطوبت و ریا ج بلغمی بود ضما د کردن مفید بود و اگر در روغنی
 گرم مثل روغن مرزنگوش یا بونیا یا قحطان حل کنند و به آن سوط کنند عینی که از بلغم
 و ریا ج بود در دمل پیران تحلیل دهد و اگر از و شامه سازند بر مثال سی و بونیا
 و لقوه و کز از رافع بود و چون در روغن بان حل کنند انواع درد اعصاب و خدر را
 نافع بود و فی الجمله مغوی اعضا عصانی بود همه و گویند اگر اندکی از و در قنطیری شراب
 کنند و پیستی زود آورد و صاحب منهلج کو بد قوه دل و دماغ و واپس در تنوتی
 عجب و روح را بپراید و شری از وی دانگی بود و مضر بود با عصبانیت و اشتراک

و بیاض مندی

با صفا و اصحاب شرا
 ص

صنعی بود و بدل آن دو در آنک آن مسک و دانگی مردانگی زعفران و گویند بوزن آن
 مسک و مژ و زعفران بدل آن کنند غنفل اسفیل است و گفته شد غنم بغم است و گفته
 شد غنقر مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد چنان که با غنقر و انزروت است
 و گفته شد غنجد عجم الزیپ است و گفته شد غنکوت در ابر کیا گفته شد غنم گویند
 چنان راست و گفته شد غود الصلیب فادایا است و گفته شود انش الله تعالی عوج
 نوعی از علقین است و نوعی از عوج اسعلمان خوانند و در پیا با نهما بود و نیکوتر از آن
 بیابانی سبز و ورق بود و طبع او سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود در
 پیچوم و ورق او را بر نمه و جره ضما د کردن نافع بود و شریف گویند عصاره ورق
 وی چون بیاض مندی جرب و التهاب صفراوی را نافع بود و چون آب آن بکیرند و فاض
 بکشند و در حمام خود را بید آن بشویند جرب و حله را ایل کند و چون با عصاره وی و
 کنند گزندگان کمر زنند و چون آب او بکیرند و صفت روز پیا بی در چشم بکاشند سفیدی
 زایل کند خواه کهنه خواه نو و آب عوج چون بکیرند و خشک کنند و مقدار دانگی سفید
 تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند و در گوش بکاشند نافع بود جهت درد ما چشم فاض صیدی
 آن و صاحب منهلج گویند چون بر پستانی طلاء کنند نافع بود و فضائی که در چشم آید بوا
 قنطیری که در دست و پهل از و بکشد و گویند مضر بود و بسیار و مصلح او کثیر بود
 و گویند بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن آشته و بوزن آن فوخل بود و عود الفوج
 وج است و گفته شود انش الله عود البلب نیکوتر از عیدان وی اعلی اسمر بود و خوشبو
 طبع آن گرم و خشک بود در پیچوم سده بکشد و عرق النساء و صرع و در و ارقا
 چشم و ربو و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبه از رحم کند و عجم
 را نافع بود پاد ز سر زمر ما بود و کز ندکی افی و سردی معده و جگر را نافع بود و در طبا
 از دمل پاک کند و مقدار مافوذ از و نیم مشغال بود و مضر بود بجا و مصلح وی کثیر بود
 و بدل او بود عود النالودج شجار است و گفته شد عود الدرقه اصل النالودج
 است و گفته شد عود العطاس کندش است و گفته شود عود الفوج و عجم نیکوتر از آن

ن

انواع است و شیخ الرئیس گوید بگویند آن عود سندی بود که از وسط بلاد سندی آورند و بعد از آن
 عود سندی که آن جلی بود و فاضلتر از سندی بود از بهر آنکه شش در جامه را نکند و بی
 مردمان فرق میان سندی و سندی نکنند و بگویند سمید و ری بود و از سقاله بیند
 خیزد و از فاضلتر است بود بعد از آن قاری و آن نوعی از سقالی بود و بعد از آن قالی
 و بوی و قطعی و صبی و آنرا قشیری خوانند و آن تر و شیرین بود و سندی مجروح وی نیکو بود
 بعد از آن سندی و ری از ری فیه صلب بار آب سطر که قطعا سفیدی در و بنود و بر
 انش جان نیکو بود و بعضی سپاه که قطعا سفیدی در و بنود و فیه بود و بر انش جان نیکو
 و سپار آب بود و با لجه فاضلتر بود آن بود که سپاه و سخت و کران بود و درین آب
 نشیند و چون بگویند ریشه در و بنود و زود و کوفته شود و آنچه بر سر آب افتد بد بود
 و عود بیخ درخت است که می کنند و در زمین دفن میکنند تا خشبه از او بختن زایل شود و عود
 خالص می شود و طبع وی گرم و خشک است در دوم و لطیف بود و سده بکشد و بادها
 بشکند و غایتی و بی بوی دمان خوش کند و مقوی احتیاج و اعصاب و دمل و دوا پس
 و دل بود و مفرح آن و رطوبت عین از سده دفع کند و چون نم درم از وی بیاشامند
 ناکیدرم و نیم قوه سده و جگر دهر و شکم بیند و دوا سطر را زایل بود فاضله سوداوی
 و مضرب بود و بیدن وی مرضهای گرم را در دمل غرض شود و اسحق بن عمران گوید چون
 بخور کنند طعم از سرفه آورد و او منع ادرار بود که از سردی و ضعف مشابیه بود
 کند و اسحق گوید خوردن وی مضرب بود و مصلح او ورق کل سرخ بود و گویند بدل او
 در شکم بسن صندل بود و اگر در معده چنان احتیاج بود بدل او زعفران و دار صینی است
 و زراوند مدح از سربیک و دوا انگ و زن آن و بدل عود سندی در نفوس قططون
 سفید کنند عود الحیه شریف گوید نبات او در شهر سودان بود و مشهور بود و مانند عود
 سوسن صلب بود و طعم اسفنج بود و چون نم درم از وی بیاشامند از مرز مری که بود شفا
 یابند خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار کرد انگس نکند و گویند
 چون در دست گیرند و چشم انگس بر مار افتد مار که نکند و بخود شود و چون بخورند و نقل

آن

آن در دمان افی اندازند زود میرد عود السرخ است مشتمل در شام فا و اینها بدین
 خوانند و اهل مصر ما میران و نم اهل مصر قشر اصل انبر بار پس که آنرا ارنیس گویند و ارنیس
 نیز بدین اسم خوانند و وصف هر یک بجای خود گفته شد و شود عین در لغت صوف است
 و گفته شد عین الیه یک حب است سرخ مدور که از طرف سندی آورند و مولف گوید
 درخت بقم است و از ایداری چشم خوس گویند و طبع آن گرم و تر بود باد را قوه
 دهنده و منی زیاده کند بسیار چون کرم از وی بیاشامند زهر و راست و گفته شد عین
 گویند خراست و گویند تحقیق حکم است عین الیه مد اسم نبات است با فیه که معروف است
 باذان الفار رومی و نزدیک ایشان محبت بود حبه عرق البنا چون باد بیه کبش کوز
 عین البقره اهل مغرب و اندلس احاص را عین البقره خوانند و ابو حنیفه گوید عین البقره
 نوعی از انور است سپاه بزرگ مدور که خادق الحلاوه بنود عین شام شجر است
 و گفته شد عین برب مرز کوشش است و در اذان الفار گفته شد عین البطاطا جوب
 عصی الرعیت و در موضع خود گفته شد عین الیه شریف گوید چشمها و خرس چون
 جرفه بندند و بر چشم صاحب تب رنج بیا و یزیدت از و زایل شود و این گیاه صیت
 باذن الله تعالی باب الغین غافث غافث بهترین آن فارسی بود که از کوشش
 حوالی شیراز آورند و رومی نیکو بیند بود و آن کلیت لاجورد رنگ در از شکل شاخهای
 او باریک بود و بد رازی یک وجب بود و کوتاه تر بود و گل و شاخ و ورق وی سبز
 بود تلخ تر از صبر و طبع آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در
 گرمی و سردی و گویند سرد است و او لطیف بود و در ابتدا داء السعال بغایه نیکو باشد
 و با پیغمبر بر ریشها نهند که دشوار بود با صلاح آورد و در دگر سده آن و صلابه
 سپرز و قهقهه امعا و بهما مزمن و صفراء و محترقه زایل کند و شری از و نیم شغال بود و حیض
 براند و گویند مضرب بود و مصلح آن اینسون بود و بدل آن نیم وزن وی آب شستن یا
 یک وزن او اسارون غاصه بلغم عمان فودج است و گفته شد انشا الله تعالی غار رومی
 بزرگ است و ورق او در از تر از ورق پید بود و جت او از بندنی کوجتر باشد بقدر

فستق و صفت آن گفته شد و یونانی دانی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن
 بود و سرد و نوع در زمستان پستان روید و بهترین آن بری بود و قوه قوی در ورق بود
 و طبع آن گرم و خشک بود در پیوم و وی طلا کردن برهن با شراب نافع بود و با سوت
 بر ورمها و در اعصاب و فین النفس و اشواب را بقی کردن نیکو بود و صاحب منهلج گوید
 چون بر سده قریح کشد قی را حاکم دهد و در درج و مثانه را نافع بود حتی در آن شستن و شک
 بریزاند و عله جگر را زایل کند و صاحب فلاحه گوید اگر یک ورق از وی بجیند و در آن کشند
 بر زمین افند و خلف اذن خود نگاه دارد چند آنکه شراب خورد دست نشود و گویند
 جوب درخت او چون بیا ویزند در موضعی که طفل را بجا خیسد و نرسد دیگر نرسد و در ورق
 چون بپزند با سرکه و بدان مضغه کنند در دانه از اسودد و بدل غار به ستر است بوزن آن
 غار غایب حجر لای غبطوس است و گفته شد غار بقیون رو و عست زو ماده بهترین آن تا
 بود که بغایت سفید و املس بود و زود متفتت شود و مؤلف گوید غار بقیون باید که سفید و سبک
 و نکست بود و آنچه نرود بد بود و طبع آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر
 بود در دوم و او خلل و مقلع اخلاط غلیظ و مفتحه شده بود و در همار اسودد و در عین النفا
 سیر ز را با سکنجین نافع بود و او بخاصیت منعی تفنول داغ و اعصاب بود و شرنی از و
 از دانی و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم را و سینه و قرح و شش و یرقان و ورم
 سیر ز را نافع بود و سهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و اخشا و رحم سودا و سرد
 و تبهای کهنه چون پیش از نوبت تب با شراب بیاضا منفع نافع بود و مضاد کردن بر کرم
 جانوران که زمرایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید او بخاصیت تریان سینه زمره بود و در
 انی و صحرای قلب بود و مفرح و سهل اخلاط که ربا شده و اگر با ورق او زرا و نه استمال
 کند سنگ کرده بریزاند و در دشت که از خلطی خام بود سود دهد و چون با اینسون بخورند
 در دمان انزردن که سبب آن سردی بود و نمون را نیکو بود و اگر با اندکی جند سیر شود و
 علی و بلغمی را نیکو بود و جمیع آن الا ایوس بخشد و گویند چون با خود دارند غریب از آن
 و در استمال کردن باید که بغزال موی بالند تا فرود آید و گویند و آنچه پیا بود بد باشد

رود

کند

و کشنده بود و خفاف آورد و در او کسی که آن خورده باشد یعنی یا آب گرم کشد و شربت
 و نمون عده او ای که در کشند گفته شود و بدل او در سهل بلغم و سودا بوزن آن پزند و در
 آن ایتمون و ده یک آن خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن فریون بود
 غار لوط با قلا قبطی است و گفته شد طالب شیخ الرئیس گوید او را مصلح را نرم
 کند و اگر در روغن خیری یا روغن بان بکشد از نو در کوشش بکشد در زایل کند و بپزند آن
 را نافع بود و صدل سرد ساکن کند و چون در شراب بخورد کسی دمنده دست کرد و بغایت و بوی
 کردن او مفرح دل بود و در درج و رحم سرد را بخور کردن و بخور کردن نافع باشد و ورمهای
 بلغمی صلب بکشد از اند و حیض براند و اخشا و رحم را نافع بود و استی را یاری دهد و غسل
 اشانت و گفته شد عسیرا پیاری سجد گویند نیکوترین آن کوشش مندر فرب بود و طبع
 او سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در آخر درجه دوم یا اول سیم غذا اندک و در
 ر او با غایت کند و شکم بپزند و قی ساکن کند و نمون سیلان را باز دارد و صفر ابشکند چون
 بدان شکل کشند بیتی دیر آورد و در سرفه گرم را نافع بود و بول بپزند و بوج صفراوی را سود
 و صدل و موافق اطفال بود چون با شیر بایشان دیند از بهر آنکه تعدیل در طبعه ایشان مد
 کند و وی مضر باشد بعد و منظم و مصلح او فایده بود و نمون گوید نور شجره و غیره قوه تمام دارد
 در شحمه زنان که بخت عسیرا پیاری کرد آسپاب خوانند تخفیف بود و چون بر شیا
 طلا کنند منع فضلات که بخت رود بکند عسیرا عنب الذب بود و گفته شد عسیرا پیاری
 اسریم خوانند و طبعه آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بپزند قایم مقام نوتا
 بود و اگر با جوز سر و بر فتن مضاد کنند نافع بود و بر سوجه طلا کردن و سوختگی نافع بود
 و سریش پوست کا و و کا و میبش چون با سرکه طلا کنند بر قویا و جرب ریش شده نافع بود
 عسیرا پیاری سریش ماسی گویند و آن مانند پی است که در شکم ماسی در یابی باشد طبعه
 وی خشک بود و در حرارتی بود و نیکوتر آن بود که سفید بود و در وی اندکی خشونی بود و
 گوید موافق بود در ادویه برض در شقاق روی و در مرهمها کشد و ادویه جرب متفرح
 و در لون بشره استمال کند و اگر در حساسی کشد نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه حل کنند فوام

باشد

لعاب دمان واد و به فتق بدان برشد و ضما دکنند بغایت نافع بود و شریف کوبیده سرش می
 چون بر ناخن سپید کشته طلا کنند نافع بود و غریب درختیست که آنرا اطبا خوانند و شیرازی
 وزک و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین بوده و تا زخمی بر ساق او نرسد که شکافیه
 گردد آن صمغ از و پیرون نیاید و هیچ شری خوردنی ندارد و طبع او سرد و خشک بود و زمره
 و قشر او و عصاره او قایلین باشد و مجفف بغیر لیس و خاکستر قشرا و چون بر تایل که بر دست پایی
 بود ضما دکنند قلع کند و پوست بچ او در خضابات موی پیل کند و طبع او چون قفس بدان
 بشویند و نطول کند نافع بود و خرازم و صمغ او و ل و تاریکی چشم را نافع بود و پوست وی نفث
 دم را نافع بود و بدینورس کوبیده عصاره وی علق از حلق بیرون آورد و عصاره و ورق وی
 و پوست تروی چون سخن کنند و بار و عن کل و پوست نار بهر نذر دوش را نافع بود و نمز او
 دم را نافع بود و ورق وی و کل وی در رمهها مجفف استمال کنند و خاکستر پوست بچ وی
 با سرکه در قلع کردن تایل بروره و شکوکه که در جلد بود بوقه تر از خاکستر پوست ساق او
 و این ماسویه کوبیده و ورق غیب چون بیاشامند عقم آورد و قدف دم را نافع بود و کوبیده
 عصیر و ورق وی نیکوترین معالجه ماده بود که از کوش روانه بود و سنده جگر را سود دهد و عرقه
 نوعی از عوج است و گفته شده غوز اسم نوعی عصی الرایت که کوجک بود و معروف بود به
 و گفته غیب را سن است و گفته شد غیب نوعی از اکور سپاه است و گفته شده غزال
 بیماری آنکو کوبیده و منفع کوش او در لام گفته شود اما پیشک او چون با سرکه بپزند و برورمهها
 بلغمی نمند بک از اند غلظت و گفته غلظت است و گفته شد غلظت است و گفته شد
 علیچ فتن بریت و گفته شود علیچ اغز یا شکط است و گفته شود غلظت یا اصل السوکل
 و معنی آن پونانی اصول الجوده بود و غلظت قلول است و آن قنای بری بود و گفته شود انبانی
 غام اسقم الحراست و گفته شد غلظت بضم غین شلم است و گفته شد غلظت نوعی از کما و غلظت
 و صاحب جامع کوبیده در زمین بیت المقدس بسیار بود و آنجا بکشته خوانند و چون خشک بود بدان جا
 بشویند و در موضات خورد و طبع آن سرد و تر بود درجه اول و چنان سرد نبود که گاه و آن غلظت
 بد که از گاه حامل شود از و نشود غوک صفر است و گفته شد غسیم غام است و گفته شد از

دانه

سین

تخلیل

والله اعلم بالصواب باب الفاء فاشه السمیت سریانی بیاری سزارستان
 و سزارستان کوبیده و پونانی ابناسی نوعی و معنی آن کره البیضا و معنی سزارستان سزار کره بود و نیز
 بوی ار جالون کوبیده و بیاری کرم دشتی و شیرازی نوعی از بهر آنکه تابستان و زمستان
 خشک نمیشود و فاشه ستن نوعی از دست و بنات او بهر درختی که نزدیک او بود پیچیده شود و
 او قریب ده دانه داشته باشد و در اول سبز بود و در آخر بغایت سرخ شود و کل وی لاجورد
 بود و شیرازی و بر اسپاه دار و خوانند و منفعه وی نزدیک است بغاشرا لیکن ضعیف تر از
 بود و فاشه بلوط دیگر بر و اینا و خالق الشعر نیز کوبیده و نمز وی مانند فاشه ستن بود و هیچ
 وی کرم و خشک بود در پیوم و حده و حافه داشته بود و جلای تمام دهد و ملطف بود
 سیر ز سخت بکند از اند چون بیاشامند یا با انجیر از بیرون ضما دکنند و جرب و سرطانی که در ظاهر
 بود نیکو بود و نمز وی که مانند فاشه بود کوبیده و با غلظت کشته حلق شتر و بچ وی چون با
 کرپنه و قطعه بزرگ آن بشویند پاک گرداند و کلف ببرد و تایل سم و اثر سپاهی که از ریشی
 بود ببرد و چون با شراب برداشته بکشد ببرد و همه و رمهها کرم را حیل دهد و دملها بکشد
 و اگر بار و عن بپزند تا نرم شود با سرکه بر منفعه بود و حنف و ماده آن سود دهد و اگر با شراب
 ضما دکنند و رم را سود کند و ورمهای کرم را بکشد و شکستگی استخوان را نافع بود و اگر نرم
 بکشد بیاشامند صرع و قلی و سدر را سود دهد و اگر درم بیاشامند کزندی افعی را نافع
 بود و مجموع کزندگان و بچ وی چون زن خود بکشد بکشد از دیشمه سرون آورد و چون
 اول آن بود که بنات وی بر وید چون کوزند بکشد بول و شکم براند و بچ وی بپیل لقی کنند
 سرفه و ذات الحجب را نیکو بود و عصاره وی جو تر بود بیاشامند تخلیط در عقل پیدا
 کند و با صبر بر ورم سیر ز ضما دکنند نافع بود و اگر زلال بپزند آن نشیند و رحم پاک کند
 و بچه بیرون آورد و بدل آن نوزن آن در و خ و نیم وزن آن بسپارد و فاشه ستن
 بیاری و بر اششند آن کوبیده و پونانی ابناس مالیان و معنی آن کرم الاسود بود و در
 اند پس معروف بود و پوطانیه و بهر بری سمون و شیرازی سپاه دار و کوبیده و ورق او
 تر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب پیچیده شود بر درخت و آن نوعی از فاشه است و گفته

و پنج اندر پرون سپیده بود و اندرون بزرگی مایل بود با عدال و در فعل مانند فاشرا بود لیکن
 از وی اندکی انکه نبات وی برود و نه بخورند بول و حبس برانند و محل ورم سپر زود
 و صرع را نافع بود و معنی فاشر پنین بسرائی و افق ثمت علت است فاشه چند ستر است
 فاشه بهترین آن بود که از سفید سازند و وی غلیظه از شکر بود و طست وی گرم و تر بود در اول
 و گویند حراره وی در پیوم بود و آن چه بخری بود گرم و خشک بود در دوم سرفرا نافع بود و شکم
 نرم دارد و خونی معتدل از وی متولد شود و سینه را بیکو بود و موبف کویدان فاشه که مفعف وی
 گفته شد بیشتر از کعب الغزال خوانند و باید که قطعا آرد در آن بنود و فاشه مایی که این زمان بمل
 کست مجوسی آرد بنود پس اولی آن بود که در سر ترکی که فاشه بود فاشه بجای وی خرج کست یا کعب
 الغزال که آن فاشه اصل است و صنعه وی جفاست که قند صافی بخوام آورند و بکشند تا تمام سفید شود
 بعد از آن پاره کست و بر سرش اسپسته بروی غزال یا در آفتاب نهند تا رست که فاشه را بکوبند
 با قلماست و گفته شد فاشه القبط بقلما قطعی بود و آن جامیه است و گفته شد فاشه را بکوبند
 کوید کل فاشه است و مریزی که خوشبوی بود آرا فاشه خوانند و آن معتدل بود در گرمی و سردی
 و می گویند خنا جون در میان جابه صوف نهند و در پیچند خوشبوی کند و با کست که سوس از آب پند
 فاشه را بردی است و گفته شد فاشه را بکوبند و آنرا قل خوانند و گفته شد بعد از این
 انشاء الله فاشه را بکوبند و نوعی از دوقو اکبر است فاشه را بکوبند و نوعی از خرفه است و گفته شد فاشه را
 ابراقلیون بیونانی درخت جاو شیر بود و جاو شیر گفته شد فاشه را بکوبند و بیاری فاشه را گویند و بیشتر از کعب
 شکافه و از سقاله سنج خیزد طست آن گرم و خشک بود در پیوم و گویند در دوم و در وی فاضلی
 و تخلی بود و مصلحه معده و جگر سرد بود و سوسو الا ستر که از سردی بود و شکم به بند فاشه را بکوبند
 سندیست و گفته شد فاشه را بکوبند و نوعی از دوقو اکبر است و گفته شد فاشه را بکوبند و نوعی از خرفه است
 است و مرغی مشهور بود و در خواص این زمره آورده است که آب سخنان وی چون باخود در آرد
 عشق را بایل کند و صاحب منهلج کوید پیچنه و وی فضائی بیکو بود فاشه را بکوبند و گوشت وی گرم و
 بود فاشه را بکوبند و مضر بود بدماغ و سهر اعدا و کوشیز ضروری کم کند و مجبول کوید سر کین
 وی چون بود که بکشد که بشب مصروع شود و نافع و در خواص فاشه را بکوبند و نوعی از خرفه است و گفته شد فاشه را بکوبند

کرنه کی ویران ف بود و فالنجیطس و فالانجیطس و فالاحیقون نر خوانند و لو فاعلس سم و آن
بنایتست که کل وی مانند کل سوسن بود و تخم وی سپیه بود مانند عدس کوجکتر و پخ وی باریک
و کوجک بود و او بی آن بود که از زمین برکند زرد بود و جازان سفید گردد در تلهای خاک
روید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و رتیل را نافع بود
و محلل معضن بود و قوه وی ملطف و مجفف بود از هر آنست که معصر را نافع بود فافط صاحب
منهاج و صاحب جامع گویند آن دوای نرنگ است که دفع جعش زمزمی کند و گزندگیها چون
چون بابی در بیاشامند و در دمای سخت ساکن کند مولف گویند آنست که جد و ابراست
که از طرف خطای می آوردند فادج مولف گویند سنگ است زرد که سفیدی زرد و سبزی و سرنگ
دیگر بر وی ظاهر بود و این سنگ از آهنند و پستان می آورند و از قرح چین نیز آرند و نیکو
آن چمن بود و شترنی از وی کسی را که زمر داده باشند و از جو باشد که به آب سردیاشند
و این سنگ در آتش بسوزد و چون باز در جو به بر سنگ بیاشامند پسته نماید و پا در زمره
زمرها بود فاصه در طبل کردن و بعضی گویند که وی فافط است که گفته شد و این مولف گویند آن
باز مرگانست تحقیق و دیگر اقوال خلافت فادایا فادینا نیز گویند و کمیانان و آن فافط
و زرماده بود آنچه نرود و ورق وی مانند ورق جوز بود و پخ وی سطر بود و سفید مانند آشتی
و در طعم وی قیض بود و آنچه ماده بود کثیر الشعب بود و پخ وی مانند بلوط بود و سفت بایست بود
و نیکو تر آن سبز و می بود و وی فاضلتر از جندی بود و طبع آن گرم و خشک بود و در دم
و گویند معتدل بود در حرارت بود و وی تخمینی و قیضی با خلیل بود و مفق و ملطف بود و وی انا ر
سپاسی از بشره میرد و چون بر طفلان آویزند مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندهد
و چون با شراب بیاشامند در شکم و یرقان و درد کرده و مثانه را نافع بود و چون با شراب
بپزند و بیاشامند شکم بیند و آنچه ماده بود بر ساق وی غلاف پیدا شود مانند غلاف بادام
و چون شکافه شود جهای سخ پیا را بود مانند خون و بطل تار دانه بود و در میان آن مس
سپیه رنگ بود و چون از آن حب بزرگ یازده حب بشراب رنگ قابض بیاشامند قطع نف
دم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود جهت درد معده و لذت که عارض شود در آن و چون کوه

بخورند یا بپاشند در ابتدای سنگ مثانه نافع بود و آنجانب پسیا بود چون از وی نفع
 حب با شتراب بپاشند احتیاق رحم و کابویس را نافع بود خاصه ماده وی و
 کوبند چون با شتراب بپاشند این خاصیت از وی زایل شود و نفوس و ضرب و سقوط
 و صرع را بغایت نافع بود و چون بخور کنند مصروع را و مجنونا را بغایت نافع بود و اگر
 از مریضی کردن بپایان بر کردن کودک مصروع آویزند صرع از وی زایل
 و اگر عود وی سخت کنند در صرع بپزند و مصروع را بید نافع بود و دیگر اطفال
 بچ وی و مریضی نافع بود و هر مریضی که باشد صفا کردن و چون بپایان رود
 از همه آنها این باشد و آنست که بید عود الصلیب مضر بود بحد و مصلحت آن کثیر بود و کوبند
 آن زفت بود و کوبند بدل آن را بپزند و زراوند مدح است و بدیورس پوست انار
 یا ورق آن و در سمور و سون العسلان چون با هم جمع کنند بدل فاو انار بود فار پسیا
 و شش خوانند خون وی قطره نایل کنند و چون بشکافند و برخنازیر نهند یا بر کزندی عقرب بخایند
 سود دهد و چون بر میان کنند بر کزندی عقرب نهند نافع بود و چون بر میان کنند و بکودکی نهند
 که عصبان از دمان وی روانه بود باز دارد و اگر در آب پیزند و صاحب اسهال بود در
 نشیند نافع بود و خوردن گوشت وی بسیار آورد و غشیان و مقصد معده بود و چون بشکافند
 و در آنجا که خار یا پیکان بود پیرون آورد و منفه سرکین وی در حرقه الفار گفته شد و سر
 وی در آنجا که گفته شده فاره پیش پیش موش است و گفته شد مرد و ای فاد زهر
 مرد و ای که حافظ روح بود بوقه در آنجا که گفته شد از باد زهر کوبند و آنجا مخصوص است
 جگر البیض و جگر الحید و گفته شد شش پیریای ترب کوبند و بیشتر از وی تر بزد و تخم وی اقوی بود
 بعد از آن ترب پس ورق بس گوشت و نیکو ترین آن پستانی بود سبز تازه و طبع
 آن گرم بود در اول و کوبند در پیوم تر بود و کوبند خشک بود در دوم و جالینوس کوبید گرم
 بود در پیوم و خشک بود در دوم و موبداه الشلب و حبه بر و یا ند و وی مولد ریح بود
 و معده را نیکو بود و سخن بود و بول بر اند و این ماسویه کوبید پیش از طعام بخورند شکم نرم
 دارد و غذا را یاری دهد و در کزشتن از معده و اگر بعد از طعام بود معده طعام بکند

در وی نهند

فا

خاصه ورق وی و با سنی فی آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم بپاشند
 جلالت دهد و کوبند ورق وی جلای چشم بد و شیر زیاده کند و چون بپزند نافع بود
 سرفه و کهنه را و کوبند غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شتراب بپاشند کزندی
 افی را نافع بود و مار شلخ و اگر آب وی بر عقرب بپاشند بکشد میرد و اگر خورده باشند
 و عقرب بکشد بپزند و چون با سنجین و بدان غوغه کنند چون گرم بود خنای را
 بود و جل بری اقوی بود در همه حالی از استانی و روفس کوبید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود
 بدندان و چشم و سر و حنک معده و مقصد طعام بود و علت های بسیار را بد بود و شش در بدن
 پیدا کنند و صاحب فلاحه کوبید در کرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه را بر آب پیزند و چون
 آب وی بر بدن طلا کنند کزندی جانور از اسود دهد و تخم وی در کزندی جانور از
 سیمانه تر بپایان بود و بر بوش و شش که بر روی بود با سر که طلا کردن نافع بود و در
 اکل وی کردن موی برداه الشلب بر و یا ند و شیر پیچاید و کوبند آب ترب بی ورق
 بکیند و بنا شده درم بپاشند سنگ بزرگ و خرد که در مثانه بود بریزانند و این
 فعل خاصیت می کند و طبری کوبید آب ورق وی بر قاز را زایل کند و پسک مثانه بپزد
 و کوبند مینی زیاده کند و الفاظ آورد و اگر تخم وی با کندش بکوبند و با سر که در حمام برین
 پسیا طلا کنند زایل کند و شرف کوبید خون سروی بردارند و اندرون وی خالی
 کنند و روغن گل گرم کنند و در گوش بپاشند که گران گوش برود و اگر اندرون وی خالی
 کنند و چهار درم تخم شلغم در و نهند و در میانه انش نرم پیزند و سر و زازان
 بخورند پسک بریزانند و جوم وی منخی بود و مضر و ورق وی با سنجین فی با سنی
 آورد و پیون از پیون و فوفیون کوبند و تا کوب خوانند و باید که چون فوفیون از
 درخت گیرند دمان بر بندند تا غبار آن بدمان نرود که جمله دندانها بریزانند و چون بپزد
 بکیند باید که با قلا مقشر در میان وی پیزند تا قوت وی نگاه دارد مدتی و آنجا
 تازه بود زرد بود و در زیت بکند آنجا که گفته بود خلاف آن آن بکشد
 مایل بود و کوبند قوت آن بعد از سه سال یا چهار سال متغیر شود و تا سفت سال بود

در وی

و بدل آن گویند قنقل است و گویند قنقل و بادرنوبه بوزن آن فضا و قنقل است
 و گفته شد قنقلی حلقه الحقا است و گفته شد قنقلی و غریبه و قنقلی است و گفته شد
 قنقلی حلقه است و گفته شد قنقلی طلق است و گفته شد قنقلی شمشیر است
 و گفته شد قنقلی و قنقلی حلقه است و گفته شد قنقلی حلقه است و گفته شد قنقلی حلقه است
 و در وی حراره و رطوبتی فنی بود و غلیظی و این ماسویه گوید که مریزانه جمیع گوشت مرغان
 بود و در آنجا مضم بود و خون بسیار از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهلج گوید
 مغلوب گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سرین العفونیه بود
 تا بحری که سهر آورد و در مصلح وی سرکه و کشیز بود و محروری مزاج اولی آن بود که باب
 غوره و کشیز و مغز خیار بالنگ خورد و رازی گوید گوشت وی کرم و خشک بود و بیه
 و بر احوار غایب بود و موافق محروری نبود الا سبیل از گوشت مرغ از شکم بر وزن یک
 خاصه چون باب خود و شست و نمک بپزند و مرق وی فایده بود سرد مزاج را و کسی که
 شکم وی فنی دارد و در پشت که سبب آن خلط غلیظ بود و کرده را فراموش کند و باده را
 زیاده است اما مغز بود بکثیر و دماغ خاصه بریان کرده و اولی آن بود که بر سر وی چیزی
 بپاشند که منج صود بخار از سر بکند و خود آب وی چون به روی بسیار بود موافق
 بود کرده و بامد راز باده و کشیز و شریف گوید ادمان اول بریان کرده و وی کردن خورا
 نبوزاند و باشد که بگذارم کشیز خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان
 کرم و ممو گوید چون کبوتر بچه در دیک اندازند و روغن کبچید بر سر آن کنند چنانکه از
 بوجشان و نمک و روغن و اول در آن کنند و بپزند و کسی که سنگ داشته باشد چون بخور
 افروزی زایل شود و زمان حق تو فرود کرمترین پوستها پوستین رو باده بود بعد از آن
 سمور پس فنگ و قائم پس برم و مرکب بجای خود گفته شد فو الصبح جعل است گفته
 شود انشا الله تعالی پس پیوسته گویند که مریزانه که کان و بادام بود و نیلور
 وی تازه بزرگ بود و طبع وی گرم بود در پیوم و خشک بود در دوم و گویند که
 وی در احوار جبه دوم بود و گویند خشک بود در پیوم و گویند در وی رطوبتی فنی

بود و گویند تراست در پیوم سده چکر بختاید و منغ غنیمت کنند و فو الصبح
 و فم مجده بد بد و شکم براند و نه بند و کزندی جانور از اسودد و باده را از باده
 کند و سرفه بلخی را زایل فو بود و غذا اندک دهد و شری آورد و در مصلح وی زرد و آبی
 خشک بود و شریف گوید بوی دمان خوش کند و منحل ایل کند و گویند پوست
 پیرونی وی سبز چون در آب خورساند و بیاض منشد و شکی بپاشند و فی باز دارد و شکم
 بپزد و روغن وی مضر بود بجمعه بجا صفت که در وی است و بدل آن بوزن آن
 مغز بادام و مغز جبه الحضر بود و پیوسته البانیه و گفته شد فو الصبح بلفظ
 اندلس ربوله خوانند و صاحب جراح صفت و منفعت آنکه گفته صفت فاشترایا
 ستین و صاحب منهلج صفت وی گفته که نبات وی چون بر شاخهای انکور سحید
 شود مغز وی بود و مولف گوید نیز از وی از اسرم خوانند و فم صفت پیوسته است
 خوانند چون تر بود و فم و رطوبه گویند و چون خشک گردد وقت و علق خوانند و نیلور
 آن سبز اعلی درق بود و در وی نجی بود کم فی منی و شیر پیوسته و رازی گوید چون ویرا
 بپزند و بگویند تا چون مرهم شود و ضمه کنند بر دست کسی که عرق دارد و سرد و در
 دو نوبت عرق زایل کند و روغن وی نیز فو صفت پیوسته خوردن و مرق کردن و علق
 گوید و آب را فراموش کند و تر آن شکم بر آن و خشک آن بپزند و فو صفت پیوسته
 نافع بود فضا غم الزیپ است و گفته شد فضا این ماسویه گوید سحاله و وی سرد و خشک
 بود و معتدل و گوید معتدل بود در گرمی و سردی و گویند فضا بود از اسرم گوید
 سحاله و وی چون با او و بیه میزند فضا تر ایل بود و در مصلح وی زرد و آبی
 و جرب و حله زایل کند و عسر البول هم و مقدار ما و فو صفت پیوسته و وی سرد و خشک
 فصل یا قوت بود لیکن بخیلی از وی ضعیفتر بود و گویند شراب از فو صفت پیوسته
 زود آورد و فو صفت پیوسته و گویند که پیوسته کرد و چون رنگ بشود بسیار از
 وی برود و سحاله وی چون باز بین بر بوا سیر طلاء کنند نافع بود و وی مضر بود بپاشند
 غسل و فطر سکار و گویند و آن انواست و یک نوع نوشته خوانند و فو صفت پیوسته

بجای

را پاری بیکر کویند و یک نوع قلع و جوی انواع اگاه خوانند و بدترین همه فطر بود
 کینون صحرای بود و کینون در شیب سرکین روید و نوعی در شیب خم شراب روید آنچه
 سرخ بود ز سر بود و آنچه سفید بود باز سر آنچه در شیب خم شراب روید پوست وی از کینون
 و خشک کنند سر که ایند سر آنست بد مندی بهوش کرد و پوست وی ز سر بود و گویند که
 بنا پاکی سمار و غور و نسلی منقطع شود و دیگر فرزند از وی حاصل نشود و غلطی غلیظ
 از وی متولد شود و خشک کرده ویرا بدی کمتر بود و طسعت فطر سرد و تر بود در آفتاب
 و گویند در دم خدر و پسته آورد و کاه باشد که بکشد و اگر نکشد بیضه و غیره سوال احدا
 کند چون بسیار خورده بود و وی در نخا و صم بود و نوع کشته غشی و صم النفس
 و عرق سرد آورد و باشد که در روز بکشد و آن در موضعی یا در موضع که مقام
 کزندگان بود یا در شیب درخت زیتون روید و مصلحت آنست که مسلولی کرده با کبوتری
 تر و خشک بخورند که بجا صیت دفع مضرفه وی میکنند و شراب سخت بر سر آن خورده و بخور
 کشته بود که وی بمقطعات کشته مانند بچین فطر اسایون تخم کرفس کوی بود
 و این دانه پسیاه طولانی شکل است و طسعت آن کرم و خشک بود در پیوم و وقت
 وی زیاده از پستانی بود و بد آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل
 آن نیم وزن اسپین بود و قیلا سوسیس قیلا سوسیس گویند و آن خور مریم است و گفته شد
 قیلا سوسیس حنا است و گفته شد نوعی از کاه است پاری سیک خوانند
 و آن در لب جامها و اندرون جاه و کنار بهار وید و بدان سپالم تر از فطر بود
 و طسعت آن سرد و تر بود و غلیظ فطر تخم محکست و گفته شد فطر الاخر سر نوری
 و زمری که بود آنرا فطر خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طسعت وی کرم بود در
 اول و خشک بود در دم خون حیض بند و و شریقی از وی بمشقال بود و نفث دم را
 نفع بود و طبع وی سنگ بریزانند و بول و حیض برانند و بقرط کوی در درج و کرده
 و زنف دم و درم سرد که در جگر بود و معده سود دهد و اگر ادمان بوییدن وی کنند
 سر را که آن کند و خواب آورد و اسحق گوید فطر طون بود و مصلح وی بار زداست

شود

و بدل

و بدل وی قصبه الدریره فطر است و بخان اصل بر سر است و گفته شد فطر الکرم بیک
 دل خوانند و آن شکوفه انور بود و طسعت آن سرد است فطر الملک زمره الملک است
 و گفته شد قیلا سوسیس جیلا سوسیس است و گفته شد قیلا سوسیس صرصره احری است و گفته شد
 فطر الفلج خوانند و آن تخمست مانند خردل لیکن بغایه سرخ بود و نیکوترین آن بود که
 چون در دست بالند بوی سیب کند و طسعت آن کرم و خشک بود و آن در عطریات بکار
 برند مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سیر بود بکشد و قوه دماغ بکشد و آنچه زرد
 بود یا پسیاه بد بود و چون سخن کنند و بازیت بر زنند کی عقریب طلا کنند نافع بود و غلیظ
 منهلج گوید قاعه است و آن پنج نیلوفر بندی بود و قوت وی مانند قوت پیرج بود
 و گویند کرم و خشک بود و صدل را ضاد کردن نافع بود و اسحق گوید نیم درم از وی سخن کرد
 در معده را و در معده و مضر بود و بختنه و صم وی عمل بود و بدل وی فطر بود و صاحب جراح
 از قول اسحق بن عمران گوید که فل نثری مندی بود بمقدار پستی و لون قشروی بلون فندی
 ماند و مغزوی جرب بود مانند جلفوزه زردی که مایل به سفیدی بود و طسعت وی کرم و خشک
 در پیوم استرخا عصب را سود دهد و بواسیر فطر اسایون اصل فطر است پاری سیک
 فطر کونید و آن خشبی حریف بود شکل فطر و طسعت آن کرم و خشک بود در دمای سرد و شرج
 و امتلا و قش و قوی و ماده مای سرد را نافع بود و برورک طلا کردن عن النصار انا نفع
 بود و غافقی گوید لوزا نیکو کرد اند و مژه سود اپرون آورد و بر فتن نه چنان که ادویه اسهل
 و باه را زیادت کند و چون بسره بپزند و بیاضا مندا کنند و درم پیر زر تحلیل کنند و چون
 با مویز کانیند و بدان غرزه کنند با مویز ج بلغم را قطع کند و بدل آن در فطر بود و گویند
 بدل آن بوزن آن نارمشک و دود آنک آن سو بجان و نیم وزن آن معر خشکانه فطر
 ایض درخت فطر مانند درخت انار بود و جالینوس گوید اول ثمره فطر در فطر بود و از بهر
 اینست که در فطر ترتر از فطر بود گفته شد و سمو گوید ثمره فطر چون ناسپیده بود فطر
 سفید بود و چون پسیاه کرد و مویف گوید چندانکه تفحص کردیم از بازار کانان که از
 طرف هند آمدند این خلافت در فطر درخت فطر است و بیشتر در کمال می باشد و آنکه

بدن

قلع

کودک جلدی و نفع بود یک نوع را مشکط استنج کونید و گفته شود انشا الله و نهی میکنم
 بنود و نیکوترین جلی آن بود که خوشبوی بود و تازه و سبز و ورق آن کو جگ بود و طسعت آن
 کرم و خشک در پیوم ملطی بغایه قوت بود و عرق الفسار ابد بود و اثرهای بسیاری که در بدن
 بود ضما کردن نفع بود و عرق برانند خاصه چون بهتر است با شند و طبع وی در تمام جرب
 و حکم زایل کند و جذام را نفع بود و ریش دمن و فغان زایل کند و چون با لک نمک یا شام
 فضول که در معده بود بیرون آورد و چون بیاشامند بول حبض برانند و شیمه و کج بیرون آورد
 و چون خشک کنند و بسوزانند اسپر خفاشته را نفع بود و برقان و اسپستق را نفع بود و
 و سهل سودا بود و شری میگردم و در داندک بود و جگاب و گردنکی عرق را سودا بود و در کرم
 سیل و چون بکوبند و بیاشامند کج بشند و اسحق کوید مضرب بود با معاد و مصلح آن کثیر بود و
 وی یک وزن و نیم بود و نفع نوری بود و نفع نوری قوه شراب وی مانند شراب حاشا
 بود و نیکوترین بود و جوی پسر زرد بود و برونه باری افوی بود از مجموع بود و نفع طسعت آن
 کرم و خشک بود در پیوم چون خورد و بعد از آن ماه الحسن ساشا مندر و زیبایی
 الفیل را مصلح بود و دالی طبع وی انصاف پس را سودا بود و چون با سرکه نزدیک بینی کشی
 برنگه کشی که در حاشا نفع بود و روغن وی نمرنج کردن بمناس و خوردن و ضما کردن
 کزندی جانور از اسودد و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم فاکه بکند خاصه که پیش ازین
 خورده بود و از دغان و رن وی کزندگان بگریزند و خاییدن وی بوی پیر زایل کند و سرشته
 از وی بکدرم بود و چون با شراب پیزند و بر صاحب جذام ضما کنند نفع بود و وی مقلع باه
 بود از بهر وی بکوبند و کونید مصلح وی کثیر بود و بدل آن نفع است و وی معروف بود
 بوقه الصباغین و پاری روی و ناس کونید و آن بخت که صباغان کل کنند و نیکوترین آن بود
 که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن دارند و آن معروف بود در بندی و طسعت آن کرم
 و خشک و کونید در وی بعضی سردی بود و جلای با عتال و در برهن سفید و قو با باهر که طلا کرد
 نفع بود و بد زانو بکند و از سر اثری که بود پاک کند و بکدرم تاد و درم جبهه سقط و ضرب نفع بود
 چون با قدری شراب بیاشامند و نفعی با بچین بیاشامند و درم پیر زبک از اند و ورق

چون نیکوترین بود و جوی پسر زرد بود و برونه باری افوی بود از مجموع بود و نفع طسعت آن

فردنگ بود و روین نیکوترین بود و مسک و بنجسته کونید

وی چون بیاشامند کزندی جانور از اسودد و درم پیر زبک از اند و ورق
 و وی بغایت مدبر بود تا بحدی که خون بیاید و جگر و پیر زبک کند و سده آن بکشد و چون
 ماه العسل ساشا مندر عرق البلب و وجع و برک و استرخا و اعصار انا نفع بود و اولی آن بود که کسی
 آن بیاشامد مرر و زحمات رود و کونید مضرب و پیر زبک آن اینون بود و بدیورس کوید بدل آن
 شقیقه جگر و پیر زبک و انزال بول حبض و وزن آن سیلخ و دود آنک و وزن آن مویر سیاه و کونید
 بدل آن در برص و بن شیطرح بود و نیلوش بیاری پیکوش خوانند و آن لوف است و گفته شود
 انشا الله فحجن سذاب است و گفته شد فیلخ درخت حبض است و نمره وی مانند
 فلفل بود و حبض عصاره و دیت و معتدل بود در حراره و بردت بر روی طلا کردن قوت
 بدید و چون بیاشامند در پیر زبک برقان را نفع بود و طبع وی خف و وی حبض برانند و بدل آن
 فیروز فرج نوعی از اجاج از رزق بود و نیکوترین آن بیاشامی بود و نفع طسعت آن سرد و خشک بود
 چون سخن کنند و بیاشامند کزندی عرق را نفع بود و ریش اندونی و چون در داری چشم کنند
 شبکوری و تاریکی چشم را نفع بود و کونید چون روغن بوی رسد خواب شود و عرق تخمین دانی
 آن بکشد تا شود و بمشک تم و اسطوطالین کوید مر جوری از اجاج که از لون خود بکشد و پوشید
 آن بد بود و حیوان معروفست و دندان و پیرا عاچ خوانند و دیفترید و پس کوید
 براده علاج قابض بود و چون بردا پس ضما کنند زایل کند و شریف کوید نثاره علاج مرر و
 دو درم با العسل ساشا مندر فطر اینکو بود و اگر زن عاقره بود و مفت روز بیانی مرر و
 دو درم نثاره علاج با العسل ساشا مندر بعد از آن حمل دهد و آیشی کرد و بفرمان هدای تم
 و مولف کوید امتحان نوعی دیگر کردیم سبب مرطب یکشغال نثاره علاج با یکشغال نباتی
 سائیده زن سوف ساخت و شب پیوم و چهارم مرد با وی جمع شد آیشی کرد و بفرمان الله
 تو اما بشرط آنکه بعد از طهر بود و اگر نثاره وی جزوی با نیم وزن آن براده اسن بیاشامند
 و بغایت سخن کنند و بر بوا سیر معقد باشند بغایت نفع بود و طبری کوید چون از دندان نیل
 چیزی در کردن طفل آویزند از بوا اطفال ایمین و سرکین وی چون با عسل فربه سازند وزن
 بخود بر گیرد سرگز آیشی نشود و بخور وی صاحب تب کهنه را نفع بود و اگر بوزانند و در

جلا حشمت

ابستن

DR. CARO
19 JAN 35
MILITARY

طلا کنند ز ایل کند و اگر در موضع که پیشه بود بخور کنند همه بکمرزند و این زهر در خواص آورد
 است که اگر درخت انور و ونج و دیگر درختها چون با پخته آن میل بخور کنند قطعی کرم
 کردن کردند و اگر در دندان وی در حلقه بسیار بندد و بر کوبند از او با ایشان
 این باشد و اگر از شام وی ده درم باب بود نه گوی چند روز بیایی بیاشامند
 مجذوم را نافع بود و اگر پاره از علاج بر عضوی نهند که استخوان در وی شکسته جذب کند
 باستانی پرون آورد غیظ اهل اندلس طفل خوانند و آن کون بری بود و سقید لیون
 گویند و در کون گفته شود انشا الله فیک فتح گویند و آن قیثور است و گفته شود
 انشا الله تعالی باب القاف قافله و نوعت بر رک کوجک
 از آن بزرگ از جوی بزرگتر بود و جت آن مانند غبه دانه بود بزرگی و پوست آن صلب بود
 رنگ وی سرخ بود که پسیای زرد و قاقله کوجک شومیر خوانند و خیر و او مال بود و سیل بود
 گویند و آن سه نوعت یک نوع بمقدار استخوان بلبل بود و یک نوع بمقدار جویز بود و الیکن
 شکل بود و دانه ایشان نزدیک پیکه بود و گویند و گویند وی لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ
 را از فرزند و کوجک را ماده و طبع آن گرم و خشک بود و در جوده دوم تا اول
 پیوم و گویند با عتال نزدیک بود و در وی قبض و خلی و خونی بود فی و غیثان را نافع
 بود با آب انار و هم را باری دهد و معده و امعاء پاک کند و شغل از وی تا یکرم بود
 در جگر سرد و سده آن چون با پخته بیاشامند و صرخ را چون مر و زرد و در
 بیاشامند نافع بود و چون با تخم خیار آن اجزا مساوی مر و زرد کرم با پخته بیاشامند شک
 کرده بر زنند و کوجک وی شش رطوبه از پینه و خلط و معده بکند و سقم را قوت دهد
 زیاده از نفوس بزرگ و لطیفتر از وی بود و قبض وی کمتر بود و حر افه بیشتر و گویند قله
 مضر بود شش و مصله آن قند بود و بدل قاقله کبار یک وزن و نیم قاقله صفا بوزن آن
 قر نقل بود قاقله بنایتست مانند ایشان و در طعم وی شور بود با قبض و اسحق
 بن عمران گویند مانند گشوت بود در فعل و طبع وی گرم و خشک بود در اول مهسل آب
 زرد بود خاصه تخم وی و آب وی و مدربول و منی بود و مهسل صفر و ضعف جگر را سود

خی

وید

کتاب

وید و کیو پس وی نیکو بود و در معده نقل پیدا کند بسبب اندک لزجی که در وی است و شربت
 از آب و می دود آنک رطلی تا نیم رطل بود با ده درم شکر سرخ و صاحب منهج گویند
 باشد القشر و خیش بن الحسن گویند شکر سرخ با قافلی و شام سرج و لبلاب نیکو تر بود و قوی
 تر از شکر سفید بود قائل النمر خافق النمر است و گفته شد قائل النحل نیکو تر است و گفته
 شود انشا الله قائل النحل بعد اسقان دیدگشان گویند و گفته شد قائل النمل نوعی از اشق است و گفته
 شد قائل الکلب ادرانی خوانند و آن خافق الکلب است و گفته شد قاره پهنانی سطاس
 گویند و گفته شد قائل الذی نوعی از ناغاس است انشی که زمر وی از رن بود و آن از این
 الفار است و گفته شد قائل الذی نوعی از ناغاس است و گفته شد قاطون ازینا
 و گفته شد در الف قاقله فیون خوانند پاری پیه قاونی و رو پستان شیر از ویرا
 شیر بل خوانند و آن از مندر پستان آورند مانند پیه پسته بود و طبعه آن گرم بود
 در دمای که از سردی بود چون یکرم از وی در حو کنند و بیاشامند نافع بود و مالیدن
 و صاحب منهج گویند وی از مژه گیرند که مانند فندق بود با سیاب خور و گویند و در
 وی گیرند و را کنند تا منجم کرد و قاقله اقا قیا است و گفته شد قائل احیمر خلی الکلب
 و گفته شد و از بهر این اسم بوی نهاده اند که ایشان در چرخ اند مانند و زیتون که در ساق
 یکی در پی لاغ و در سالی دیگر آنکه در پی لاغ کرد و آنکه لاغ بود در پی قاقله پیا
 پسند آن گویند و در قوا بعض بعد از آن گفته شود انشا الله قاقله قاقله بسیار فدا پس است
 و گفته شود انشا الله قحج محل خوانند پاری کیک گویند صاحب منهج گویند نزدیک
 بطیوح بود و طعم وی الطف طوم بود و گرم و تر بود چون بریان کنند شکم بندد و مسکن بود
 و باه را زیاده کند و دل را روشن کند و غذا بسیار دهد از بهر آنکه در پیغم شش و دما
 وی چون با شرباب بیاشامند صاحب بر قاقله نافع بود و جگر وی چون گرم بود و
 بر ندر صر را سود دهد و زمره وی شکوری و ناری چشم میرد و چون بر سره وی سوط
 کنند در ماه ذسن را زیاده کند و نسیان کم کند و قوه را بر سره دهد و اگر زمره وی با
 مروارید ناخته و مثل آن مشک اجزا مستوی سحی کنند و حل کنند سفیدی چشم و جبار و ج

شم شقال

را نافع بود و بیضه وی چون با سرکه غنصل سزند و بخورند در شکم و مصلح اسودد و بدقت
 مصلح خشکست و آن مضمضه است و گفته شد قشاذ خاریست که صمغ وی کثیر است و بیشتر از
 انرا کم گویند و بر آبوزند و حرب و یراکا و و شتر دمنده ای نیکو بود ایشرا و طست آن
 کرم و تر بود سرفه را سودد و در قرحه شش و کثیر در کاف گفته شود ان الله قشاذ فخر فخر
 و کرم آن شعار بر پاری خیارزه گویند و شکیار و خیار در از هم خوانند و صفاس و نیکو
 ان نیشابوری بخت بود و طسه آن سرد و تر بود در سیوم نسیک حراره و صفرا بکند و بول بر
 و تشنگی بنشاند و مثانه را موائی بود و بوبیدن قشاذ و قشاذی که از حراره بود آسایش
 بخشد و ورق وی با عسل شری بلخی طلا کردن نافع بود و خوردن وی کزندی سک دیوا
 را سودد و در کیموس وی بد بود و پیچیده عفوشت بود و بهنای شعب آورد و در دمه
 و مصلح وی عسل یا مویز یا ناکواه بود و رازی گوید یکسکتر از خیار بود و زودتر بگذرد
 و خیار و خیارزه و که و حرور مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود اگر بسیار بخورد
 فخر در شکم و نقل پیدا کند و مصلح آن جوارش کونی و سفر جلی بود اما سرد مزاج را مضر بود
 و اولی آن بود که بسیار بخورد و شرباب تقوه الی آن بیاشامد و جوارشات ذکر
 خیار خیار است و گفته شد قشاذ صمدی بری بل است و گفته شد قشاذ
 خیارزه اسپند گویند و آن قشاذ بری بود و اما اندلس علم خوانند و ارد قشاذ
 نیز گویند و پیونانی اسفیر او اغنوس و عصاره وی اطریون گویند و نبات وی نبات
 که مانند اما خار ندارد و لون وی سبزی باشد که بسیار بل بود و عصاره وی جان گیر
 که مژه وی در اخراستان که زرد شود بکیرند و در جرقه کنند و بالند آب از وی پرو
 اید و صافی کنند و خشک کنند بر روی خاکستر و لوی سازند و خشک با کر با پس سه تو
 کنند و بر روی خاکستر بچینه اندازند و عصاره غلیظ بر روی کر با پس ریزند تا کر با پس و
 خورد بعد از آن بر صلابه اندازند و سخت کنند و قشاذ و طست آن کرم و خشک
 بود در اول درجه پیچوم و گویند حراره وی درد دم بود و ملطف و محلل بود و بیج وی
 چون بدان مضمضه کنند با ست جو سر مرضی بلخی کهنه که بود خلیل و در و چون با صمغ البطم

خیار خیار
 کرماله بود

برج احاطت نهند از دل و سرجه بود بکشاید و چون با سرکه بپزند و بر نفوس ضا د کنند نافع بود
 و طبع وی در حقه عرق البسایلو بود یکدم و مضمضه کردن در دندان را سودد و در خون خشک
 کنند و سخت کنند و در جرب ریش شده و قوبا و اثرهای پسیای که از دبل در ریش بر روی پیدا
 شده باشد زایل کند و عصاره مژوی حیض و بول براند و اگر زن بخورد بر کبر و بجهت تاه کند
 و اگر یا شتر سوط کند بر قلن سپیاه را نافع بود و ضد دل کهنه و چون بازیت کهنه یا عسل
 با زهره کا و بدان خشک کنند یا طلا و رم خجره و خشان را نافع بود و وی مسهل خام غلط
 و مژه اسود او ما اصف بود و باید که با دویه موافق خط کنند مانند صبر و قشاذ و
 باریک و سور بخان و بوزیدان و کما فیطوس و قسط و مژور عفران و پسنبل و دارچینی و پیچ
 و زرا و اندم حرج و انیسون و تخم کرپس و فطر اسالیون و جاد و پیرو سکنج و نقل و زبید
 و نمک مندی و جب لبان و چون یا بعضی ازین ادویهها یا میزند نافع بود و جهت سپیاه
 در دما چون مفصل و نفوس و قونج و لغوه و خدر دست و پای و در مای که از مژه صفا
 و سود بود و نشاید که با دویها حاده مثل سمونیاد و تخم حنظل یا میزند و شری از وی
 و انکی بود تا دانییم بحسب مزاج و مضر بود شش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی بود و شش
 و اگر قشاذ الحار بار و غن کج سزند یا ر و غن جراح و بر لوب اسیر که ظاهر بود طلا کنند خشک
 کردند و سخت بن عمران گوید و غن وی از آب وی دزیت گیرند یا با قشاذ یا با
 نافع بود جهت سردی اعضا چون مالند و کلف و دوی و طین و کرانی کوش که از ریا
 غلیظ بود و شریف گوید که چون طبع و ورق و پیچ وی بیاشامد مجذوم را نافع بود و اگر
 چ وی سخت کنند و رم بن کوش و در مای بلخی که در کردن بود بکند از اند و ر و غن وی
 در مفصل کهنه و لو مالیدن نافع بود و خوردن هم شری تقوه د و درم بود که با ارد
 جو بیامیزند و وی غلط خام زنج پرون آورد و زب و سن النفی را نافع بود و عصاره
 وی در حقه در پشت نافع لیکن سح او رو و مسهل خون بود و شها در حقه کردن خطر بود
 الیا با دویه موافق و اگر یکدم تا با یکنقال کنند بحسب مزاج و باشند که فی با فراط
 او رد و دوا و وی بهست جو شرباب با سرکه کنند که فی باز دارد قشاذ النعام

76

اللب
 الی

دکله

حفظ است و گفته شد قشایر از قول صاحب جامع زراوند طریقت و از قول صاحب منہاج حفظ کوجب بود و سرد و گفته شد قشایر بپاری بسیار گویند و گفته شد در قشایر قشایر قشایر و گفته شود انشا الله قد اح رطبه است و گفته شد قشایر قشایر که بپونانی قشایر و گویند و گفته شود انشا الله قد اح کوشش خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی زرد و حراره وی کمتر از نیکو بود بود قوت بدن به پیشی را می فر بود خاصه چون در سر که خوب نیند باشند تشنگی کمتر کند و کرسپی که از میستی بود باطل کند و قلیل غذا بود و ادلی آن بود که بار و غن و شیرین تر بود و با خواند بسیار می کرد و بود نیکوترین آن تر سبز بود و طست آن سرد و زرد بود در پیوم غذا ای که از وی متولد شود مانند مصایب وی بود و اگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی مایع و سلوک وی غذا اندک دهد و زرد و بکزد و صفرا و فون ساکن کند و موی که بکشد بود و محرومی و صفراوی مزاج انا فل بود و حراره بنشاند و تشنگی و دشواری پینه و سرفه و کسی را که جگر کرم بود و بنت کرم چون با آب یا ماش مقشور و روغن بادام بپزند و سرد مزاج و بلغمی و اصحاب سود انشا الله که خوردند که قوی لیم غلیظ آورد و اگر خواستند با زیت مصلح کنند و مطب فلفل و خردل سذاب و کرفس و فلفل کنند و شرا صرف بر سر آن خوردند و جو اشانت و خردل و مری مصلح وی بود و چون سلوک کنند و باب غوره و انار و سرکه و روغن بادام و زیت اعناق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سوبق و سرفه و درد پینه که از حراره بود نافع بود و تشنگی بنشاند و اگر که از صفرا بود و درد خلق را سود دهد و از وی گویند روغن وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود و حراره را سود دهد و آب وی صدراع زایل کند چون بیاشامند یا بدان سر نشوند و بار و غن کل در کوش زایل کند و ورم دملع و چون در جگر کرمند و در اش برکت کنند و آب آن گیرند و با قند بیاشامند بهای سوزان ساکن کنند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون بیاشامند بعد از آن که در آن آب فلوپس خیار جنبر و ترنجبین و خمیر بنفشه حل کرده باشد صغرا و محض بر اند و شریف گویند که وی کوبد

ک

جلا جسته

که بول همه پرون آید چون در خمیر کینه و بریان کند و آب آن محل سازند در چشم کرم را زایل کند و پوست که وی خشک چون بسوزانند و بر موضعی که خون روانه بود افشانند با دارد و اگر بسوزانند و با سر که برص طلاق کند نافع بود و اگر روانه و برار و غن کینه زرد بود و در انما کرم سود دارد و گویند و چون با خرسپید بن آن بکشاید و سوراخی کشا و در میان بکشد و به خشت اجدید پند ایند تا متملی شود و بن آن بار خای نهند و جل روز را کشت بردخت بعد از آن بکشد و آنچه در اندرون وی بود بیرون آورد و بفشارند آسپاه از وی پرون آید در شیشه نگاه دارند که پر بود و چون احتمال کنند خیار را بر سر کنند و بر موی خضاب کنند موی را سپاه کرد اند و خضایی نیکو بود و حراره کینه تر چون ضاد کنند در ابتدا و در چشم که از حراره بود نافع بود خاصه چون با ارد بکشد و بر صندل کرم لطوح رگشته خواه در تب و خواه در غیر تب و چون ضاد کنند بر جگره رنق ماده بکند و پوست که وی خشک ریش ذکر را نافع بود و در ششایی که بر اعضاء یا پس المزاج بود و سوسختی اش چون بار و غن کا و بر سر کنند و مغذانه وی سرفه کرم را نافع بود و مرطب سینه بود و قطع تشنگی و سوزش تشنگی که از خلطی تیز بود و وی موله بزمه معده بود و ادلی آن بود که با سفرجل بیامیزند و سلوک کردن بعد از آن با مری و سوز و فلفل و خردل و فون بخورند و قشایر بپاری میجک گویند و نران مانند اسپخوان زیتون بود و در از نر و بغایت سپاه بود و علك وی در قوه علك البطم بود و نیکوترین آن بود که تیزوی شیرین طعم با تیزی اندک بود که جویب وی با ریک بود و طست آن کرم و خشک بود در پیوم بوی دمان خوش کند و چشم روشن و شبکوری ببرد محل کردن و قوت جگر بدید و قوی و عتقان و سپس ابول چون از سردی بود و سخن رحم زنان بود و اگر نیم درم از وی بخورند و با شیر تازه بیاشامند باه را قوت دهد و بوی وی مقوی دملع سرد بود و کسی که علی سود ابروی غلبه کرده باشد و مقوی دل و مغز بود و سود ادوی مزاج را نافع بود و مقوی جده و جگر و مجموع اعضاء باطن بود و سخن آن دایستفا میجک را نافع بود و مقوی اعضاء رسیه بود و مقوی ریا ری دهد و با دملع متولد شود و در عده

ناف بود و طسعت نبات وی کرم و خشک بود در آخر درجه اول محلی ضعیف بود چون پاشا
 بیاشامند حیض براند و محلل مصل بود و بعضی گویند چون ضما کنند برورهما کلین هر وعای
 کوید ملطف بود و سرخ الاخذار و مولد خلطی محمود بود و بلغم رفتن از معده یکد از اندواز
 امعا و بول براند و بیخ دی چون بزنجورند یا سبب مر با کنند احتشار اینکو بود و اگر یک جزو
 ارد با یک جزو از وی باب کاشنی طلا کنند برورمهای که در ساق بود که آب از وی دانه
 بود نیکو باشد و در ابتدای داء الغیل بچین و این رشد کوید چرخ وی چون بیاشامند این
 باشند از ورم پهلوی و الله اعلم قراطار خون بنایت که ورق آن مانند ورق کدو بود
 و شاخهای او بسیار بود از یک اصل پیسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعی که
 سایه بود روید و بغایت حریف بود و نمزوی در مداف حدی و حرافتی تمام دهد و گویند
 چون زن چهل روز نباشد بیاشامد با آب بعد از ظهر و پیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند
 مرد نیز بچین کند پس از آن جمع شود و زن نیز آورد و در میان جویت که در میان مقول
 بود و صعیذی و طسعت آن سرد و خشک بود و در سوناات کندی جهت قوت کوشتن بن دندان
 و دندان را پاک کند و سفید گرداند و در صباغین گویند و آن حیوانیت کو یک بر
 خاری می باشد و بر نباتی که از آبی سوزاند و خاصیت این حیوان آن بود که رنگ را برینیم
 و جوهر بدانی کند و کتان و پیله نتوان کرد و حی دیگر مست مانند عدس سرخ رنگ و از آن
 نیز قمری گویند و فقیص خوانند و شریف گوید طسعت وی کرم و خشک بود در سیوم و از
 خاصیت آنست که چون زن سفت روز بیاشامد سر و زرد و درم بصل قطع حیض بکند
 و چون با سیر که استعمال کنند قطع نسل کند و اگر در این ششم سرخ کشند بر مجموع او برزند شفا
 قسطار چون سطار بون است و گفته شد قسطار اسم ثمر خاریست که ویرا حنط خوانند و از آن
 ثمره عصاره گیرند و آنرا اقا قبا گویند و گفته شد و آن ثمره را بسیار کرده گویند و شکل جزو
 شامی بود اما سفید و ضعیف از وی بود قراض با بون است و گویند انجوان و مرد و گفته شد
 مسوط قرن الحجر که با است و گفته شد انش الله قزول و قزول الیون نیز گویند و آن بسدا
 و گفته شد قزاسن پونانی خراف است و گفته شد قزاسن در ویا است و گفته شد

انش

قسطار
 تخم کسنبه بود
 و پوداری نیز گویند

انش الله قزاسن هم کرو با است قزاسن پونانی قزاسنا است و گفته شد قسطار
 حب العصفرا است بسیار سیسکدانه گویند و پونانی قیققس و طسعت آن کرم بود در ورم شکم
 نرم کند و اگر چرخم از وی کو فنه در شیر بالند و بیاشامند سهل خلطی سوخته بود و انواع
 جرب را نفع بود و ماسر جوید گوید دفع ریح بکند و منی بپزداید و بیخ الریس گویند سینه را
 پاک کند و آواز صافی و قوی را نفع بود و سهل بلغم سوخته بود و باه زیاده کند چون با
 شیر یا عسل یا با انجیر خلط کند و این ماسه گوید او از را نیکو بود و غرضیت وی آنست که
 سهل بلغم بود و شری از وی ازده درم تا پست درم بود بعد از آنکه نیم کو فنه در نیم رطل آب
 بچشانند و بالند و صفائی کنند و درم شکر سرخ بنهند و بیاشامند و ابو صلت گوید
 بچین نفع بود جهت استسقا زنی و لجمی و این سر اپون گوید شری از مقشر وی بچ شفا
 بود با اندکی نمک سندی جهت سهل بلغم و ما انجنس بمزوی پیسته باشد چون بیاشامند
 با لیمو لیا و جد از نفع بود و چون مغز خیار خیزد در آن بالند تب بلغمی را نفع بود و باید که
 شیر و در رطل بود و خشکدانه کو فنه پست در وی بالند و به بندند تا پیتر گردد و آب آن بپزند
 و استعمال کنند و گویند بدل آن جبهه الحفر است قسطار سندی حب النیل است و گفته شد
 قسطار بری پونانی اطرا مقلوس گویند و بعضی فیقن اغنون و آن خاریست مانند خار
 قسطار پستانی و مولف گوید شیرازی از آن بزرگوارند و کل وی زرد بود و جالینوس گوید
 مسخن بود با عتال و محف و دیسق و دیوس گوید چون سخن کنند ورق وی با نمزوری
 و با قلفل و شراب بیاشامند کزندی عقر را نفع بود و بعضی گویند چون ملبوس استعمال کنند
 درد زایل کند و چون نگزیده باشد استعمال کنند علاج مع پیدا کند که از کزندی و مولف
 گوید آنرا طریفان خوانند قرحان نوعی از گاه است سفید کو یک قسطار طریفان
 و گفته شد در انش الله قسطاس سیدی کاغذ گویند و سخن گوید نیکو تر از آن مصری بود پاک
 سفید از بهر آنکه از بردی سازند و وی مضر بود بکرده و کاغذها دیگر مضر بود بکرده و سوخته
 وی سعه را نفع بود و منخ زرف و م و عاف بکند و ریشهای معده را پاک کند چون یکدر
 از وی بیاشامند و قرحش باب سرطان نهری بچنه نفع بود قزول مجوع و محف بود

و قرون پیاری شلخ گویند و سر و گویند قرن المعز و الی یکنوترن آن بود که از ایل به کینه
 و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبع آن سرد و خشک بود و خسته و وی دند از جلا
 و لته را حکم کند و منفعت وی در صفت ایل گفته شد و مضر بود بشش و مصلح وی کثر بود و بد
 آن اسارون و فو لنجان و سطل از وی یکدم بود و در دمانه و بر قازا با فو بود
 قرن المعز براده شلخ کا و چون باب بیاشامند ر عاف را به بند و چون بسوزانند
 و بیاشامند نفث دم را به بند و قرون السبیل بعضی گویند نوعی از سبیل سفید است که
 بود سبیل مانند و گویند خافق النما است و صاحب منهلج گوید و ای کشده است
 نزدیک به پیش و چون بخزند خون بعضی بول بیاید و زبان سیاه گردد و ذمین مختلط شود
 و مداوای وی یعنی کتد بعد از آن دو مثقال کافور با کلاب و آب انار و شیر و تخم خرفه
 که برف سرد کرده باشند یا جلاب یا دمن کافور یا قرض کافور بدیند و شیر تازانند
 و سوبین شیر باب مرق و جلاب و خیار که و جواب بدیند و جگر و دل دی سرد کرد
 بضمادات سرد مانند صندل کافور و کلاب قرط نوعی از رطبه بود و چهار پایان بخورد
 و فربه می شوند و طست آن کرم و تر بود چون تر بود شکم براند و چون خشک گردد شکم
 بپندد و سرفه و خشونت حین راناف بود و از پیاری شیدار و با صفهائی شود و خوانند
 و مژوی رسن خوانند و بخور تراز نبات وی بود و در وی قفسی بود شکم به بند و قرط اسپم
 نوعی از کرات که معروف بود بکراث المایده و کراث البقول و گفته شود انشا الله تعالی
 آن قرفه العارپی پیاری دارجینی چینی گویند و آن باریکتر از قرفه و قرفل بود و شیرین تر
 از وی و طست وی کرم خشک بود در پیوم قوت اعفاء باطن به جود و کون بار
 نافع بود طلا کردن و مرضه ای عصبانی و وجع و رک که از بلغم بود و مغفون و مضر و
 نافع بود وی افوی بود در فعل از دارجینی و در قوت جگر و معده سرد حکم بود و بدل آن
 نم و زن آن قرفل و نم و زن آن دارجینی بود و نواح اسم بنایت مانند راز یا نه که شتر
 گویند و در دوا بیاض موافق گوید از اشیرازی که بر خوانند طست آن کرم و خشک بود
 در پیوم بول براند و در دمای سرد اندرونی ساکن کند و محلل ریاح بود و وی در منفعتها

مازوت

بوت

قسط بلع هندی بود
 و ایلوت گویند

بقوت بود و چون پزند و آب آن بیاشامند مسک بود و این موافق گوید چون از وی
 کاد سازند و کرم کرده بر زمار نهند حیض قوه براند و از اعجان نیز خوانند
 جندید ستر است و گفته شد و قسطوره نیز گویند و پس کالج است و گفته شود
 انشا الله قسطیر کما گویند و آن رصاص است و گفته شد قسط پهنانی قسط غل
 و آن انواع است و جمله ج است کینوع عربی بود و از اقساط محری خوانند و آن سفید
 رنگ بود و کینوع هندی بود و آن سیاه رنگ بود و از اقساط مرق خوانند پیاری
 قسط تلخ گویند بغایت تلخ بود و پیک و زن و صاحب جامع گوید قسط هندی سیاه و شیر
 بود و قسط محری سفید و تلخ و سهو کرده است قسط سفید شیرین بود و آن رومیت
 و قسط سیاه تلخ بود و آن هندیست و کینوع دیگر است که لون سیاهی بایل بود و بوی
 صبر کند و بهترین آن تازه سفید فربه بود و بعد از آن هندی سیاه سبک و طبع آن
 گرم است در پیوم و گویند در چهارم و خشک بود در پیوم تلخ بود جهت سرعوی که محتاج
 به سخته بود و جذب خلط از عمق بدن بکند و اگر با غسل آب بر کلف لطوخ کنند زایل کند
 و استرخا عصب و عرق السامه کردن و لته و نمش سود دهد و بول براند و حیض
 خوردن و بخور کردن در شیب دامن و درد رحم را نافع بود چون در فرجات کنند
 یا تمکید یا لطول کنند و چون بیاشامند با شراب و آب شین یکدم کوندکی انفی و مجموع
 کزند کازاناف بود و در دپینه و کوفکی عضله متک و تلخ سود دهد و چون با شراب
 و غسل بیاشامند محرک شهوة حمل بود و چون باب بیاشامند حب الفرج و کرهما
 پیرون آورد و بازیت لطوخ کردن نافع و فلج و اسپتر خارا نافع بود و با فاض
 پیش از وقت نوبت لطوخ کنند و درد پهلوی را نافع بود و از وی گویند زکام را
 سود دهد چون در شیب بینی بخور کنند و حیض براند و بکشد و طبری گویند بیاشامند
 منفعت شده و جگر بود و پیچ گویند چون سخت کنند و بر ریشتهای ترافاشند خشک گردانند
 و تلحمان گویند چون در شیب دامن بخور کنند حیض براند و گویند چون بدان بخور کنند
 نزلات را نافع بود و دبا که حادث شود از عفونت و چون سخت کنند و با غسل بیاشامند

در دمه و مغص و درد کرده را نافع بود و پشک کرده بر زنند و اگر با کجین بیاشارند
 تب ربع را نافع بود و چون برهن و نمش و کلف طلا کنند بعل یا سرکه یا بقطران زایل کند
 و موی برداء الثعلب بر ویاند و قطع اخلاط لزج بکند و مضرب و بشانه و مصلح وی ورق
 کل سرخ و قند بود و گویند مضرب و شش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن
 عافیه بود و گویند بدل آن و ج است و مصلح آن خطمی و مصلح آن قسطار و کوبیده
 قسط شیرین خوانند و آن نوعی از پنج سوسن اینجایی بود که در میان بنفشه می روی با طرا
 می برند و معروف بود به پنج بنفشه و عطر مورد و نم گویند قسط شامی را سن است و گفته شد
 قسط مندی صاحب جامع گوید بیاست سهو کرده است که آن قسط شیرین است و قوط
 صاحب منهج معتبر است که آن قسط مر است گفته شد قوس فیوس گویند و آن معروف
 بجبل المساکین و آن لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب
 بشیرازی مرسته گویند و آن اصنافی نوعی سفید گویند و یکی سپاه و دیگری خوانند و این
 جنس بود آنچه سفید بود و ثمر وی سفید بود و آنچه سپاه خوانند ثمر وی سپاه بود و در بعضی با سپاه
 مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان آنرا بر پوسپون خوانند و جنس پیوم که آنرا قش فوشه
 و آن مشک بود و هیچ نمزند ارد و شاخهای باریک بود و ورق کوچک و مجموع اصناف
 قشس حریف و قابض و یک نوع از آن لادن از آن حاصل میشود و آن نوع گرم بود
 باقی اصناف آن سرد بود و عصب را مضرب و کل وی چون با شراب بیاشارند فزده اسعار
 نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که روزی دو نوبت بیاشارند و چون با موم
 روغن زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را نافع بود و ورق وی چون تر بود با سرکه
 پرورم سپر زخمها کنند نافع بود و چون آب و ورق و سرهای وی بگیرند و سر را بر آن تر کنند
 در سر که نه زایل کند و چون بازیت در گوش بکارند در گوش پیرد و ریم کن کم کند و بوی
 سپاه وی چون آب وی بیاشارند بسیار بد ز ضعیف کند و ذین را روشن و چون
 بگیرند از سرهای آن پنج عدد و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن گل
 و بر گوش مخالف دندان بکارند که درد کند در زایل کند و وی مویرا سپاه کند چون

درق

ورق وی شراب بپزند از وی ضاها سازند بر بسیار شها که عارض کرد و از سوختگی آتش نگو بود
 و کلف برد و آنکه وی را قش خوانند برای وی چون بیاشارند حص براند و آنچه با سرخ و
 پرون آید و چون بگویند آب وی بگیرند در بینی بکارند بینی را بیل کند و عفونی که در وی بود
 و حصول آن جن بگویند آب آن بگیرند و با سرکه بیاشارند و بیاشارند که در یکی رتلا اسودد
 و در معوی که آن را صمغ می خوانند و در صمغ کوبیده چون بروی الطوح کنند شش بکشد و وی
 برده صاحب منهج گوید چون با شراب و مر با سرزند و بروی طلا کنند سا قطن منع کند قش
 غویا میرون خوانند و آن نوعی از فرمات خشک ابل مغرب معلل خوانند ابل بخد عرق و برسم
 خوانند طبع آن معتدل بود و در گرمی خشک بود و در وی قش بود و گویند گرم بود در دوم
 طبع را بید و وقت صحره بهد قسا سلیج است و گفته شد قشش یا رکی قشش گویند
 و وی لطیف از گوشت موثرترین بود و نیکوتر و بدل آن موثر قش بود قش الحوز الاخر پوست
 پرون بزرگ کان جن پزند و رقی از وی بگیرند جهت حفاقی که از طبع و رطوبت بود نافع بود
 قش الحوز الصلب چون بپزند و خاکستر آن بر شها افشانند خشک گرداند و محفوفی نگوید
 بغیر از قش الا نرج پوست نرج کم خشک بود در دوم چون بخانند بوی سیر زایل کند و چون نهند
 قوت اختار سرد بدیند اما خود از وی تاده درم بود و وی محلل ریح بود چون اندکی از وی نهند
 و اگر بسیار از وی استعمال کنند مضرب و بکند و مصلح وی غسل بود قش الکندر طبع آن گرم و خشک بود
 در دوم و در وی قش قوی بود چون بر جراحها باشد گوشت بر ویاند و اگر بر جراحها در شهای دانه باشد
 صلیح باز آرد و شفا بخشد و چون رن بخورد بر کبره رطوبتی که از رحم روان بود و غرض شده باشد باز آرد و
 نفث دم و قرحه اصباحون بیاشارند نافع بود و در دانه های چشم استعمال کنند جهت ریشهای آن نافع بود
 و اگر بریان کرده بود حکم چشم زایل کند و اگر چون حرم بر شکم نهند شکم بید بدل آن دو وزن
 آن کنند و بود و وزن آن قش اصل الکرفس گرم و خشک بود در دوم فعلی زایر و یک
 بفعل الکرفس بود ملطف و منفع بود سده بکنید و بول بر اند و مانی منفعت وی در کرفس گفته شد
 قش اصل الدار بایج گرم و خشک بود در دوم فعلی زایر و یک بفعل الکرفس بود منفعت وی در زایج گفته
 شد قش اصل الکبر منفعت آن در الف در اصل الکبر گفته شد قش اصل الهند با و صفت منهج با

و در کوشش چکانند در دس کن کنند و وی و طینن آن را بلی کنند و وی منقطع بران رند
 و حافظ ابدان مرده و برین سبب است که در احبوة المودة خورند و غرض و سحره وی معده
 را بد بود و معده منی بود و گویند بدل آن بوزن آن نظر و نیم وزن آن خدایان
 آن و گویند بدل آن لفظ سیاه است و جا و غیر قطف سرخ است بنیلهای اسفنجی
 روی گویند و بری بود طبع آن سرد و تر بود در دوم و گویند سرد بود و در اول و در وی
 قبضی بود و از شکم بگذرد و در معده ای گرم و حمره را نافع بود و بوی بر قانز اسود منند
 وی را چون بزنند اندکی و بخورند شکم براند و چون بخند ضا و کند و در معده ای گرم را بخیل و بر وی
 عذی بود و بوی گرم را نافع بود و محوری مزاج را اصلاح آن بود از بهر آنکه موافق ایشان
 بود خاصه چون بازیت برزد و سرد مزاج را اندک بزنند باید که بزیست بران کنند و با
 باز نمانی گرم و مرطوبت گردانند و بخورند و گویند معده را بد بود و مولد باغ غلیظ بود و بوی
 اسحق گویند چشم وی و در معده ای گرم را نافع بود و اگر در دم از وی بصل و آب پاشند مندی مرده
 صغیر از شربت گویند چون نخ وی با بجهندان نبات سخی کنند و کل سبب رند و چشم
 را نافع بود و در محلل و در معده ای طبعی بود و طینن سبب و نخ وی در غایت نهایت بود و در فضای
 و در معده ای ظاهر و باطن آنجه ظاهر بود بگویند و آب قطف ترکند و طلا کنند و آنجه در باطن
 بود سخی کرده پاشند با شربت منقح کنن و حلاب و کلاب و آب دی و دایمی نیکو
 بود جهت استسقا چون در معده از وی پاشند مندی در معده و ورق وی در دم نیم
 کوفه و در حمام با لند جگر را نافع بود و چون جامه جوکن ابرشیم و جوهر آب طبع بنویسند
 کرد و هیچ کون نکرد اند و اما نفع بری وی چون بکشد مقدار نیم درم و بچوشند و بعد از
 نود مقال آب تا باز نیم آب و صافی کنند و زنی را که مشبه و شکم مانده بود پاشند و بعد از
 بود البته مندی از دجرب قطف جری موی است کفنه شود و دریم قطن کرکشت و بر سر طوط
 و عطب خوانند و آنرا قور خوانند و کهن از اینکو ترین نو بود و بوی کوبد جگر وی و صغیری حکم بود
 و سخته وی گرم تواند ابرشیم بود و گرم نو بود و بوشید و در کوبد معده او و در عارت و لبنت
 و معده ورق وی اسهل بود و کار نافع بود و در معده و بر اسهال و در معده و در عارت و لبنت

و کهن

و کهنه وی بر گوشت مرده نهند بخورد و دود او ز کام را مفید بود و چون ورق او تازه
 کوچک بگیرند و آب بجوشانند با قدری پیچ وی چند آنکه قوه بآبست و در وزن در آن
 نشیند اخشاق رحم و در آنرا نافع بود و اگر با ورق تو ترک ضا و کنند بر مفاصل گرم
 و سرد مفید بود و بجا صیت لشکن نفوس و ضربان دایم آن کند خاصه چون با قدری روغن
 کل بپاشند و خشکش او را غزی او را و جب او کفنه شد قطف مرغیت کوچک بسیار
 اسفود گویند و مانند کجک بود و بر سر او شانی بود گوشت او را حراره ضعیف بود
 و پیوست حکم نافع بود و هر کسی که سده و ضعف جگر و استسقا و بتای مزاج دارد و بوی
 سودا بود و صاحب منهل گویند و شوار منضم باشد و غذا بد بود و مصلحتش روغن بسیار
 و رازی گویند قطف و آنجه بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان سخی بود سرکه منقل
 بود و در خواص این زمره آورده که آبخوان قطف چون بسوزانند و خاکستر آن بازیت
 بجوشانند و بر سر اقرع طلا کنند و داء الثعلب موی برویاند قطف نخپس است و گفته
 شود قبیل پوئالی سفر اطلیون گویند و سقار یون و آن نباتت که چغوی مانند
 بصل الزیر بود و لون او سخی زرد و بطعم تلخ بود و ورق او بوی سوسین ماند و بصل
 اندک برین سخی در قوه مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیف تر از او بود
 و دیسقو ریدوس گویند در قوه مانند بصل الفار بود و چون آب وی بگیرند و اگر در کپنه
 بدان بپاشند و قش سازند و مطول و بخورند از آنجا با ما الحسل و مندی نافع بود و در صا
 منهلان گویند طبع او گرم و تر بود در دم و آن نوعی از کاه است و مولف گویند
 نبات وی گوید کان شیر از آنرا کنند او خوانند قش نبات اکشوت بود و گفته
 شد و مولف گویند بشیرازی آنرا شکو گویند و بر فرار ترنجبین پیچیده شود قش الیهود
 انواع است یک نوع عرق الجبال گویند و بشیرازی مومیایی بالوده و مینوع از آن
 حاصل میشود و از مومیایی الی گویند و آن نوعی که موی عرق گوشت که میوشند
 و می پالانید و او مانند زفت بود و بوی قیر کند و بوی تر آن کفری است و بوی
 بصیص زرن بود و سپیاده جگر کوبد و غش وی زفت کنند و طبع او گرم و خشک

در پیوم و گویند خشکی او در دو دم و بود مفقوی اعضا بود و خون بسته بکند از در شکم و سفیدی
ناخن ببرد و چون بالند و منفتح شد و برود و پسین گوید آنچه خالص باشد ناف بود جهت کوفتنی
گوشت و شکسته اعضا چون ضامد از پیرون و بازیت بخوشاند و سیاه سازد و لطف
گوید در شکسته اعضا و کوفتنی عمل مومیایی کند چنانچه امتحان کرده شد و از اسامی مایی
کوفنی گویند و پیونانی اسپغول طس و بر اطامون نیز گویند و کوفته بود دم و بر قو بالطح کره
و بر قفس و عرق النسا ضامد کردن ناف و اگر کبود بر گیرند یاد خانی وی تلف بود جهت اختناق
رحم و اخراج آن و چون با چند پدستر و شراب بیاشامد حیض براند و سرفه مزمن
و عسر النفس و کزندی مجموع جانوران و عرق النسا و در دپلو و چون بکدازند و با جوباب
حقنه کنند قرصه معار انافع بود و اسپششانی دود او نیز که رانل بود و چون بردن آن
در دساکن کند و چون بآرد و جوموم و نظرون ضامد کنند بر قفس مغشال ناف بود و چون
در شکم کشند سفیدی زایل کند و مجفف رطوبات بود و در سینه، نز و در رحم گوشت بر ویانند
و بادمای غلیظه که در سینه بود بشکند و چون در جای دود کنند مار و عقرب و حجوم که بکند کا
بکر رنزد و صبادله او را اسبرطم خوانند و شیخ الرئیس گوید مفقوی اعصاب بود و فقه شرا
رانافع بود و بخت دم و ماده از سینه پیرون او در دمرضای خانی و لوزین و صلابه
رحم رانل بود و بدل آن گویند زفت بود و او صداع آورد و در مصلح او کا فور و کلایب بود
شرخی از دود و در دم بود و قور انبانیست که قطا بد آن جر کنند این ماسویه گوید رحم او
کرم و خشک بود در پیوم مجفف رطوباتی بود که در سر بود و مجمل آن قسطوط نوعی از
کرات بود و گفته شود قسط و قلاقل و قلعقان اسم درخت بقلقل بود و گفته شد
قلاقیس بنایتست که در آب روید و ورق او بورق کند و مانند وساق و شمر ندارد
و اصل او مانند انترجه بود پیرنش بسری مایل بود و اندر و نش سفید و در طعم او قشای خرا
بود و چون باب بپزند حرافت او زایل شود و طست آن کرم و تر بود در اول و گویند معتد
بود در کرمی و تر بود در دوم و گویند خشک در دوم باه را زایده کند و ادمان آب
کردن مولد سودا بود و قلب باندلس محس از احمیه خوانند و معنی آن کا سرخر بود و پیونانی

لکھنؤ

لیش زمین خوانند و معنی آن برزخ الحی بود و پیلیمان بن حسان گوید از بهر این اسم بر نهاده اند که آن ایکست از اسماء، فقهه که آن نخست صلب سفید مانند قنبره در سفیدی و صلابه و بنات او در اندلس سیار بود و بمقدار کربنه بود و این مولف گوید از کربنه کو بکتر بود و در موضعی خشن روید و این تخم آنست که چون با شراب سفید پیاشند سبک برزخ و بول و حیض براند و زبوف و فوانی زایل کند و شکم به بند و بواسیر را نافع بود و مجفف می بود شرنی از دود و درم باشد قلعطار نوعی از زاج بود پیارسی زاج شتر دندان خوا و آن مصری بود و جالینوس گوید قلعده پس تحیل بقلعطار میشود و او معتدترین زاجات بود و طبعه او گرم و خشکست در سیوم حار و قابض و محرق باشد و سوخته و پرا تخفیف بیشتر بود و لذت کمزور و در بعضی تمام با حرارتی زیاده بود و در عاف رافع بود و در کجها حبه جلا و غلط بخون استعمال کنند و جالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و مجموع زاجات زاکفته شد قلعده پس سم نوعی از زاج بود در چهارم ملطف و محرق بود و او اقوی ترین زاج بود و بکفته شد قلعده سم نوعی از زاج بود لون آن فیروزه بود و گرم و خشکست تا چهارم و گویند حاره وی در پیوم بود مجفف و اکال بود باقبض و احران مجفف بود قوی و ناصور که در بینی بود نفع بود و منع رعان کند و گرم کوش بکشد و شکم و دفع مضرة فطر کند اما خوردن او منشف رطوبات اصلی بود و مصلح او شیر بود قلت ماس مندی بود و او را حقیقت خوانند و رنگ او عودی تیره بود بغایه تیره و افس بود و بقدر مانند کندهی کوکب بود مطلق مانند آشیانی که کمالان سازند خاصه شاف اغبر که بعینه قلت است و طبع او سرد بود دوم و نرود در اول و گویند گرم و خشکست فوانی زایل کند و سپیک کرده و مثانه برزخ و حیض و بول براند قلوب سیکوترین دل آن بود که از میوهانی کوکب دندان گیرند و او گرم بود و صلب اصحاب که در اناج بود و چون پخته شود مضم آن غذا بسیار دهنده و مضروبالات مضم سبب عسر انضامی که در روست و اولی آن بود که بسر که مری و انجان و فلفل و زیره و سعن پزند و بعد از آن زنجبیل مری بافوند قلع سیکوترین آن بود که از آشنان گیرند و صلی الصباغین و شب العصفه نر گویند و بیشتر از قلع گویند طبع آن گرم بود در چهارم

ساجي ڪونڊ

قلمی
ساز

و خشک محرق اکال بود و بقوت تر از نمک بود و بهمن و جرب را نافع بود و گوشت زیاده بخورد
و سفعه و جرب تر و قنار اطلاق کردن مفید بود قلعوسب نوعی از صمغ صنوبر است بهونایی
توقا گویند و در رایتج گفته شد و آن عسلک یا بس است و شجره نیز گویند پیاری زنگباری و نخل
قلند نار دین مخنی آن بر بیانی خود پسبل بود و گویند در اشیشانست فلیما اقلیمیا گویند
و آن انواعست فضی و زمینی و نحسی و معدنی و عملی باشند و عملی را از زر و نقره و مس و نیشا
گیرند و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آورند و از دار آب یا بند بعد از آن مکنند
و باید که لاجور در نمک باشند طسعت آن مفیدست در عرقه و برودۀ و خشک بود در
پیچوم و آنچه عملی بود از دود زر و نقره و نقل نیست و اولی است که بسوزانند چون در
دار و مای چشم کنند و صفت سوختن او آنست که از دار کوزه گرزاری نو کنند و سر آن
بگل گیرند و در شور نهند و اقلیمیا نقره سرد تر از اقلیمیا زر بود و در و خفگی و جلائی معتدل
بود و نقل و تخمین در ابدان معتدل کنند و در قشمتا صلب جرب ریشها ترک در بدن و در چشم
بود زرد کردن نافع بود و در مرهمها استعمال کنند گوشت در جراحت برویاند و اقلیمیا زر
لطیف تر از نقره بود نافع بود جبهه ابتداء آب نزول و سفیدی و ریش چشم زایل کند و جرب
را پاک کند از جرب و گوشت زیاده بخورد و قوه چشم دهد و مخفی بغیر لیس بود و بدل
ان اقلیمیا زر و نقره و مرده ارسلک بود و صفت غسل وی آنست که باب سعی بکنند
و آب از و میرزند تا آن زمان که بر سر آب هیچ جرب نماند قلعوسب نوعی از انجیرا
سفید که سران زرد بود و در بین گفته شد قلعوسب کاشیر گویند و گفته شود قلعوسب
قمل قریش است و قلم قریش و آن قلم قریش است و گفته شد شش ازین قلم منطبق بود و گفته
شد قلم سنوف و ذریره را قلم خوانند و قصب الذریره را قلم گویند و گفته شد قلم بری
تملول و غملول و فومل گویند پیاری بر غش و بیشتر از ی سوزه گویند و طسعت او گرم و خشک
بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف جلا دهد و مقطع بود و کلف و بهمن را
زایل کند و گل فخرین چیز ما بود جهت برص خوردن و ضما کردن و روغن او مالیدن
در اندک روزی نافع بود و بر ریش پستان و رقی و ضما کردن و کسین و شش را از

بعثت ال
مور

سفیہ

—

کیمیا پات غلیظ پاک کند و سنده و جگر و سپهر ز بکشد و آب او شکم براند و ضا د کردن بر
 بوا سیر ناف بود و برگزندی مجوع جانوران و رازی کوید مسحه و جگر را نافع بود
 و ملایم محرومی و مبرودی بود از بهر اطلاق طست و فوس کوید موله سودا بود خاصه
 انجمنک سنده و رغن بسیار بود و صاحب نفویم کوید مصلح او اسلیله کابلی و سکر
 و سحوط کردن باب پنجم آن دملخ را از رطوبات بود غلیظ پاک کند قطور یون کبر
 قطور یون غلیظ کوید و پیونانی طوبی و تفسیر آن قطور یون کبر بود و بعضی قوی خوانند
 ورق او بورق گردان سبز مانند زرد یک بورق کرب و ساق وی بساق حماض مانند
 رازی آن د و گزیاسه بود و کل او محلی رنگ بود و نژدی مانند یکدانه بود و در اندر
 کل او مانند نیم بود و پنچ اوسطه و صلب بود و ثقیل و بدرازی اندک کم از سه کز بود
 و از رطوبه بر بود و بطعم حریف بود مانند ک نفیس و ملون خون بود و در و اندکی حلاوتی بود
 و جالینوس کوید پنچ اومض براند و کجمرده پیرون آورد و زنده تاه کند و نفت دم را
 نافع بود و شربی از و و مثقال بود و دیسقورید و پس کوید اگر شراب پنچ او بت از
 باب دسند و اگر شراب و شربی از و و در دم بود نافع بود جهت در دیلو و رو و سرفه
 کهنه و نفثه م از سینه و نفثه و در در رحم را بیکو بود و اگر زخم بخورد بر کبرند حیض براند
 و کجمرده پیرون آورد و مصلح او آب لسان الحمل و ملین قبری بود قطور یون صغیر قطور یون
 دقت کوید و سونانی طولیطون و بعضی آن قطور یون دقت بود و بعضی طومعون کوید
 و تفسیر آن قطور یون صغیر بود و بعضی مردمان او را طلیسون کوید و ساق او باریک
 بود و بدرازی یک و جب بود و کل او سرنی بود که نوزیری زنده و ورق او بورق
 مشکط است مانند پنچ او کوکب بود و پنچ منفعه بندارد و طعم قطور یون باریک بغایه
 تلخ بود و منفعت او در قضبان و ورق و زمره و منفعت بسیار فوینخ که سبب آن بلغم
 بود نافع بود و کجمرده پیرون آورد و کز از رغن نافع بود و اعصاب و ماغز ایاک کند
 بشنبیه تمام و مصری را مفید بود و مهل آب زرد بود و خام مسهل قوه و مژه صغیر که
 بلغم مخاطی آمیخته بود براند و در مفصل و عروق و المنا و قون بخون بیاشامند لید

دھرماسہ

حقه کند و شرتی از او و متقال بود و در حقنه چند رم و عصاره در دسری که از حراره افکار
یا از خوردن شراب صرف بود چون سرکه بکد از اند و بر ضد غین و پیشانی ضما و کندی ریش سر
کند بعد از آنکه سر را بنور جانند و موی بسترند و پاک بشویند و این عصاره بر سر که بر سر است
و طلا کند و چون باب اندکی غسل صل کند و در موی مالند پیش در شک بکشد و اگر این عصاره
باب جانند بر روی سنگ کارد و بر پیشانی لطوخ کند آب رفتن از چشم با نوار و اگر در
دختران صل کنند و بر یک چشم طلا کنند در و ورم آنرا مفید بود و در موی که در موی که در
چشم بود زایل کند مثل جرب و سب و سفیدی و ریش که در بطفه فرستد و مفید است
و اگر بار و غنی خیزی یا بوسن بکد از اند و نیم گرم در گوش جکانند ضربان زایل کند و اگر از
حراره بود بروغن گل سرخ کند در گوش و اگر گرم در گوش نوله کرده باشد باب برک نشو
صل کند و جکانند و مجموع علتها گوش مثل طین و دوی و قرحه و اگر باب تر بزه در گوش
جکانند کرانی گوش زایل کند و ورنی که عصب سمع را بود بکد از اند و مجموع ریشا پنی را
نافع بود و عاف باز دارد و ریش که در دمان بود که ریم از ان روان بود و به او دمان
کنده شده باشد چون شراب کهنه قابض صل کنند و بدان مضغه کنند و زمانی در دمان نگاه
دارند نافع بود و کسی را که بوی دمان کنده شده باشد بی سبی بکباب صل کنند و مضغه
کنند و زمانی در دمان نگاه دارند شفا یابند و جهت ملازه در ورم آن و لو زین
و شقاق لبها و خناق و دندان مخزک نافع بود و چون شراب و سنگ سبز صل کنند
و برگزندی زنبور و کل جانند و عرق النساء و جمع و رگین و گزندی مجموع جانوران زهر
دار مفید بود و چون بکد رم از و در پست دم آبی که با دار و خشک در این جوشانند
باشند و صاحب منهل کوید از اطاردن قنطاریون سهل خون بود و در موی که در ریش
و اسحق کوید مضر بود بر مصلحش غسل بود و کوید بدل او بوزن او و در حقنه و دوانک
سو بجان بود و بوزن آن یعنی قیس یا نوعی از کرب بود و پیلای او را کرب رو سب
کوید بهترین آن تازه زرد رنگ بود طبع آن سرد بود با عتال و کوید دم بود در اول
و خشک بود در دوم سده بکشد و جگر را مفید بود و منجی کندی که کرب و طبع او طبع

کودن

کودن بر در مصلح سودمند بود و او غلیظ بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی بیلوید بکشد
و ادلی آن بود که بار و غنی بسیار یا با گوشت فربه و سرکه و مری و دار و با کرم خوردن
بار زد بود بیشتر از پی بر زد کوید طبع او گرم بود در دوم و کوید در پیوم و خشک بود در دوم
و کوید در پیوم ملین و محلل خنازیر و بشو و عذیب و صدل و کز از بود و صرع را مفید بود
و مصروع چون بوی او بشود با خود آید و سدر و کلف را مفید بود و اگر بر دندان گرم خورد
نند مفید بود و خناق رحم چون با شراب بیاشامند و او تر یاق پیکان زمره در بود و از
دود او مجموع کزنگان زمره در بریزند و او مقادمت با مجموع زمره بکند نزد یک
بسیج و چون بخورد بر کزنگان بکند از و از خواصل و انست که مفید لم بود و باقی منفی بود
بار زد گفته شد و صاحب تقویم کوید محرومی را صداع آورد و مصلح او روغن بید مشک
و کاغذ بود و صاحب منهل کوید مصلح او شق است و کوید بدل او در ضعف معده
و جک یک وزن و نیم ریون چینی و باقی در بار زد گفته شد قیسیل صاحب منهل کوید بزوری
رملی است و صاحب جامع کوید از قول یعنی که آن یکی از منهاست که از آسمان می افتد در
بادیه بین و از قول را زنی بخین کوید و صاحب تقویم همین کوید و از قول دیگران فای
سرخ بر میان کنند زرد کردنی الحله طبع وی گرم و خشک درجه بیسم و منی کوید گرم و خشک
است در اول درجه دوم و مخفی قوی باشد و رازی و سب کوید سرد و خشک بود و در اول
کوید گرم و خشک در دوم و این ماسویه کوید در و قبیضی قام بود و اوجت القرح و جوی
بر ما بکشد و بیرون آورد و منشف رطوبه ریشها و بر ما بود که بر سرد روی طفلان پیدا شود
که مردمان از او بکوید و اطبا سغه فو استخون روغن گل جرب کد و قیسیل بران باشند
و جرب رانف بود و شرتی از و در دوم بود و کوید مضر بود با معا و مصلح وی سبج است
بود و بدل او را زایانه و کوید مصلح او اینوست و بدل آن تر مس و برک کابلی و کوید
مضر بود و بغم معده و مصلح آن مصطکی و اینون بود قنغذ پیاری خاریشت کوید و آن بری
بود و جیلی بود و مری و آن نوعی که از بری بود و جیلی بزرگ بود و از ادل کوید طبع
آن گرم و خشک است بغایه و محلل بود و بعضی کوید گوشت او تر بود و مجذوم را غایت نافع

tarikhema.org

tarikhema.org

بود و دفع مضرة او بکچین قندی کشنده و درق او چون بکوبند و بآب آن بشویند بن موها پاکند
از خشکی و رازی گوید مصبرع و مطلم چشم بود و دفع مضرة او بآب سرد و برف یارب تو که ترش
کند و نوع بیم که از اقب سندی گویند بشیرازی بنک گویند و سبز گویند و بیاری شیش و بعضی
او را جزاء اعظم گویند و بعضی شرفک و بعضی دانگزه و بعضی اسرار فو اندود و نوعی بود که بن
بود و اگر زیاد استعمال کند کشنده بود و نوعی مضرح بود و طرب آورد و نشاط و آسایش
کاذب و نوعی بود که حزن آورد و خیالهای فاسد بدو نوعی دیگر بود که مقتوی باه بود
نیکو بود و مقداره ما، خود از او بکدرم تا درم بود بحسب مزاج دان بود که اگر زیاده از
مقدار بود کشنده بود و دفع مضرة او بخی کشنده بارغن کاو و آب گرم تا سچ در معده غانده
و شراب حماض نافع بود و قندش کشنده گویند و کفته شود و قدس نیز اسم حیوانست معروف
فد بصیری شکریون مخدر کرد اند قند خام خوانند و چون دیگر بریزند الطوح خوانند و در
سکر قهر صمغ است نافوش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند سندر و س است و گویند سنگی
که از بلاد مغرب یزد و مولف گوید آنچه محقق بود صغیت شفاف مانند سندر و س از ارحل
معبری خوانند و او اثر ریشانه دارد و دندان را زایل کند و چشم را روشن کند باماء العسل ربو
رائف بود و چون قذری از او بکچین و آب بیاشامند بد زلاغر کند و چون سدر و ز
بیاشامند سیر ضعیف کند و باماء العسل حیض برآند و گویند نوعی از پسند روس ناریسیده است
فقط ر ساد او را ن است و کفته شد فقط دم الا خون است و کفته شد قنار
پیونانی بر در روس فواخذ و اق نوعی از عصاره است که بشیرازی آنرا حجر گویند و دیقورید
گویند قنره چون بریان کنند و بخورند در قونج رائف بود و چالینوس گویند چون با سفید باج بیزند
و با مرق او بخورند قونج رائف بود و رازی گویند مرق او گرم برآند و گوشت او شکم بیند و دوا
منهج گویند نیکو ترین او فربه بود و بریان کرده و طبعش گرم و خشک بود شکم بیند و دمرق او
قونج رائف بود و غذا، او مانند عصاره بنه بود با کله محفوف بود و مضر بود بر طوبات و اولی آن
بود که باروغن بادام استعمال کند قو قالس و قوغنا و دوقبری خوانند و دوا یا عر گویند
و آن نوعی از دوقس است با دوار الی کند و عله تسفل را بکند و ناف فو بود و مفصل اساکن کند و شکم

ذکر

براند و غصاره او درین دندان بکنشند و لیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن سپرد
کند و بول براند و شیرازی از آن تر حوض انداخته بری و آنکه خیلی بود شیرازی بدر آن خواست
و آزاد و ایاغ باکویند و سینه مرز کویند و گفته شود غصیه قیاط بود و گفته شد غصیه
پونانی آب فاکسز کویند تا معلوم باشد غوطه لیدن و اذان القیس کویند و زلاقی الملک
المل مغرب و کویند نوعی از فی العالم است و کویند بنایت که منفعت او مانند فی العالم بود و در
و خج او سنگ برزاند و چون بنماید کند و بر ورمها، گرم و حمره و خنار و شقاق که از سر پا بود
و الطاب بعد رانف بود غصیه کویند طباق است و گفته شد و کویند بنوب است و گفته
شود انشا الله غصیه صاحب منهل کویند حیوانیت بحری در قوه نزدیک بکند سبز بود
و گوشت اوصع و اختناق رحم رانف بود و دم این اسم را قضم قریش کویند که آن بنوب است و گفته
شود غوطه با ازیون بریت و گفته شد غصیه قطن است و گفته شد پیش ازین غصیه بهترین
سنگد آن آن بود که از او رتازه، فیه گیرند و او غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست اندر کوب
او چون خشک کنند و سخت کنند و با شراب پاشانند در معده رانف بود غصیه پوست سنگدان
خروس و او غذا، اصحاب که بود چون مضم شود خون نیک از او متولد شود و آنچه از مرغ خانگی
بود زود مضم نشود و مولد قوی بود و اولی آن بود که نیک بچته کنند و نمک و مرغی اضافت
کنند غصیه دخت و ج است و گفته شود غصیه ساسا عود بلانست و گفته شد غصیه قیاط
ظین قیاط است و گفته شد و طفل طلیلی خوانند قیس فیمن فیمن نیز کویند و آن قهتر است
و گفته شد قیاط نوعی از بقله الحماست قیس نوعی از برنج سف است جیلی و بهترین
آن تازه بود و طبع آن گرم است در اول و کویند در پیوم یا دوم و خشک است در دوم و کویند
در پیوم و کویند تر است در اول و کویند گرم است در دوم و خشک است در اول و او صفا
بود و گرمها و جالینوس کوید کل او بنجو از آپشین بود و در وقت بود و چون بسوزاند،
الشعب رانف بود بار و عن ترز و جهت موی ریش کسی دیر براید چون بماند زود براید
و حیض براند و پسنگ کرده بریزاند و عرق النساء مرمن رانف بود و روغن او انضمام لحم
و عسر البول رانف بود و چون در خانه بکترند بکترند کان بکترند و چون با شراب پاشانند

رافع بود و گزندگی عقب و رتیلار او شترتی از و یک مثقال بود تا دو درم و موافق
 جراحتها، نزد بلکه از اکرزد و او بجه پرون آورد و سخت گوید مضر است بشش و مصلح
 او شخ ار می بود و صاحب قویم گوید مصلح او صغ و کثیر او شخ می شود و بیدل او در درد
 سر که از سردی بود گویند با بونج است **فیثو** تر مس است و گفته شد **فیثو** اصل
 و گفته شد **فیثو** حجر القیثور خوانند و حجر الشو و فینک نیز گویند و آن نوعی از کف درخت
 و موقوف گوید آن مانند سنگیت سفید و تخلف بسیار در آن بود در میان کف دریا و مرغان
 سفید بسیار بود و در حمام دست و پایی را بدان بالند و صلی ندارد اولی آن بود که خسته
 میستقل کند و طسعه آن کرم و خشک بود و لطیف و دندان از اجلا دهد و سفید کردن خون
 بسیارند سپون از دو مویرا بستر و گوشت در ریشها، عمیق برویاند و گوشت زیاده
 بخورد و اگر در خم شراب اندازند که خوشان بود از جوش باز ایستد در زمان و دقیقه
 سوختن او جنان بود که در شیب آتش کند تا کرم شود پس برون آورند و در شراب
 ریجانی اندازند و دیگر در شیب آتش کند و خون برون آورند را کند تا سرد شود و بقی
 کنند دندان را محکم کند و تاریکی و شکوری زایل کند **فیثو** سونانی شمع را گویند و گفته
فیثو قار است بپاریسیل گویند **فیثو** زفت تر است و گفته شد **فیثو** قسوس گویند
 و گفته شد و آن سه نوع بود سپیاه و سفید و سرخ **فیثو** قابض و حریف باشند و یک
 نوع از نبات الادن است و آن کرم بود و بانی انواع آن سرد بود و پنج آن خون
 بشراب بپاشند گزندگی رتیلار رافع بود و صغ او شش را بکشد و با شراب و مر
 منع نش قط موی کند و بخورد کردن منع آستی کند و بخورد بر رفتن بجه پرون آورد و بر
 سپر زضا کردن نافع بود و بخورد بر رفتن حیض براند **فیثو** شحم قاوندی گویند شحم
 فیدونی و گفته شد **فیثو** ط و ورق کنند، شامیت و گفته شود **فیثو** ط موم روم
 بود و مر می که از موم و روغن گل و صندلین و ورق کل سرخ و اکلیل المک و زعفران
 و کافور سازند از آغیر و طی گویند و الله اعلم **بالجواب** الکاف کادب که در خوا
 و آن بنایت است که در بلاد عرب و نواحی غان و مین بود و گویند طلع انجاست و این

کے شاں جوہر
فرمان بود

پرون آورد چون جزوی از خشک او با جزوی شرجی بیاشامند و شرجی از دو درم
 بود و مخدر سر بود و مصلح آن بخون کل بود و جالینوس گوید بدل او غلبه و صبر القش بود
 کار با کبر باست و گفته شود که از سرج جاد و سرج گویند و آن حجر البقا است و گفته شد
 کبر پونانی قیاس پس خوانند و بشیرازی گوید که و نمره دارد مانند حی و نمره دیگر آورد مانند
 قشایی و آنرا قشای، الکبر گویند و او حریف بود در غایت و گرم و چون در خم شراب اندازند شرا
 را از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوتر آن پستانی بود و سودمند تر از پوست چای و پوست
 انگرم و خشک بود در دم و گویند در پیچوم و او محمل بود و اصل او مطلق و مطلق بود و در
 پوست چای او مراره و حراره و قبض بود خناری و صلابات از آنکه از اند و ریشها، جگر
 و عروق الشا و در و بر کین و مسک عقل را نافع بود و نیکوترین چیز ما بود جبهه سپرز خوردن و مضاد
 کردن خاصه با آرد جو و بسیار از مواد غلیظ سوداوی از سپرز پیچیده و کندی و سهل خلطها
 بود و حیض براند و گرمها بکشد و باه را زیاد کند و او تریاق نمایی بود و آنجا که نهند سده
 سپرز را بخشد و بلغم از معده پاک کند و دیسوری و یسوس گویند و نمره او و نمره او چون با نیک
 بود شکم نرم کند و معده را بدود و خشک آورد و چون از نمره او و نمره او و نمره او و نمره او
 بیاشامند و درم سپرز بکند از اند و بول براند و سهل بود و چون بیاشامند عروق الشا را نافع بود
 و حیض براند و چون بخشد قطع بلغم کند و دانه و دی که نهند بر نمره او و نمره او و نمره او
 در دندان ساکن کند و چون پوست چای و نیکو کرده با سرکه که نهند بر نمره او و نمره او و نمره او
 نایل کند و ورق و چای او چون بر خناری و درمها و صلب است و نیکو کند که از اند و چون
 تر بود آب او بگیرند و در کوشی بکشد گرم بکشد و بهر که گویند و نمره او و نمره او و نمره او
 باشند لیکن نمره او بود از ورق و چای او و نمره او بود از نمره او و نمره او و نمره او
 حراره و طبع کبر گرم و خشک در پیچوم معده را بدود و چون بهر که نهند و نمره او و نمره او و نمره او
 و فارسی کبر تریاق است و بوی دمان خوش کند و باه را بکشد و باه را زیاد کند و نمره او
 گویند که بر ناصوری که در افاق بود شفا دهد و چای او و چون دود کنند در شیب بوا سیر نافع بود و طری
 گویند چای او ریشهای تر چون بروی نهند از پرون و چون بزنند و سروی که ریش شده باشد

عضله

نار

باب بشویند نافع بود و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود سده که در حکم بود از سردی
 و اسحق بن عمران گوید حبث او غذا بی بد بود متعفن شود و نمره اسودا و پختیل کرد و نمره
 او نیکوتر بود از وی و این بخون گویند فعلح و قضبان او نافع بود جبهه سپرز و اولی این
 بود که جدر روز در غمک آب چنانکه بعد از آن با بشیرین بشویند و نوبت یاسه کو
 و در سرکه نهند و چهل روز بخورند سپرز بکند از اند و باید که زیت شسته بدان ریزند
 و گویند مضر بود بماند و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود مکرده و مصلح آن خولجا
 و غل بود و شاربور گویند بدل تره و وی حب و ورق او بود کف السج خوانند
 پونانی بطرا خون بود و آن نوعی از لرض بود بعضی ساسل از یون گویند و او را الو
 بسیار است نوع اول و ورق آن مانند ورق کشیز بود اما از و بهتر بود و لون وی
 سفیدی زرد و در و رطوبتی لزج بود و کل او زرد بود و ساق او سطر نبود و بدرازی
 یک گز بود و در از تر و چای او کوبک بود و سفید و بغایت تلخ و کره داشته بود مانند خربق
 و این نوع نزدیک ابهام و رو آن روید و نوع دوم تیره رنگ بود و بغایت حریف
 بود و نوع پیچوم کوبک بود و کل وی ذیبی رنگ بود و از بشیرازی کس و پیران خوانند
 و با صفهائی که نهند و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او
 و طبع کبر گرم و خشک بود در پیچوم و گویند در پیچوم و بغایت حده و نوع
 بود و از نمره او و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او
 کند که بخا صیت خرفن حراره و غلبه بود و از نمره او و نمره او و نمره او و نمره او
 الشعلت بود و آنجا که نهند و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او
 نفع کند نافع بود و چون نهند و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او و نمره او
 باشد و او مفرح است و او اضلع آن بشیر و نشت کنند و صاحب منهل گویند او را
 انگس که آن خورده باشد مانند مد ادا کسی بود که بلاد خورده باشد و نمره او
 خوانند در قوه مانند فو بود لیکن از و لطیفتر بود و نیکوتر آن خوشبوی بود که زبان را بکزد
 طبع او گرم و خشک بود و نادر و اسحق گویند پیچوم و مسج بن الحکم گویند در قوه

کجا

مقتاده بود از حلدۀ و برودت و حرارت و رو غالب بود و او مفتوح و ملطف بود و در
خلق را نیکو بود و شکم بیند و سده و بک بختاید و از آن کرده هم و مجاری بول پاک کنند
ریک و خلق را صافی کند و ریش عفنی که در لثه بود و قلیل که در دمن بود نافست و جو
بخا بنده و آب آن بر قضیب مالند زن را از آن لذتی عظیم حاصل شود و او قوه و معده
و اعصایی باطنی در بدن چون بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو گردانند
و بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند و نفس معطر گردانند و سنگ کرده و مثانه
بریزانند و شری ابيض را نافع بود و چون دود آنک از بواکجین بیاشامند و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح او مصطکی بود و گویند مصبج بود و مصلح آن صندل و کلاب بود و گویند بدل
آن میل بود و گویند میل و ارجنی کبریت پیاری که گرد خوانند و آن معنی بود و صاحب
منهج گوید زرد بود و سفید بود و صاحب جامع از قول ما سر جوید که آن سه نوع است
سرخ و سفید و زرد و از قول سخن بن عمران گوید چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و پسیاه
و این سخن گوید کبریت جشمه ایست روانه و چون مجید گردد کبریت شود زرد و سفید
و تیره بود و کبریت احمر از جو اسرود و معدن او در آن و ادیست که مور است که پیلان
عظیم السلام برایشان که شست و آن موران مانند چهار پایا نند بزرگی و از سطوطا لیس گوید
که سرخ در معدن خود در شب افروخته شود مانند آتش جفا کند و ششایی آن چند سرخ برود
پیرامون آن و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندارد و در آن کبریت چهل گند سفید
سرخ گردانند یعنی نیکو بود و طست کبریت دیشی گوید گرم و خشک تا چهارم و همین گوید
در پیوم و او ملطف و جاذب بود برص را لیل کند و چون سخت کند و بر موضع کزنی جانور را
زمر در پاشند یا آب و سن یا کبیر بپاشند و بر آن نمند یا بعل یا بعلک البطم بغایت
نافع بود و با سرکه برهن مالیدن نافع بود و دفع مفرقه تنین مری کند چون با سرکه مالند
و جرب ریش شش و غوا با صمغ البطم تلف بود و با نظرون و نفس ضاد کردن نافع بود و او
او حیض برانند و بخور کردن زکام و زله را نافع بود و چون سخت کرده بر بدن پاشند
قطع عرق کند و چون دود کنند در شب زن حامله که بچند از دود او می رسد بچند

و از سطوح البس کونید که در سرخ داء الصرع و سکت و تشنجه را نافع بود و چون سحوط کنند و در زیت حل کنند که در آن زیت اسفیل خوشید باشد و قدری موم اضافه کنند و موم را ساقند جرب تر و خشک و خارش آن را باقیه نافع بود و چون بجایا برشند و بر قوب باشند نافع بود و کبریت مضروب و بعد و دماغ و مصلحه او بنفش و شکر بود و صاحب تقویم گوید سرشت از دود گرم بود و جالینوس گوید بدل او نه در انشاف و خن از آن گوگرد زرد زنج زرد بود و آن گوگرد سفید زنج سرخ کبد طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از او فربه گیرند و چون مضمم شود غذای بسیار دهد و صاحب منهج گوید فون محمود از و متولد شود سبحانکه از سپهر و خصیه و جالینوس گوید جگر مو اشی و حیوانات ماله متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از امعاء و فاضلترین جگرها در جمیع احوال گرمایی بود که از ابتیه خوانند از بهر آنکه حیوان او را کاه خشک داده باشند و از ای گوید جگر عده نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات مختار مانند حیث و بره و نیکوترین آن جگر خرویس و مرغ فربه بود اما نفیس و دشوار مضمم شود اولی آن بود که با مرغی و زیت پیزند و با نمک و دارچینی بخورند و محوری مزاج با سرکه و کر و پا و کشنیز خشک و جگر مو اشی باید که بعضی جوارشات از پی این خوردند تا نافع بود کبد الطیور نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه یا مرغ فربه خاصه چون علف او فواکه پخته شیرین داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خونی محمود از و متولد شود و مصلح آن زیت و نمک بود کبد المعن جگر بز شگوری را نافع بود خوردن و بر طوبت آن کل کردن و چون بریان کنند و سر بر بخاران دارند کبد جگر چون بخورند و مروج بناتش بخورد نافع است کبد انسان جگر بیش که سفند چون برین کنند و بخورند نافع بود جهت کسی که لبتی در طبیعت او بود و حبس کند کبد او زخم جگر و زخم چون بر دندان خورده نهند در را ساکن کند البته کبد الکلب الکلب جگر سگ دیوانه تلخ بود کسی را که گزیده بود چون بریان کرده بخورد و منع تر شدن از آب خوردن کند و صحت باید کبد اکثر بر البری جگر فوک صحرا ای چون در سرکه نهند و بخورند گزندگی جانور از نافع بود کبد الحسل جگر گلب چون خشک کنند و بکوبند و یکشال از و پاشند

مصر و عراق نافع بود کبد الذئب در جگر را سودمند و در امانت سیاه بدن آن نیم وزن آن
ربوید و هم وزن آن در فلفل بود کبد لیل جگر کا و کوی و بز کوی چون سوخته کنند و در
فلفل و فلفل سفید خرد کرده بران پاشند و براتش بریان کنند و رطوبه آن در چشم کشند
شکوری زایل کند و در ابتدا، فرود آمدن آب بغایت نافع بود و چون بریان کرده خشک
کنند و سخن کنند و در چشم کشند شکوری و تاریخی چشم زایل کند کباب نیکوترین از گوشت تره
رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند از آن که برنجی که جوب انجیر و دغلی و بید انجیر و مانند
آن بود کباب کرده باشند و طبع آن گرم و تر بود غذای او پیشتر از غذای سنی بود سود
بود کسی را راک زده باشد یا مجامعت کرده اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه در رتر از
سنوی مضم شود و مصلح او اطر فلفل بود کبست حنظل است و گفته شد کتان سرد و خشک باشد
و معتدل حراره بدن بود چون پوشند و ماسر جویه گوید جامه کتان معتدل باشد در حراره
و برودت و رطوبه و پیچیده و پوشیدن او نشف تری و عرف از بدن کند و ش کمتر بیدار کند
و سیج گوید اگر خوانند که بدن ایشان لاغر شود در ز پستان جامه کتان نوبوشند و در تپا
کتن نشسته و اگر بر عکس خوانند بر کسی پوشند و فوس گوید چون بسوزانند و در او لطیف بود
وسده زکام بکشاید و مصلح رجم بود کتم صاحب منهل گوید و سمسار و گفته شود
کشم حمار النخل است و گفته شد کثیرا صمغ اللشاد است و قوه او مانند قوه صمغ بود و نیکو
زین آن سفید پاک بود و طبع آن معتدل بود و در وی حراره بود و ترتر از صمغ عربی بود
و فوس گوید گرم و تر بود در اول صبح بن الحکم گوید سرد بود در دم و گویند سرد و خشک بود
و گویند تر بود در اروما چشم جای صمغ کنند و در ادویه سهل بد اسهال کند مقدار نیم مثقال
نماید رم و کرمه ادویه کند و سرفه و خشونت پسیه و عطش و ورش شش و شانه را نافع
و چون در میخچه خیسانند و با قدری قرن ایل سوخته با قدری شب میانی یا بیزند در کرده
و سوزش شانه را نافع بود و فوس گوید مغوی امعا بود و سهل مزه سود او بلم لریج و عوی
بدن بود و سبب آن و چون کثیرا بر موی طلا کنند موی شکافه نکرد و اگر بدان او مان کنند
این دمت زایل کند و سخن گوید مضر بود بصلح آن اینون بود و گویند بدل و مغذاته

294

بود بنا و چون گوید بدل او صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی و صمغ بادام کشاید
جانم گوید بزرگ چهر است و گفته شد کثیر المارجل بفلج است و گفته شد
کثیر المارجل لسان الحمل بود و گفته شد کثیر المارجل فرغ صمغ است و گفته شد
و بر لوقین نیز این اسم خوانند کثیر المارجل مرافق است و گفته شود که زربا
است و گفته شد بجید لسان الثور است و گفته شود که این اسم مشترک است
بر چند چیز اول بر لبان الثور دوم بر بنانی که از لبان خوانند سیوم بر شجار
چهارم بر بنانی که از اعیون خوانند پنجم پاری سر میگویند و محل مطلق مراد سر
اصفهان بود که از آن خوانند و گفته شد و محل سلمان و محل جلا خوانند محل فارس
از روست و گفته شد محل فولان خضض بانی است و گفته شد محل السود استیمین است
و همیشه نیز گویند و گفته شد که و کادیت و گفته شد که پستان بود و اگاه
و حبلی و صخری و بری و قریشی و مشرقی و نوعی از آن در آب روید و آنرا کرفس الما
و جهر الما گویند و قره العین و سیر گویند و گفته شد و کرفس حبلی را افطراسالیون
خوانند نه کرفس حبلی بلکه صخری را افطراسالیون گویند و گفته شد و بری را سموتو
خوانند و طسعت کرفس کرم بود در اول خشک بود در دوم دانه ماسویه گوید کرم بود
در اول درجه دوم و خشک بود در وسط دوم و روفس گوید پستانی تر بود و اصل او
خشک باشد و گویند کرم و خشک بود در دوم و گویند در سوم و جالبینوس گوید کرفس
پستانی جهت معده بیکو ترا از اول کرفس بود از هر آنکه لذیذ تر است بول براند
و حیض و مجمل ریل بود خاصه تخم او و مفتخ شده و جگر سپرز بود و جگر سرد را
نافع باشد و بوی دمان خوش کند و عرق النساء و بوی نفس را نافع بود
چون بانان یا سوبین ضامد کنند بر ورم پستانی که از حراره بود و ورم چشم کرم
نافع بود چون بانچ نیزند و طبع آن بیاض است منع ادویه کشنده کند و حرک فی بود
و شکم میند و تخم او در اربول زیاده کند و گزندی که جانور از او خوردن مردار
و شیطی در کتاب فلاحه گوید شوه مردان و زنان برانگیزد و ازین سبب است که

کرفس
اجود بود

خیز

زمانی که شیردند من ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر آنکه باه را بر اینگز و شیر باز کم آید
 و این سخن از قول جالینوس گوید که زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه چون بزاید ریشهای
 و بتر با بر اعضا داکشته باشند و نشاید که چون شیر دهد کرفس خورد که بچه او احق و ضعیف
 بود و فعل و رقی وی اقوی بود از تخم و بچه او بیشتر اطلاق کند که در قی و اقوی بود از و
 و تخم و نشاید که پیش از طعام بخورد و اگر بعد از طعام خورد موافق بود اندکی و عینین
 گوید جگر کرده و مثانه را پاک کند و سده آن بکشد و قلیل ریاح و فلفله معده بود و مضر و
 بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیتی در دست که چون بکشد و با غسل بخورد و بر کین را
 بغایت مفید بود و چون تخم او با میخندان نبات بکشد و بروغن کاه و جرب کند و سرور
 بیاشامند مجامعت را قوه دهد بغایت اما باید که غذای او گوشت خروس و خضیه آن بود
 و اگر عصب او بار و رغن مل و سرکه در حمام بر اعضا مالند سخت روز بیانی جگر و جرب را
 نافع بود و اگر با کاسو بخورد و تعدیل پیدا کند و معدل سردی کاسو بود و روغن کاسو خورد
 کرفس رحم را از رطوبه حریف پر کند و طبری گوید و رقی او زنجون بخورد معده و جگر سرد
 را نافع بود و سنگ بریزاند خاصه حبلی و شیمه پروان او زد و آب و رقی او چون بیاشا
 نه یا با آب و رقی را از این ترتیب یعنی را نافع بود و گویند تخم او اقوی بود از و رقی
 و رازی گوید اولی آن بود که کسی که از کزندی عقر بترسد کرفس بخورد زیرا که کرفس
 مجاری بود و دم بدم بدل سپد و کرفس بری داء الثعلب را نافع بود و شقوق اطفال
 و شقاق که از سرما بود و کرفس رومی معده را نیکو تر بود و کرفس مصر و عر بغایت مفید بود
 و گویند مصر و چون اصل او از گردن او یزد این باشد از مغزه او و زنان این
 را مضر بود و صمدل او کافور و بدل او را زبانه و مصلح او معجون کل
 و مصطکی بود و کراتش بیاری کند تا گویند و آن شامی و بخی و بری و حبلی بود حبلی
 فرا پیون گویند و گفته شد و بری را کراتش اکرم خوانند و او بقوه میان توهم
 و کرات بود و طسعت او کرم و خشک نژاد انواع کرات بود کرم بود در چهارم و خشک
 بود در پنجم و کرات بنطی که از کرات المایده خوانند حرافت در و بیشتر بود که در شام

در پیون گویند کرم بود
 در پیون گویند کرم بود

و گویند کرم فتنی بود و کرات شامی را قفلوط خوانند و کرمی و خشکی او کمتر از بنطی بود
 و خشکی کمتر از و از پیاز و کرمی او کمتر از پیاز بود و کرمی او غلیظتر بود و در پیون
 شود و بیکو نژاد بنطی بود و طسعت آن کرم و خشک بود در دوم و کرات شامی اصل
 وی خوردن نه فرغ و طسعت او کرم و خشک بود در دوم و چون با ماق بر تایل ضما دکنند
 نافع بود و با ننگ حبه ریشها بد و اصل او قوی لجز را نافع بود و بول نیز بر اند و منفع بود
 و بیکوین بد و بد و شکوری آورد و حیض بر اند و مضر بود بمثانه در ریش شده و کرده
 و در قی او بیکو بود حبه رطوبه رحم چون بپزند با آب دریا و سرکه و زن در آن نشیند
 و انضمام رحم و صلابه آن را بغایت مفید بود و چون بکوبند و فصول از سینه و شش
 بیرون آورد و کرات بنطی چون آب او با سرکه و دقاق کند ریامیزند قطع دم کند
 خاصه رعاف و او محرک شهوة بله بود و چون با غسل لعن کنند نیکو بود حبه سردی
 که عارض شود در پینه و قرصه شش پاک کند و امان خوردن او تاراجی چشم آورد
 و معده را بد بود و مصلح بود و مصلح او آن بود که بکوشاند در آب
 بعد از آن در آب سرد خیسانند و با سرکه و روغن و مری بپزند و بخورند و بواسیر را
 بغایت نافع بود و طسعت او چون بیاشامند همین عمل کند و چون بکوبند و ضما دکنند و بر
 کزندی امی و جانور این زمره را نافع بود و آب او چون با سرکه و کند و شیر و روغن
 کل بیامیزند و در کوش بکاشند در کوش و دوی آن را ایل کند و اگر بر بوا پیوسته
 سبب آن رطوبه بود ضما دکنند نافع بود و سده جگر بکشد که از بلغم بود و آستنها
 طعام بدید کند و باه را قوه دهد و کرم مزاج را موافق بنود بلکه در جشم او زد و آستنها
 در پید کند و مفید را ماخوذ از وتاده درم بود و مغذی و اسپنان بود و اگر اصل
 بار و رغن خشکانه یا بکشد و نافع بود و بخی را نافع بود خوردن و باب آن گفته کردن
 و عصاره کرات خشک تسهل دم بود و کرات بری مفرح بدن باشد و ادرار بول
 بیشتر کند و معده را بد بود و کرات بنطی قوه پشت دهد و باه را زیاد کند تا بکشد
 که عینین را بحال صحت آورد کرب پیاری کرب گویند و بیشتر از کرم و آن پسته

بوی و روی و از آن قنطاریک و کوبیده و کفشد و بری بود و کربن الما و نیکوترین آن کربن
 بنطی بود که بیانی معروفست و طبعش او گرم بود در اول و خشک بود در دوم و کوبیده در
 اول و کوبیده سرد بود و صاحب فلاحه گوید کربن و نوعست بنطی و خوزی و بنطی مشهور
 است و خوزی را ورق او غلیظ بود و خشونی دارد و کربن بنطی منصف و بلین بود و خاکستر
 قضبان او در غایت تخفیف بود و منصف صلابات بود و چون با سفیده تخم مرغ بر سوختنی آتش
 کنند نافع بود و کربن سرفه کننده را مفید بود و چون طبع او بر مغال و نفوس ریزند نافع بود
 و صیقل او چون با شراب بیاض باشد چند روز در دسیر زایل کند و چون با زاج و سرکه
 بر جوب و برهنه طلا کنند نافع بود و خوردن کربن او از صفائی کند و لون نکند و عرشه
 را نیکو بود و بر سیرضاد کردن و مرق او سرفه در دشت کننده و در زانو را نافع بود
 و شکم بر انداخته چون دو نوبت بخوشاند و عصاره با شراب کزندی جانوران
 و سبک دیوانه را نافع بود و چون عصاره او سحوط کنند سیر زپاک کند و خوردن او در
 شراب دیگر آرد و او مولد مفره صفر بود و دمی عکرو اگر با گوشت فربه بپزند یا
 روغن بادام یا کجید و از غایله آن کمتر بود و او مضر بود معده و تارکی چشم آورد با
 وجود آنکه در دوا و چشم استعمال کنند و مضر بود چشم کسی که مزاج چشم او خشک بود
 و او تر بود و در هیچ مضره نبود بلکه نافع بود و کربن سوداوی مزاج و صاحب الی
 و داء الغیل و سرطان و بواسیر شاید که خوردنی الجمه ضروری نشاید که خورد و اگر خورد بعد
 از آن شراب بر سر خورد و سرد مزاج با خردل و سیر خورد و مرق آن از پی آن پاشند
 و اگر ورق او بکوبند و شهاب یا سونق ضما و کنند مجموع و در مهار نافع بود از بلغم و جبهه
 و شری و کربن بری تلخ بود و پشتر در ساحل ریاری وید و طبعش او گرم و مزاج بیانی
 بود و چون خشک کنند و سخت کنند و در دم با شراب بیاض باشد از کزندی امی خلط
 بپزند و نثر او بمقدار غلغل سفید بود و او نیز همنه کزندی امی نیکو بود و کربن بحری بیشتر
 از خلج بدن پستل کنند و در اطلیه تخم او گرم را بکشد و حب القز پیرون آورد و در نیم
 ستوری بود با اندک تلخی کربن الما نیکو است و گفته شود که کزندی امی و کربن

و کوبه

و گفته شد که کربن چضا فاشتر است و گفته شد که کربن سودا فاشتر است و گفته شد
 که کربن شایسته قتل است و گفته شد که کربن پیازی درخت انگور را کوبید و بیشتر از روزی
 گوید طبعش آن سرد و خشک بود و ورق و خیط او چون ضما و کنند صداع زایل کند و ورق
 او چون شهاب و کنند یا با سونق الشیر و روم گرم معده و التهاب از آن نافع بود و عصاره
 او قرحه امعا را نافع بود و کسی که خون فی کند و زنان اسپین را نافع بود و خیط او چون
 در آب خیسند و بیاض مانند سیمین عمل کند و در زمان بهار چون شاحبها و دی بپزند یا
 از آن بکشد نقطه نقطه چون بر قضبان میخند شود مانند صمغ بود و چون با شراب بیاض باشد
 سبک بریزاند و چون بر قوبا و جوب متفرج و غیر متفرج مالند نافع بود و چون احتیاج باشد
 او بود باید که پیش از آن عضو را بنظرون بشویند و اگر بار و عن زیت مالند و او را
 آن کنند موی برویاند خاصه دمعه که از قضبان تراویدند و خاکستر جوب او چون
 سیر که ضما و کنند بر مفیدی که بواسیر از آن قطع کرده باشد نافع بود و بر کزندی
 امی همین عمل کند و چون بار و عن کل و سداب و سرکه ضما و کنند بر و روم گرم که در سیر
 بود نافع بود البته که در تاج پیازی کرد اندک کوبید و فاضلترین این از مرغ فربه تر
 بود و باید که بر آتش سوخته گرداند و روغن بادام بخورد آن دمنده و طبعش آن گرم
 و تر بود معده گرم را نافع بود و ابدان متخلف و کسی که ریاضت بسیار کشیده باشد و فوفا
 که زود قوه گیرد و مضر بود معده ضعیف و صمدوی می خنجه باشد که پسته پیونانی آرد
 کوبید و بیشتر از کس که آن چیست که طعم او میان باش و عدس بود و رنگ او برنگی زرد
 و چون معتدل کنند برنگ عدس معتدل بود و هیچ کافور را نهند و بی بود در فربه و بغایه کاورا
 فربه کند و در ولایت پضا و کافور بسیار کارند و نیکوترین آن بود که لون او سفیدی
 زنده و ششی و مصری بود و طبعش آن گرم است در اول و دوم و کوبید تا پیوم و خشک در
 دوم سینه و شش را نافع بود و از رطوبات غلیظ پاک کند و برهنه و کلف از طلا کرد
 نافع بود و لون را نیکو کرد و اندک و چون با شراب کزندی امی و اسرار صایم و سکن یون
 ضما و کنند نافع بود و با سرکه و اسپین کزندی عطر را نیکو بود و او گوشت در جراحها

کربن سودا
 خیر لایک بود حی است که (در)
 و مضر بخوردن چهار ماه بعد

برویند و چون با غسل و زراوند مدح ج استیصال کنند گوشت بن دندان که خورده بود برویند
و مویف کوید اگر بر سوزراوند مدح ج و کند و دم الاغون باوی اضافت کنند و با
سیکین غصلی بر گوشت بن دندان که خورده باشد مکرر بهند البته برویند و طبع کرپنه جو
بر شقاق که از سر ما بود و هکله که از بدن حادث شود نیز نافع بود و چون بریان کنند
و بگویند و با غسل بیا میرند و مقدار چهار درم از آن تناول نمایند لاغر امواج بود و جو
با سرکه استیصال کنند یا باروغن کچید حب کرده و عسر البول را نفع بود و زجیر و مغص را این
کند و دقیق اولین اورام صلب بود که پستان و اعضا عارض شود و سعفر را نافع بود و اطلا
طعت کند و ادرا بول و صنعت طحن کردن وی جناست که میزند کرپنه فربه سفید و آب بر سر
آن ریزند و رمانی سبک تخم آن بکنند تا آب بخورد بعد از آن از آب پیرون او ریزند
و بریان کنند تا مقرر شود پس با پیسب خورد کنند و تخم تک به پیزد و مقدار ماخوذ و
دو درم بود تا سه درم و خلطی بد از و حاصل شود و غذای خشک بود و بسیار خوردن او
بعوض بول خون بر اند بقره ادرار و سهل خون بود بمغص و کوبیدن صلب او کلاب و جو بود
و کوبیدن صلب او کل ارمی بود و کاکج کشف قطن است و گفته شد که ویا کر او یا پیرون
و فریاد و فریاد و یونانی اقا و او بلفظی بقره و آن زیره رویت و شیرازی کرد
خواتم و در قوه نزدیک مانیون بود و بعد نیوتر از زیره بود و طعت آن کرم
و خشک در دم و کوبید در سوم و سیفوری و کوبید کرم و خشک بود در اول
ترن آن پستانی تازه بود یا مار ایشانند و مضم طعام کند و بول براند و کرم بکشد
و بقره پیرون آورد و قوه بعد و دهم و شکم بیند و فقان که از اخلاط مزج
نافع بود و مغص ابغایه نیک بود و مقدار ماخوذ و در دم بود و اگر هر روز و در دم
نباشد در دم کنند و را کند تا نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را نافع بود و بلفظ
بعد و اسحا و کرده و مشانه را نفع بود و در معده زایل کند و چون بدان ادمان
کنند بلغم که در معده بود بکند از اند و جالیوس کوید سده اسعار را نفع بود و چون باغذا
استیصال کنند سخن بدن بود و معوی آن و کوبید مغز و بیش و مصلح او صغری بود و بول

و مردم را نیک سازدم

آن

آن نیم وزن آن کمون نعلی و نیم وزن آن اینسون کرد و یا رویه و شامیه و رویه و رویه و
جبلیه فرماست و گفته شد که گمان چند فو قیت و گفته شد که درین طرفین گویند و آن
نوعی از اسبابیوس است و گفته شد که درین عاقر فرماست و گفته شد که درین قنطاری
دقیق است و گفته شد که درین صنوبر کوچک است که معروف بقیم فریش بشیرازی از کا
خوانند و گفته شد که صاحب منہاج گوید زعفران است و گفته شد و صاحب جامع
قوی چند آورده و گوید عروق صفراست و هم او گوید اصول و رسل است و گوید و رسل
نوعی از آن است و غافقی گوید نثر درختستان است و در میم گفته شود و بعضی گویند آن
است و خلاف است و مؤلف گوید تحقیق آن تخم نوعی از مازنیون است بغایت گرم و
بشکل موردانه بود و سخن قبل بود بغایت و سهل ما، اصغر و مرده بود و در مردم از نو کشنده بود و
خوردن او جگه و ورم عارض شود و بکشد وید او، کسی که آن خورده باشد مانند مرد او
کسی بود که فزیون خورده باشد که من سک الک است و گفته شد که در سبک
کنک گویند و نیکوترین او آن بود که باز او را صید کرده باشد و باید که چون بکشد
بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر باب نک بپزند و صاحب منہاج گوید با بازیر گرم
بپزند بعد از آن حلوا، قند یا عسل بخورند و طبع او گرم خشک بود و گویند سرد بود و شریف
گویند و ملخ و زمره، او چون باروغن زینت یا میزند و سوط کنند بسیار زایل کند
و چون مغوی در چشم کشند تاریکی و شبکوری نبرد و چون زمره وی باب و رقی سلق
کنند سه روز پیانی لغوه زایل کند و ملخ او چون باطله طلا کنند بر ورم دست
و پای نفع بود و چون خصیمهای وی فکود کنند و خشک کنند و با نمجند آن سرکین سوکار
و کف دریا و بناسف اجزا بر بر یا میزند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود که سبب آن
آبل بود یا ناخن زایل کند و چون به او بکشد از بند با سرکه، غصص و مطول یا شاید چند روز
بغایت نفع بود و چون زمره، او یا عصاره مرز نشو صاحب لغوه سوط کند مخالف
جایی که لغوه باشد صفت روز و باید که روشنائی بیند و روغن که در کان در لغوه می
مالد بکلی زایل کند و زمره او گویند بر جوب شرف و بر ص لطح کردن نفع بود که

الغنى حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز گویند و آن فریون است و گفته شد که بز
 گویند قشاکه اکثر است و خلافت آنچه محقق است قشاکه الحار است و گفته شد
 که روش پیاری شکسته گویند و نیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا حوی میش پرون آورد
 طست آن سرد و نر بود و روش باید که بکینج پزند و خولجان و فلفل یا با بنده
 و کرفس و ابابریه ملطف و ناجار سر که ادمان خوردن او کند بلغم بسیار بیدار کند که شوا
 از شکم پرون آید و باید که بعد از او جوارشات مسکه خوردند و او دشوار صم شود
 و غذا اندک بدید و کمی پیش او بلغم بود و دالی در ساقین احدث کند و اولی
 آن بود که سر که پزند و خولجان و فلفل کرک پیاری کرک کن گویند و آن حیوان است
 که یونانی ربا خوانند و میان مرد و جنم سردی دارد بزرگ و قوه او بغایت با
 تاخیری که فیل بر سر آن سرور دارد در شهر توبه و گویند زهره و وی چون بخور کنند
 باد با شکسته و سرکه که باشد زایل کند کز بره و کسره نیز گویند و تیره و یونانی فوزیون
 و پیاری کشیز گویند و نیکوترین آن پستانی بود تازه و فربه و طست آن که نرود سرد
 بود در اخدرجه اول تا دوم و آنچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در پیوم
 و بقرط گویند در حراج و برود قه بود و نزدیک جالینوس مل سخته دارد و مرکب بود
 از قوه متضاده و دیغورید و س و ر و ف و غیر اینها گویند سرد است که اگر نرود
 بودی غصاره او کشند و نبودی پیرید و جالینوس گویند که گرم بودی خنار بر را
 تحلیل کردی و پیری که این فعل بحاصیت میکنند یا از بهر آنکه جوهر اول لطیف و خواص
 و زود نفوذ و غوص میکند و جوهر سرد غوص کند لیکن چون بیاشامند محلل حراره بود
 بزودی و فعل سردی او بانی ماند و اگر نرود سرد بودی حمزه راشانی نبودی و دروی
 فنبضی و تخدیری بود و چون نرود با خشک بجا بیند بوی سیر و پیاز زایل کند و عصار
 او با شیر زنان مسکن مرض بانی سخت بود و چون با سوبین بر جره و غله صفا کنند نافع بود
 و چون با عمل مویر یا با ورق کل سرخ و عمل صفا کنند بر شری و ورم قضیه که از کرمی
 بود و نارفاری نافع بود و چون با آب و با قلاب بر خنار زیر صفا کنند بکند از اند و چون

از التی

با سرکه و روغن کل یا میزند جبهه و رماه کرم نافع بود و خشک او جبهه دوار که از بخار
 مراری بود یا بلغمی و مقوی معده بود و خوردن او تاریکی چشم آورد اما خفقا زانها
 بود و بخا صیت منع بخار از سر میکنند و از بهر اینست که در طعام مصروعان کنند جبهه
 منع بخار معده و آب تروی چون در بینی جکانه قطع رعا ف کند خاصه چون دو فرزد
 کا فور در یکدرم آب اصل کنند و چون آب او با شیر زنان در چشم جکانه ضربان سخت
 زایل کند و خشک او چون بانبات بیاشامند درد سر و پشت که از کرمی بود نافع بود و دفع
 صداع کند و چون خشک او کوفته بخصاره تروی مضمضه کنند دمان خوش کند و دانه که
 در زبان و دمان بود زایل کند و کشیز خشک بحاصیت مقوی ل معوج بود خاصه در مخرج
 کرم و دود درم از و باسی درم البان الحبل قطع فون رفتن کند و منع فی و خشک حاض
 که بعد از طعام بود و خشک او بریان کرده شکم بیند و چون بانی نخچ بیاشامند کرم را
 پرون آورد و چون سرور زیدرم باید درم بانبات بیاشامند شری زایل کند و با
 خوردن دمن را مخلط کند و چشم را تاریک و منی خشک گردد و اند و باه را بشکند و
 او یکچنین سفوفی بود و فوزی گویند و چون کشیز خشک بایند و بانبات سفوف سازند و
 نوظ کنند و منی خشک کند و تروی چون با من فریزند مرق آن خشک
 او و سواس کرم را نافع بود که سبب آن از شرب بود و جمل درم
 تیرید و اکثر مضرة او بدل رسد و سدر و غشا و چون آورد و حال او مانده حال پستان
 بود و تخمین چون از تر او بخورند مقد از نیم زطل اختلاط عطل غلظ او از و سبب او رده
 پستان کلام فاحش گویند و از مجوس بدن او بوی کشیز آید و مد او او بی کشند و
 شبت و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ و شبت بنم خورد و فلفل
 و مرق مرغ فربه با بطنک سیار و شرا بصرف حکم اندک بیاشامند و جش بن کین
 کشیز تر چون آب و شهاب سیار خوردند زمر بود و اگر با سبزه دیگر بود از بول منع کند اگر با
 سموم بود بکشد و اگر با بول بود بقی بود کز نه بزر الا بخور است و گفته شد که زردان
 با دنجو است و گفته شد که مازک نمرة الطرافست و گفته شد و چون بکشد کز نه بزر الا بخور

شعرا لکن گویند آن برسیا و شلالت و گفته شد که از این چیز است مانند ترنجبین و آن طلسم است
 برورق طرغانی افتد و بیکو ترن آن نایی بود و سفید بزرگ آن مانند مصطکی فخر طوطی را جراحی
 بود و نرغ و خشو نه پسته که از رطوبت بود و سود دارد و پسته از او از سختی درم تاپست درم بود
 کسیر که بره است و گفته شد که از این نوعی از شامترج است و گفته شد که کسیر که بره است
 از کسیر بریت و از اسیف الغراب گویند و در دوی خوانند و آن دلبوت است و گفته شد
 کسیر زفت خشک است پونانی و گفته شد که کسیر قنوری بود مانند سیلج بود و آن دلبوت
 کینوع سطر بود و از اسیف خوانند و یک نوع شک بار یک بود مانند شیطرج و از اسیف خوانند
 نیو ترن آن بار یک بود که میل به سختی دارد و طسعت آن گرم بود در حد و در جبر اول خشک
 بود و خوزی گویند معتدل بود در حراره و رطوبه استر خا معده را بیکو بود و فزبی او در نیم درم
 و هم جت او مانند حرف بود و پسته از او سه درم بود و اصحاب بلغم را نافع بود و سده کرده
 در جرم کشاید و حیض بول براند و کرده و مثانه را جلاد بد و گرم را بکشد و فوس گویند چون دو
 دانگ از او محصل می شود و بر دندان که درد کند و جند طلا کنند حکم کند و در دیر و سخت گویند
 مفرود معاصی او کثیر بود و بدل و مغاث کب اسیم پیاری خوه بمک گویند و کسب
 الخروع پیدا بخور و مرد و را از موم قتاله نموده و بنشاید که خورد و معالیه آن می گویند
 تا معده از آن پاک شود کشت شیر پیاری شیر جو گویند طسعت آن سرد و تر بود و غلیظ
 از جو آب بود و در و ترید و ترطیب کمتر از او بود مزاجها گرم و خشک را اینک بود و
 تب کند و خشکی که از گرمی و خشکی بود بنشاند کثوث است و گفته شد و کثوثا
 و شکو تا نیز گویند در بعضی اصطلاح رونی افشین است و گفته شد که شیخ نوعی از
 گاه است و کلکیان و جگر نیز خوانند و آن در رمل روید و اگر شد و ما و را اله و خراسان باشد
 و در بارس نیز باشد و مولف گویند بیشتر از آنرا کل کنند خوانند و آن مخدر بود و زنا
 حبه فزبی طو آگست و خورد و مست کننده بود و چون تر بود بمقدار کرده بود و کج و چون
 خشک شود از گرد کان بزرگ تر بود و اندرون او نجوف بود و طسعت آن سرد بود و نه
 همچون انواع فطر و کاه خالی نبود از رطوبه یا پیوسته جو سر او حراره بنشاند و دیر هم شود

و غلیظ

و غلیظ بود و معاصی او مری و زیت و دار چینی و فلفل و سعن و نمک بود کسینی کرسینه است و گفته
 شد کشت بر کشت بنا نیست بریم پیچیده مانند ریمان تافته عدد آن پنج بود و مولف گویند
 بشیرازی آنرا چک خوانند و از طرف میند آورند و طسعت آن شرج الیس گویند گرم و
 است در دو م و این رضوان گویند در اول جرب و قو بار نافع بود و مسهل بلغم غلیظ
 و رطوبات فاسد بود و این ناسویه گویند ملطف و محلل بود نافع بود جهت اصحاب بلغم و
 و بروردها سرد و صداد کردن نافع بود و این سرا فون گویند کجا صیت مقطع شتوه باه
 بود و مقبل می و بشیر و معاصی آن جیب صنوبر مر با بود و در قوه تا مانند نرگس بود و بدل
 آن بوزن آن کافور و سه وزن آن صبر بود و مولف گویند از خواص او است که زمان
 شیر از اگر کج که کجک شیر خور و پیار کرد و در کوه ابره آرام نگیرد در شیب سرایشان
 یک عدد حکم بنهند قرار گیرد و دیگر یک عدد کسب و کسب نیز گویند و افطراست و گفته شد
 کشته اسطوخودوس است و گفته شد کشتش قشش است و منافع او نزدیکست بمنافع
 مویز منقی کسیر باد بجان بری گویند و مرفعی نیز گویند از هر آنکه بر جابه می جسد و
 آن مانند یک کر بود و بر و رطوبتی بود که بر دست جسد و تخم آن محل بود و در باغها
 شیر از پیار بود و مثرا و مانند جوز بود کجک تر خا رانک و بر جابه جسد و در
 آن چون خشک کنند و سخت سازند و در جیم کشند سفیدی تخم زایل کند کجک کجک
 خاک چون بسوزانند و سخت کنند و در جیم کشند سفیدی از تخم زایل کند کجک کجک
 چون بسوزانند و سپون سازند و آن محکم را حکم گردانند و چون با سپنجین بیاشانند
 سپر زبک از د و محرک شتوه باه بود و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر با غسل سرشند
 دل بود و بد زافیه کند و جگر را قوه دهد و شربی از او سه مثقال بود و چون در جیم
 کشند و شنبلی افزاید کف بقله الحماست و گفته شد کف الکلب صاحب منهنج گویند
 بد اشتقان بود و گفته شد کف الاسد پونانی لار بطوطا لون گویند و آن عطش
 کف الذئب جنطیانا است و گفته شد کف الفصیح کف السع خوانند و آن کسیر است
 و گفته شد کف عایشه کف مریم گویند و آن اصابع الصفا است و گفته شد کف پونا

اورا بنفشه گویند و آن پوست بهار خرمالو و آنجا از نخل نرود آنرا کافور گویند و قنور افوا
 و آنجا ماده بود کفری و کوفاه گویند و بنفشه آن خوشبوی عطر بود زین کیشف که اندرون
 جرب بود و او قابض باشد و چون در مضادات و در مرهمها کشند من ریشها بد کند و این
 مفصل را ناف بود و چون در مضادات کشند و معده ضعیف و درد جگر را موافق بود و چون
 موی بطبخ آن بشویند چند نوبت موراسیا کند و چون طبع او بیاض باشد در د اعضا
 نافع بود و درد کرده و مثانه و قطع سیلان فضول از شکم و رحم کند و همار که در اندرون
 مانند هم باشند و خمار نیز چون بخورند همان عمل کند که کفری که الیه مقرر الیه است و کوشه
 کلز مغاث مندیست و گفته شود و در شکست اعضا و لون آن بغایت بود البته کلکل
 بفتح ایل خراسان مقل است و گفته شود کلیس نوره است و گفته شود کلیس بیار
 کرده گویند و او معتدل بود در گرمی و خشکی و این ماسویه گویند سرد و خشکست و گویند سرد
 بود و خلطی بد از و متولد شود و عسر البصر بود و دیر اندامه بگذرد و این ماسویه گویند سرد
 تر از کرده از آن بره بود خاصه چون گرم بود بخورند و صاحب منہاج گویند محمود ترین
 کرده کرده عیش بود و ادلی آن بود که با سر که و مری پزند با نانک و فلفل و ادنی و بنفشه
 باب او بخورند کلیه قته است و گفته شد کلکان اشق است و گفته شد کلکون را این
 و گفته شد کلکان طخونست و گفته شد کلکون جرج است و گفته شد کاه انول بود و بنفشه
 غوشنه گویند و گفته شد و یک نوع کشم گفته شد در صفت فطر کاشیر ماسویه گویند
 صمغیت مانند جو شیر و گویند طلیست و گویند تحقیق صمغ کرفس گویند که فطر اسالیون کشم
 است و او در همه احوال قوی بود از جادو شیر و کرم و خشک بود در د و م و گویند کرب
 او در چهارم بود بول براند و حیض فرو آورد و بچه پندارد و قوی تمام و بی نظیر بود در اسهال
 آب نرود و او مذیج و محلول بود کثری بیاری امرو گویند و آن انواع است و فاضل ترین
 انواع آن نوعیست که در خراسان آنرا شاه امرو گویند و آن مانند آب نبات است و
 خوشبوی و خوش رنگ و پوست شک بزرگ و بعد از آن بختانی بود پییده و آن معتدل
 بود و گویند سرد و تر بود و یک نوع که از آن صنی گویند سرد بود در اول خشک بود در پیوم

وهری

وهری گویند کثری سرد بود در اول آن نوع را که شاه امرو خوانند شک براند و کثیر
 بود خاصه بچه بزرگ شیرین بود و آنجا ترش بود شکم بندد خاصه شک کرد و او قوه معده
 و تشنگی بنشانند و مسکن صواب بود و فطرها صغری و رما دانه قابض بود علاج کسی که فطر فزوده
 باشد کثری بود و اگر فطر با کثری پزند ضرر آن کمتر شود و خوردن او بعد از غذا منع صعود
 بخار از سر کند و بخاری صنی که در دست فطر بخورد و پیر از امرو بود و مصل او ماء العسل بود
 باز جیس مر با وجب او کرم را بکشد و بقرط کوید کثری چون صلب بود میرد و محقق بود و شکم
 بندد و آنجا پییده و نرم و شیرین بود و سخن و مرطب بود و شکم براند و چای الیسی گویند
 معوی دل بود و در پیس گویند آنکه متولد شود در بدن از و محمود تر از آن بود که از پیس
 متولد شود و دشوار صم بود و رازی گویند شاید که آب سرد بر سر آن فرو ریزد و باید که
 بعد از و طعام غلیظ نخورند و اگر کربسی که صادق بود بخورند باید که فوا بکنند و بعد
 از آن شراب کهنه بیاض مانند باز جیس مر با و این ماسویه گویند زب کثری طبعیت بندد
 و داف معده و مقل اسهال مره صغری بود کاشطوس پیونانی خاما نیطیس گویند و بنفشه
 آن صنوبران رض بود و صاحب منہاج گویند کرفس گویند و صاب کابل گویند
 طرخون رومی بود یا کاشنی رومی و بعضی گویند برک و شلخ قته است و خلطیست
 مولف گویند عیش بود که کل بغش رنگ دارد و با تخم کرم کرد و او را بیشتر از آن است
 خوانند و تخم او زیاده بود از تیزی و صاحب منہاج گویند بنفشه آن پستانی باشد
 و طبع او گرم و خشک در پیوم و گویند گرمی او در پیوم بود و منجم و جلد منده
 اعضا باطن بود و در قوه معده مسهل بود و چون بر صلابتها و ریشها عفن نهند با عسل
 نافع بود و سده و بکشتاید و یرقان سود او را بغایت نافع بود و چون عفت روز
 پیانی بیاض مانند خاصه با شراب و حیض بول براند و مقدارها فو از و بکشتاید
 و گویند معطر بود و مصل او انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن سیسایوس و دانیم
 آن سیسایوس و سیسایوس و پس گویند چون با ماء العسل حل روز پیانی بیاض مانند عرق الیسی
 زایل کند و عله جگر و درد کرده و معض نافع بود و طبع او چون بیاض مانند ضرر کم

خانیق النمر کند و بن سراسیمه کویید سهل ملغم بود که غلیظ لزج باشد شری از و کیدرم تا
یکی و نیم بود و احتیاج من مرا که بد چون بیاض باشد و مثقال از و باب الحیجریه معا باله
را پاک کرد اند و دیقورید و س وید بدل آن بوزن آن سیالیوس است و دانی و نیم
آن سیلیج و این ماسویه کویید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود و کویید بدل آن کادو
است کادو پونانی خاما در پوس کویید و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی طوفور
کویید و کویید برک شلخ است و خلافت موف کویید یک سبت سبز رنگ بغایه
تخ و آن ورق و قضبان و می بود اما اندک تخ دارد بیشتر ورق بود و بشیر از زینام
دار و تخ کویید و بکوترن آن تازه بری بود که بعد از ادراک تخ کیرند و طبعه آن گرم
و خشک در سیوم و کویید در دوم و او مفتح و ملطف و چون با عسل بر رشتا، مزمن نمید
پاک کرد اند و چون بیاض باشد نخل بود چنه سرفه، کمنه و ابتدا، استیقا و حیض و بول بر
و سپر ز بکند از دو و یک پیر و ن آورد و چون با شراب بیاض باشد کزندی جانور از آن دفع
بود و چون سخت کنند و با شراب بیاض نمیزند و در چشم کنند قرصه چشم که ماصور شده باشد
زایل کند و چون کویید و بر سپر ز نمید که از اند اگر بیاض باشد یرقان زایل کند و شری
کویید چون بانی اندک پزند و بیاض و سه روز بیایی مر روزی درم بنامش با
زیت بیاض باشد نیم گرم سنگ بریزند البته و او سودمند و چنه در دما، مزمن که در
نواحی پسینه و شش بود چون سخت کنند و با جلاب عسل برشند و بیاض باشد سه روز مقدار
شرعی از و تا سه درم بود و کافیتوس نیز همین عمل کند و شراب کادو پوس سخن و محل بود
شیخ و یرقان و فح که در رحم بود و سو، الهضم و ابتدا، استسقار بغایه نافع بود و بدل
آن عروق غافث بود و بدیورس کویید بدل آن اسفوفیون قدریون بود بوزن آن
و بنا دوق کویید بدل آن بوزن آن سیلیج بود و کویید بدل آن حاض بریت یا تخم شلخ
بری کون بیاری زیره کویید و کرمانی و فارسی و شانی و بطنی بود کرمانی سیاه بود
و فارسی انجیر پسیده بود میل بزردی زرد و اقوی بود از شانی و بطنی و کرمانی اقوی بود
از فارسی و طبعه آن گرم و خشک بود در سیوم و کویید کرنی وی در دوم بود گرم را

نکته

کشد و با دما بشکند و معضم طعام کند و چون آب روی بشوید و نوزاد هفتگی کند و یوس
کویید کرمانی شکم بندد و بطنی شکم براند و این ماسویه کویید چون بریان کنند و در سرکه خیسند
شکم بندد و با دما، غلیظ دفع کند و مجفف معده بود و جرب را نفع بود و اگر زن با زیت
کمنه کویید بر کیرد قطع کثره حیض کند و چون در سرکه خیسند و خشک کنند و سخت کنند و معون
سازند و بدان ادمان کنند قطع شوه طین کند و چون با نمک بجایند و فرو برند قطع سیلی
لعاب کند و چون با سرکه سخت کنند قطع رعاف کند و چون بجایند شها و اب آن در چشم
جکاشند خون بندد و طرفه را نفع بود و عصاره بری او چشم را جلادد و چون بر صمغ
موی زیاد که در چشم بود طلا کنند بعد از آنکه موی برکنده باشد و دیگر زرد بود خاصه که با
صمغ طلا کنند و بری او سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی از بری است که تخ او مانند تخم
سمس بود و چون با شراب بیاض باشد کزندی جانور از آن دفع بود و تقطیر و سنگ بریزند
و چون با سرکه بیاض باشد فواف ساکن کند و چون با زیت و عسل ضاد کنند بر اثر سیلی
که در نیت بود زایل کند و همچنین برورم انشین که از کرنی بود و شری از و درم بود
و کویید مضر بود شکم و مصداق کثیر بود و بسیار خوردن او نوزاد زد و اند و بدل کرمانی
بک زن و نیم بطنی بود و شاپور کویید یک و زن و بنا دوق کویید بدل آن بوزن آن
فارسی بود و کویید بدل آن کرویا بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و کویید بدل آن
تخم کرن بود کون حله انیسون است و گفته شد کون شنی کون بریت و در کون گفته
شد کون ارسی کرویاست و گفته شد کون بری اخ قانیوس خوانند و آن شامترج است
و گفته شد در موضع خود کون اسود کون بریت و شونیز را نیز کون اسود خوانند گفته
شد که کام کویید درخت ضره است و کویید پوست پنجه است و صفت ضره و گفته شد و بهری
کویید صمغ است کالیفرن خاما لیونست و گفته شد و آن نوعی از مازو نیست که سیاه بود
و گفته شد کندر برعی لبان کویید بیاری کندر در بیایی و اسمی کویید سه چیز است که الیمین
خیزد و در هیچ جای دیگر نبود لبان و در سر عصب یعنی بر دمی و ابو حنیفه کویید لبان نبود
الابر در خنثا، غان و درخت آن خازک بود و قد آن دو کز زیاد بود و زرد وید الادر

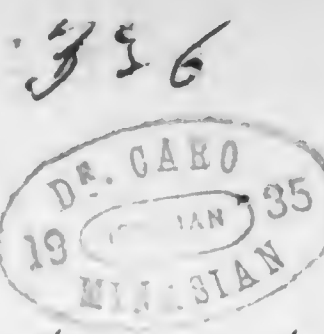
البول

کندر در کزین
کویید

ورق و کرد آن ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم مانند ثمر مورد بود و عسل او را
 کند و خواستد و شکر گویند بیهانی لبان او بیکو ترن آن سفید مدحرج بود یعنی جها، کرد
 و چون کهنه کرد و سرخ شود و غش او صمغ و راتنج کند و جالینوس گوید طبعش کدر کرم بود
 در دوم و خشک بود در اول و گویند در پیوم قوه حافظه دارد و خون بندد از سر موضع
 که بود و زنف دم که از جیب دماغ بود و آن نوعی از عاف است و منبر ریشها، بد که در
 معقد بود کند و با عسل برداشته و نخل بود و چون با پیله یا پیله فوک بر قو یا مانند نخل
 کند و ریشهای که از سوختن آتش بود و شقاق که از سرما بود نافع بود و چون نخل و ن
 سر بپزند ریشها، نرزا ایل کند و چون با خمر شیرین در کوش بکشد افعال در دماغ، آن زایل
 کند و ابو جرح گوید حرق خون و بلم بود و نشف رطوبات از سینه کند و مقوی معده
 ضعیف و مسخن آن بود و جگر سرد و اگر بکشد در آب خیساند و مر و زازان آب خورد
 بلم را نافع بود و عسل زباده کند و زین را جلاد دارد و دفع پیمان کند و اگر بسیار
 بیاشامند ضداغ آورد و کند و هم طعام کند و با بکشد و می بیند و ریشها، چشم را نافع
 بود و خفقا نر امفید بود و شکر الریس گوید قی روح و دماغ و دل بود و قوه تریاقیه در و
 بود و آن دغان او در زمان و با نافع بود و گویند سر سفره امفید بود و خاییدن او در آن
 و لیه را حکم کند و صمغ او بود و بسیار خاییدن او باشد که جذام و برص و بیهوش پدید آید
 و دغان او چون با فطران سوزاند موی برد، الثعلب بر ویاند و اگر کند بسیار با شرا
 یا سر که بیاشامند بکشد و قشور او قشوی تمام دارد و گفته شد در دقاق کند و فطران
 کند بود و در قوه مانند کند بود و دقاق کند و کوفته در مغل کنند به پزند آن خورد که از
 منخل شیب آید از دقاق کند و گویند و بیکو ترن آن سفید بود و شری از نیم درم بود
 و نافع بود تنها، یعنی و تر و صمغی چون قدری کند و اندکی فروز عفران بخورد بر کبر کند
 و همچنین اگر قدری باندگی ناخواه بیاشامند و دغان کند و رجه علتهای چشم نافع بود و گفته
 شد در صفت فانه و کند و مضرب بود و شش و مصل او از پاری بود و بدل او مصل و آن حقن
 عمران گوید بدل آن یک زن آن دد آنک نیم آن دقاق او بود کندش بسیار

کن

کند شده گویند و پستل از فنج بود و پیرون آن سپیاه بود و اندرون سفیدی که بزرگی
 و طبعش او گرم بود در اول درجه، چهارم و خشک بود در آخر درجه، پیوم و خوردن
 در غایت خطر بود و او معطل بلم و سود بود و بیهوش سپیاه و برص و جرب را نافع بود و طلا
 کردن و سپر ز بکند از اند و بول حیض براند و سنگ بریزاند و سهل بلم لرج بود از مغال
 و شری از و تا در لکنیم بود و اگر سخت کرده در پی دمنده عطسه آورد و نشاید که در تابستان
 سقوط کنند از بهر آنکه نشف رطوبه کند و اگر در خزان و در پستان و بهار سقوط کنند شاید اگر
 بجهت ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد از آنجی کند و با عسل بپزند و فیله سازند و زین
 بخورد بر کبر و بپرون آورد و مضرب بود و شش و مصل او کثیر بود و کندش از ادویه قالد بود
 و گفته قوی که در آن شخم حنظل بود کند و اگر تشنج پدید آید معالج تشنج کند که از پیوست بود
 و بدل آن و رقی بوزن آن جوز الفی بود با دود آنک زن آن فلفل و رازی گوید کسی که
 در شب ماه و بیستاه نه بپزند مقدار عدسی بار و غن بپشت سقوط کنند و سه نوبت شکر
 را بغایت نافع بود کند و حشفت است و گفته شد و طبعش آن گرم و تر بود با رازی
 کند و عرق را خوشبوی کند کند و د بپاری لکری خوانند و آن صمغ حشفت است و طبعش
 آن گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود و او فی آورد با سانی چون باب کرم و بپختن
 بیاشامند یا با عسل و بدل آن بچ داریشعان بود و گویند در فی بدل و جوز الفی بود
 کوزر مقل است و گفته شود کوز کرم جوز جندم بود و گفته شد و صاحب منهلج در
 خواص آورده که چون یک کیده از و بگیرند و ده رطل عسل و سی رطل آب بام بپزند و سر
 ظرف بپزند در ساعت شراب رسیده شود و آن شراب فربجی آورد و می زیاده کند
 کراف با ذر است و گفته شد کوشاد جنطیانا است و گفته شد کوبک شاموس
 طین شاموس است و گفته شد کوبک لارض گویند کوبک قیولی است و رازی گوید طلق
 بود و این سخن گوید و خلیست که شب روشن بود و آن طلق بود و گفته شد کوم و کور
 فلفل است و گفته شد کراغ بیشتر از و کشید گویند کیموس او لرج بود لیکن غلیظ
 بود در هم صمغ بود و زود صمغ شود و عدم الفضول بود و حسن الکیوس و حونی سرد لرج



از و متولد شود و اگر با سرکه و انجیر آن سبب کشته شود و برود آن کشته شود و او را
 و خشونت خلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود نافع بود کبابا فاونیا
 و گفته شد که با صمغ جوز و رویت نیکوترین آن صمغ رنگ بود صافی سرخ که بر روی زرد
 و طبعه وی سرد بود و خشک و خشکی او و درم بود و گویند در و حرارتی اندک بود و گویند گرم
 بود در پیوم خون را ببرد از سر موضع که باشد و خفقا ز نافع بود و مقوی دل و مغز بود
 و چون نیم شقال از و باب سردی باشد منافی ببرد و با مصطکی قوه معده دهد و در معده را
 نافع بود و عسل البول را معید است و خوزی گوید قطع رعا کند و چون بر و رها کرم یا بوز
 نافع بود و شافرسطس گوید که با چون بر زن حاطه بندند که نگاه دارد و اگر بر صاحب برقان
 بندند بغایت نافع بود و اگر سخت کرده بر سوختن آتش لطوح کنند نافع بود و رازی گویند
 حیض بر بندد و بواسیر و گویند مضر بود بر و مصلح او از ز پاری بود و بدل او طباشیر و بناد
 گویند بدل او و وزن او طین رومی بود و چهار دانگ زن آن سیلخ و نیم وزن آن
 بزرگ قطونا بر بیان کرده و گویند بدل آن بوزن آن طباشیر است و دود آن و نیم وزن
 آن پسند روس کسب باد بجان بود و گفته شد که مصطکیست و گفته شود انشا الله
 کبدر و سرخس و گفته شد کبیر کرم و کبیر نیز گویند و آن جده است و گفته شد کبیر
 نمر زور است و گفته شد کبیرس جاورس است و گفته شد پیش ازین کیلکان نوعی از
 کرات است و گفته شد و الله اعلم بالصواب **باب الکام لادن**
 نیکوترین آن جرب خوشبوی بود که لون او زردی زرد و بیج رمل در و بود و در و غنی
 طبع شود و بیج نقل نداشتند باشد و طبع آن گرم بود در و در و در و اول گویند در و در و
 دو م و او تر باشد و گویند سرد و قاطی بود و این قوی دور است و گویند خشک بود و در و
 او بخایه لطیف بود و در و قبیضی اندک بود و منفع رطوبات غلیظ بود و طین معتدل و قوه بن
 موی دهد و بر و پانده و بر و غنی مورد مویر انگاه دارد اما بر داء الشعبه و الحیر ممکن است
 که بر و پانده معالج آن دار و ما گویند که بخیل بسیار در ایشان بود و جند لادن و اگر لادن
 در شب امتحان کنند که مرده و گویند که بر و در و چون با شراب بیا شامند شام بید

دول

و بول بر اند و بلغم پاک کند و مقدر اما خود از و تا نیم شقال بود و طین صلبه معده و جرب
 بود و قوه ایشان در و چون صغیفی و سردی در ایشان بود و اگر در و غنی کل کل کنند
 و در کوشن حکایت در و کوش زایل کند و اگر بار و غنی کل کل کنند و بماند بر یا فونج کوه
 یعنی میان سر که بشیر از و جانده اند خوانند نزل و سرفه را نافع بود و چون بایه خاک کل
 کنند و بر و درم مقدر کنند در و ساکن کنند و چون بار و غنی کل کل سخت کرده حفته کنند و در
 نافع بود و گویند منفع شده بود و گویند مضر بود بسط و مصلح آن پسند الطیب بود لا زور
 بیاری لا جورد گویند و نیکوترین آن بدخی بود و مولف گوید که با صیت نفع و تقوی
 در و بیشتر بود که در نفع دیگر سبب تمساکی لعل و نفع زرمادی بد بود سبب تمساک
 و طبع آن گرم بود در و در و خشک بود در پیوم و گویند سرد و خشک بود در و در و قوه
 او مانند حجر ارمنی بود لیکن لا جورد ضعیف تر از و بود در و سهل بود او گویند قوه وی مانند
 لزانق الذنب بود اندک صغیفتر و لا جورد سهل صغیر بود و مر حطی غلیظ که با خون آمیخته
 بود و مایه بولیا را نافع بود و در و چون زن نیم درم از و در و زرد کند با یک درم روغن
 زیت کبر انگاه دارد در و درم تا بنوب رسد و شترتی زیاده از یک درم بود در و در و
 و شانه را معید بود و تا بیل را قطع کند و چون با سر که سخت کرده بر رص طبع کنند زایل
 کند و موی مژه بر و پانده و چون زن بخورد بر گیر حیض بر اند و لا جورد مضر باشد بغم
 معده و در و مصطکی یا حماما بود و بدل آن حجر ارمنی و گویند لزانق الذنب کافی بود
 لاغیر نوعی از بیوه عالتست و طی زرد دارد مانند کل شبت و ورق او بزرگی زرد
 و ورق اندک دارد و در و در و من کو مهابسیار بود و چون شکند بشیر بسیار دارد و زنبور
 عسل بر کل او جگر کند و بعضی گویند نباشد شلیز است فی الجمله وی گرم و خشک در پیوم
 و گویند در چهارم و از خواص او آنست که اگر در مقامی که مایه بود در آن آب انداخته
 مایه بر وی آب افشند و لبن او سهل آب زرد بود و آب شقاق و ورق او چون بر نهد
 و بخورد نمین عمل کند و اگر عصیر و ورق او بیا شامند سهل قوی بود و فعل او قوی بود
 از لبن او منخی بود و بدل آن لا لایا صیت که از طرف مکی آورند

سودا

جمعه بواسیر کور کردن بغایت نافع بود خاصه بمر آن و در دفعه ساکن کند و چون باشد
خون را به بند و طسعت او سخن بود و در قضی بود و بسیار از و میسر بود بشانه و منقلب
اوجت الایس بود لبلاب قریب له خوانند و آن نوعی از قنوس است و معروف بود به شعله
و طیب نیز گویند و شیرازی سرشته خوانند و نبات او بر نبات که نزدیک شود بر و
بچه و او را جل المسکن خوانند طسعت او معتدل بود در حراره و پوسه و گویند کرم
و خشک است در اول و گویند سرد و تر بود و اولین و محلل است و تخمیر او بار و غن کل
پینه در کوش حکایت در ساکن کند و در سرگشته شده را نافع بود و سینه و شش را معده
و ریه و سده و جگر و ورق او با سر که سیر ز را نفع بود و آب او سهل صفا و سخته بود
و صاحب منهل گویند شری از وی گرم بود با نبات لی آنکه کوشا شد و غافلی گویند
شری از و نیم رطل کباب بود چنانچه چهل و پنج مثقال و نیم باشد بایست درم نیک
و اگر کج باشد قوه او ضعیف شود و جمعه سرفه که از جس طسعت بود و قنوس که سبب آن
غلطی کرم بود و محلل و رقی بود که در مغص و احتشاش باشد چون با غلوس خیار جبرین فعل
کنند و قوه و اعمار امل بود چون بار و حق با درام بپزند و گویند میسر بود و سیر ز و صفا
نبات بود و لبن لبلاب بزرگ موی بسوز و شعله و بدل لبلاب آب رقی بطبی
و جباری بود لبلاب سرخ لبلاب الحظه بود و آن شش است و گفته شود لبان حنظل بر
و آن در صفت مانند حنظل است نه بطبیعه و آن حراره که حنظل دارد او ندارد و بطبیعه
نسبیه خوانند و مولف گویند بتری از آنجی خوانند و آن تره بود از حنظل غذا بیشتر
و نیکو تر از و بود بمعه چون بپزند و خورد و شریف گویند چون سزند و در طبع آن
طفا که از ضعف اعصاب برود و پاره شود و درشت چون در آن شسته نافع بود
و تخم او چون سخن کنند و شیر بر روی مالند کلف سیرد و لوز را نیکو کرد اند و اگر بد آن
اومان کنند کلف و نمش و برش زایل کند و اگر از تخم او لحوئی سازند و نباتات
کنند سرفه کند را نافع بود و چون با شراب صاف بیا شامند یا با میوه سبک بپزند
لبن بیاری شیر خوانند و آنجی طیب بود این ماسویه گویند کرم و تر بود کرنی او کمتر

و دلیل

و دلیل حراره او ملایمت و سم او گویند قوه را در حراره در وسط درجه اول بود و در رطوبه
در اول درجه دوم و وزی گویند از قول جالینوس حراره او زیاده بود بر برود و برود
او زیاده بود حراره و در حراره میان تخم و خون بود بلکه بخون نزدیک بود و از تخم دور
و ماسر جیه گویند کرم و تر بود خاصه چون غلیظ و صاحب منهل گویند لبن سرد و تر بود و طیب
را سردی کمتر بود و سم او گویند معتدل بود و معوی بدن و پسین گویند باید که نظر کنند و به
پینه اعضایی که متعم می کنند طسعت دارد و عضو من مضم او پس مرد و سرد باشد و در
بر آنکه طسعت او سرد بود و صاحب منهل گویند نیکو تر آن بود که بغایت سفید بود و قنوس
القوام بود و بر روی ناخن است و صاحب منهل گویند شیرا آدی را شیر زنان بود بعد از آن
شیر حیوانی که نزدیک بطسعت آدی بود و در اول گوشت حیوانات دلال بر جوده آن
وردا و آن کند اگر از حیوانی مثل سگ و کرک و شیر و یوز و سپیل و امثال آن بود
که گوشت ایشان کریمه را که بود بد بود اما گوشت حیوانی که گوشت ایشان خوشی
بود و مثل کوسند و بز و کاد و فوک و اسب و حور و آمو و امثال آن نیکو بود و موافق
شیر حیوانی که لون او سفید بود قوه او ضعیف بود و آنجی سپاه بود زود تر کند و در
بهار رطوبه و قوه زیاد بود و در تابستان تخم و جوی و نیکو تر بود از بهر آنکه
زری که آن زمان خورد او کم و غلط بود و آنچه در پیشه جو کرده باشد شیر او را طبع
و شیر بر اند و آنچه در کوه جو کرده باشد اخف و سخن بود و نیکو تر شیر با جوان پس
و گوشت لبن شیر او تر بود و بزرگ سن شیر او خشک باشد شیر مرکب از سه جوهر بود
جنبیه و مایه و زبدیه و چون از هم جدا شوند هر یک یک فصل یافته باشند و شیر چون
بمسل بیا شامند ریشها بد اند و روی از اخلاط غلیظ پاک کند و غذا ای نیکو بدود و ما
افزاید خصوص شیر زنان و او زود معمم شود چون از خونی متوجه شده باشد که در غایه
انضمام بود و او لی آن بود که چون شیر بیا شامند نخسته و صغیر سران خود را
کنند و گوشت سودمند و مزاج گرم و خشک را چون در معده او صغیر نبود و با غسل یا
نبات بر معمم یاری دهد و نیکو تر از اوقات خوردن او بهار بود که آن زمان معتدل

بود در غلط و لطافت جنبه و در بیشتر از مایه بود و در رستان نشاید که خورد و نشاید
 که تا جمل روز که زاید باشد شیر را خورد و سبب آنکه بیشتر از زردی و شیر و چون
 بنات بسیارند و زردی را بپوشانند و در این زمان و فریبی آورد تا بحدی که صاحب مزاج
 کرم و خشک چون در آب شیر نشیند و به شود و جرب و کرم را نفع بود و باه بر این کرم
 بچشم که سبک باشد تا فته یا باسن دل غلغله باشد شکم به بند و شیرین را نفع بود و کسی
 که ادویه کشنده خورد و باشد خاصه زردی و ارب و جرب و خانی و لذیذ و پنج
 شوکران و او تریان زردی بود و خانی و او در معده و صغری و بخیل صغری شود و نفع بود
 و سده در جگر پیدا کند و مضر بود با صبحا بیلان دم و هیچ چیز مضره تر بر عرق اینان نبود
 از شیرین فاسد شده باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصاب و ورام بلغمی و چون بسیار
 خورد برص آورد و بیش بدن پیدا کند و لا شیره شیر که او برص کمزور آورد و شیر علاج بسیار
 و غم و وسواس بود و مضر بود بلغم و دندان و تارکی چشم آورد و شکم و خانی که از او
 بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر بود و سنگ کرده و سده و جگر احداث کند و او
 آن بود که بعد از و مضمضه کشته و شراب و غسل با پیش از خوردن او با و غسل مضمضه کند
 و بعد از آنکه خورد و باشد شراب صرف و چون جوشانیده باشد و بعد از آن که شش
 بخورد نفع آن را نفع کند و اگر در شکم بپزد و سبب بپزد با به یا غیر آن عرق سرد آورد
 و غشی و جوی نافض و آنچه با شیر مایه پخته بود زردی و کفایت کند و باید که از مخلوقات اجتناب
 کند که چنان زیاد کند و باید که سر که با آب سرخ کرده و مضمضه با فواید چنان که در کتاب
 تحلیل کند یا به مایه یک مثقال یا شامه که در حق کرد اند و بقی و اسهال برون آورد
 لبن حامض بیکوتر از آن بود که مسکه او بسیار بود و چون مسکه از او کمزور تر شود آنرا
 تخفیف خوانند و بپاری دوی گویند و چون مسکه از او گرفته باشند پاری ماست گویند و چه
 آن سرد و خشک بود و گویند تر بود کرم مزاج را موافق بود در حق الزیس گوید ماست در
 مزاجها کرم مهبه باه بود از بهر آنکه مرطب و منضج بود و اعداد از از زبان نهد لیکن خلط
 را خام کند و طبعی و الضم و استمر بود و لثه را زیان دهد و دوی معده کرم را نفع بود

و ف

و جفا و وی دغانی بود از بهر آنکه مسکه از او گرفته اند از بهر آنکه صغری و دوی به بند و دوی
 ساکن کند و باید که با و غسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر بخیل شود به عفونت یا
 جوشه و دوار و غشی و منضج در فم معده تولد کند و باشد که بهیضه کشنده باید که
 کشته و معده از او پاک دارند با و غسل بعد از آن شراب ف یا مصلحت یا ملاطی یا شانه
 و دوی بر معده و شکم کشنده است و بقیه روش گوید شیر جوانی که مدته حمل او بیشتر یا کمتر از
 معده انسان بود آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملایم باشد و از بهر اینست که شیر کاو
 بیکر و مناسب تر از دیگر حیوانات بود و دوسومه و غلط او زیاد بود و غذا بیشتر
 دهد از سینه شیر و فریبی آورد و دیر تر بگذرد و ربول و نفوس تنها که نفع را نفع بود
 لبن المعین شیر بر معتدل بود میان شیر کاو و شیر غزاله را نفع بود و در پیش صلی و غنی
 انسان که از خشکی بود و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث دم را نفع بود و غرغره بدان کرد
 خنق و ورم ملاژ را نفع بود و در پیش مثانه را و دوی و پس گوید شیر بزرگتر
 بشکم کمتر بود و از شیرها دیگر از بهر آنکه جگر در آن او بیشتر بپزد با و فایده بود مثل هرخت مصطکی
 و درخت بلوط و زیتون و حبه الخضر و امثال آن و از بهر اینست که معده را بیکر و دوی
 گو شیر ز اسهال و صغیر تر از شیر کاو بود و باقی در همه احوال مایه دوی بود و طبعی گوید
 تنها که نفع را و استطلاق بطن را نفع بود از بهر آنکه بسیار رود و اندک خورد و بر خرنای
 شجوا کند و گویند بول بر اند و گویند مضر بود با حشا و بدل آن شیر کاو بود لبن الفلاح
 لبن الابل است پاری شیر شتر گویند و او دوسومه و جنبه کمتر داشته باشد و بغایه
 رقیق و مایه بود و سده احداث کند چنانکه شیر نا دیر بگذرد شده بکشد و جگر را نازد
 کند و ضیق النفس و ربول و ما و صغیر را نفع بود و قوه چشم دهد و مرمهای سر را بیکر بود
 و با بول او چون بیاشامد استقا کرم نال شود و جیس گوید استقا طبعی و زنده
 را نفع بود و غلط که در جگر بود بکند از اند و درهما و صلب حایسه و بوا سیر و مدد را نفع
 بود و شوه غذا و جمل بر اینکند و اگر زبانی با نبات بیاشامد و نوا صافی کند و در
 جگر و خشکی از آن نفع بود و یک طل و دو طل بخیل بود و او زود از سده بگذرد و غذا

و ف

کثر از زبان دیگر دهد و بدل آن شیر بز بخورد که در ساعت و ششده باشد لبن النعاج
 و لبن الضأن نیز گویند پیازی شیر میش بود در یک و غلیظ بود و جنبه و زبدیه بسیار داشته
 باشد نفث دم و قرصه شش را نافع بود و مذاکره در جمل کند و قوه باه و ادویه
 کشنده را نافع بود و ترخ و قرحه امعاء و ریه و سرفه را نافع بود و لوز احسانی کند و دماغ
 پیغاید و خلج و مجون شیر زخمود بنود و او کرم بود و ملائم بدن بود و فراوان و مرار و بلغم
 آورد و قوت لبن الاثن پیازی شیر جو گویند سوسه او کمتر بود و رفیق بود چون بدان محفوظ
 کنند لثه و دندان را محکم کند کلاف شیر ما، دیگر و سرفه و سل و نفث دم و غش و نفث مجوع
 مرضها، پینه و ریش مثانه و مجاری بول را بغایه نافع بود چون از علیل او بیاشانند
 سی درم باند ادا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده قرحه و قرحه امعاء را نافع بود و مواضع
 اصحاب صداع و طین و دوار و بدل او شیر بز بود و گویند شیر میش لبن الخیل لبن الرما
 خوانند پیازی شیر اسب جنبه در و کمتر بود و زبدیه و زرد و بکزد و خون حیض که قطع شده
 باشد براند و چون زن شیر او حقنه کند چون کرم بود رحم را پاک کند از قرحه و چون بیاشانند
 پستی کند و نرکان از اقمض خوانند لبن الب شیر زمان بول براند و تریاق از آب
 بحری بود و در چشم را نافع بود چون در چشم دوخته و خسته چشم را بیل کند خاصه خون پیغاید
 تخم مرغ بود و سل را نافع بود چون بیاشانند همان ساعت از پستان بیرون آید یا بکند
 از پستان لیکن اگر در معده بدن معتدل المزاج و ورم کوش کرم و قرحه از نافع بود
 لب شیرازی زنگ گویند طبعه آن سرد و تر بود و او مصلح مزاج کرم و خشک بود
 و بد زافیه کند و او طبعی البقم بود و خلط غلیظ از ریه شود و دیر از معده بگذرد امعاء
 و بطن در معده پدید آید و جشام وی دغانی بود و هیچ فوائد و موله خصی بود و چون با سل
 بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود لبن النود اصمغیت که از طرف مغرب آورند و طبعه
 آن بغایه کرم بود و مفید بدن باشد و بیدان آن عطسه و رعا ف آورد و بیم ملاک بود
 و چون بر ورمها، صلب بود بماند نافع بود و لایه صفت آن در لایه گفته شد
 و جالینوس گوید در قوه مانند فراپیون بود و بدل او بود لبان کند راست و گفته

لبن

و در

لبن البیتوع شیر بتوعات مانند مازنیون و طینت و انچه و شرم و طینت و انواع
 آن حار و محرق بود و بد و مفید خون بود و اگر بر اعضا، جلد بسوزانند و مداوا، آن در
 آب بغایه سرد شدن بود و در پخته با سرد موله گوید شیر بتوعات خاصه شرم و لاغی چون
 در قو با مالند زایل کند لبن الفطرط مغر خشکانه کرم و خشک و سهل بلغم بود و قوت لایق
 و کپتقا، زنی و طی را نافع بود و شرقی از و سه مشغال بود با سحر لبسی میوه است آنچه
 سائل بود از اسلی لبنی گویند میوه سائله فو اتد و آن مانند عسل بود و در و علا و بر بند
 و آن صند درخت رو بیت و نیکو ترن آن بود که سائل بود نفث خود و خوشبوی و زرد بود
 بود و پسیاه بود و طست آن کرم است در اول خشک است در دوم و گویند تراست
 شمع و ملین بود و در جرب تر و خشک را نافع بود و سرفه مزمن بلغمی و آواز صافی کند و طبع نرم
 دارد و چون زن بخورد بر کبرد یا بیاشانند حیض و بول براند و سهل بلغم بود بی زحمت چون یک
 مشقال از دست عمل کند و او مسبت بود و نرله را به بندد و مصلح او بوزن وی صند بادام
 بود اضافه او کشند و بدل او چند پند شد و روغن یا سمین و گویند بدل آن جاد شیر باشد
 لحم مجوس گوشتها کرم بود و کثیر الغذاء مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر بود و نیکوتر
 آن که متوسط بود در زبانی و لاغی و وسط عضله معتدل تر بود و خصی کرده فاضلتر بود از
 خصی ناکرده لحم الحلمان فاضلترن گوشتها گوشت بره بود و نیکو ترن آن گوشت حوی بود
 و طست آن کرم بود در اول و نیکو بود جهت بدنما، معتدل و معده معتدل و موله غذا،
 بسیار کرم و تر بود و چون بسوزانند بر هق و برص و قو باطل کنند نافع بود و خاکستر
 سفیدی گوشت جسم را نافع بود و گوشت سوخته گزندگی مار و عقرب و جاره را میفاید
 و با شراب گزندگی سک دوانه را نافع بود و خوردن او موله بلغم بود و مصلح است
 مثلث یا حلوا، شکر بود و مفید بود بکسی که عثیان داشته باشد و مصلح او آن بود که با
 قابض بزند لحم النعاج گوشت میشینه حاره آن کمتر از گوشت بره بود و قوتی بارو
 حال شود لحم الحار تر پسیان گویند گوشت فوک بهترین گوشتها و گوشت بری وی
 بهترین گوشت و خوش بود و انچه صحیح است بهترین گوشت و خوش گوشت است و بود

و گوشت خنزیر بری و املی زود مضاعف شود و بکند زود غذا ای اندک پدا با بوقه بود و گوشت
 کوبیده با فنج انسان معتدل المزاج بود و کوبیده قوی که گوشت آدمی خورد اگر گوشت خور
 فرق نتواند کردن کون و طعم و بوی و این دلیل ملا و متوجه بود و او غلیظ و لزج
 بود و قطع لزج و جفت آن بشراب یا جگوارای قند کنند لحم اگر گوشت چیش فضول او کمتر
 از گوشت بره بود و بزغال شیر خواره که شیرینی نیکو خورده باشد و نیکو بود و اگر سر
 بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن سپیده رنگ بود و او سبک تر و لذیذ تر باشد و کوبیده
 گوشت آنجکه سرخ بود و جفت از رقی بود حار و آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در
 رطوبت و پیوست و زود مضاعف شود و نافع بود کسی را دملع بشراب بر اعضا او بری آید
 و خون معتدل نیکو میان لطافت و غلظت از متولد شود و چون بریان کشته می شود و گوشت
 و مصلح او حلوا، قند یا عسل بود لحم المعزالانث و البیتوس گوشت بز ماده و د که بد بود
 و دشوار مضاعف بود و غذای بد بود و مولد فونی بود که میل بسیاری داشته باشد لحم
 البقر گوشت کاه و بهترین آن بود که جوان سن باشد و نیکوترین اوقات خوردن آن
 بهار بود و او خشکتر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از و و کوبیده گرم و خشک در چهارم
 و کثیرا غذا بود و چون بکین بپزند من بسیاران ماده از معده کند و او اغذیه اصحا
 که بود و دشوار مضاعف و غذای غلظت دهد و آنجکه سپیده بود مرصهای سوداوی تولد
 کند و در جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء الغیل و ذوالی و دسواس و تب و سحر
 و سپر زید الله خضر آن کم کند و مصلح آن بود در جرب و غلظت و زخم پیل بود و در جرب
 اگر پوست خنجره در یک اند از گوشت راز و دمه را کند لحم الجمل گوشت کوساله
 نیکوتر از گوشت کاه و کبش بود و نیکوتر آن که نزدیک مزاجه باشد و طبعیت
 آن گرم و تر بود و غذای معتدل بود و خونی مصلح از متولد شود و مصلح اصحاب
 ریاضت بود و مصلح از امراض بود و مصلح آن ریاضت و استجمام بود لحم جاموش گوشت
 کاه و بیش غلیظ تر از گوشتها بود و کوبیده بد بود و ترش شود و در معده نفع بود و در
 طبعیت سرد و خشک بود در جرب گوشتها گرم و او در طبع ماسته گوشت مقام و گوشت

سور

سور بود لحم الخنصر الحوان یعنی گوشت خسی کرده بهتر از خسی ناکرده بود حیوان مزاج
 بختی مایل بود و نیکوترین آن حوی صان و مغز بود و فاضلتر آن بود که میان ذنبی و لاغری
 بود بلکه او فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی او کمتر از غایه و او بود و زود مضاعف شود و خون
 معتدل از متولد شود و ذریه آن مرطب بدن بود ملین طبع و لاغر آن لاغری آورد و مخفف
 طبع بود و او مرخی معده بود و مصلح او آبغ که قابض بود لحم الغزال صالحترین گوشتها صید
 گوشت آسوبره بود و او بود و آنکه چوب گوشتها صید بد بود و خون غلیظ سوداوی از و
 شود آسوبره بدی که مژگشته باشد و نیکوترین آن خشک بود و طبعیت آن گرم و خشک
 قوی بخور اسودد و در فاح و مصلح بدن بود که فضول بسیار داشته باشد و او مخفف و مسخن
 بود و مصلح او ادمان و حموضات بود لحم الاربع گوشت خرگوش بعد از گوشت آسوبره
 بهترین گوشتها صید بود و نیکوتر آن بود که سبک بد کرده باشد و طبعیت آن گرم و خشک بود
 و در مرق گوشت او صاحب نفوس و مفصل نشستن نزدیک منفعت مرق ثعلب بود و گوشت
 بریان کرده و بوقه، امعار انافع بود و شکم بندد و بول براند و ذریه را نافع بود و مصلح
 او با زردی و لطف بود لحم الابل گوشت کاه و کوسا صلا بد بود و زود بکند و بول برآ
 و او غلیظ بود و تب ریح آورد لحم الکنش الجبل و الحمار الوحشی گوشت کوسفند
 کوی و خرگور طبعیت آن گرم و خشک در پیوم غذای بد بود و عسر الهضم بود و کم کبابش بود
 بود کسی که ذرا رخ خورده باشد لحم الخیل گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت
 قوی بود و مسام مخمل و او مانند گوشت شتر بود در غلظت و زود و تولد بود لحم البقر
 گوشت خوس بز و مخاطی و عسر الهضم بود و غذا، بغایه مذموم باشد لحم البیاض و ذوال
 الخالب گوشت دود و دام بوا سیر و جشم را مفید است و قوه آن در سردی و کباب
 الالبیه گوشت خضران کمتر بود با صاحب کد و ابدان مخمل و او بدتر از گوشت شتر
 بود و غلیظ تر و تولد سودا در و بیشتر بود و او بدتر از گوشتها بود لحم ابن عرس در
 ابن عرس گفته شد لحم الصنور گوشت کربه گرم و تر بود و کوبیده سرد بود و در دوزخ اسیر را
 نافع بود و مسخن کرده بود و در دپشت را نافع بود لحم سقنقور در صفت سقنقور گفته

شد لحم الجوز و کوشش شتر بجای کرم بود و مصلح اصحاب که سخت و ریاضت بود و کوشش
 مصلح اصحاب عرف النساء بود و در اخوت برنج نیکو بود و او غدا بی غلیظ بود و غلیظ تر
 از مجموع کوشش و خوش و سخت تر تولید سود کند و مصلح آن کس که بر با بود بحیثیه التیس
 بنایتست که بروی آنرا مصلطه اس خوانند بپاریسی اسلخه گویند و بر بنی اذتاب الجبل
 و با صفتها فی شک قاضی و یا بس بود خون منی باز دارد و از آن رحم و مجموع اعضا و نیکو
 آن تازه بود طسعت آن سرد بود در اول خشک بود تا پیوم و گویند در دوم و گویند کرم
 بود در اول اعضا را سخت کند و از بهر اینست که در تریاق مستفقت و در قرضی بود مانند
 تخم کل و ورق خشک آن ریشهای کهنه را نافع بود و اصل حرم کوش را پاک کند و او
 ریشش را نافع بود و غصاره او نفث دم و زرف او را نافع بود و مغوی معده بود
 و سودمند تر از چیزها بود جهت قرحه امعا و شکم برینند و جراحاتها عظیم با صلاح آورد
 چون بران نهند و اگر عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم کل و کلانرا است بوزن آن
 لحیانی دنیا قوس است و گفته شد بحیثیه الجمار پرسیاوشان است و گفته شد
 لحام الذی و لحایه الصاغة لزان الذمب کوبند نیکو تر از آن معدنی ارمنی بود و او را
 معمول بود از بول کودکان بود و سرکه که در ما و ن سین در آفتاب جندان بسایند که مسقعه
 شود و طسعت آن کرم و خشک است و عار و قابض و مسخن و متعفن بود لذیذ بود سخت کوش
 زیاده بکند از اند و در جراحاتها با دشوار بجا نیکو بود و پاک کرد اند و لحام الذمب اشکار
 الصاغة خوانند و نه شجار است و صفة شجار گفته شد بحیثیه الکلیله نوعی از خیری حکلیست
 و آن خراسیست و گفته شد پیش ازین بحیثیه پیدمانه نقل و عن زعفرانست و از اقوی
 معا خوانند و گفته شد لزان الذمب اشترک لزان الذمب خوانند و لزان لحام الذمب
 گفته شد لزان الرغامی و لزان الجوز نیز گویند و آن صمغ بلوط است و گفته شد لسان الجوز
 مانند زبان بره بیشتر از آنرا ورق بار شک خوانند و آن دو نفع بود بزرگ و کوچک
 و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوم او مرکب بود از مالیه و از جنیه بمالیه مبر بود و قاضی
 سودمند تر بزرگ تازه و آن سرد و خشک در دوم و ورق آن قابض و راد بود

منع سپیلان خون کند و خشکی او نزلد بود و اصل او چون از گردن صاحب خنار بر روی
 و او ورمها کرم و شری و خنار زیر و آتش فارسی و داء الغیل و صرع و غلغله و سوختگی
 را سود دهد و آب و ورق او قلع را نفع بود و شیا فاق حشم را چون او را بکند از نافع
 بود و گویند تب غب را معفید بود چون بیا شامند از اصل او سه عدد در جمل و بخورم شراب
 مخموج کرده و گویند در تب رنج چهار اصل او و برگزندی سک دیوانه نهادن نافع بود و گویند
 مضر بود بپسر و مصلح او مصطکی و پیلخه بود و بدل آن ورق حماض پسائی بود
 التور حشیش است که بپاریسی کا و زبان گویند و گویند آن نوعی از مرم است و بهترین آن
 شامی یا طاسانی بود غلیظ و ورق و بر و قطعا بود و طسعت آن کرم و تر بود و گویند نزدیک
 باعث الود و در سردی اندک بود و تر بود در آخر درجه اول آن بخشک بود و رطوبه آن
 کمتر بود و گویند سرد و تر بود در پیوم و سوخته او قلع کودکان را زایل کند و التهاب
 دهن و او مفرج دل و مغوی آن بود و خفقان و عله سود او را نافع بود و شری از دو دم
 بود و سرده و خشونه سپینه را نافع بود چون با نبات بپزند و گویند مضر بود بپسر و مصلح آن جندل
 سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابرشیم سوخته و چهار انگ وزن آن پوست اترج و گویند
 بدل آن با ذرنوبه است و سندا و گویند مصلح آن سلبله بود و بدل آن دو وزن آن پوست
 اترج لسان العصاره درخت است که از پاریسی امر خوانند و بشیر لای این اثر را تخم امر گویند
 و بپاریسی کجشک از و ان و زبان کجشک نیز گویند و طسعت آن کرم بود در دوم و تر بود
 در اول و در ورق درخت آن قبضی بود و این ماسویه کوبد لسان العصاره در د خا صره را
 نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیاده کند و بدیورس کوبد خفقان را نافع بود و بدل آن
 در تخمیک باه بوزن جوز مقشر بود و بوزن آن توری سرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن
 بهن سرخ بود لسان البحر در سبیا گفته شد لسان البحر لسان الحمل و حماض را بدان اسم خوانند
 لصف کبر بود و گفته شد لصفی بنایتست که معروف است باذان و اذان الغزال و آن کو
 کوبک لسان الحمل است و گفته شد لصفی لصفی کوبند چربیست مانند سوربجان و غش
 سوربجان کند و آنچه محتق است سوربجانست و در آن کوبند خوانند و طسعت آن کرم

با بنجی بود

جوز منقش
یعنی جوز معنی
تراشیده

در سیوم و محرک شوه باه بود و منفعة آن در بین گفته شد و بعضی گویند نوعی از بیروج است
و خلافت و بدل آن در خنیک باه بوزن آن جوز منقش و بوزن آن تو در می زرد بود و بود
بدل آن نیم وزن آن خلل است و بعضی گفته اند اصل بیروج است و دریا گفته شود و بعضی گفته اند
بسیب انوع و بحسب مزاج شخص و قوه او منقب و محلل بود کلف و نمش را زایل کند و محلل خون مرد بود
لغت شلم است و گفته شد لعل شمر بیروج است بیاری سایر روح گویند و مفید و مفید و مفید
باد بخان بود و نیکوترین آن بزرگ تیز بوی رسیده زرد بود و طبع آن سرد و تر بود
تا پیوم و گویند در حرارتی بود و گویند خشک بود در پیوم لبن او نمش و کلف قلع کند و
لبن و کرم او چون با غسل و زیت بر کزندی جانوران نهند نافع بود و ورق کوجک او با دزم
عنب الثعلب کشیده بود و بوییدن او فصل را نافع بود و او منجم بود و بسیار از و بوییدن
سکته آورد خاصه آنکه ورق او سفید بود و باید که با برم بپزند و طفل غلط از و بخوردنی
پیدا کند و اسهال تا بخدی کشیده بود و او اول خناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و اشتها
ماند پستان و مداوا او بوی و روغن کاه و غسل کنند بعد از آن اینون و بعضی اطفال گویند
در آب سرد نشیند و بدل آن نیم وزن آن جوز منقش است و نیم وزن آن بزرگ النج و دود آن
آن خشک شود و گویند بدل آن بوزن آن بزرگ النج است و گویند بوزن آن جوز النج و کرم
عالم کرم گویند و در کرم گفته شد و آنرا بشیرازی است و تا تک خوانند که صمغیت که
از طرف دریا آرند و مولف گوید و برایشیرازی رنگ لاک خوانند و رنگ لاک گویند و از و
کنا و سازند حنجره سرخی زنانه و بعضی گویند قفل آنست و خلافت قفل آنرا بشیرازی و بعضی
و لک باید که منقول کنند و غیر منقول است و صف غل و جنانست که بگویند لک منقی از
جوب و ریک آبی که ریوند جینی و چ از خردان جو شایند و باشند اندک که پیمان می ریزند
و بدست آن مخربیک میکنند بعد از آن مخربیک صافی کنند و آنچ در مغل ماند دوم بار سحجان
کنند مانند اول و صافی کنند و در هم ریزند تا کنند تا در بن آب نشیند آسمه آسمه و سر و بر
تا لک بماند و خشک کند و دیگر سخن کنند و استعمال کنند طبع آن گرم و خشک بود در اول آن
بن عمران گویند کرم و خشک بود در دوم خفقتان و یرقان و استعمال را نافع بود و در دگر را

بغایه

بقایه نافع بود و قوه آن دهد و سده آن بکشاید و معده را نیکو بود و مقدار ما، فوذ از و
بکدرم باشد تا بیکتقال و چون با سرکه بپاشد مندر و ز پیاپی بناشا از یکدم تا یک
مثقال بد زایل کند و او مفید بود به بدنما، لاغر بقوه و گویند مضر است به سر و مصلح او مصلط
بود و بدل او را زنی گویند در غنچه سده و ضعف جگر چهار دانگ وزن آن ریوند و نیم
وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ آن طباشیر سفید بود و عنب الثعلب
بود و گفته شد و قیون فیلزمرج است و گفته شد و کلف بپاری باد ام شیرین گویند
و نیکوترین آن بزرگ فربه بود و طبع آن معتدل بود در سردی و گرمی و تر بود در دوزم گویند
کرم و تر بود در اول غذای متوسطه در میان کثرة و قلة و کثمن بود و سوین او سرفه
خشک و نفث دم را نافع بود و پسته را پاک کند و حرقة بول را ساکن کند و چون با شکر
بخورند خاصه چون با بخیر و کزندی سک دیوانه را مفید بود و بریان کرده مفید است
بود و او دشوار منجم بود و مهج بود صغرا او مصلح او شکر بود و بادی که از بادام متولد
شود غشیان و غشی و کرب آورد و مداوا او بوی کشند بعد از آن بر بوب فواکه ترشی مانند
غوره و سیب و ریاس مجموع آنچ در مداوا مفصل گفته شد و بادام زبون با پوست
بخورند و قتی که صلب شده باشد لثه و دندان را نافع بود و حرارة آن ساکن کند بهر بود
و عفو صتی و حوضتی که در پوست لوزم نیکوترین مادام تران بود که بزرگ و روغن
دار بود و طبع آن گرم و خشک بود در پیوم و در و جلا و شقیه بود و از خواص او
که شیش را بکشد و بر کلف روی طلا کردن کلف زایل کند و شری و قیون را نافع بود و با
شیر آب طلا کردن غل را نافع بود و روغن او در دگوش را مفید است و چون سر را با
بنشیند یا شراب از زایل کند و اگر پیش از شراب خوردن بخورد آن، بادام تلخ بخورند
سستی کند و گویند پنجاه عدد و او قوه با صره دهد و با نشا پسته نفث دم را نافع بود
و سده و جگر را نافع بود و پسر ز کرده و جرب و جگر را اواری دهد بر نفث دم اخلاط
غلظ از پسته و شش و بول براند و غیر بول را نافع بود و لوسک بریزند و مفید بود و میجا
و مصلح او بادام شیرین و نبات و خشاش بود و درخت او در قوه بود مانند او

پوست

همه یک منفعت دارند لوز جیلی است و آن جلوز است و در زیت لوز جیلی
 السودان هم گفته شد لوز بیا و لوز بایز کوبند و شامروان سبتر از ماش میفروشند و پیرون این
 او کمتر از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که بخورده بود و طبع او گرم بود در اول معتدل
 در تری خشکی و کوبیده سرد و خشک باشد و سرخ او گرم تر از غیر او بود و آنی که آنرا در و بخت
 حیض براند خاصه سرخ او و دم نفاس پاک کند و بول براند و بد زافیه کند و پینه و شش را
 نفع بود و بشبه پیرون آورد و بجه مزه و نیز پیرون آورد و موله خلط غلیظ بود و مغنی و موله افلا
 بد و بخورده ضرر آن کم شود چون بازیت و مری و سرکه یا خردل و نمک و فلفل و دانه ارنی و غیر
 سبتر کوبند و شراب بر سر آن بخورند و لوز بپاری مروارید کوبند و نیکوترین آن سفید پاک
 بزرگ شیرین بود و طبع آن سرد و خشک بود و لطیف در دلد را نفع بود و خفقان
 و غم و نفث دم را نفع بود و مقدار ما خود از او یک گرم تا دو گرم بود و ریشها چشم را نفع
 بود و منشفت و مغوی آن بود و صحت چشم نگاه دارد و کوبیده مضر بود بمشانه و مصلح آن کسند
 باشد و بدل آن یک وزن و نیم صدف صافی و این زمر کوبیده چون در دمان نکرده اند فو
 دل و دلیبو صاحب منهل کوبیده مانند اترج بود و فعل او در دمل غ پوست او و ورق
 و او گرم و خشک بود در اول و حماض او مانند حماض اترج بود در منفعت و فو بلکه اقوی بود
 و نشاید که با پوست آب از او بکشد لیکن مقشر باید کرد بعد از آن آب و سرکه فلفل
 قشر او با و بنامیزد که پرویده او بشکند و الله اعلم **باب المیم مامی** ش
 همیشه کوبیده آن دو نوع است یک نوع را کل سرخ بود و آنرا ارغامونی خوانند و گفته شد
 و یک نوع را کل زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از وشیاف سازند و از اعضا مامی
 کوبیده وشیاف مامی نیز خوانند و طبع آن سرد و خشک بود در اول قافض بود و در
 گرم را نفع بود و ابتدا رمد و مغوی چشم بود و او بسیار نافع بود ماسودانه و ماسودانه
 نیز کوبیده پاری حبه الملوک کوبیده و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود که پیری زن
 و چون در غلاف بود مانند لوبیا بود که یک رنگ غلاف سفید بود و چون شکسته شد شش هم سفید
 بود و صاحب چایح مامیه اسم او و تقییر آن گفته سهو کرده است که ای قایم بنفع ای

جلال

حال

انه یقوم مقامی فی الاسهال و حال آنکه آنرا ماسودانه خوانند و نه ماسودانه و نه
 دندرا حب الملوک کوبیده و دند غیر حب الملوک بود و گفته شد و طبع حب الملوک
 گرم و خشک بود در دوم استسقا و مفصل و نفوس و عرق النساء و قوی لیس را نفع بود
 چون ورق او بپزند با خروس پرومق آن بیاشامند و او لبنی تمام دارد مانند
 تیوعات و اگر از حب او شش مفت دانه سازند و فرو برند مسهل بلغم و مرنه و کیموس
 مایی بود لیکن آب سرد از پی او بیاشامند و شربت زیاده از او پانزده حب بود
 و اگر کوبیده مسهل قوی بود با فراط و اگر سحجان فرو برند مسهل با عذال بود و مغنی
 بود بقوه و موافق معده و مسهل بود مانند تیوعات و لبن او چون بیاشامند
 فعل لبن یقوی کند و سوا او ایمنون و کثیر بود و بدل او نیم وزن او دند است
 و کوبیده حب الحرف بود و کوبیده یک وزن و نیم آن حب السیل بود مایی زمرج
 معنی آن سمک السمک بود و آن پوست بخت بنایت و درخت آن صاحب منهل
 کوبیده مانند درخت شرم بود در از تر و در لون او غیری بود که بصفه مایل بود و مو
 کوبیده درخت مایی زمرج بدر از پی یک و نیم باشد و در از تر و کوتاه تر بود و کل
 زردی خوش رنگ بود و میانه کل او سرخ بود اندکی و کل بی حد اشته باشد
 و برک او برتری زنده جانچه صاحب منهل کوبیده و اصل او بی بود و شاخهای او بی
 باشد و کوبیده از تیوعات و طبع او گرم و خشک است در سیوم نفوس درد
 مفصل و شست و را آنها را نفع است چون با دو بی مسهل عمل کنند از فو
 او است که چون در ابی اندازند که مایی بود مامیان مست گردند و بروی او
 اند و شری از و چون بانیات بود یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با دو بیها
 دیگر از و درم تا سه درم و اگر در حب کنند با دو بیها دیگر نیم درم بود و مضر بود
 بجا و باید که بروغن ادم جرب کنند و کشته او نشاپسته و ایمنون اصاف کنند
 و آنرا سیکر الحوت کوبیده و سه نفوس بود و نفوس کوبیده و یک نفوس صحرا ای
 و کوی قوه تر بود و آنرا بصر خوانند و قلوب و نفوس صحرا ای معروف بود بانیات

زمنج مازریون خاملا اکویند آن دوفن بود یک نوع را انجیر خوانند و آن مازریون
سفید بود و گفته شد و کینوع موف کوی شیرازی است رو خوانند و بیاری سخت برک و ورق
آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و سطر تر و لون آن بزرگی زرد و نیکو
آن نوع بود در قوه مانند شرم و نوع پیسپاه او کوبند از شرم قوه تر بود و طبع آن
گرم و خشک بود در چهارم بر برص و بقی و عیش طلاء کردن نفع بود و با عسل رخشک است و در
طلا کردن نفع بود و مسهل مایه صغریه خاصه چون تر بود در موسم کل آن و سهل که مایه
و سود اباد و یها مناسب چون با شراب پیسپاه مندر کزنی جانور از آن منید بود و در
زیاده از دود و آنک بود و باید که مدبر کرده تحمل کنند که سرکه غایه او بشکند و صغریه
کردن او جان بود که کیمیز مازریون نزرک ورق تازه و در سرکه خیسند و شبانه
بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکند تا بعد از آن سرکه بریزند و سه نوبت مکند
شیرین بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تحلیل بود در اقیاب تحمل کنند و اگر در سرکه خیسند
و بر پیر زنند بکند از آن و او جگر را صغریه و بغایه و در طوبه جگر خورد و جمیع جگر را
چون بگویند بشرط آنکه مدبر بود و بغایه خورد کنند و اگر خواستند باد و یه که مصلحت او بود
بیا میزند مثل ترب و اقیون و مسلیله زرد و ورق کل سرخ و رب السوس و کون کرمانه
و نمک مندی دوا می موافق بود جهت علل مرده سودا که با سهال بیرون آورد و در
بلقی را و اگر خواستند که آب زرد بر اند زوی با ارب و توپال الخا پس اسارون
و مرصانی و سکنج و نمک مندی و مسلیله زرد و کیم کرمانه و غصا ره و غاف و غصا
افشین و سبیل و مصطکی بیا میزند با غلبه الشلب در از یانه تر بخوشانند و صفافی
کند و بیا شامند و اگر طبع خشک بود مع خیار جنبر باب نقول که گفته شد زیاده کنند و سبیل
آب زرد بود و اگر کسی یاد قاضی کنند شاید از بهر آنکه در غایه قوه بود و ضعف را
تحکیم بود و در می مزاج و در زمان گرم و در گرم سیر با استمال کردن بد بود و نوع
پیسپاه آن گفته بود و درم بکشد کرب فی و اسهال و معالجه او بشیر تازه کنند
پیلانی یا سبیل و بزرگتر معالجه آن مشرو دیطوس بود یا زینقین طین محتم و چون با

آرد

دکرموند

آرد و زیت و آب بیا میزند و سبک و خوک را بکشد و بدل مازریون سبز و زن
آن ایر سا بود و دود آنک زن او مقل الیهود ما پستان سازن مندیست و گفته
ماریجه مارکیا خوانند و آن سیلو نشت و گفته شود ماسقودون ماسقودیز کوبند
و آن دوا می مندی بود و آن ورق و قضبان بود مانند شامسفرم و روغن اردو
کیمیز مانند یاسمین و طبعه آن گرم و لطیف بود و بوی آن بسنبل مانند شامسفرم
ارغامونی است و گفته شد در الف و انرا مایشا سرخ خوانند مایشا سرخ خوانند
و بشیرازی بنوماش و بنوپیسپاه خوانند جو مرا و نزدیک بیا قلا بود و نوع او کمتر بود
و فاضلترین استعمال کردن وی تا پستان بود و نیکوترین آن سبز رنگ بود بزرگ
و نه و طبع آن سرد بود در اول معتدل بود در رطوبه و پیوست چون معطر کنند و کوبند
خشک بود در اول کوبین او مجود بود و زود تر از با قلا بکزد خاصه شتر او جهت
درد اعضا ضا د کردن نفع بود و اگر خواستند که شکم براند و پیچ نفوذ شود بشیر
و روغن بادام شیرین بپزند اما باید که درم و بت صغریه ای بنود و اگر بت حاده یا
با بقعه الحما و کاسو و اسفناخ و جو کوفته بپزند و اگر خواستند که شکم بپند با پوست
بپزند در آب و آب زرد بریزند و بعد از آن با ورق حماض پستانی بپزند و آب
ساق و آب انار دانه و زیت اضافه کنند و چون بخورند حاره ساکن کنند و شکم
بپند و اگر زیت نخا اهد روغن بادام و او سرفه را نفع بود چون بازیت بود و جو
کوبند و آب مورد بپسند و ضا د کنند بر اعضا کوفته چون بازیت بود و چون بر
کوند بود قوه دهد و او ملازه را نیکو بود و مضعف دندانت و مضرب بود و بکزد
و در و نفخ اندک بود و در و جلا بنود و باید که با روغن بادام بپزند و در ضرر با مضف
او بشیر خشکانه بود و بدل او با قلا معطر بود مایشا مندی قلت است و گفته شد
میسپس بیاری الماس کوبند و آن چهار نوع است اول مندی که لون آن سفید
مایل بود و بزرگی آن بمقدار با قلا بود بزرگتر لیکن نادر افتد و لون او نادر بلون
نوشا در صفافی بود و نوع دوم عاقه و نی بود و لون او مانند نوع اول بود اما

بزرگتر بود و سیم معروف بود بجدیدی از بهر آنکه لون او مانند آهن بود و وی بوزن پخته
 بود و از آن در زمین بین و بلاد سوخته بایند و چهارم قتری بود موجود در معادن
 و بلون نفقه بود و طسعت الماس سرد و خشک است و گویند کرم و خشک بونه و گویند
 چون دمان گیرند از آنرا شکند و بغایت خرق و معفن بود و او سم قاتلست و مداوا
 کسی که آن خورده باشد فی باب کرم و روغن کردن بعد از آن شیر تا آستانه میدان
 و الماس با سرب و یا تیشنه توان شکست و چون شکسته شد بیشتر سهو باشد و این
 برو کار نکند مابین آن گویند نوعی از عروق الصف است و او کرم تر بود و آن بی
 بود و خراسانی بود و خشی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسیاری زرد و آن عرق باریک
 بود و کرده داشته باشد و طسعت آن کرم و خشک در اخذ دوم و گویند در چهارم و گویند
 کرمست در اول و خشکست در سوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم ببرد زایل کند و در
 افزایش و اصل و بر قانرا نافع بود و مفضل در وادار بود و مقدار ما و خور از نیم درم
 بود و چون با سرب که بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بکرده و صمغ او عمل
 بود و بدل و نوزن و نوع و وقت الصفر است و نم وزن آن خرما نمون حاشیست
 و گفته شد مابینکو ترین آب چشمه بود که از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود که
 پیرون آید و مقابله شمال و بر سپک روانه بود و براق و صافی بود و سبک زن
 و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون افتاب بر و افند زود کرم شود و چون از
 زایل شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد و نفع طعام خشک گردد از طسعت
 او سرد و تر بود و آن در چهارم است و مقدار معتدل از آن قدر بود که غذا
 را یاری دهد و با عصاره پانده و رطوبات آن نخله دارد و بدن کسب نصاف و نفع
 از او کند و او ریشها را بد بود و بسیار خوردن او کرا از و عصبه سبب و بسیار
 و تشنگی که تشنگی برزد که شهوة و قوۀ را نقصان دهد و مجفف خشم و مظم بهر بود و بقرط
 گویند بزرگترین آنها آب باران بود فاضله که از زمین نیکو گیرند و قطره او اندک اندک
 بود در ماه کانون و او شیرین تر و سبک وزن تر بود و سردی او کمتر از آب چشمه

و او سرفه را نافع بود خاصه چون اشتر به جهت سرفه از و بزند و آب برف سرد بود
 و کبک اگر باعث ال بیاشامند ببرد جگر و معده و بر تهم قوۀ دهد و مضر بود بندان
 و خجسته و سپینه و نفوس امراض احشا، بارد و عصب و مصلح او ریاضت و استحمام بود و نشانه
 که بنشاند آب خورند که کرا از آورد و ناقض معده و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته
 باشد و ناقصان و صاحب سپهر و یرقان و آبستفا و بواسیر و نشاید که آب سرد خورند
 و بعد از آن جماعت و حرکات محکم نشاید کردن که مضجع حراره غریزی بود و نشاید که
 شب تشنگی حادث شود آب خورند که حراره غریزی بنشاند و آبستفا آورد اگر کسیب
 آن چیزی کرم و خشک یا شور خورده باشند اگر اندکی باز خورند شاید آب کرم نیکو
 ترین نیم کرم بود که حراره او لذت بود و او کرم بود بعض طسعت بر اند خاصه چون با
 نبات یا عمل بود و چون باب سرد و مخروخ کشته مضرع و مضر بود و تشنگی ساکن کند و اگر
 بسیار خورند معده مراح بود و مری معده و دماغ را از بخار ببرد کند و مظم را فاسد کند
 و سبب فساد مظم کرا زرد کرد اند و سپر و جگر تورم کند و مری رعا ف بود و باید که
 با کلاب بیامیزند تا مضجع معده بنود ما، اللهم باید که از کوشی محمود بود مانند
 زره و حلی و جیش و سودمند ترین چیزها بود جهت ضعف دل و ضعیف آن بقرط و این
 گیرند و آن مانند عرق بود در غایت قوۀ مابین اشتر بپاری جواب گویند و نفع وی
 مانند کشک اشتر بود که از اشتر جو گویند و در کاف گفته شد و او سرد و مرطب بود
 حده اخلاط بشکند و بول براند و تها، حاده را نافع بود ساده آن و اگر تلخی بود
 با کرفس را زیاده نافع بود و او جگر کرم را معفی بود و فون معتدل صلا او متولد شود
 تشنگی بنشاند و زود بگذرد و از معده و معاز و بیرون زود و اخلاط سوخته با و
 مستنق شود و مضر بود با حشا، سرد و منقب بود و معده سرد را بد بود و در خمر را و
 بکل قند کنند ما، این بسیار سی آبستفیر گویند کلف و جرب را نافع بود خوردن و طلا
 کردن و سهل صفر بود و یرقان را سودمند بود و با فیتون مهمل سودا سوخته بود و جرب
 بکند بنشاند و حده صفر و فاضلترین خوردن او بهار بود و شرفی از و بهر روز

در کلاب

یک رطل بغدادی بود میان سرنوبی دو ساعت بود باد انگی نمک مندی و یک شربین
 بود که از بز جوان گیرند از رقی چشم که علف خورده باشد نه کسبه و اگر احتیاج بود بعلف
 آرد جو و کاشنی و خیار و رازیانه و سبزه صفت آن پستاند شیر تانده ده رطل و در یک
 کنند و آتش آبیست در شیب آن کنند چون شیر بخشد و بسراید جل درم سنجین قندی یک
 درم سرکه بران ریزند شیر بریده شود و پیچ جمع کرد پس بپالایش بیالایند پس از آن کوبند
 و دیگر بار بر سر آتش نهند و کفش بگیرند و بپختل کنند ماه و الورد و پیاری کلاب کوبند و بپزند
 ترن آن تیز بوی که بطعم تلخ بود و طست آن سرد بود و کوبند کرم بود و این سرد و قول
 جالینوس است و کوبند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبه و پوسیده بایل بر طوبه
 بود معوی دملغ و مسکن ضد اع کرم بود بوسیدن و طلاء کردن و قوه دل معده و پدید
 و خوردن و طلاء کردن و لته را سخت کند و در چشم ساکن کند و حراره آن نباشد و چون
 بیاشامند عشی و نفت دم را نفع بود و خفقا که از گرمی بود و معوی چشم بود به عطری
 و فنی که در دست و چون بر سر ریزند خمار را تحلیل دهد و صداع را ساکن کند و بسیار
 بر روی ریختن مویر اسفید کند و کلاب معوی معده و پینه بود و مصلح او کلاب نبات بود
 ماه الکافور بکوترن آن بود که باشد روغن بسان بود و طست آن کرم و خشک بود در
 و منفعه او است که حرور مزاج را در سرد و در مضره او بر روغن بنفشه کنند که بدو
 خلط سازند و سرد مزاج را و پیر از او در سپاس و شهرت است و سرد سیر موافق بود و ماغیر
 و پوخنا و رازی کوبند درخت کافور چون بشکافند این آب از برون آید و کوبند کافور
 که با پوست درخت مخلط شده باشد پزند و صافی کنند و آن آب زمبی رنگ از دیگر نروفا
 او است که چون در طعانی کنند کس کرد آن نکرد و با الفون آب مای نمکسور اما، نون
 کوبند و آن مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی او کمتر از مری شیر بود و چون بد
 حقه کنند در درک و عرق النسا و قینه انار را تلخ بود و ریشها، متعفن که در امعا بود خشک
 کرد و اندو معطل بود ماه المسح رازی و دیسورید و پس کوبند قوه او و فعل او مانند
 نمک بود و مقام ابی دریا بود در طست ماه العسل کرم بود قوه معده سرد بود

و انما

و اشتها پیداورد و بول براند و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل بود و چون خلطی باشد که بپزد
 دفع باشد و شکم را بپزد و چون در معده قوه نفوذ غذا بیدن بود و اگر زن بیاشامد و قوا
 نزدیک ناف پیدا کند آبستن نبود و مضروب صاحب مراد و گرم و مصلح آن ربوب فوکه
 حاض بود و صفت آن یک جزو عسل و دو جزو آب شیرین بخاشاند تا غلظی برود و دود و لث
 فرو گیرند و بیالایند و اگر خواستند که گرمی او زیاده بود مصلح و زعفران و رخیل و قرفل و دود
 فلفل از مر یک قدری در حرره، بسته با و بخاشاند ماه الحیدر دوص است و گفته شد
 ماه القراش شرب است که از اخند بپزند و صاب منهل کوبید که از خمر و از مثلث
 و عسل و دارو، گرم سازند و صاحب جامع کوبید ماه العسل بود و گفته شد ماه الحیدر بسیار
 آب که کوبند صاحب جامع کوبید از جماعت باز رکانان شنیدم که بطرف سبزه میزدند
 بودند و از غیر ایشان که آن آبست خاکستر رنگ بغایه نافع شوی و چون کهنه کرد و پیا
 شود و مولف کوبید آن از شکم مای گیرند که آن مای را جمه خوانند و در حرچین بود و اگر آن
 مای را چیزی مثل جوالی و دوزی یا مانند آن بزنند در حال درست شود و در اندرون او مانند
 کیسه بود پرا زین آب و از خواص او است که هر عضوی که شکسته گردد معفازد و مثقال
 بیاشامد و رمانگند که بدین رسد که دند از امض بود در زمان آن عضو درست کرد و اما باید
 که جای بسته باشد و در حال بیاشامد فبارک الله احسن الخ لقین و نشان این آب است
 که چون خوردند در حال مگسور بدانند که آب رسیده تا موضع شکسته و این جرست مای
 عسل است و گفته شد ماسوفلن با در بنویه است و گفته شد ماه الحیدر در آب
 بار و از امار مای خوانند مای چون درخت قند است و گفته شد مشک لرج
 و گفته شد مشک سبیل است و گفته شد مشنان درخت کرم دانه است و آن نوع
 از امار است و کرم دانه تخم او بود و گفته شد مثلث آب انور بود که بخاشاند و
 او که در چهارده انگ بسوزد و دود آنک بماند بمنافع خمر بود و فنی صلیح روشن از و کوبند
 شود و معده غذا کند و چون باب بیامیزند محرومی را اینک بود و هیچ نوعی از ریاضت
 پیاری خوش نظر کوبند طست آن سرد و خشک بود در دود و کوبند تراست و او قابض بود

در کخوش

منع خون رفتن کند و طبعه بپند و جرات احتیاج آورد و ریش آنرا خشک گرداند
 و چون عصاره او در گوش حکا کند گرم گوش بگردد و ریش آنرا خشک کند چنانچه ماست است
 و گفته شد حروش اصل الانجیر است و او نفوذ و منفعت حلیت نبود و بهترین آنست که سفید
 و سبک و طبع آن گرم و خشک است و ضمیر را یاری دهد و معده را پاک کند و معده را محکم و پخت
 و نفوذ و پخت از نیم مثقال باشد و احتیاج کویده برود و شش را مصلح او غسل بود و حب و خنثیت مانند
 درخت بید و گل و سفید بود و نمز او را حب المحلب خوانند و گفته شد محمود و سقونی است و گفته شد
 می بسم الله ان الله لم یخلفه را بدن اسم خوانند مخلصه محام خوانند و الوح کوبند و آن سه نوع است
 و مؤلف کویده یک بشیر از می کار یک کوبند و بیاری بیل شانی و یک نوع را کشیر کویده
 کوبند و یک نوع را تریاک کوی و مره نوعی است که یک کوبند اما در نباتات و جای ریش
 ایشان اندک تفاوتی بود نبات کار یک شش بود و تخم او بغایت تلخ و کل و از رقی بود و در کوب
 و پستک نهارد و نبات کشیر کوی اصل بود و بعد بزرگتر بود و تخم او هم بزرگتر بود و هم تلخ بود
 و در مرغزار مار وید که دهن کوه بود و کل و بصری مایل بود و نوع پیسوم در رمل روید و نبات
 او کوبیده بود و کل و سفیدی بود که در زردی و پیسای بود و مؤلف کویده نیکوترین او شبانکاره بود
 که از کوبستان شبانکاره آرند و از خواص او آنست که مری که یک شربت از وی باشد از کرب
 مار و عقرب و افی و جموع کزندگان یک سال این باشد و اگر کزنده باشد و یک شربت بیاش
 البته خلاص یابد از مضرة سم و شری از او از یک گرم تا یک مثقال بود بار و عن زیت و جرب است
 و مؤلف کویده شخصی در زول اثاب محل سه روز یک مثقال مخلصه با شرباب جرجع کرد در آن سال
 نوبت او را زمره او اند مثل دود انگ الماس و یک نوبت یک زمره افی و جند نباتات دیگر
 به عمل نکرد و چون شخص کرد در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه گفته شد و این جرب است مخلصه
 از بهر آن نام نهاده اند که از زمره خلاص دهد و مؤلف کویده جرجع الیس که بیاری با در سر
 و از ایل کوبستان شبانکاره خیزد چون بودن تمام شود و با خورسد در میان دانه یا قدری جو
 باشد و آن دانه یا جوب از آن مخلصه بود و دانه با در سر جمع شود و بهر و یا می بندد و زرد
 میشود و غذا آن کوسفند کویده گیر از مار و مخلصه است و تر یا قی در دست خطه مخلصه کوبند

دوق

دوق نیز و میسر و آن پستانست و گفته شد مخ پیاری مغز کوبند و اوله نذر از دملغ بود
 و نیکوتر و موافق ترین مغزها مغز ساق کوباله و ایل بود بعد از آن کا و بس بزرگ کوسفند
 و طبع آن گرم و تر بود و سبک و ملین و کثیر غذا و بهترین آن بود که در اجزای پستان باشد
 و او محکم و ملین بود و مرصلمات را و چون زن خود برگیرد فرزند از مغزها محمود صلابه رحم را
 نافع بود و اعصاب صلب را نرم کرد اند مجموع و شقاق دست و پاها را نافع بود و ملطیف بود
 بود بشو و مفتی خون بسیار خورد و مصلح او ابا ز کرم بود و معتد و نمک و انجیر آن محض
 بشیر از می دوق خوانند نیکوترین آن بود که از شیر کا و جوان بود و در لبن حامض گفته شد
 مداد نیکوترین مداد آن بود که سبک زن و پیسای بغایت بود و طبع همه انواع گرم بود
 و محقق الا مندی که فوس او را از میردات شمرده است و چون برورم گرم طلا کنند نافع
 بود مر جان است و انواع آن گفته شد مر جوش مرد قوش کوبند پیاری مر نک
 و بری اذان الفار کوبند و گفته شد و طبع او استقار نافع بود و پندرم از و شری بلخی را نافع
 بود و غسل بول و مصلح است کویده مصلح و مصلح او تخم خرفه بود و بدل آن اسپستن بود و کوبند
 دو وزن آن مرما حوز و کوبند بدل آن و ورق یا سیمین بود و کوبند بدل آن شبانکاره است و کوبند
 نیم وزن آن فلفل مران مایا خوانند و آن در خنثیت باریک و در از و از جوب و نیزه ساند
 و در ملک شام بسیار بود و ورق او زرد بود و در بعضی بود و بعضی عصاره او و ورق او چون
 بیاشامند یا ورق آن با شرباب ضحاک کنند کزندی افی را نافع بود و پوست درخت او چون
 بسوزانند و آب بر جرب مالند قلع کند و نشاره جوب او کشنده بود چون بیاشامند مر
 صفیست که پونانی سمر نا خوانند و او خالص بود و مفتوش بود و غش آن بعضی ازینو عاست
 کنند که از بار ناسی خواست و فار فایس کوبند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین مران بود که
 مایل بود و خوشبوی و زرن و صافی بود و بقیه تلخ باشد و طبع آن گرم بود و در سیموم خشک
 و در سیموم تلخ و محکم ریح بود و در سیموم و در سیموم و در سیموم و در سیموم و در سیموم
 از سیموم و در سیموم و در سیموم و در سیموم و در سیموم و در سیموم و در سیموم و در سیموم
 ریشها را لیل کند و چون در دمان نگاه دارد و در دمان خوش کند و در دمان و در دمان

مرد زنجوش
 مروه خاسانی بود

پوز کوبند

بود و اگر بافتن یا ترس یا عصاره سذاب خفته سازند حیض براند و بجهت آورد و برون
 و اگر مقدار باقلای که بوزن دو ازده قیراط بود یا شامند سرفه مزمن و عسر النفس و در ویلو
 و سینه و اسهال و قهقهه اسهال نافع بود و اگر در شیب زبان نهند و آنچه حل میشود فرومی برند خوشه
 قصه شش را نرم کند و آواز صافی کند و گرم بکشد و چون با شراب یا میزند و در شیب بخل کنند
 کند بخل را بیل سازد و چون با شراب زیت مضغه کنند دندان و لثه را محکم کند و چون بر ریشها
 سرپاشند بیکو کند و چون با فین و جند پیدستر و اما میزند یا میزند ریم که از گوش آید و درم آنرا
 نافع بود و با پیچ و عسل بر شایب مالند مفید بود و چون با سرکه بر فو مالند نفع بود و اگر بالادن حجر
 و روغن مورد بروی مالند از تشنگی قطع کند و او ریش چشم و تاریکی و سفیدی او را زایل کند آن
 حوز از کوبیدن سخن کنند و باب سوزد بر شش و زن خورد بر کبر دیو تن که از فرج در زایل کند
 و اگر بر زیت فسلطین بکشد از اند و مرد طلائک بر انگشت ابهام پای راست قوه مجامعت تمام
 دهد مادام که بر ابهام او بود و چون بر سر که سخن کنند تا مادم سرم شود و بر سر نماند درد سر و صحن
 که سبب آن نماند زایل کند و رازی کوبید در در کرده و مثانه را نافع بود و فمعه و منقح درد
 رحم و منقح زایل کند و زمر مار را نافع بود و در مایه پرون آورد و درم سپرز را بانی نافع بود
 چون با شراب سوزد و کزندی عقوبت استرخا، مده و مسهل آب بود و اگر زن نیم دم بازده
 تخم نیم برشت یا شامند منقح خون رفتن با فو کند و اگر با سذاب فزج سازند و زن بخورد
 کبر بکشد از و اگر با ب تر بزه حل کنند و بر فو که در شیب چشم منقح شده باشد طلائک بکشد
 و اگر بر کلف طلائک در آن ادمان کند زایل کند و باب نافع بر سوزد و بدن را مدوام
 نماند زایل شود و چون با سرکه و روغن کل بر جرب ریش شده و حکم و غیر آن طلائک کنند
 بود و اگر با سرکه و روغن کل و زعفران بر شیره طلائک کنند خشک کند و چون با بکند و زعفران
 بخورد بر کبرند تر حوز را نافع بود که اندک بود و رایی، او مصبر و مستر و منوم بود و کوبید
 مفید بود مثانه و صلب او عمل بود و بدل و بون او صمغ بادام تلخ یا قصبه اندر برده و فسط تلخ
 و فقلج اذ فو بود مدر اسفم اخی بر بشت و در قوه مانند باد آورد بود و بهترین آن رومی
 بود و طسعت آن گرم و خشک بود در دم صمغ را نافع بود و مقوی مده و جگر بود و چون

خود

بخورد بر کبرند گرم مقه بکشد مر با فلفل معنی در الف در قه و صاج جان مع کوبید خربل است
 و گفته شد و طریان از اصدانه کوبید مر این سوم الموحس است و سوم الهرا بده خوانند و
 طسعت آن گرم و خشک درد و در و تخفیف بخافیه بود و مجوسی کوبید سنگ مثانه بریزند
 و بول براند و صاج منهلج کوبید بیکو تر آن کل بود و آنچه تازه بود و طسعت آن سرپید
 و خشک بود با عدال خون را بپزند و از جراحتها چون کوبند و بران نهند و چون طسعت آن پیا
 بول براند و فصول بکشد از و معرفه او در ما گفته شد مر و انواع است نوعی خوشبوی و او را
 مر با جوز کوبید و بشیرازی مرفوش و گفته شود و نوعی دیگر که بوی آن کمتر بود از اشمو ساقا
 و طسعت آن گرم و تر بود و تخم آنرا بشیرازی مرفوش و گفته شود و نوعی دیگر که بوی آن کمتر بود از اشمو ساقا
 نیز خوانند و آن مرو سفید بود و او معتدل بود در حراره و رطوبه و در و قورن بود و کوبید در
 که آن لسان الثور بود و گفته شد و یک نوع دیگر که در شیرد ارد و شیرمان کوبید و آن
 بشیرازی مرفوش خوانند و بلفطی دیگر مرمان و مرمانوس کوبید و طسعت آن گرم و خشک
 درد و دم محقق و محلول بود و سده بکشد و صمدل سرد و در مده که از بلفط نافع بود
 و آنجن تن عمران کوبید در مار مرو سفید است و جیت او هم سفید بود و مولف کوبید انواع مرو
 پیچ که ام حب سفید نیست الامر تلخ که خود و جب سرد و سفید اند و این نوع مشهور بود و
 سفید پس برین تقدیر مرو سفید غیر لسان الثور باشد و نوع دیگر است که آنرا میشمار کوبید
 و آن کا و چشم است و گفته شد مر در اسج مر تلخ کوبید پیاری مرد ارپسنگ پونانی کنند
 فوس خوانند و بیکو تر آن اصفهانی بود بر اف که بر سخی زند و طسعت او سردی یا بود
 و منقول و بی محال سرد بود و قابض و محقق از خواص و آنست که در سرکه اند از سرکه
 شیرین شود و اگر در فوزه بود بدتر اسپیا کند و او ماده مر مهاب بود و بوی بدن خوش کند
 فاصه شیب بخل و کلف را ببرد و اثر سیاهی و فون مرده و اثر آبله زایل کند و منقح عرق کند
 کوشش در ریشها رویاند و منقول و چشم را جلادید و خوردن او نشاید از بهر آنکه کشنده
 بول بپند و تلخ در شکم و جالین پیدا کند و فلفل زبان کند و باشد که فو تلخ آورد و ایلاو
 و باشد که اطلاق بول غایط کند و خنق آورد و مد او او بوی کشنده بعد از آن بشیراب

م
 بود بود تلخ

جلا

و زنجیر با و اسفیدان چون طلا کنند در شیب بدن در فصلها سوی دل کند پس اولی آن بود
 که بارون کل بیا میزند و رازی گوید کسی که آن خورده باشد معالجه اولی گشت بانی که در
 شست و ابخر خنک باشد و بعد از آن سه درم مر با ب نیم گرم بیاضا منید و طوم الحرقان
 و سرکه خمر سیاه از عقیق مندمری پیازی آب گاه بخاری خوانند و آب گاه در قیقن کوبند
 و آنچه از جو سازند گرم و خشک بود در پیوم و گویند که مست در اول خشک است در پیوم
 اخلاط غلیظ را بزداید و نشف بلغم کند و بوی دمان خوش کند و ریش عفن را نافع بود
 و در و رگ و عرق البسار و طویله معده را بغایه مفید بود و در قهقهه و قحلق بیستقل کنند
 و کزندی که دیوانه را نافع بود و رازی گوید مری غل غل کند الا از و الطف بود
 و انقوی و شکم براند و قطع لزوجات کند و ملطف ادویه غلیظ بود و معطش و مسخیر معده
 و جگر بود و محقق آن بود و چون بنیشتا اندکی بیاضا مندمری که بر ما بکشد و اگر در جسم کسی که
 او را آبله نیاید کرده باشد بیج در چشم او بر نیاید و اگر بوازمده باشد بکشد از اند و چون
 بدان غوغه گشت جذب بلغم بسیار کند از دماغ و خشک و درم نخل پاک کند چون متفرق
 شده باشد مر آن نوعی از شکافات و باد آورد و در فعل نزدیک بایشان مر
 جوز مندیت و آن حسنت سندی مانند دو قو و طسوت آن گرم و خشک است در پیوم بیض
 بر اند و سده جگر و سپرز بکشاید مر ما حوز نوعی از مر و است پیازی و خوش خورده
 و نیکوتر آن پستانی بود سبز و طسوت او گرم و خشک است در پیوم و گویند در دوم و خشکی او در
 چهارم بود و گویند گرم بود در اول و اول لطیف بود و محلل و مسخیر ریاح و سده بلغمی کشا
 و چون سر بر بخار آن دارند ضد اع سرد را نافع بود و او منشف و طویله معده بود
 و معوی آن و مقدار عقل از و یکدم بود و منقنی کند و فوزی گوید چون در شراب بنیشتا
 و بیاضا مندمری سخت کند و یو بیدن او مصدق بود و در مصدق آن ریاضین سرد بود و بدل آن
 مر زنجیرش و مر با حوز و جعفر و خشک و بادرنویه سمه قایم مقام یکدم است در ابدال
 مرغی جابه مر عر گرم و تر بود حراره او الصوف کمتر بود و طلمع اینان بود و بر ترا
 نیکو د ارد از نرمی پیازی که در دست و سخن کرده و معوی پشت بود مر مر نوعی از رخام

ست

سفید است و نیکوتر آن بود که از معدن جیح آورد و پونانی اسطرطیس گویند سطرطیس است
 نو فر سطرطیس گوید اسطرطیس چون سوزانند و بانگ اندرانی دندان و لثه را بدان مالند حکم کند
 سوختگی آتش را سودمند بود چون سخن کرد است بران افشانند و دیسوزید و پس گویند چون
 سوزانند و بار اینخ و زفت بیا میزند و درهما صلب بکشد از اند و چون در موم روغن
 کنند در معده را ساکن کند حرارت سالمترین زمره مرغان زمره مرغ و در اج
 و کبک بود اما حراره جوارح بغایه قوه لذت بود خاصه کبار ایشان و اختیار آن بود
 که لون او زردی طبعی بود و اگر زنجاری و لا جوردی بود بد باشد و طسوت آن گرم و خشک
 چهارم و نیز چون با نظرون و قیولی بیا میزند جرب ریش شده را نافع بود و زمره نجوح
 تاریخی نیم را نافع بود خاصه حرارت جوارح خصوص خشک کرده و ابتدا نزول آبر
 نافع بود و مجوس حرارت طبع بر اند و سخن گوید نیکوترین زمره چهار پایان زمره
 شیر بود بعد از آن کفار پس کاو پس کرک پس جرس پس بزمس آتوس میش و مر یکجایی
 خود گفته شود انشا الله حراره الطاسود مند بود چشم و سودمندترین زمره جبه چشم زمره
 اسو باشد حراره الحار الی زمره حر کورد و الثعلب و دوالی را نافع بود مالیدن و بر
 و درهما طلا کردن حراره البیاض زمره خوش شج و کزاز که از جواحت عصب بود و سردی
 نافع بود و شرف گوید زمره او چون پنج شش نوبت با غسل و فلفل می طسوت طلا کنند زل
 کند و موی نیکو بر ویانند خاصه چون پنج شش نوبت مکرر کنند و اگر با کچین بیاضا مندمری
 جگر را نافع باشد و دیسوزید و پس گوید زمره جرس زمره کاو نزدیک بود و چون
 لعق کنند صرع را نافع بود و در خواص این زمره آورده که چون در چشم کشند مقل آب از بیاضا
 چشم را روشن کنند حراره البقر بقوه ترین زمره چهار پایان زمره کاو بود پس کفار
 و جرس پس زرد گویند نیکوترین زمره کاو تر بود و آن در مرهما کنند جبه منج و اختما و در
 ما سخت با نظرون و قیولی چون سر را بدان بشویند و از زایل کند و با غسل چون بدان
 تنگ کنند خناق را نافع بود و معوی افوا و اسیر بود و تران کز نیکها و مقدار ما خود
 قو انکی بود و وی و طین و در کوش که از سردی بود چون بار و غن کل در کوش جگانه

نافع بود و با غسل ریشها، بد که در فرج و ذکر و پوست خضیه بود نافه بود و مضر بود و بکر
و زمره و مصلح او کثیر بود با غسل مراراً البشیر نیکوترین آن زمره، و که جوان بود که بشیرازی
از آرد بری خوانند و سنوز کشن نکرده باشد و طبعش آن کرم و خشک بود و دالی و دافیل را
نافع بود و تر که بر کوش بود و زمره، بر کوهی ترمانی کزندی بود و مقدار ما، خود از و
تا دو دانگ بود و مضر بود بکرده و زمره و مصلح او انیسون بود و غسل مراراً الخیر ریش کوش
را نافع بود و چون طلا کنند غسل و فلفل بر سر کل موی بر ویانند مراره الکلب زمره، سبک است
کویند چون آدمی مقدار عدی خورد بعد از یک هفته بکشد و مداوا، او بقی و روغن کا و
و بنطیانار و روغن و از جینی و نیز مایه، خر کوش کنند و بر روغنها، خوشبوی و نذیرها، لطیف
مراره الشبع نیکوترین آن که از کفار بزرگ گیرند و آن کرم و خشک بود مسهل علم بود که در
باشد و پستقل از و نایمید آنک بود و مضر بود بر زمره و باحتی که یید مصلح او غسل و صبر بود مراره
نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن کرم و خشک بود و تاریخی چشم را نافع بود و ابتدا
زوال آب انتشار خاصه زمره، لیک که نیکوترین زمره بود درین زمت مراره الشبوط شبوط
ماهیست که در دجله بعد از باشد و از راه بنانی قلو نووس کویند زمره، او تاریخی چشم و تدها
محو آب انتشار را نافع بود و کویند چون بگردان و مقدار دانگی و نیم معده را پاک کند
و قوه دل را و کویند خوردن آن مضر بود و مصلح او کثیر و بر که بود مراره الکلی زمره، طلیک
کرم و لطیف بود چون باب زکوش سوطا کنند نافه را نافع بود مراره البشیر بشیرازی غریج
کویند در کوش که از سردی بود با قدری غسل بکشد نافه بود مراره الغنقه زمره، غنقه
که پیاری زمره، و جکاسه خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و نجذوم را نافع بود و چون پیا
مراره الار جون بآرد و جوی کند و سداب بپایزند و در میان میان شراب
بپاشند و خواب نروند و بخفته و اگر و انجند که از آن خلاص شوند سر که بخورند و بدل او و
بشیر بود مراره النمر و النافع و اللارب البجی کرم و کشنده و مملک باشد کسی که اینها خورده
باشد تلخی دمان و زردی چشم عارض شود و زود باشد که بکشد و اگر باقی ماند پیشتر از اینست
نشان خلاص است و مرجه زمره نافع بود و عجب بود اگر از آن خلاص یابند و مداوا، او و

شماره

نارده و معجون طین مخلوط بود و تریاق فاروق و رب سب و شیر تخم توڑک و جویاب
و اگر غشی منو اثر افتد ما و الله فرار کج دمنده و شراب ماندگی مسکود و االمسک نیز مناسبت
بود مراره الرحمه زمره، رخمه که پیاری مردار خوار کونید و بیشرازی خود و بعضی و راموش که
کونید ناف بود بازیت جهنم کرانی کوش باروغ بنفشه چون در کوش خالف چکاند در در شقیقه
را نیکو بود و با بسیر در چون در چشم کشند در جانب کزیده سودمند بود و اگر به افغی کزیده باشد
و دیگری کزیده جنین بود و بعضی کونید مجربست جهنم سم کژدم و مار و زنبور و صاحب منجنق
کوید ظن من است که بطور کشف عصفور است و گفته شد مرقد جوز ماثل است
و اخیون را بدین اسم خوانند و مراد الصخر نیز کونید و آن حنظل بود و گفته شد مروره
بعضید است و آن نوعی از سندها، بری بود و بغایت تلخ بود و رازی کونید مروری است
کاموی تلخ بود که شیرازی روانه بود مزر قومی خوانند و آن نپند بود که از لندم
و جو و کاورس و غیر آن سازند و ترکان آنرا بوزه و اکمه و خوش رو نیز خوانند و مست
کنند و بود مزار که زماره الراعی خوانند و کونید عھی الراعیست مزج درخت بادام
تلخ است و در لوز مر گفته شد مسک پیاری مشک خوانند و نیکوترین آن تنی بود و کونید
و ابن و افضل از مسودی کند که در کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر آورده که فصلیت
مشک تنی بر حسنی بدو چیز بود یکی آنکه اسوی بت بر سبیل و همین جاکند و اسوی چین بر شفا
دیگر دوم آنکه اهل بت قطعا از پذیردن نیارند و اهل چین از نافع پیرون آورند
و غش بجای او کنند مثل خون و غیر آن و نیز چینی را راه دور است و در هر یک از شستن و سبب
نم و اختلاف مواوی و قوه آن ضعیف گردد و نیکوترین مسک آن بود که لون او زرد بود
و رایحه او تنغی بود و از اسوی کیرند که جوان بود و در نهایت تلخ بود چون کیرند و ف
میان این اسو که نافه دارد و اسوان دیگر شکل صورتی نیست الا آنکه این اسو را
دو دندان مش بود شکل دندان فیل و خاک مانند یک بوب زیاده و کمتر و کونید قویم آنجا
بشکار و نذ اگر بتریزند نافه بیزند و خون که در نافه بود خام بود و بوی او سهو کنی
داشته باشد چند زمان را نکند تا بوی سهو که از نو زایل شود و اگر مادد، سوا بخیل

بیشک کرد و این دلیل بود که میوه بردخت نارسیده بود و شوان خورد چون از دست
 فرو گیرند و چند روز با کنند رسیده گردد و نیکوترین مشک آن بود که در مراعی خود نجای
 باشد و در ستره خود بستیم شود و از حیوانی بود که به حکم تمام مواد بود و طبعه مشک گرم و خشک
 بود در دوم و گویند در سوم و قلعه آن گویند مشک گرم است در دوم و خشک بود در سوم و این نام
 گویند عرق خوشبوی کند و قوه دل را و شجاعت زیاده کند و مزه سود از ایل کند و چون با
 بود که مصلح او بود در آن تحت سخن اعضا و معوی اعضا، خارجی بود چون برومند و اعضا
 باطنی بیاض مانند و جماعتی از اطباء فارس ذکر کرده اند که در و رطوبتی مست و بدین سبب بود
 که باه را یاری دهد و اگر قدری از او بار و عن خیری بگذارد و بر سر قنبر و سوراخ طلا
 کندی باری دهد بر جاست بسیار کردن و سرعت از ایل و رازی گویند چون در طبع خل کند و بیاض
 زمین را کند و نیکو بود علتها سوداوی را که در سر بود و غشی و سقوط قوه را نیکو بود
 و طبری گویند ملطف و معوی اعضا بود سبب بوی خوش و چون بدان سقوط کند مقدار
 نیم عدس با میخندان زعفران صندل سرد زایل کند و قوه ذیاب را و حکیم بن سینا گویند
 در او عیاض چشم کشته قوه چشم را و سبیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبه کند و سخن
 بن عمران گویند مرطوبی مزاج و پیر از موافق بود خاصه در زمان سرد و سرد سیرا و صحر
 جوانان و محروری بود خاصه در زمان گرم و گرم سیرا و با جلد مجوس علتها سرد که
 در سر بود و سده بکشتا پروانه بود جهه ریاضی که عارض شود در چشم و در جلد چشم
 بیند و زردی روی زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفا از ایل بود و شجاعت از ایل
 گویند وی اصل ترمانش از سلال بود و قرون سبیل و مغز بود و تعدیل گرمی او بکار
 کندی گویند سقوط کنند مغز او و احباب کندی سرد را نافع بود و دمل را بایک کند با
 کندی سقوط کنند و چون در روغنها که سخن بود عمل کنند و بر قفا و پشت مالند و
 و سخن مران نافع بود و اگر بدان مداومت نمایند افلق زایل کند و این رضوان گویند
 بر بوی سیرا مطلقا کردن نافع بود و این جرب بود و این رشد گویند ریح غلیظ که
 متولد شود در معاجون بیاض مانند نافع بود و صاحب منهل مقدار ما، خود از او

فر

۱۸۴

قیرا طی بود و شراب و مغز بود و مصلح کرم و مصلح او کا فور بود و گویند بدل آن چند سیر
 بود در در و عصب و در همه فعلها الا در بوی خوش تنها و باقی در همه فعلها بدل مسک بود و گویند
 بدل او مرز کوش است مسک است گویند و فراست و گویند تخنق شیطن بود و گفته شد
 مسک و مسکار و مسنوا اسمها بر برست زرا و اند طول را پس سنگیت الوان
 که کار در و شمشیر بدان تیز کند گویند که چون بر پستان اسکار لطوح کند و خصیه گویند که آن
 را نکند که شک شود و اگر بر دانه الثعلب لطوح کند موی بر و یا ند و اگر بر سر که بیاض کند
 و بر سر که از اند و صرع را نافع بود اما من رتی سبز چون بشکند و بر میان کنند اش
 و سخن کنند با سر که و نظرون حکم و قوبا و خنازیر و سرطان و اکله را نافع بود و چون سخن کنند
 شها و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و از بهر آنست که شیا فاکت که چشم سازند و
 سازند و اگر او را بسوزانند و سخن کنند و بر سوختن اش باشد نافع بود و مسک بسیار
 زرد او گویند و قهی خوانند و پونا فی ارمینا فن گویند و نیکوتران بود که از منی بود و طبعه
 آن سرد و تر بود در دوم و دمیو ترید و پس گویند کوش طم تر از شفا بود و معده را نیکو
 بود و فوزی گویند سیرا و مولد غلط غلیظ بود و خشک کرده او چون بجایستند و نفع
 او چون بیاض مانند بشکند و بود و میرد معده بغایه و بهتا، حاده را نافع بود و اگر در معده
 طعام بود بخورند و از ایل آن باید که بکچین بخورند و گویند در مصلح و نیم درم اینسون
 با شراب سیه مسک بخورند و اگر مغز ابخوان او بخورند غشی او آورد و مد او او
 بقی کنند بر بوی او که ترش باشد غوره و انزج و لوبو و روغن ابخوان او بوی او
 نافع بود بغایت مشک مشک امشیر گویند و آن فتنج بری بود بشر از ایل رنگ
 و از خواص او آنست که چون کوسغند بر و جگر کند موض شرفن از پستان او و طبعه
 او گرم و خشک بود و ناپیوسم و گویند خشکی او در چهارم بود رطوبات لزج از سینه و شش
 بر و ن آورد و شراب او بغایه نافع بود و غشی و کرب را و او حیض و بول و دم قاق
 بر اند و چنگ کرده بریزانند و مقدار ما، خود از او یک مثقال بود و او از غایه افلا
 او را ر بوض بول خون بر اند و مصلح آن بر سر مورد بود و یا ملوط و جهه در در رحم نافع بود

کل عکلی بود

و جالبینوس کوید چون دانگی از سخن کنند و بار و غن بستان زن بخورد و در زایل کند
 و سخن کوید قویخ را نافع بود چون دانگی سفتوینا و دانگی از و یکدم کثیر باشد در رحم
 خمیر بختی با بکرم بیا شامند نافع بود و از بیا بکرم کوید کسی که ششوش منقطع شده باشد
 در هر سه روز یک روز نیم گرم از و بخورد کرده با سر درم و هرگز نه و ده درم مسکه میسخت
 درم غسل بخورد ششوش زیاده گردد چون بیا شامند و درم کور کنند که پند از نه و او هر
 بود بقتل و کوید اصلح او بمر که خمری کند و بدل آن و جالبینوس کوید بدل او
 در ادرار کبک مر است دو وزن آن و شاپور را بدل آن اکیل الملک بود و کوید بدل
 آن شقایق بود مسطلک پیاری کند رومی کوید و بمرانی یک و بروی مسطلکی و بیونانی
 سجنوس کوید و آنرا علق رومی و کیه نیز نامند و آن صغی ای سفید و سپاه نیز بود آنچه
 رومی بود سفید بود و آنچه سپاه بود معروف به بطلی بود و تخفیف در بیشتر از سفید بود و قویخ
 در و کبر و او لطیف تر از کندر بود و کوید حده او کمتر از تخم صمغها بود و طبع آن گرم
 و خشک است در دوزخ و کوید تر است و قیض در اجزاء او یکسان بود و قیض در عروق
 و ورق و قصبان و اعصاب و دراغ در عصاره و ورق آن و قشور
 سنج آن قائم مقام افقیا و عصاره الحیه الیتس بود و حده فزیه امعا و کبطلان بطن و نفث
 دم و زمانی را که خون از رحم ایشان کشیده بود و در رحم و مقعد که بیرون آید و دیوریدوس
 کوید قوه مجوس و دخت او قابض بود و اگر سنج در ورق او بر ششها که نه و بر اسجوان شکسته
 و بر اعضا مسترخی بریزند نافع بود و قیض سیلان رطوبات کند که مزین بود در رحم و بدل
 براند و چون بدان مضغه کنند دندان تحریک حکم کند و جگر را نافع بود تا جایی که جرب موشی
 و سگ و اگر از ششها و او سواک ساندند از اجلا ده و فایس کوید کب بود از
 قوای متفاده یعنی از قوه قیض و تخن و کب سبب بود در ام و مسطلک
 و کبر را نافع بود و خاییدن او بطن از سر کشد و سرفه بطنی را نافع بود و نفث دم و موشی
 معده و جگر و کوید کب رطوبات معده و سبک معض که از لطوبه بود و چون بار و غن زین
 سوط کند صلاح سرد را نافع بود و چون بازیت بکند از شدت شقایق بسیار نافع بود و چون

در ضادات کنند در د اسعار اناغ بود و چون بآب سرد بیا شامند رطوبه معده دفع کند
 و آستنبیا و درد و بطن بکند از دوزخ و گرم جگر و زنی دم را نافع بود و کوید مضر بود بستانه و شش
 او آن بود که بمر که بختی است و خشک کنند و با کثیرا چغل کنند و صاحب تقویم کوید بسیار از و
 مستعمل کردن شش را بد باشد و اصلح آن صغی عربی و قند بود و بدل آن یک وزن و نیم صغی
 بود و کوید وزن آن همان بود صغی شمر عوج بود قابض است و شکم بیند و اگر زیاده
 خورد و قویخ آورد مصل طبع آن سرد و خشک است در دوزخ و این ماسه کوید در سیموم سودا
 مزاج را بد بود و مضر بود معده و سفلی کبکس بد بود و اگر با کوشش فریه برزند ضرر او کم شود
 مسبلح مسطلک است و گفته شد معاش بهتر آن بخدادی بود و سفیدی بود که سیل
 بزرگی داشته باشد و طبعه او گرم و تر بود در دوزخ و کوید خشک بود و مقوی اعضا بود
 و مسکن و ضاد کردن شکمی و کوفت و الم و نفوس و صلابه مغاقل و تشنج را نافع بود و ملین
 صلابه حلق و شش بود و باه را بر انگیزد خاصه تخم او و مقدار ما و خود از و یکدم بود و کوید
 مضر بود بستانه و مضر او غسل بود و در ضاد بدل او قلت کنند معاش نشه کلز است و گفته
 شد معه لغاح بریت و کوید با بختی است و کوید نوعی از گاه است که کوچک بود
 لیکن قول اول و دوم صحیح است و صاحب منهج کوید با بختی است و گفته شد و لغاح
 بری را معدا خوانند و هم گفته شد مسطلک نوعی از گاه است که کوچک است بد بود خوردن او
 مضر چون مفرح مطلق کوید بستانه شور بود و گفته شد مفرح مسطلک بر بختی است
 و ماخر بنویه نیز کوید و گفته شد مقل صغیست که از کور اخواند و معروف بود بمقل از
 و مقل مکی و مقل البه و عربی بود و صغی بختی مقل مکی که آن ثمر دوم است و گفته شود
 و نیکو ترین او است که صافی بود و بلون اسرتم بود از زنی که بمرخی مایل بود و زود کل شود
 و سچ جگر و جوی و جوی و چون بخورد نشه شوی بود مانند اطفا را الطیب را که خار کند
 و طبع آن گرم بود در سیموم و کوید در آخر درجه اول و خشک بود در سیموم و کوید سرد بود
 و رازی کوید گرم و تر بود در دوم طاعون را نافع بود و دیوریدوس کوید چون با مغش
 دمان زرد اصل کنند تا چون مرهم گردد و بر ورم خجسته نافع بود و چون بخورد بر کبرند

مقل
کوکل بود

و بخور کنند انضمام رحم بکشايد و بچرودن آورد و سررطوبه که باشد پاک کند و چون بپاشند
سنگ کرده بریزند و بول و حیض برانند و اگر در سهامات کنند منع کج کند و اگر بپاشند سنگ کرده
جانوران و سرفه کننده ران نفوذ و قوه مجامعت دهد و فحش آورد و مفتوح کرده و شانه بود
و سهل بلغم و سودا بود و شری از و یکدم بود و او خنار زیر ران نفوذ بود و با سرکه بر سقوف طمک کردن
و فتح عضله و صلابة اعصاب بقدر آن و کزاز در دپلو و ریاخ ران نفوذ بود و چون بپاشند
و بخور کنند و بخور بر برید و با سیر ران نفوذ و خون آن بیند و محلول در ام سفید و انشین بود
و خون پسته و عرق البساط نفوذ ران نفوذ بود و ایچی کو به مضر بود بجز و مصلح او زعفران بود و گویند
مضر بود شش و مصلح آن کثر بود و بدل آن بوزن آن صغی البطم و نیم وزن آن کند و در ریایی بود
مقل می اثر مقل دوم و صاحب منهلان کو به مضر درخت مقل را بهش خوانند چون تر بود و چون
خشک گردد و فل خوانند و در اندرون او آبجو آبی بود و آنچه بچنه بود و خاج آن در که خورند و نوز
بود و در اندلس ناپسیده خورند و غوصتی تمام دارد و آبی اندک و بغایه خشن بود و قابض و بار
بود شکم به بند و قوه و پوست او بچنه تقطیر البول ران نفوذ بود و این اثر را مقل می خوانند و این
موقوف کو به آبجو آن اندرون او بخار ران بر سر می کنند و آنرا مقل خوانند که شسته نشسته
و گفته شد که بیاری نمک میزند و آن انواع است بلعین و بلع اندرانی و سپیاه نقطه و بلع
مندی سرخ رنگش بلع مر آنجی تلخ بود و نزدیک سیوره بود و نیکوترین آن در آبی بند و سفید
که او را بیاری نمک طبرزد گویند و طبیعت او گرم و خشک است در دوم و دیسینو رید و بیل گوید
قوه او قابض بود و جلادید و محلول و منقش بود و کوشش زیاده از ریشها بخور و دوزار و با وجب
مستعمل کنند و اورام بلغمی و حله و نفوس و حنم و قو بار اینکو بود و نمک با دمار آبکشند و منع
عقونه کنند و غلیظی اخلاط ران نفوذ بود و چون با زیت و سرکه غنصل خشک کنند خنار ران نفوذ بود
و با عسل و رم لهه و نفع ران نفوذ بود و اگر با جوی سوزنه و عسل ضماد کنند آله و قتل و اسرار
و را مفید بود و با زرد کتان کزندی عرق را ضماد کردن و با بادن کوسی و زوفا کزندی
انفی را منع بود و با زیت و قطران با عسل کزندی مارشخ دار و با سرکه و عسل دفع نم
سزار پای و کزیدن رنور کند با مویز و عسل برد ما میل ضماد کنند نفع دهد و با فودن بخ و فمیرا

منج و اورام بلغمی بود که در انبش عارض شود و کزیدن نمک را نافع بود و چون سخن کرده در
خود گشتان کنند و در سرکه تیز و برند و بر عضو کزیده مالند نافع بود و چون با یکسختی بسیار باشد
رفع مضره افیون کند و فطر کشنده و ابوجرج گوید چون باغذایی که سرد بود مانند پیروما
و کرمانج خلط کنند از طبعه خود ببرد اند تا حدی که کرم و خشک گردد و بر اسهال و قی یاری
دهد و بلغم رخ از معد و پسینه دفع کند و معار ابشویذ و مضم طعام را یاری دهد و موافق مرقه
مزن بود و بخار را مضر بود و چون با سرکه مضغه کنند قطع خون که ازین دندان آید و خونی که
سبب دندان برنگدن بود بپندد و اگر کرم کنند و در صحن نگاه دارند در دندان از این
نود و چون بدان غوغا کنند بلغم را قطع کند و داغ را پاک کند و چون صوف پاره بدن
ترکند و بر جرح احتمال تازه بود و خون روان بود نهند خون را بپندد و نمک را قی چشم را
تیز کند و ناخن و سفیدی چشم را ضعیف کند و سیل را سودمند بود و در دمه و سرد را
نافع باشد و مسهل بلغم غنی بود و شری از و نیم دم بود و نمک سوخته دندان را جلد دهد و
سوقن او نیکوتر آن بود که نمک را بشویند بیکار و رها کنند تا خشک شود پس در دیگی کنند
و سرد یک بنهند و بر سر آتش نهند و کاشش سوخته کرد بر کرد دیک کنند و رها کنند تا از حرارت
باز ایستد آن زمان سوخته بود و نمک سهیل سودا بود و قوه و رازی گوید بسیار نافع است
خرق دم بود و مضعف بصیر و مقلل منی و حکم و جرب آورد و صاحب منهج گوید
دماغ و بصیرت را مصلح او آن بود که او را بشویند و سحر اضافه او کنند و گویند
بدل آن است که آن نوشا در است و گویند نم و زن آن بوره را به الیمین سوج
است و گفته شد که انواع بوره درخت غرب خوانند و او اقوی ترن بوره را
بود و کفتر بلغمی نمک بندی کرم و خشک بود و او کمتر و لطیفتر از انواع بلغم بود
چنانکه داشته شد بلغم غلیظ نیکوتر آن بود که منقش را بیک بود و طبعه آن
کرم و خشک بود و قی را یاری دهد و سهیل سودا بود و شری تا نیم دم بود و مضر بود
بماحول او بلیله زرد بود و سوز در خیت مانند نخل و ثمر او را موز خوانند و در
در پیاسه بود و بلغم شیرین بود و مانند شمشیرش با پوست بود و طبع او این مایه گوید

مورد انوم بدل اولی است
یا جزو سر

کرم بود در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن و او غذا اندک و دیر و ریش خلق و پسته و شش
و مثانه و سرفه خشک را نافع بود و باده را تحریک دهد و کرده را بیکو بود و بدل است
و او بول براند و شکم و پیار خوردن آن مولد سنده بود و صفرا و بلغم زیاد کند کعب
مزاج و او بر معده ثقیل بود و مصلح او نبات بود که با و بخورند یا گل و پاش از طعام باید
خوردن و بعد از و سنجین زوری و بعد از آن غذا نشاید خورد تا آن زمان که غذا بکشد
و بخاصیت هم کلاب است مورد انوم مورد برکت و نیکوترین رونی بود و طبیعت او
در دو م صریح را بیکو بود و مقوی معده و جگر بود و ضرایع و رطوبات دماغ را نافع بود
و چون بخورد بر کرم کرم بکشد و میباید نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت دارا جرد خیزد
و دیسفریدوس گوید میباید بقوه نفث و قفر بود چون با هم میبازند طبیعت آن بود
الامو میباید متعقی تمام دارد و طست او کرم بود در سوم و لطیف و نخل و شمع الریس گوید
کرم بود در آخر درجه دوم و خشک بود در اول و مقوی روح بود بخاصیت و در میا
بلغمی و خلط و کسر و سقط و طریقه و فو و فای را نافع بود خوردن و طلا کردن و در دقیقه
و صدل سرد را و در ارار افید بود چون جبه از و باب مرز نیکوش سوط کند و کرانی
زبا تر از فی الاطیحه سعت یاری بیاشامند و منع نفث دم از شش کند و خنای و در خلق
قیراطی با سنجین یارب توت و قیراطی از و باب کون خفقا نافع بود و جبه او فو اق
زایل کند چون طبع کرفش بیاشامند و قیراطی از و بشیر تازه ریش مثانه را نافع بود و جبه
و قیراطی کند کی عقب را با شراب یا شلت و مجذبان بار و عن کا و بر موضع کنند کی با
وجه کسرون بیاشامند زود زود کند تا موضع کسرون نیک اندر آنی که اینیون پوشیده
باشند حل کنند و بر شش مستقیم طلا کنند نافع بود و جبه امساک بول سر و زود و جبه بانی که
خج کرفش جلی و فقل از خورده و خورده پوشیده بود بیاشامند و ابتداء غذا و بر ص
و د ا الفیل معق روز پیاپی طبع افیتون سر و زود نیک اندک بیاشامد و کزندی مار
و عقب و کسی که زمر خوره باشد سر و زود و جبه بانی که اینیون و بوری در معده و لود
کوی در و پخته باشند بیاشامد و جبه که سبب برود بود سر و زود و جبه بانی که سعت

نارنج

باری و راسپن جلی در و پخته باشند و جبه اخشان رجم و مجموع علتها که زنا را باز داند شود
از سردی و جبه بانی که سندی بیاشامند و جبه تب ریح کسی سر و زود نیک اندک
انگ که پست در باد آورد در آن پخته باشند بیاشامند و این خاصیتها و زیاد تر از این
دارد اینجا که تا که کردیم لیکن آنچه از ولایت دارا جرد آوردند که معروف بیاشامند بود
غیر از آنی که آن معمول از او نیست و غیر انواع دیگر که از کوه میا را بکشد و آن فقر الیه
بود و منافع آن نزدیک بمویبایی بود و گفته شد مویبج رطب جلی خوانند و صاحب
جانب کویدت راسن است و این خلافت راسن غیر اینست و مویبج بیارپ
مویبج خوانند و نیکوترین آن مصری بود پسیا رسیده و معروف بود به مویبج جرجی
و طست آن کرم و خشک در سوم محرق و اکال حریف بود و بخاصیت شش را بکشد
چون با نرسد بود و چون با انجده جبه از و بیاشامند فی کمپس لرح آورد و او مطبوذ
بسر و زود و کثیر بود و بل و گویند عاقر فرج خا بود و در خوردن او خطر بود و مثانه آورد
سوسپن شراب راسن است و الله اعلم بالصواب باب النون نارنج
نارنج گویند و رانخیز و آن جوز مندیت بیارپی رکیل گویند و بشیرازی کرد و سندی
و نیکوترین آن تازه بود که بخت سفید بود و ابلی که در و بود بشیرن باشد و طست آن
کرم بود در اول درجه دوم و تر بود در اول باده را زیاد کند و غذا بسیار دهنی افزا
و سخن کرده بود و قطی البول را نافع بود و روغن او بویس را نافع بود و گفته او کرم
را بکشد و جبه الفرج بیرون آورد و طبع بیدد و او بر معده ثقیل بود و پوست و مغز او
مضم نشود و از بهر اینست که پوست او را بشیر خراشید و با شکر بخورند و کمر شده او
عشان و غشی و کرب که در و مد او او بیاشامند بعد از آن رب فوا که ناخه
و ناو خیده و ناخاه گویند و بشیرازی زینان و ناخوله اسمی بارست معنی آن طالع خیز
بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین آن زربن تازه بود و خوشبوی که مایل بسر خورده
و طست آن کرم و خشک در سوم و گویند کرفی او در دوم بود و کربش بود
ار و بهر اینست که در و سقوریدوس گوید چون با شراب بیاشامند معص

و عسر البول و کزندی جانور از انافع بود و حیض بر انداختن کوی طبع او بفرز بخشاید
 و بنهای کهنه را زایل کند و چون در طبع او ششید کزندی عقب را اندفع بود و در حال درد
 ساکن کند و فاری کوی بد قطع کج که در سینه و معده بود کند و مسکن رباح بود و طعام را آهسته
 کند و در دل و غشای رابغایه نافع بود و کسی که طعم طعام نداند و فوس کوی بد سینه معده
 و جگر و آشامیدن او و این ماسویه کوی بد کرده و مثانه پاک کند و طبری کوی بد سینه کج
 و کرم و حب الفزع بیرون آورد و صاحب منهل کوی بد با سزاب بول بر انداختن
 او چون در چشم جک انداختن بسته کند از اند و مقدار ما، خود از و یک مثقال بود و سخن
 کوی بد مثقل لبن بود و مصل او بر پیش بود و کوبید و چون سخن کند و با عمل بر شش و طلاء کند
 سردی که باشد و در موضع که بود و درم را کلیل و در و چون زن بدان حقنه کند و درم
 را پاک کند و بوی آن خوش کند و چون بر روی طلاء کند بشور لبی زایل کند و درم
 صاحب منهل کوی بد پوست او کرم بود در دوم و حاض او سرد و خشک بود در اول و محل
 رباح سرد بود و از دماغ و لطیفه از اترج بود و مانند او بود در فعل و شریف کوی بد درخت
 او مشهور بود و نمرا و مرکب از قوی مختلف بود پوست زرد او کرم و لطیف بود و حاض او
 سرد و خشک بود در سیوم و تخم او و فح او کرم و خشک بود پوست او خشک کرده سخن کند
 آب کرم یا شامند محلل معص بود در زمان و اگر اودمان شرب او کند بازیت کرم دراز
 از رود و بیرون آورد و پوست تلخ چون تر بود در روغن خیساند و سه هفته باقی
 نهد در منفعت مانند روغن نار دین بود و چون از و و مثقال بیا شامند کزندی
 و مجوع کزندگان که زمرایشان سرد بود نافع بود و دانه او چون بیا شامند سمها که
 از کزندگان کینا بود سودمند بود و حاض او بیا شامند خوردن جگر الضعیف کند و معده سرد
 مزاج را بد بود و التهاب معده کرم را نافع بود و اگر سپاسی از جاب و سفید بود و سرد
 و اگر سپید در خیساند بکارد و اگر و قها، باریک او جمع کند و خشک کرده سخن کند و بیا
 بیا شامند سودمند تر از دو ایامی بود جهت دفع زمرها، کشنده که سبب آن سردی بود
 و اگر در وقت آن اقلع زمان مندیست تاویل آن پیاری مشک را مان

بقوی ناک کسیر بود

صاحب منهل کوی بد فحای و قشوری و اقامت مانه بسیار این مولف کوی بد فحایت
 مانند حی سرخ و اندک برک سبز در میان او بود سخن عمر آن کوی بد که از خراسان خیزد فی
 الجکه منفعت او مانند سبکت طسعت او کرم بود در اول و خشک در دوم و معده و جگر
 را عظیم نافع بود و ملطف اخلاط علیط و سو و کلل آن و شیخ الریس کوی بد بل او بوزن او کوی
 کرمانی بود و دود آنک قسط بحری و کوبید بدل او نیم آن پینل و نیم وزن آن پینل و نیم وزن
 آن قسط و کوبید نیم وزن قسط بود و بس نار فاسی نوعی از مر است که میخوش کرده اند
 به بعضی از تنوعات و آن کشنده بود نار دین پینل رویت و مولف کوی بد آن سخن بود بلون
 شابه ما میران و عروق الصف و شکل اسارون ریشه بسیار داشته باشد لیکن ریشه
 او بار کیز از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن فربه تازم و خوشبوی بود و آنچه سفیدی
 مایل بود فرد بد باشد و طسعت نار دین کرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و چون در جکها
 کتند سوی مرته بر و یاند و بول و حیض بر اند و درم رجم را نافع بود و در طبع او شش و کوی بد
 قلع را و لفعه را مفید بود و سخن کوی بد مضر بود شش و مصلح آن کثیر بود یا عمل و بدل
 پینل سندی بود و نافع دلبوشت بود و گفته شد نار کوی ارمال الحال کوی بد و آن
 خشک است و گفته شد و نار کوی خشک است و گفته شد و نار کوی خشک است و گفته شد و نار کوی
 و غیر آن در عظام گفته شد نار نیست نار مشک است و گفته شد ناطف پیاری قسط
 کوبید آنچه از شکر بود و موافق جوانان و کلمان و پیران و مزاجها، سرد و کرم و سرفه که
 از حراره بود و آنچه خشک بود و اصحاب زله را و حرقه بول را نافع بود و آنچه از سبیل بود
 موافق مزاجها، سرد و پیران بود لیکن صداع آورد و مولد صفرا بود و خاصه جوانان را
 و آنچه بخت بود نافع بود کسی را که در سینه و شش او شده و خلط بلغمی بود و آنچه بلغم بود
 کثیر اخذ بود نافع بود سرفه و سینه را لیکن نفیل بود و مرخی معده و آنچه بکرد کان بود در غایت
 کرمی بود معده، بلغمی را نافع بود و کرده لیکن صداع آورد و تعدیل آن کخش و کاتو
 کنند و آنچه یاد ام بود اندک کرمی داشته باشد سرفه که از رطوبه بود نافع بود و بنی طب
 پیاری کنار تر خوانند و عرب بنی دو با کوی بد و طسعت آن سرد بود در اول و تر بود

و کوبید خشک بود در اول دانه شیرین بود سردی او کمتر بود و آنچه مایل محض بود سخت سرد بود و طبع براند کوبیده حکم و سبب امر و مساوی بود و آنچه معتدل بود از و شکم بندد و غیر معتدل دفع قوه بود از بهر آنکه منضم نشود و هیچ میوه بود و او مولد بلغم بود و از بهر اینست که حر و مزاج بعد از و سبب خور و سرد مزاج کلکین بنی یا پس کنار خشک سرد و خشک بود قوه معده دهد و شکم بندد و سردی او کمتر از سردی تر بود و در و تحریف و تطیف بود قاض بود و منع زرق و اسهال که ضعف معده بود کفایت خاصه چون بریان کنند و با سبب آن کوبیده و غذا اندک دهد بهت الازر جب صنوبر است و گفته شد پخته التمر شراب خرمایی نیکوتر آن بود که از رطب سازند و طبع آن گرم و تر بود و بدتر از آن کوبیده و سهل بود و غذا بسیار دهد و سخن بود و او غلیظ بنید ما بود بغیر از دوشانی و سده آورد و مولد خون تیره سوداوی بود و مضر بود به اسهال و بواس و انار ترش مضرة او کم سازد پخته و دوشانی نیکوتر آن بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود حراره او کمتر از خرمایی بود و سهل طبع بود و چون بگذرد غذا بسیار و غلیظ تر آن خرمایی بود و دیر تر بگذرد و باد آنکه تر بود و مولد سده بود خاصه چون تازه بود پخته اصل گرم بود بخایه گرم تر از خر بود و خشک باشد رطوبه معده را ببرد و سرد مزاج را و مرضها سرد یعنی راناف بود خاصه چون با افادیه سازند و خمار آورد پیشتر از خر و مضر بود محوری مزاج را و مولد صفرا بود و ضدل آورد و اولی آن بود که شغل با نار مزه و کینه نقل او پخته اند و اگر خمار عارض شود رت فو که ترش باشد رت غوره و انترج و مثل آن خورد

نیز القایه الطین سهل بود و صفراوی مزاج را موافق بود و نافع بود عله کرده و مثانه و سینه و شش را و سخن و سخن بود و جرب و حله آورد فی الحکله جمع بنید ما معصوم باشد از شراب انکوری بنید الزیب گرم و تر بود و حراره او دون حراره خر بسیار غلیظ بود و چون افادیه در و کندی طبع او باشد رطوبه معده راناف بود لیکن منافع او نه نزدیک بود و تحریف بود و اگر غسل بود گرم و خشک بود سرد مزاج را و مرضهای بلغمی راناف بود و ادرار بول کند و سخن کرده و مثانه بود و سبک و فضولی که بود پیرون آورد و شکم بندد و آنچه از مویز جرد غذا پیشتر دهد و فوئی که از و منوله شود منضم بود و غلیظ از فوئی بود که از شراب بود و زود

سحل

مستحیل شود و بلغمی بسیار که آزاد روی خون خوانند و بعد از آن مستحیل شود و سوداوی مزاج باید که اجتناب کند پخته التازیل مکیری نیکو بود سخن و ملین در پشت و کرده راناف بود که از خلطی سرد بود بهر آنکه سبب شفاف پاک سبک بود و طبع او معتدل بود طلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه بود و اگر لا جورد اضافه کند سودا را نافع بود و مضر بود بجمده مراری و صلح آن فو که تر باشد و سخن این اکم تیل است و گفته شد در تالیس پیاری پس کوبیده و آن انوار است لیکن سرخ بود که بزرگی زرد و معدن آن قبرس بود و آن فاضلترین انواع است بود و یک نوع روشن بود و یک نوع سیاهی مایل بود و بضعه زرد بود کینه و لیکن طالیقون است کون گفته شد و مس چون بسوزند رو سخته کوبیده و او حریف بود و در و قبض بود و چون بشوید نافع بود و نیکوترین ششی رقیق امس سرخ بود از مرد و طرف و طبع آن گرم و خشک بود در سیوم و در و حله و قبض بود و شرب کردن از ظرفهای سبک سهل بود و باید که کف کند که چیز مازد و رمان کنند از شوروی تلخی و ترشی و شیرینی جربی و گوشت و اولی آن بود که چون چیزی در و پزند چون گرم بود از و پیرون آورند و رمان کنند که در و سرد شود که مضر بود و زنجار او سم است و در زان گفته شد خامس سرخ رو سخته بود و گفته شد خام مرغابی بود این ماسویه کوبیده گوشت اکرم طوم طبور بود قوه جسم دهد و سبب افزاید و صلح بدن بود و صاحب منهج کوبیده است که دیر منضم شود و از بهر اینست که از علی او شلش و بعضی جو ارشاث خوردند و عمل پیاری پشت ماز و کوبیده طبعه سرد و خشک بود و خاله پیاری سبوس کوبیده طبع او گرم و خشک در اول و در و جلا و تلین بود و تنقیه بسیار سینه را نرم کند خاصه حوی که از آن سازند و سکر و او محلل ریا ح و بلغم بود و چون در موشی که نفی بود گرم کرده در کبسه کنند و نمید سازند بدان موضع نفخ را تحلیل دهد و با سبب که کرده جرجب متفوج ضاد کنند نافع بود و چون با شراب پیزند و ضاد کنند برستانی که شیر در و پسته بود شیر و آن سازد و اگر با و فو تر بزه پیزند و بر کزندی عقب ضاد کنند نافع بود و اگر در سبک پیستند و در آتش نهند

گرم

دوران زکام را نافع بود و پیاپی گشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود
 بخور او مقوی قلب بود و در آن فموم تنیخ سحر برکت و گفته شد در چوبیس بهشت
 پیازی نرس خوانند و آن مضاعف بود و پیش از آنکه از آن مفت زرد و کوبند و طبع
 او معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و کوبند کرم و خشک بود در دوم و کوبند در سوم
 سده و ملخ و زکام سرد را نافع بود و در و تخلیق قوی بود و صدای که از رطوبت بود
 و مصدع سرما کرم بود و در و مصلح او بفت و کافور است و سرین و در و صنی خوانند و آن
 دو نوع است یک نوع پیازی کل میس خوانند و یک نوع سرین که قوه او نزدیک بیاکین
 بود و روغن او مانند روغن نرس بود و طبع او گرم و خشک در اول و در دوم و در سوم
 در دوم و کوبند در سوم و او منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود و کرم کوش
 بکشد و طبعین و دوی را نافع بود و مسکن فی و فواق بود و سده یعنی بکشد و در دندانها
 نافع بود چون چهار درم از وی یا شامند خاصه برای او جوان ساکن کند و اصحاب مژه
 سودا که سبب آن عفونت بود بلغم باشد نافع بود و سخن دماغ و مقوی دل و دماغ بود
 چون درمان بوییدن او کنند و محلول بیاچی بود که در سر و سینه بود و بوی پیرون آورد
 و چون سخن کرده در حمام در خود مالند و ی بدن و عرق خوش کند و چون کوبند و بر کلف
 روی مالند زایل کند و اگر از خشک او هر روز نیم مثقال یا شامند چند روز بیاچی بود
 را نکادارد و مانع شیب بود و پیر مرغیت بغایه بزرگ و ثقیل الطیران پیازی آنرا
 کمر کس خوانند و در طیران چون بلند کرد از مشرق به خوب پرواز کند و در آن روز باز
 گردد و این از عجایب نبات است و گوشت او گرم و خشک است و تشنج را نافع بود و غلیظت از گوشت
 مرغان بود و در مضمض شود و پیوس بدد و موله سودا بود و نزدیک گوشت کلنگ بود
 و کوبند زمره و او چون در چشم کشند باب سرد و طلاء کشند بر امون چشم جهت نزول آب
 بود و اگر با مجندان عصاره مذوقه بنشیند و محل کشند تاریخی چشم را نافع بود و غلظت اجفا
 و جرب آن و پیه او چون بکشد از نو در گوش جگانه کرم و کرمی را نافع بود خاصه چون مکرر
 کشند و طبع او مانند طبع درخت او بود و نشانه خوب کس گشته خورده که مانند

بود چون ضا و کشند بر پیش تن بصلح آورد و چون با مقدار او اینون بشراب یا سرکه کشند
 و در خرقه گنان کشند و بسوزند و سخن کنند و بر قرصه غلیظه افشانند نافع بود و شریف کوبید چوبیز
 کرم و خشک بود چون با حنا آمیزند و بر جرب سر مالند زایل کند و چون دود کنند کزندگان
 بکشد و درخت کز چون در کوه رود و نضار کوبند و چون در زمین رود اهل کوبند
 نظرون بورد، ارمنی بود و گفته شد پیونانی امون کوبند و پیازی نشسته نیکو
 او سفید بود که آنرا سراب خوانند طبع آن سرد و خشک در اول و کوبند سرد بود در دوم
 و تر بود چون باز عفوان بر کلف روی مالند زایل کند و چون پزند با سه جند آن آب و قند
 و روغن بادام اضافه کشند سرفه و خشونت سینه و حلق و قشقه شش را نافع بود و او ریش
 چشم را نافع بود و چون بریان کشند شکم بیند و با شراب کزندی افنی را نافع بود و کوبند
 نشسته غذا کمتر بد از مریه از کدم سازند و در پرت بکشد و در مضمض شود و سده آورد
 و کوبند موله سودا بود و مصلح او شیرینی بود و بدل آن کرد اسپاب و کوبند ار در مغنول
 نفع پیونانی مثنی خوانند و سبزار ما کوبند و پیش از آنکه کوبند و نیکو تر بپستانی
 بود تازه و نیکو تر خشک و آن بود که در سایه خشک کرده باشند و طبع او معتدل بود
 و در و رطوبتی مصلی باشد و کوبند کرم و خشک در اول و در و قوه مسخن و قابض بود و مانع
 و او لطیف ترین بول خورنده بود و دیسوتریدوس کوبید عصاره او چون با سرکه بپاشند
 قطع نفث دم کند و کرم در از بکشد و محرک باه بود و چون دوسه شلخ باب انار ترش باشد
 فواق و غشی و میضه ساکن کند و اگر با سوین ضا د کشند بر دقالت بکشد از دوا اگر بر مثنی باشد
 باست جو صدل ساکن کند و اگر بر پستانی که شیر در و بسته بود ضا د کشند نافع بود و با نمک
 کزندی سک دیوانه سفید بود و چون بر زبان مالند خشونت زایل کند و چون در بخود
 بر کبر پیش از حجامت منع است پیستی کند و اگر در و شلخ از دوا شیر مالند و را بکشد شیر را
 نگاه دارد از جوالی و موده را بغایه نیک بود و شریف کوبید چون بپاشند در دندانها
 بود و چون بپاشند کزندی عقرب نهند مفید بود و چون سوط کشند صاحب خنایر که ظاهر بود
 بر کردن سه نوبت مر نوبتی دانی از عصاره او و ورق او را روغن بغایه مفید بود

و صاحب بواسیر اینکو بود بوق او ضا د کردن و نیکوترین معالجه وی بود و در د معده زایل
 کند و اشتها بیاورد و قطع فی کند که از بلغم و ضعف فم معده بود و چون با قدری غود یا مصطکی
 بجایند فواقد و خفقان زایل کند و مغوی دل بود و مخرج و یزقان را نفع بود و بسیار خورد
 او حکم در خلق پیدا کند و گویند مولد رباح بود و مضرب بود بسفل و مصلح او گرسنه بود و گویند بل
 او پودنه جوی بود و تمام بیماری اشتراک می گویند و جالینوس گوید که کشت او بغایت بیشتر
 الفضول بود و غیره و در ازای گوید که کشت او غلیظ بود بغایت باید که اصلاح آن باشد
 اصلاح کشت بطاعت و این رضوان گوید پیه او چون کینه در اول تابستان و آخر بهار
 و در موضع که نهند مار و انگی بگریزند و چون نوبی او شوند غشی او رند و گویند پیه او محل
 او را م حاصه سه بود و بر گزندگی عقرب ضا د کردن و آشامیدن نافع بود و در دما که از
 سردی بود معده بود و سینه بود و نیکوتر آن سفید بود طبعه آن گرم و خشک
 در چهارم و انگی گوید تر است و او لطیف و محلل بود سده بکشد و در د و رگین و مفاصل
 و غده و غل و سفیدی که در چشم بود و در فزول آب و زرد و سرفه کنه را نفع بود و چون نیم
 مشال از باب گرم بیا شامند مضمحل کنند و بادا بشکنند و در د مثانه معده بود و نقد
 عصاره است و گفته شد که شجر زرد است و گفته شد تمام غام الملك و غلام گویند
 و آن سینه است طبع آن گرم و خشک بود در سیم و شجره الیسی گوید در فغ عفونات کند
 و شش بکشد و درم سرد را نفع بود و جب قرص و یکم زده پیرون آورد و چون بسره بزرگ
 و بار و غل کل امیزند و بر سر طلا کنند پیمان و صدق و اختلاط من را نفع بود و بوی
 او صفت سرد را نفع بود و محلل فضلات بلغمی بود ابو ریحان آورده که بسیار باشد که
 سیب زرد شود و حال آنکه درین هیچ شک نیست که او فلفل می شود و در د و رگین بسیار
 سور گویند و شریف گوید از قول بنا و قن که مور بزرگ که در کورستانها بود چون شح
 کشته و بر برص لطوح کنند بعد از آنکه شقیه کرده باشند در زایل کند و چون سه عدد
 از و بگریزند و در پنجد رم روغن زنبق اندازند و سه هفته رها کنند بعد از آن در قضیب
 نغوظ آورد و اعصاب قضیب را قوی د و چون سخن کنند باب و بر شیب غل طلا کنند

ارال

از آن که موی بر کشیده باشند دیگر نروید و اگر بر وید ضعیف بود مکرر کنند مطلق نروید
 و بیاری پلنگ گویند و اسطوطالیس گوید فون او چون بر کلف مالند و رها کنند
 نا خشک گردد زایل کند و مغز او چون بکند از ندر و غن زنبق و بخود بر گیرند در د و رگین
 بود و پیه او گرم و خشک بود و چون بدان د خان کنند فانی را نفع بود و پیه معالجه نیکوتر
 از این نبود و جاحظ گوید اگر آدمی پیه کفار در اعضا خود مالد و برابر پلنگ رود پلنگ
 قدره نبود که او را بگیرد و زمره او سم قاتل بود و گفته شد و ترک نر گفته شد و نوره
 کلس است و شیرازی اسفند فو اتند و نیکوتر آن سفید است بود و آب بنیده و او
 بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب سیده او چون دور و زیاده روز بد و بگذرد
 محرق بنود بلکه سخن بود و مغول او محقق بودی لیس و گوشت زیاده بخورد و سوختگی
 انش را بغایت نافع بود و مغول او معتدل بود و خشک و نوره بر موضع که خون روی
 بود و چون بر آن نهند قطع کند و او مضرب بود بخفیف چون در حمام طلا کنند او لی بود که بخور
 روغن بنفشه و کلاب و نقل و عصفور و تخم حبه و آرد برنج بماند و اگر اعضا بسوزانند
 پیرون کند روغن کل و آرد عدس و کلاب طلا کنند و خوردن او کشته بود علامه او
 دمن جوش و در د معده و سوزش آن و غیره ببول و مغنی و اسهال فون بسبب که اسهال
 و نوره با بول پیرون آید و سردی اعضا و غشی اعدا ث کند و خفقان و مداوا او بقی
 و باب گرم و روغن بس شیر تازه و روغن کل و جلاب و اشتها جرب از مرغ بروغن بادام
 و جلابات نافع بود نسوخته و بیاری استخوان خرم بود و او گرم و خشک در د و رگین و جلاب
 و چون سوزند و بر ریشها بد افشانند نافع بود و اگر با عمل سوخته او سخن کنند و بر مژه چشم
 کشند موی برویانند و چون در چشم کشند ریش چشم را نفع بود و طبع او سنگ پیرون آورد
 نسوخته الکالی نیکوتر آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک و عمل بول را نفع بود
 و مقدار ما خود از و میشتال است و مضرب بود بسره و مصلح او حرری بود و گفته شد
 پوست او معدنی بود و عملی و این تمیذ گوید نیکوتر آن طبعی خراسانی صافی بود مانند
 بلور و غافقی گوید گرم خشک بود در آخر بهیوم ملطف و مذیت بود و سفیدی چشم را نفع

و شش بکشد
 و در موضع که خون روی
 بود و چون بر آن نهند قطع کند

ملین

و ملاژده افتاده را حکم کند چون در طبق دمنده باد و به دیگر و خنای بلخی را مفید بود و
 حواس بود و چون در آن کسل کنند و در خانه افتادند مایه بگریزد و اگر در سوراخ مار بگریزد
 بمیره و چون سخن کنند بآب سداب و بیا شامند علق از گوش بیرون آورد و شریف گوید چون
 بروغن پیرو دند و بروجب سوداوی مانند در حمام زایل کند و چون بخایند و در دهان افتد
 اندازند بکشد و چون باروغن کل بر روضه مانند بعد از شقیه زایل کند خاصه چون بدان ادا
 کنند و رازی گوید بدل آن بوزن آن شب و بوزن آن نمک اندرانی بود و پیوسته
 لینوف گویند و بسیاری کرب الما و پیونانی بنما و جب و اوراجب الحوس خوانند و گویند
 ظرافت است و بیکوترین نیلوفر بغدادی بود که کل او آسمان کون بود و طبع او ن سرد
 و تر است در دوم و سردی او زیاده بود از سردی بنفشه و گویند سردی او در پیوسته
 و پنج او بآب برهن کنند ناف بود و نیلوفر و رهما کرم را ناف بود و کل او منوم بود
 ضد اع کرم را ناف بود و منم اختلام کند و منثوره باده بکشد چون بکرم از آب شراب
 خشک شش یا شامند و منی به بند بخایند که در دست و پنج و تخم او در دانه را ناف بود
 ضا د کردن و تخم او زرد دم را مفید بود و چون در آب جوشانند و بر سر بزنند و از دهان
 کند و نیلوفر چند آن مضرب بود بعد که بنفشه و خوردن او مضرب بود بمشانه و صلب او نبات بود
 و بدل او بنفشه بود یا خطمی سفید و اصل نیلوفر مندی حکم پرورج دارد و نیلوفر ازاد و به
 قلبی بود که تبدیل آن زعفران و در ارجی کنند و به عصاره نیل بود و نیمه است
 و گفته شد نیلوف در ک است و گفته شد نیلوف شیش است که عصاره او را ناف خوانند
 و شجره او عظم گویند و نیلوف زورق او سبز بود که بر سر می مایل بود و طبع او گرم بود در
 اول و خشک بود در دوم و گویند سرد بود در اول و گویند سرد است با عذال و منوم سرد
 میان نری و خشکی و قاقص بود و منم نفت دم کند و کلف و بهن و دال العلق و سوختگی آن
 و جوی آن عصاره صلب بود و ریشها عفن و سرفه سخت کوه کارا که فی کنند ناف بود
 و عصاره پیوسته بود و آن سخن گوید شتی چون بیا شامد سودمند بود با فلوپس خیار چتر و اگر
 عصاره او بر سر که مل کنند و بر ریش سر مانند نفع بود و اگر او مان کنند بر خنار بر منم ضا د

ملی

باقی صلابه آن بکند از دوا سخن بن عمران گوید بدل نیل بوزن آن آرد بود و دوا نک او
 ما میشا بود و الله اعلم باب الواد و اجسد بلغت امل یمن لبلاب بود
 و گفته شد بر فرو بود و گفته شد بر الاربع پشم خوش بود چون بر شریان دریده
 نهند با صبر و دقان کند و سفیده تخم مرغ منم خون رفتن کند بر العلق پشم شتر
 چون سخن کرده در منی دمنده خون باز دارد البته دج عود العوج خوانند و نانی افزود
 و پیاری اگر خوند و قوه او نزدیک به ایرسا بود و زراوند و نیلوف و زو به سبط
 خوشبوی سفید پیکره بود و طبع او گرم و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در
 پیوسته لوز را صافی کند و محفیف رطوبات مفصل بود و باده را زیاده کند و کراتی
 زباز را مفید بود و بهن و بر صفتش و در د پهل و سینه و جگر و صلابه سپرز و منم و فتن را
 نافع بود و بول و جفن بر اند و گزندگی جانور از را مفید بود و سفیدی چشم زایل کند
 و تاریکی و رطوبه آن و آن سخن گوید صفرا و بلغم را ناف بود و شری از و بکرم بود و گویند
 مضرب بود بر و اصلاح او تخم رازیانه کنند و بد بپورس گوید در شکست باد و بخواه جگر
 بدل آن بوزن آن کون کرمانی بود و دوا نک زن آن ریون جینی و آن سخن بن عمران
 گوید بدل آن بوزن آن و ربع وزن آن عود قرغل بود و گویند بدل آن بوزن آن
 کون و دوا نک آن زراوند و در الحمار ورد العجی رگویند و این ماسویر گوید آن
 کلیست که اندرون سرخ بود و بیرون زرد و طبع او سرد و خشک و بشیرازی از را
 کل فحیه خوانند و در و سر گویند و زازی گوید بهار است و در منم کلیست بد بوی
 بلون مانند کل سرخ و آنرا بقون گویند و طبع او گرم و خشک و پنج او حرق بود
 مانند عافز قزها و در الحیر نوعی از عود الصلیب بود که آنرا ذکر گویند و گفته شد و در
 کل خطیست و ورد الزوالی گویند و گفته شد و در فرا شقایق النعمان بود و گفته شد
 و در الحیر کبد بود و گفته شد و در سینی نرسن است و گفته شد و در شان پیاری
 مرغ آبی خوانند گوشت او شکم بپزد و دوشوار منم بود باید که بر سر که بزنند و در قاقص
 مرک شفا لوجون بر بدن طلا کنند قطعه بوی بوزه کند و اگر آب آن در گوش جگاست

کرم را بجسته و اگر بر ناف ضما کنند کرم شکم بجسته و ورق الطرافلرک کز بایس است و قابض بود
 چون بپزند و بر سبزه زنند یا آب او بر دمی ریزند ناف بود و مقوی لبه مسترخی بود و ورق انیسون
 برگ بنار نیکو تر و تازه بود و طبع آن سرد و خشک و رمهای کرم که در زانو بود نفع بود
 ضما کردن و چون بکوبند و بر پشه ترا افتانند خشک کند و سوختگی آتش را ناف بود اما بد بود
 بجلت و بینی و چشم و گوش و از فواص او آنست که خفاش از و میرد و ورق اکرم برگ و زک چون
 بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت بر داند و آب او علق از حلق بر آرد و ورق اکرم برگ کز
 چون ضما کنند صدق که از کرمی بود زایل کند و بارانک بر تنی گاه ضما کند و قطع انگه
 کند و خابیدن او مقوی لبه مرئی بود و ورق السرو نیکو تر آن بود که از سرو کهنه گیرند طبع
 معتدل بود در کرمی و سردی گویند کرم و خشک بود و قابض حکم لی السرو ورق الطرافلرک
 سیاه چون بشراب بپزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملاشه و حلق کند و چون
 مضطر کنند سیلان مواد از لبه ورق العلیق در علق گفته شده ورق البوط سرد و قابض
 بود و اندک تخفیف دارد چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت بروماند و ریشها دشوار
 باصلح آورد و ورق الزیتون معتدل بود در کرمی و سردی و خشک بود در دوم چون بسوزند
 قایم مقام تو تا بود در دار و با چشم و چون مسرکه بپزند در دند از او مفید بود و آب بچنه او
 در دهان نگاه دارد اندک زایل کند و ورق زیتون بری چون بردا خسر طلاء کنند ناف
 بود و چون باب غوره بپزند و خنجره کنند عمل گردد و بر دندان خورده طلاء کنند قلع کند
 ورق السیم برگ خنجره سرد و تر بود چون موی را بد و بشویند از و نرم گردد و خشکی برود و
 اکبر در کبر گفته شده ورق الخنجره در حنظل گفته شده ورق السویجا در شبنم گفته شده ورق الایح در
 انزج گفته شده ورق السویجا در توت گفته شده ورق الخنجره بخف بود و در قبض بود چون بخابند و بر
 نهند ناف بود و بشر ما که در دمن باشد ورق الزیتون طلاء لیسفاست و گفته شده ورق الخنجره در
 گفته شده ورق البیض برگ کن را بود و او معتدل و بخف و قابض و لطیف بود و مقوی شتر بود و در
 اورام و در و کلیلی بود و ورق المصطکی در مصطکی گفته شده ورق حبه الخضر در حبه الخضر گفته شده ورق
 السوسن معتدل بود در کرمی و سردی و خشک بود در اول بخف و در حبه و بشر ما بود و چون کوبند بر

A

پاشند بی آنکه بکزد و ورق سوختن سفید صلابه رحم را نافع بود ورق الحما برک پدید و مراد
واند کی قبض بود و طبع آن سرد و خشک بود غصاره وی در سپرز و صلابه سده را نافع
بود و سیل صفرا و حرقت و سودا و بلغم بود و ناض و صرع و کزندی عقر بر نافع بود و بول بر آن
بسیکنجین و اجشاق رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس و ادویهها کشنده را سودمند بود ورق
المازین در مازویون گفته شده ورق السمرق در سمرق گفته شده چنانکه ایست ورق العلیق کل سه
کل سرد و خشک و قابض و مجفف بود اختلاف دم و نفث آن و ذرب و ضعف معده را نافع بود
ورق القوز بهار بادام بود و او سرد و مقوی دل و دماغ بود و در السفوفیل سرد بود و مقوی
دل و دماغ بود و در الشفاح سرد بود و مقوی دل و دماغ و در انکتری بهار بادام و او را یک
بود و سیب و امر و دم مانند میو گیر اند و در الحیری در حیری گفته شد و در الباقلا سرد و تر بود و در
حراره دماغ بود و چون سخت کنند در نادان رصاصی در انشاب خضانی نیکو بود و موی را و در
النجشک سرد و تر بود و پیش گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضا کنند سهر
نافع بود و منوم بود و در مسکن ضد اع کرم و سمه و ورق النیل است و طبع آن گرم بود و در
و خشک بود در دروم و در و قبض و جلا بود موی را خضاب کند خاصه با خنوخ الان چک
کوش چون برد اخس طلا کنند نافع بود و شقاق بست کردن کی افی را بغاغه مفید بود و در
کو ایر الخسل این سخن گوید عکبر بود و گفته شد و صاحب منهج گوید فطاست و مولف گوید تحقیق
مومبایی کلی بود و بر زمان کس از آن بر مو خوانند و دیو تریدوس گوید آن علی خوشبوی
بود مانند میوه و آن تحقیق مومبایی خلکست و در صفت عکبر گفته شد و طبع و مزاج الکور گرم بود
دوم نزدیک سیوم و جذبی بلغم کند از بهر آنکه جوهر او لطیف بود و اگر بخور کنند سرفه کنند را نافع
بود و چون بر قوبالند زایل کند و مولف گوید در فوف و کسر و افتادن از جایی عمل
مومبایی کند و این بکرات امتحان رفته مزاج اشتق بود و گفته شد و شق و در گرم خشک بود
مستجنی قوی باشد و در و اعانه باه بود و کرده و پشت را نیکو بود و مخوری میزاج را مضبوط
و ادمان پوشیدن او این کردند از بوا سیر و غده باد بخت و گفته شد و فصل نقل
است و گفته شد و لبع جدال بود و گفته شد و این انگور سیاه است و گفته شد و تیر کلی

هالاجی بود

ریاکی مشهور بخدا
مسلویند



سفید بود و طبعه او سرد و تر بود در دوم و گفته شد **باب الهال** قافله صغیر بود
و گفته شد تا گوارد کونیند معین و گویند تخمین تراب الهالک بود و گفته شد میباید حب حنظل بود
و گفته شد بهر چهار قربان خوانند و عزیز قن و آن جانور است که یک پیار پای که در ششهای
آب پیار بود چون با شرباب بیاشامد عسل بول ویرقان را نفع بود و چون بدان خشک کنند
بعل باطل کنند بهر مرغ فضا را نفع بود و چون سخن کنند و در پوست انار بار روغن گل کرم کند
و در گوش بکشد در گوش را مفید بود و اطوور سفیان گوید اگر در حرقه چند و بر صاحب تب
بند تب زایل کند بهر پیاری مرغ پیلان گویند غافلی گوید گوشت او چون پزند بآب
و شنب و صاحب قوی بخورد و مرق آن بیاشامد نفع بود و در خواص آورده اند که شش
او چون بر کسی بندند که پسیان بر و غالب بود در آن کند و اگر بر کسی بندند که از این برترند
مادام که بدو باشد این بود و اگر نیز ایند کرده باشد موافق بود و اگر پر او در خانه بخورد
کزندگان بگزیند و اگر آدمی با خود دارد بر خصم طغیان بد و حاجتها او کرده شود و فون
او چون در سفیدی چشم بکشد زایل کند و اگر معز او بخورد کنند در برج کونیند حیوانی موزی
کرد آن نکرد و اگر معجنان کشته از در خانه بیاورند سر که در آن خانه باشد از چشم بد این بود
و اگر معز او خشک کنند و سخت سازند با سوپین و بار روغن کجید بیاورند و بعد از یک
ساعت بفتارند و بر موی مالند سیاه و بعد کرد اند و اگر طبعه شیب او با خود دارد در دم
او را دوست گیرند و اگر بال او بزرگ مور بخورد بگزیند و گوشت او چون بخورد کنند
مسحر را نفع بود یا کسی که بر زن پسند باشند بکشاید و دل او چون خشک کند و بگویند و باطل
بیاشامد قوه با دهن و طبعه شیب و زبان او و زیرین بری که در بال او بود در پوست بند
و مرد بر زبان راست بندند در وقت مجامعت قوه و در پشت زمان عود مندی طبعه آن
بکر و خشک بود در سوم خاصیت نفوس را نفع بود و بدل و قنطور یون باریک و دست
ماز یون بود و گفته شد میان بطیخ بود و گفته شد سلفیق است و گفته شد سلفیق است و گفته شد سلفیق است
بود و آن سلق جلیست و در حاض گفته شد سلفیق است و گفته شد سلفیق است و گفته شد سلفیق است
کند و مارکی و اهل مغرب و اندلس اسوان خوانند بیکوتر آن پستانی بود تازه طبعه او

کرم

194

هاذو
ماتین بیل بود

کاشینه

کرم و تر بود و گویند معتدل بود و کوی کرم باشد و ورق آن مانند ورق رازیانه بود و گفته شد
صفت تخم او و او سفید سده احشا و محلول آن بود طبعه او عرق النسا و یرقان و درد معرا مفید
بود خاصه طبعه اصل او و چون بشراب پزند و طبعه آن بیاشامد کزندی ریتلار امل بود و چون
بطیخ آن مضغه کنند در دندان ساکن کنند و تخم او عین عمل کند و گویند شکمی بندد و گویند قوی
بلغمی و رخی و عسل بول را نفع بود و با رازیانه کند و دشواری زادن را نفع بود و سخن
کرده و مثانه بود با عذال و قطیر البول که از بروده و پیری بود و در پشت و ورک کینه
شد و را نفع بود و سینه و شش سم و طبعه او چون سک بیاشامد بکشد و گویند چون آب تخم او
استعمال کنند سنگ کرده و مثانه بریزند و چون با عسل و قدری روغن بلسان بیاشامد و او معده
را عسل و دالی آن بود که بخوشاند و بعد از آن با گوشت بپزند و زیت اضافه کنند و طبری
گوید اگر کچ او خشک بردند آن نمند قلع کنند و وجع و فلاحه گوید اگر کچ او سخت کنند و درین
دانه آن نمند اگر فاسد شده باشد قلع کنند و اگر در دمنده بود در ساکن کند و مجهول گوید طبعه اصل
او با رازیانه کند و بدل آن خشک بود و بربان مندی طبعیت بود و گفته شد سده
پیاری کاشینه گویند و بری و پستانی بود بری را بربان یونانی تولهس گویند و فحور یون بود
او بن تر از پستانی بود و بعد بیکوتر و پستانی را بربان یونانی اندیقا گویند و آن دو نوع
یک نوع را ورق بین بود بزرگ یکجا و یک نوع را ورق بزرگ بود و در طبعه او بی
و بیکوتر آن پستانی بود که بر او شیرین بود و فاضله آن شامی بود و از انطونیا گویند و طبعه
آن سرد و تر بود در اخدرجه اول و گویند سرد و خشک بود در دوم و گویند خشکی او در دوم
بری را طر خشق گویند و پیاری و تلخ و رازی گویند و پستانی در جمیع افعال
او استعاره نفع بود و سده و جگر بکشاید و مرغ بکشد چون بیاشامد خاصه عرق و زینور
و لب ربع زایل کند و چون آب و بازیت بیاشامد با و زمراد و بیا کشته بود و مقوی قلب و لبن
او سفیدی چشم زایل کند و منده با پستانی بروده و بیشتر او و مقوی معده بود و سده و جگر بکشاید
و بهر زوجه و فون و صفرا باشد و آب او چون با سکنجبین بخوشاند و گفته بپزند و بیاشامد
سده بکشاید و رطوبات غنی پاک کند و تنها در از را نفع بود و او کوس نیکو و فاضله

از کما بود در قیاس سده و در باستان تلخی او زیاده کرد و بسبب کرم یا سبب اندک میل کرده داشته باشد نزدیک به اعتدال همدا کردن خفایا را نه بود باردو و با سفیداج طلای سردود و ضا و گردن بفرس و در حتم گرم را نه بود و او مسکن غشای و پنجان صفرا بود و حراره معدده و شکم میند و بطن را مایع بود و چون باب کاشنی خیار چهره تر کند و بدان غرض کند و در م حلق را نه بود و سینه با بی الیضم بود و مصل او رشاد بود و نوعی از دود بری که از اخذ ریل گویند و گفته شد و کاشنی شامی که از انرا انطونیا گویند معتدل ترن کاشیها بود و کمیوس و نیکو تر بود و هیچ گوید میان کاشنی و کما بود و طبری گوید لطیف تر از کما بود و غذا اندک تر دهد و چون ورق او بکوبند و برور کرم نمند او آب باب را زیاده تر سر قاز را نه بود و چا او از تخم ابو قوه تر بود و پوست چا او سبک بود و در حقی مرانی بود و گفته شد درختی بود که در حوالی فارس رود مانند دخت یا سمن و در حقی ضمه استقال کنند و شکوفه آن شکله است مانند سوافر یون سوافر یون خوانند و افار یون اندر و نیز کوبند و قوریون آن دوی رویت و آن قصبان و زمری و جی بود سرخ رنگ نیک لحاف بنفاد اگر به صاحب منهل آورده که سرخی او کمتر از سرخی شام بود و هم او گوید که چلبان بود و میرود سهوست و طسعت آن کرمست در سیوم و خشکست در آخر نلطیف و محلل و ارام بود همدا کردن و در قاشنی خشکی انش را نه بود و چون پزند و با شتر اسب یا شامند حل و در پیلای عرق انش را نه بود و درین بول براند و کراز را مایع بود و در او سهل مره بود و کما را ایندازد و یورس گوید بدل او بوزن او چا اذخ بود و نیم وزن آن چا کبر سورج سوئید آن نیز گویند و آن عسل را عیست و گفته شد عسل یا فل بیت و گفته شد عسل یا مال است و آن قاقله کوجک و گفته شد عیست کبر است و درازی فلان از یک نیز زیاده بود و میان اوئی بود و شکوفه اوین بود و بون نغشته بود و باخ سفید شود و میان شکوفه مانند پنبه شود و اگر از ان بنه دروش کسی افکند و او را در سبیل مال است و گفته شد سیرون قصب است و گفته شد سیرا نفع است و گفته شد باب الیا یا پسمین یا سمن بود و محلل نیز گویند شیرازی کل یا م خوانند و آن سفید بود و زرد بود و گویند از رقی نیز بود و عیسن ماسه گویند و زرد و سفید و سفید قوه تر بود در حراره و پیکه و خوشبوی تر بود و هیچ بن حکم گوید طسعه او کرم و خشک بود در حراره دوم و اول سیوم ملطف لطایف بود و کلف و مصلح تلخی را نه بود و در یلح غلیظه که در دمل

کلمہ

[illegible]

عبد اللطیف کمال سیدہ اشکان
و عترت و شعاع

درین نقوش کو دو کوفته شد یعنی موئی که بود و کوشیدند او غذا بسیار بود و شکم را نامزد
بسیار می نمود و در وقت کوفته شدن دستگیر سلیمان بود و کوفته شدن را حساست و کوفته شدن
دقیق بسیار و کوفته شدن را که در نزد و کوفته شدن را هیچ حسا در پا بود و کوفته شدن

[illegible]

تشریح ارجمتی که به چینی از مرکیب سه مثقال کا و زبان پنج مثقال عصاره زرشک پانزده مثقال
عود قاری چهار مثقال باد روج دو مثقال درون مخ عرقی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین
مخوم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال غیر اشب چهار مثقال مسک ترکی یک مثقال و نیم زرد ورق
مغفره و ورق و کل و ~~سرخ~~ از مرکیب چهار مثقال کافور فیضوری نیم مثقال قاقه که بر سه مثقال
سینل الطیب سانج بهمن سرخ از مرکیب دو مثقال بهمن سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یکین
به اصفهانی یکین آب حمض بن کلاب یکین عرق بنید مشک و من نبات مصری و من نبات باغها
و آب و به بخوام آورد و چون فرو کرد آب حمض بر آن ریزد و دار و ما بدان بر سر شد شترتی
تا یک درم مناسب باشد ~~در مخ صنف دل و سوا~~ این سوداوی و خفان زایل کند و نفاط
سرجه تمام تر آورد و از آن لولونا سفته سه درم یک درم که با یک درم لعل یک مثقال یا قوت زرد
نیم مثقال شب یک درم قزقل یک درم بهمن سفید دو درم که با به چینی بهمن سرخ از مرکیب یک درم
نیم مثقال تخم باد بنویه سه درم سانج یک درم درون مخ عرقی نیم مثقال پوست پیرون پسته
سه درم پوست انار سه درم کا و زبان پنج درم صندل سرخ و سفید از مرکیب سه درم کشیزد
درم کل سرخ سه درم د ارجمتی یک درم آله مقشر بخورم عصاره زرشک ده درم طین ارمنی دو درم
و خشک سه درم طباشیر سفید دو درم عود خام یک مثقال کافور فیضوری نیم درم زعفران و انجی غیر
اشب یک درم مشک ترکی و انجیم زرد ورق و قره ورق از مرکیب نیم مثقال شراب حمض مصری
نیمین شراب سیب اصفهانی جمل مثقال شراب به اصفهانی ملت مثقال ار و ما کوفته و پیچته
بدان بر سر شد شترتی یک درم نافع بود انشا الله و ~~و در~~ صنف دل و مرغهای سوداوی را
سود و دوا بودی که زمان این را بود نافع بود صنف آن مروارید ناسفته یک
که با برشم مقوض زرباد درون مخ عرقی از مرکیب یک مثقال بهمن سینل الطیب قاقه سانج
سندی آشته از مرکیب یک درم چند پیدستر یک درم و بعضی نیم درم می کنند و در لعل و ریحل از
یک نیم درم مشک خالص نیم درم و اگر دانی بود شاید کوفته و پیچته باب مدافع عمل شد
آتش بدین بر سر شد شترتی یک مثقال و قوت آن تا سه سال باقیست و ~~و در~~ صنف
بود خفان و درم طین و رطوبه معده را صنف آن سینل الطیب مشک ترکی سانج سندی

۷۱

منج ما قوتی فقا این نسخ مو و فست بفرج صندلین افلاطون مروارید ناسفته یکدم و نیم کبر
 شنب یکدم یا قوت رمانی و لعل آتشی و جریشب و زرد مخلول و نقره مخلول و مانرفن و زعفران
 از هر یک کمقال رو نود حنی دو درم صندل سفیدش درم صندل سرخ سه درم همین شش درم تخم خرده
 بخوراک کم کاسنی مثله آله بیشتر و کشر خشک از هر یک بخوراک کاو زمان سه درم زرشک و دانه شنب
 درم طبخ سفید و ورق کل سرخ از هر یک چهار درم جاش سفید سه درم تخم کاموسه درم پوست سرون
 سه درم در روغ غرقلی کمقال شنگ خالص درم غیر انشوب و عود قاری سه درم مصطکی کمقال
 پوست نرغ سه درم آب سب و آب به از هر یک شش درم عرق پندسجاء درم عرق کاو زمان
 سجاء درم کلاب از هر یک شات سفید کین شات باغرها اقوام آورند و آب سب به
 اضافه کنند دار و ما کوفه و خنده ندان سرشند شری کدرم ما کمقال باغ ما شند نرغ و کشر
 یا قوتی فاصبه مروارید ناسفته دو درم کبر با کدرم سد و ما قوت رمانی و لعل آتشی و جریشب
 و جرجا جور از هر یک دو درم زرد و نقره مخلول و مانرفن و زعفران و رو نود حنی از هر یک
 کمقال صندل سرخ و سفید و تخم خرده و تخم کاسنی از هر یک سه درم آله بیشتر و کشر
 خشک از هر یک بخوراک کاو زمان سه درم زرشک و دانه شنب و طابا شنب سفید چهار درم و ورق
 کل سرخ چهار درم جاش سفید سه درم تخم کاموسه درم پوست سرون سه درم
 و شنگ خالص از هر یک کمقال غیر انشوب و عود قاری از هر یک سه درم مصطکی کمقال
 سه درم عرق شنگ و عرق کاو زمان و کلاب از هر یک سجاء درم آب سب و آب به
 از هر یک شش درم شات سفید کین شات باغرها اقوام آورند و دانه کوفه و خنده و بوا صلا
 کرده ندان سرشند شری یکدرم باغ بود یا قوتی خاصه دیگر مروارید ناسفته و کبر با وید
 از هر یک سه درم ما قوت رمانی و لعل آتشی از هر یک کمقال جریشب و عرق از هر یک کدرم تخم
 لاجورد کمقال و ورق کل سرخ و طابا شنب سفید و کاو زمان و صندل سفید و سرخ و زرشک و
 دانه و کشر خشک از هر یک سه درم آب سب و عرق از هر یک شات سفید کین شات باغرها اقوام آورند و دانه کوفه و خنده و بوا صلا
 کدرم پوست نرغ سه درم شنگ و غیره از هر یک دو درم مصطکی کدرم در روغ غرقلی کمقال
 پوست سرون سه درم آله بیشتر از هر یک دو درم عود قاری سه درم دار حنی کمقال جرجا

3

مفتوح

کدرم تخم کاشنی کفکال بهمن سرخ و سفید از مرکب سه درم طین محوم و زعفران از مرکب کدرم با در بنویس
 دو درم مشک فایض نیم درم عنبر انهب و نار مشک کدرم مافوق کفکال آب به و آب سیب
 از مرکب مست درم عرق مد مشک و عرق کا و زبان از مرکب بخاه درم کلاب سی درم نبات و عسل
 کمن ملا و ماعرفها بخوام آورد و آب سب و به اضافه کنند ادویه کوفه و حبه و حواصطایه
 کرده برشند شری کدرم مغز و لکش نوع کدوست اترج بخدرم بهمن سرخ و سفید از مرکب دو درم
 و نیم سکه سیاه و دارمی از مرکب سه درم و ورق گل سرخ بخدرم قرقه دو درم زعفران سه درم با در بنویس
 بخدرم کا و زبان بخدرم مغز مادام و کچند سفید و سیاه شری کدرم سه درم مغز تخم خرنوبه و مغز تخم
 خار بالک از مرکب بخدرم تخم کرفس کدرم مشک بزرگی کفکال روغن بادام بخدرم نبات کمن تراش
 سفید نیم نایع بود مغز معتدل نوع حفقان و ضعف دل زایل کند و قوت مرد غامض و قوت ط
 باز دید کند صنعه آن بهمن سرخ و سفید از مرکب بخدرم بوسه بلیله کا بلی دو درم کا و زبان
 و شامرج و باد بنویس از مرکب ده درم کشر خشک و طباشر از مرکب سه درم ابرش منقوش و کدوست
 اترج و بوسه سرون سه درم کدرم دو درم سد و کمر با از مرکب کدرم عود خام کفکال مراد
 ناسفته دو درم زرد باد کدرم درون عرقی نیم معال مجموع کوفه و حبه آب انار و آب زرشک آب
 حاض و آب به از مرکب ده درم قند سفید سه معال شراب سبب مست معال قند صافی کنند با آبها
 و شراب سبب بخوام آورد و نیم معال قند محلول در آن حل کنند و دار و بادان
 برشند شری کدرم نایع بود مغز کشر خشک و ضعف دل گرم را سودمند بود صنعه آن طباشر
 بهمن سفید و ورق گل سرخ و کا و زبان از مرکب چهار درم بهمن سرخ و کمر با و بنویس و مراد ناسفته
 از مرکب کدرم صندل سفید و کشر خشک از مرکب دو درم تخم فودک مست درم زرشک بی دانه دو از در
 درم زرد و قرقه و ورق از مرکب نیم درم بوسه سرون سه درم کدرم قند سفید کمن عرق مد مشک
 قند عرق بهد مشک بخوام آورد و دار و بادان برشند شری کدرم با کفکال نوع سر و نوع و کمر
 مراد ناسفته و کمر با و بنویس و کا و زبان و گل از می از مرکب دو درم طباشر کدرم مشک بزرگی
 نیم انگ قند سفید ده درم کوفه و حبه کلاب برشند شری کدرم بود و سفید را سود دارد و مغز تخم
 میخی کفکال قند و دل و دماغ و کمر و معده و قوت شست و کرده زیاده کند و ماضی را قوت

ده صنعه آن قرقه بخدرم فو لجان و کباب و قرقه و قرقه الطیب و قاقله کبار و صفار و تخم
 فو لجان و ورق قرقه از مرکب چهار درم زعفران و مصطکی از مرکب سه درم بهمن سرخ و سفید
 از مرکب چهار درم ساج سندی دو درم ریحان و از فلفل از مرکب کدرم بوسه سرون اترج
 سه درم و ورق گل سرخ بخدرم سعد سندی کدرم و نیم لسان العصار و سبب سه از مرکب
 سه درم عنبر انهب دو درم مشک بزرگی نیم درم لعل کدرم مراد ناسفته دو درم
 کمر با و سد از مرکب یک درم زرد و ورق و قرقه و ورق از مرکب سه معال خود اعظم
 خوب سوده سی معال اگر عسل فو اعند دو وزن ادویه عسل و اگر قند
 فو اعند سه وزن ادویه قند و اگر معجون فو اعند خاکه ملع کنند مست دم
 روغن مادام دار و بادیه کوفه و حبه آن حوب کنند و برشند و اگر قند فو اعند
 خاکه تخم بود و سیاه شری ده درم با ادویه کوفه و به پزند و قند زرد شری
 قند حاجت مغز نوع دیگر قرقه و فو لجان و سبب سه و قاقله کبار و اشبه
 و ورق فلفل و کا و زبان و ریحان از مرکب سه درم قرقه چهار درم حواصطایه
 و سبب الطیب و بهمن سرخ و سفید و حواصطایه و نار مشک و ریحان از
 مرکب بخدرم عود فو اعند کدرم مصطکی و ورق گل سرخ و مراد ناسفته از مرکب
 سه درم سد و کمر با از مرکب درمی عنبر انهب دو درم مشک بزرگی نیم درم لعل
 کدرم با قوت کبود نیم درم زعفران سه درم زرد و ورق و قرقه و ورق از
 مرکب سه معال حواصطایه سوده خوب سی معال بوسه سرون اترج سه درم
 سعد سندی دو درم قند سفید کمن و اگر عسل فو اعند نیم شری قند
 حاجت مغز نوع دیگر و این نسخه مشک کدوست بخورید و زرد
 اخلاط آن قرقه و سبب سه از مرکب سه معال زعفران سه معال
 حواصطایه سوده خوب ده معال قند سفید بخاه معال و اگر عسل
 فو اعند عسل کف گرفته سه معال ادویه کوفه و حبه و سبب مدان برشند
 شری کد درم با کد معال نایع بود و مفید است الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

محل و متقال نفوذ محلول سه متقال فندکین و اگر بعسل فو اهدمین سبل معجون کوب این نسخه از آن
مؤلف کتابت باد را پیغاید و قضیب را قوه دهد و منی پیغاید و نوظ نام آورد
مغبادام و بسته و فندق حب قلقل حبیه الحنجره اگر دکان نار جیل مغز الجک و جلفوزه مغز تخم
خززه مغز حب لم کجید مغز شش سفید از مرکب ده درم کبابه قزقه فو لنجان قزقل فو لنجان
و سبب شقال مهری از مرکب سجد رم مصطلک بسا سه سان الصافی سبیل الطیب از مرکب سه درم
تخم جلفوزه و بهمنین بوزیدان مغز تخم جوز تخم شلغم تخم اسبست و پیاز از مرکب شش درم
خصی الثعلب به فوسفه و متقال کزنه حک مرئی شش فو مغز قضیب کا و خشک کرد پیوه از مر
یک چهار درم مغز دلیغ کجک نر که در وقت سیحان گرفته باشند ده درم زعفران زنجبیل
نار شک فنجک دار فلفل از مرکب سه درم بقدر حاجت به شری و متقال غذا خود آب یا
قلیه یا زرده تخم مرغ نیم برشت یا کباب یا پیاز خام یا آبکوبش مناسب باشند و از ماسیت
وتری و سبزی احتراز کنند معجون لولوی این نسخه از آن فالینوس است وین معجون مفت سفینه
قضیب را سخت کند و او عیه را بکشد و اعصاب دلیغ قوت دهد و شوت را زیاده
و در خون تغییری عظیم پیدا کند بنا بر می لذت مرجه تا متر برون آید و نوظ بسیار آورد و در
مرد در دل آن زیاده کند اخلاط آن لولوا سفینه بعد از مرکب یک متقال انیسون بهمن
سید از مرکب کیدرم کا کج اصل البلباب از مرکب پنج متقال فلفل اذخر سعد کزماز کان
مرکب نیم درم سیخه دار الحنی اسارون مصطلک از مرکب اکثین صمغ عربی کثیرا از مرکب انکی یا سنجید
عسل کف گرفته بسترند و در ظرف اکینه بگذرد و وقت خواب و استسکام مجامعت یک متقال از
فانیتر بخورد معجون فلا سفینه بجم را دفع کند و قوی نفس و و مفتح و قوه با ضمیر بد و اشتها با
دید کند و قوی نفس و و حفظ پیغاید و ذسن را تیز کند و سکوی و بکیدن کیزد دفع کند و بادها
بکشد و منی پیغاید و قضیب حکم دارد و در مفاصل درد پیشت را بغایه سودمند بود و دند از ان حکم
کند و این را ماده الحیوة خوانند و این معجون منسوبست بغیسوفان و فاضلیت این بسیار است
چنانچه اگر بسته شود یک ورق کجید مخصوص است به بلغمی مزاج صنعت آن فلفل دار فلفل سبل
دار حنی پوست بلبله الله مفت شیطون سندی زراوند مدحرج عود نالوختی الثعلب مغز جلفوزه

کزنه

فی

این نسخه بدست

مغز ناریل از مریک ده درم بابونج نیم درم منقعی سی درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه و در بعضی
نهار رازیانه هم کنند چون بر حنظل این نسخه بیشتر استعمال است که نسخه حکیم ابو البرکات و این نسخه منسوب
به شیخ الرئیس علیه الرحمة والعرفان همه در دندان چون بروینند و چون فرو برند اثری تمام دارد
و چه با سکن کند و قطع خون بکند صنعت آن فلفل سفید زرد البیاض از مریک است مثقال افیون ده
مثقال زعفران پنج مثقال سیل الطیب عاقر قرحا فیون از مریک یک مثقال مجموع کوفته بخیج
باد و جندان عسل کف گرفته بسرشد و بعضی سه وزن ادویه عسل میکنند و بعد از شش ماه که در پیما
بومنداده باشند استعمال کنند چون انعم این معجون از جمله مفعات است و از معالین لبار
و بعضی اطبا این معجون را از ریاضات شمرده اند اخلاط آن قرفل زخیل فلفل سیل الطیب
خیر بواجوز بواقاله کبار شیطان مندی دار منی سازج مندی لسان العصاره در روغن
عقرب مادر بنویس لسان النور مصطکی فولجان فرنگی مشک لولوناسفنه صندل زراوند جرجین
یا قوت رمانی و زرق کل سرخ از مریک و درم بهشته شش درم پوست ارنج سه درم زعفران
پوست بلبله از مریک یک درم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشب مشک ترکی نیم دانگ کوفته بخیج
سخت کرده بعسل مصفی بسرشد شرفی یک مثقال معجون زعفران سیل این معجون خاصیت بسیار
و دل حکیم و مغز اقوة دهر و خاصه است بجهت باه و قوه کرده بد و پاک کند و می و نغوظ بسیار
آورده آن تخم کرفس تخم گز تخم شنبث اموس رازیانه مغز تخم خربزه خیبار بالکس تخم کرک
از مریک پنج مثقال سیاسه قرفل فلفویه کبابه عاقر قرحا از مریک سه درم قرقه زعفران کند
و مصطکی عود از مریک چهار درم تخم ملیون شقایق جوزیدان بهمن تودی لسان العصاره
از مریک پنج درم زخیل تخم شلغم تخم اسبث تخم جرجین تخم تر بزه تخم زرد آب الرشا دکنه تخم
فولجان جوز الطیب کل قرقه دار فلفل از مریک سه درم بصل الفار سنوی یک درم و نیم مغز
قافل مغز الزلم مغز بنفوذ مغز ناریل از مریک پنج مثقال ضعیف الشعب فلفل کرک و خشک کرده
مغز دماغ بختک ز خشک کرده که در وقت سیحان کوفته باشند و کبرنی و کشتن خرما از مریک ده
مثقال عنبر اشب و درم مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته بخیج فایده که آنرا کعب الغزال خوانند و در
ادویه عسل و زین معجون سازند شرفی گرم مزاج را دو درم و سرد مزاج را پنج درم و باید که یک

و کشتن
مدار

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

اسرار الاطباء
عزل

اسم

این نسخه از آن مولانا اعظم سراج الزمان شمس الله والدين ابن بهال اردبیلی نور الله قبره
خاصیت این مخون بسیار است اما مخصوص است بحدیث که گفته شود اول الکلباه زیاد
کند و بجماعت و دل و دماغ افزوده دهد و نشاط زیاده کند و قویست حکم دارد و کونه روی
نگوگرداند و استعمال کنند بعد از جماعت تا از عرق النسا و قروح و نفقان بجماعت و نفقان
منی و از جمله مرضهای عصبانی این کردند شری از سه درم تا سه معال باغ بود صفت آن
شش قاشق و فلفل نیم و فسی الثعلب و بهمن سرخ و سفید و وچ و توروی سرخ و سفید و لبان
العصا فیر از هر یک سه درم سه سققر سه معال حب البان و حب البیان و فلفل
و مخم خربزه و مخم خارین و مخم جیره و مخم کرز و مخم ساز و مخم شلغم و مخم اسب و مخم خاک
سفید و مسکه آنه و مخم تریزک و مخم شش و مخم کر زشامی که از آن مراد دو قوط و مخم میلیون
و مخم کندا و مسکه مر با از هر یک دو درم ناریل و مغز ادم و مغز سه و مغز صنوبر کبار
و مغز حبه الحمر و مغز حبه النعل و کبجه سفید از هر یک معف درم دارچینی و قزغیل و سبیل الطیب
و اسارون و سبانه و کبابه جنی و سققر کوفی و قزقه و دار فلفل و جوز الطیب و نارنگ و عود قلم
و غیر انشوب و زعفران از هر یک یک مثقال مشک ترکی و انکی و نم و ریح و کحل و نورید آن و فلفل شیرین
و مغز الزلم و در وچ مغزی از هر یک دو درم ادویه با هم کوبند و مغز با هم کوبند و غیره و مشک
و زعفران با هم بایند بعد از آن با سه حبه آن عسل گرفته بپوشند و در ظرفی کاغذی یا چینی نگاه
دارند و این مخون درین معانی که ذکر کرده شد آرموده و مجربست همچون سققر و انواع دیگر
نسخه و مولف این کتاب گوید که حاجین که حبه باه ترکیب کرده اند بسیار است اما
بهترین باشد و نظر ندارد صنعت و اختلاط آن ~~بهمین سرخ و سفید~~ شش قاشق فلفل و قزقه
و جوزید آن و سبانه و کبابه جنی و فلفل نیم و فسی الثعلب و لبان العصا فیر و قزغیل و سبیل الطیب و مشک
و نارنگ و قزغیل و مشک و غیر انشوب و سادج سندی و مر و ارید و سققر از هر یک سه درم
فسی الثعلب و درم سه سققر با زرده درم قصبه کا و جوان نشک کرده بخورم عود قلم
و مخم میلیون و زعفران از هر یک بخورم سه درم کحل و سبانه و کبابه از هر یک ده درم مشک ترکی
نم مثقال عسل یک درم و نم با قوت بندد و کدر و محلول و مغزه محلول و مشک ترکی نیم مثقال نخاکش

وہی

و نه وزن او بخارز

ده درم جزو اعظم خوب سوده سی مغال روغن بادام ده درم فند سفید کنیز با عسل کنیز و عسل
 سرکه ام که خواهد ارسل و فند شترنی که درم نامک مغال مقدار حاشی سجون سقراط چشم و آن معجون را
 مفرح مخرون خوانند و آن نسخه حسن بن اسحاق از زبان یونانی برنی نقل کرده حضرت نایب
 خلیفه و سناد و آن معجون خاصیت بسیار دارد امراض مغنی و سوداوی و ضعف قلب و معون
 و نسان و دوسواس و فکر و سعال فذم و سل و دهن و صرع و برص و بهن و فوفه و دماغ و نفوس
 و مغال و درد معده و جراحات و دایمل و داء الحیة و داء الفیل و داء الثعلب و غب و زنج
 و یرقان و صداع و بواسیر و زحیر و درد جگر و سپهر و نارگی چشم را نایل کند و باد از یاده
 کند و خاصیت این در نمک سته کاغذ نوشته بود اینجا کوتاه کردیم صنعت آن خطیبان را و
 و قد مان و نارنگ و زرد سحکت و جب الفار و زرد و اندطیل از مرکب که درم امیون
 و خند ستر و جب بلسان و عود بلسان و اسارون و سیلخه و مصطکی از مرکب که درم و نیم
 مرکبی و روح و زرد بناد و درونج و عرقی و حکم کرنس از مرکب که درم و عطران و جوز بو
 و فلفل و پودندی و قافله کبار و سباده داشته و دار حنی و سبیل الطیب از مرکب که درم
 باد بنویسند درم صبر سوختری ده درم زرد سفید محو فخران سفید مست و روح درم عود خام
 دو از ده درم نیک مغلول و درم اهر از مرکب که درم سعد سفید و جب نخل از مرکب که درم
 درم سلیک سیاه و بلبله و آله از مرکب که درم شمش درم تخم جیره و تخم ساز و تخم کند نا از مرکب که درم
 زرد و افلیح و شیطرح مندی و اسفیل مشوی از مرکب که درم مجموع کوه و سحبه و سرو
 باد امیون با سه خندان عسل کف کشند و در ظرفی آینه کشند و در ماه در میان بونهند لغزان
 استعمال کنند و بعد آنکه گفته نکرده بهتر نشود و شترنی از وی و درم ناسف درم بود با حیات
 معجون عطاسیمین نسخه از آن مولانا مرحوم مفتول صدر المله و الدین عطای تریز علی علیه الرحه
 و الله اعلم و آن معجون جهت دفع سرعت انزال نظیر خود ندارد و جربست و اگر نموده و نافع
 صفت آن لبان ذکر و علق روحی و جفت بلوط و بزر القنب از مرکب که درم عسل و درون
 ادویه باید که بفت و شهدانه با هم بکوبند و به سبزه و لبان و علق با هم معجون سازند شترنی و
 عذارد و نوبت کباب بود و معجون دیگر از معاجین که سخن خاصیت دارد و مفتول مولف این

کتاب

کنست بلوط و کلان و شونرو لبان و ذکر از مرک و درم کون کرمانی و ناخواه و کرو یا ز
مرکب سحر درم پوست بلیله و پوست سلیله زرد و آمله و مقشر و سلیله سیاه از مرک سه درم گشنیز
فشک و درم مجروح و کوفته و سحر ماسه خندان عسل کف گرفته شش شتری دو مثقال باد
و شش کاه و تخم عذاد و نوشت کباب مناسب با شش نوع دیگر که منسوبست نخواهید
و زیرو و منقش لول میکند و در دفع سرعت ازاله غرمد غلی غام دارد و صفت احطاط آن
کباب چینی و فلفل و قرحل و جوز الطیب و قصبه الشب و مصطکی و ناخواه از مرک سه درم
عسل سه وزن و دو به شتری کمنقال نادر و درم مناسب با سحر و عذاکباب یا آب کوشت
ما زرده و تخم منیر شش معجون لبوب نوع دیگر مستعمل خاصیت وی آنست که منی بیفزاید
و کرده را فواید دهد و غوطه غام آورد و سردی و ریک از نشانه پاک کند و جرح است صفت
آن میزادام و سسه و مغز فندق و مغز بادجیل و مغز جلفوز و مغز حبه الحظ و مغز حبه الزام
و مغز فلفل و کفچه مقشر و نوذری زرد و سرخ و تخم شلغم و مغز کر و تخم اسبست و تخم پیاز
و لسان العصاره و تخم انجبه و بهمن سفید و ریحیل و دار فلفل و کباب به و بهمن سرخ و دار چینی
و قصبه الشب و فواید و شش قائل مصری و فواید آن و تخم ملیون از مرک شش درم بعضی میهند
از اطباء که از انجبه احتراز کنند در استعمال کردن آن سبب میبندی که دارد و موقوف گشت
کوید من سار تجربه کرده ام در فواید به بعد از قصبه الشب سحر به از انجبه غیر سحر خاصه
اگر با سحر کا و ناز و نورند سه روز با پی اگر چه صاحب منهل آورده باشد که خون است
فرد مغزی باه بود لیک شیر مصلح آنست و دفع سمیت آن میکند و عسل فخر حاجت شش
کمنقال بود نادر و درم معجون لبوب نوع دیگر نشسته و غریب خاصیتش آنست که منی بیفزاید و غوطه
غام آورد و کرده و شش را فواید دهد و مرصه غام صفت آن مغز سسه و مغز فندق و مغز
جلفوز و نارمل از مرک سحر درم میزادام و کفچه مقشر از مرک درم لسان العصاره
و جب الزناد و تخم اسبست از مرک یک درم فاینده درم ریحیل و کباب به و دار فلفل و کندر
ذکر از مرک درم بهمن سرخ و سفید و نوذری سرخ و زرد از مرک چهار درم مسک
مربا و تخم کر و تخم شلغم و تخم ساز و تخم انجبه از مرک درم عسل و درم انجبه و به شتری

بدل قلقل بوزن آن تو دردی بود
بوزن آن جد صنوبر بود

محرم

کردگان جرب کنند و با سه جند ان عمل کف گرفته بسرشد و وقت حاجت استعمال کنند
 نافع است معجون اناسیا کسر مستعمل سودمند بود جهت مرصهای جگر و درد شکم و ریشهای روده
 و سیرز و درد جبهه را سودمند بود و درد کرده و غیر النفس و سرفه را که از کثرت رطوبه در سینه جمع
 شده باشد نافع بود و قطع نفث دم کند و سودمند بود بنا صور چون طلا کنند بران و بعد از
 شش ماه استعمال کنند شترنی نیم درم نافع بود صفت آن زعفران و مرود و زانما و خشک سبزه
 و سبیل الطیب و اصل غاف و عصاره غاف و جگر کرک و ستره کوسه کوی سوخته از مریم
 ده درم کوفته و سخته در سنگت فویسانند بعد از ان با سه جند ان عمل کف گرفته بسرشد و در
 ظرفی کاغذی یا چینی یا قلعی یا آبکیه کنند و وقت حاجت استعمال کنند معجون اناسیا صغیر
 مستعمل سودمند بود در جگر و سرفه و درد معده و باد و ریش سینه و جهت دفع سموم سوام نفا
 سود و پدید آمدن طبع آن معیه سایه و یا سه و مرود زعفران و قطعه و سبیل الطیب و عود بلسان
 و افیون و سلیخه از مریم یک نخدرم عصاره غاف ده درم پنج نمک خراشیده پانزده درم
 کوفته و سخته با سه جند ان عمل کف گرفته بسرشد شترنی نیم درم و بعد از شش ماه استعمال کنند که
 نافع است معجون قلاقلی نفع صاحب کامل جهت سرج نفع بود صفت آن فلفل سیاه و سفید
 و دانه فلفل از مریم یک دست درم عود بلسان ده درم کرم کرفس و سلیخه و سیبالیوس اسارون
 و راس از مریم یک درم بسرشد معجون افلونا و روغن مستعمل سودمند بود جهت قوی و غیر البول
 و سیرز و سفل و سنج و درد جگر و درد دندان و خون بروی نمند ساکن گرداند و سرفه و نفث
 زایل کند صفت آن زعفران نخدرم فلفل سفید و بزرالنج از مریم یک دست درم افیون ده درم
 فطر اسالیون و سبیل الطیب از مریم یک چهار درم کرم کرفس نطفی سه درم ساج سندی و سلیخه و عاقر
 و جب بلسان و افیون از مریم یک درم دار و ما کوفه و سخته و روغن بلسان جرب کنند و با سه
 جند ان عمل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال کنند شترنی مانند یک نخدر از بهر قوی
 و درد کرده بآب کرفس سنده و بعضی از اطباء بدل کرم کرفس و قوی کنند و قوه این معجون از
 سه ماه تا سه سال می ماند معجون افلونا و پارسی مستعمل سودمند بود قوی و نفع را و خون نماند
 رحم اما دمن و دماغ را نقصان دهد صفت آن فلفل سفید و بزرالنج از مریم یک دست درم

افیون ده درم زعفران نخدرم و بعضی از اطباء طین مخموم ده درم میکشد و سبیل الطیب و مر
 و عاقر قرحا و افیون از مریم ده درم جند ستره کرم زرباد و روغن عرقی از مریم
 نیم درم مشک ترکی و مرود و ارید تا سفته از مریم یک نیم مثقال کافور و انک و نیم مجموع کوفته و سخته
 با سه جند ان عمل کف گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال کنند شترنی یک درم و مریم یک
 تر شود بهتر باشد و قوه این بخون همان قدری ماند که فلو نیار و روغن تا سه سال نفع و کرم کرفس
 بر شش شش، حکیم ابو البرکات سودمند بود مرصهای قلبی را از همه نوعی و درد معده که
 از باد کرم بود و سرد و مراری و سوداوی و و سو اس و مالنج لیا و استنقا و بخواهی را
 نافع بود و خاصیت این بسیار است و صاحب منهاج همه گفته است انجا کونا کردیم صفت آن
 فلفل سفید و فاسرا و فخر خشک و فو و بزرالنج از مریم یک ده درم زعفران و زراوند
 طویل و جنطیانا و رومی و بیل الفار سئوی کرده و خشک کرده جناج شریط و جد و ار
 و از مریم یک چهار درم حب الفار و افیون و مر از مریم یک صفت درم عاقر قرحا و سبیل الطیب
 و نار دین از مریم یک دو درم جند ستره و افیون از مریم یک درم مجموع کوفته و سخته باد و خند
 عمل کف گرفته و بعضی با سه جند ان میکشد سرشد و بعد از انکه سرشته باشد در باون
 کنند و غام بکنند و بعد از ان در ظرفی آبکیه یا چینی کنند و سران محکم دارند و بعد از
 شش ماه استعمال کنند که نافع است و جرب و آرموده و کرم کرفس نفع و غریب مرصا
 و زعفران و لبنی و کما در یوس و جنطیانا و حرف از مریم یک ده درم طین مخموم و افیون و سبیل
 الطیب و صمغ عربی و جند ستره و غار یون از مریم یک سه درم افایا و نو فار یون و فطر اس
 از مریم یک ده درم صمغ اندریره و داریشعان و جب الفار و عصاره لویه الیوس از مریم یک
 نخدرم زراوند طویل و روغن حنی و اسارون و حمانا و جوده و روغن بلسان از مریم یک
 درم و نیم مرصع و عصاره بود بچاشند و باقی دار و ما کوفته و سخته باد و جند ان عمل کف
 گرفته بسرشد و بعد از شش ماه استعمال کنند کرم کرفس و جنطیانا و سلیخه و دانه فلفل
 و داری و جند ستره از مریم یک چهار درم سبیل الطیب و فلفل از فو و زراوند طویل از مریم
 یک ده درم زعفران یک درم افیون ده مثقال افیون و کرم کرفس و کرم کرفس از مریم یک دست درم

مسحل زعفران و گانم و تخم کرفس و ریح و حاشا و مغز جلفوزه از مرکب کشش درم فرود و فلفل و وقل
و کل فرود و جوز الطیب و دارچینی از مرکب سه درم و ج و انسون و عود الصلب از مرکب سحر درم
سه وزن ادریه نافع بود مخون پدید آید تقوی نوع و کحل حبه بادام سرد سحبه و سودمند بود لغایت
صبح آرد زعفران و گانم و تخم کرفس و ریح و حاشا و مغز صنوبر کباب بیشتر از مرکب کشش درم مغز بادام
مشترک کند زعفران از مرکب درم فلفل شصت درم کوفه و تخم بادام سه وزن ادریه و عسل کف کوفه سرشته
و جرج است بخون امر و سیسعل و فوفو و کون کرمانی و عود طمان و سلخه رومی و قزمانا و فلفل آرد
و تخم کرفس از مرکب کدرم فلفل سیاه و فلفل طنج و فلفل سعد از مرکب نیم درم مرصانی سه درم حشاک
ده عدد و ج و زعفران از مرکب درم مجموع کوفه و سحبه سه خندان عسل کف کوفه سرشته شرفی
کمال آب گرم دهند و قوه آن مخون از دو ماه تا یک سال منم و کوندان سیاه اند مخون تربت مسحل
سستوناه پیرورده ده درم زرد سفند محوف خراشیده صد درم خیزبوا و فافله و ریح و فلفل و قز
و ناله خشک و قز و فلفل و فلفل از مرکب مسحال فند سفند صد درم کوفه و سحبه کف کوفه سرشته شرفی
ج مسحال منم بود مخون بخارج مسحل موی فافه سیاه سود است و طعم لاج و فلفل و غلظت صعبه
آن سلسله سیاه و پوست بلبله و پوست بلبله کابی و آله و مغز و افنتون از مرکب ده درم زرد
محوف سفند و سفلی و اسطوخودوس از مرکب سحر درم غار نفون سه درم جرج لاجورد و جرج ارمنی
از مرکب و درم و نیم سستوناه سه درم عسل کف کوفه صد و پنجاه درم و ج و کرم مخون بخارج بلبله سیاه و پوست
بلبله و آله بیشتر از مرکب ده درم اسطوخودوس و افنتون و سفلی و زرد سفند محوف خراشیده
از مرکب سحر درم کوفه و سحبه عسل کف کوفه سرشته و در بعضی نسخه جرج لاجورد و غار نفون از مرکب مسحال
اضافه میکنند و کرم مخون بخارج از کمال الهناء همه مالخوها و ماده سودا ای منم بود صحت آن
سلسله سیاه و بلبله و آله بیشتر و منفی از مرکب ده درم مسفلج و افنتون و اسطوخودوس
از مرکب سحر درم و اگر فوافه اند که قوه نرسند غار نفون و حشاک سیاه و سستوناه قدر حاجت
زیاده کنند مجموع کوفه و سحبه عسل کف کوفه سرشته که مایع بود و سودمند بود و کرم مخون خا و جرج
از اصول تراکب و درن نسخه سستوناه زیاده از فافه و فلفل و این نسخه مسحل موی فافه صحت آن
زرد سفند محوف خراشیده و روعن بادام حرب کرده و سحبه از مرکب چهار درم رب السوسن

مسائل

مسلم

سنگ

سنگ

دورم

سنگ

فلفل سفید از فلفل قطری خود بلسان اسارون جب لاس قصب الذریره از مرگ و درم مصطکی
 ده درم قند بوزن او و به مجوس کوفته پخته بعمل کف گرفته بر شری و در مثقال بش از طعام
 و بعد از طعام توان خورد و جوش کون بر زیره کرمانی مد بر چنانچه ذکر رفت و در طل بعد از فلفل
 سی درم زنجبیل درم ورق سداب خشک جمل درم بوره ارمنی ده درم سیلخه رومی داری
 قه جب بلسان کسبل الطیب مصطکی از مرگ چهار درم کوفته پخته با سه جند ان بیل کف گرفته بر شری
 شری یک مثقال نادر و مثقال نافع بود و سبب کف بید و معده را قوه دهد و قی باز دارد
 و رنگ رومی بیکو گرداند و اشتها طعام باز دید آورد و اخلاط آن به الصفا فی از و آن
 پاک کرده و در طل پاره کند و سرکه بر سر آن کند و بچوشاند تا مدها شود و بکیر و یک رطل بیل
 مصغ بر سر آن کند و هم بچوشاند تا نزدیک انفعاد پس فرو کرد و زنجبیل فلفل از فلفل از یک چهار
 درم تخم کرفس ناخواه از مرگ یک درم زعفران و درم مجوس کوفته پخته بر آن افشانند و بچوشاند
 تا یک سان شود و شری چهار مثقال جوش شیرین آن سودمند بود و معده و جگر و این سهل قی
 است خاص صنعت آن زنجبیل قه فلفل از جینی سیلخه پستیل الطیب بوزن او سیل مصطکی قاقیه
 جب بلسان زعفران از مرگ چهار درم و نیم سلطونیا سه درم ترب سفید خوف خاشیه و روغن
 بادام جرب کرده مشت درم جبالیل مشت درم قند بوزن او و به کوفته پخته بعمل کف گرفته
 بر شری از چهار درم تا صفت درم کسب مزاج باب گرم جوش خود طعام معده را قوه دهد
 و اشتها طعام باز دید کند و معده را قوه دهد و بطن را دفع کند صنعت آن زنجبیل درم قاقیه یک
 دو درم عود خام بخور درم زعفران یک درم پستیل الطیب دو درم مصطکی سه درم سباده و درم
 بواکیدرم قه یک درم پوست آرنج درم زنجبیل یک درم دار فلفل یک درم قند یا نبات دو
 من جوش شیرین غیر اشوب کشتل نبات یکین نبات را بخواهم آورد و از سر آنش فرویزد
 ریم است بپزند و غیر در آن حل کنند و بر سنگ ریزد و بکار ببرد جوش مصطکی سودمند
 بود سردی معده و جگر و بادها و آن و بطن دفع کند و آب رفتن از دمان باز دارد صنعت
 مصطکی دو مثقال و نیم بلکه سه مثقال قند سفید یکین مصطکی باب ترکند و بهاون سخن کنند و آن
 زمان که ترزده باشند و نزدیک بود که بر سنگ ریزد مصطکی بقدری کلا سبب حل کند و در آن

دورم

و بر سنگ ریزد و بکار ببرد و در دارد و استعمال کند و جگر و امراض شش و سنگ ریزد و در آن
 کسی که شوش منقطع شده باشد از زن و مرد شوش برانگیزاند غایت تل بود و جرب از مود
 و اخلاط آن تخم خندوفی و شش قاشل مصری و تخم شلغم و تخم دره و تخم سار سفید و تخم جربیه
 و تخم شش و تخم کزک و تخم النغب از مرگ دو معال و نیم سره سفوف و علك فسطین
 از مرگ کنگفال و نیم فلفل سفید و کجده سفوف و در فلفل و ریحان از مرگ کنگفال مغز خرگوش
 کجده کنگفال مغز سره شیر خواره و مغز دماغ کنگش نر که در وقت سحان گرفته باشند از مرگ
 تخم معال فله کنگفال و نیم غایه شبوط و گوشت او از مرگ تخم معال و شبوط نوعی از مای است
 که در جلد بخوردمی باشد و اگر غایه و گوشت وی یافت نشود ذکر کا و خشک کرده و ذکر
 این خشک کرده از مرگ ده درم بدل آن کنند و اسفل شوی گفته اند کنگفال و نیم امانوف
 این کتب استعمال میکنند در معالین سبب غایت تلخی مس تخمها بکوبند و به پزند و علك
 باخ شغال انکمن بکد از نذر مغز نامه در مان و کنند و بهایند بعد از آن او بهایند و بهایند
 جند ان عمل کف گرفته بر شری و در ظرفی حنی یا کاشنی یا آبکته کنند و سر ظرف محکم کنند و بعد از
 جمل روز سر ظرف بکشایند و استعمال کنند شری کنگفال با شست مثقال آب جربیه یا شیرین
 تازه یا با یک کاسه مایه غسل حل کنند و باز فروزند و غذا و نوبت اسفید باج که با خود پیا از
 دروغن کا و کینه باشند خوردند و آن جوش در آنجا یاد کرده شد بغایت مجرب است و آرز بوده
 جوش عود معده و در راوی کرد اند و پیرانرا سود دارد صنعت آن جود سندی قنفل
 ریحان قافله سافج سندی و تخمک دار فلفل از مرگ دو معال زعفران یک درم با عمل کف
 گرفته بر شری از آن دو معال بود و جوش شش الحیدر عمل مولف و این را فنجونش خوانند
 سودمند بود حبه اسفند معده و بواسیر و نباض مزاج و باه را بپزد و کوبند و کوبند و رویها
 کرد اند و دفع سرعت از زال بکند و قی که جمل روز شش استعمال کنند شری دو درم بود صنعت
 آن پوست سلید کاهی و سلید سیاه و بلیه و کاهه سفوف و در فلفل و شیطرج مندی
 و سبیل الطیب و ریحان و سعد کونی از مرگ ده درم تخم شست و تخم کزک از مرگ چهار درم
 خشت الحیدر مد بر سر که چهارده شبانه روز بعد از آنکه در سایه خشک کرده و بریان کرده

و باروغن بادام دیگر باره سخت کرده صد درم عمل سه وزن ادویه دار و ما کوفته و سخته بدان
 سرشته بعد از آن مشک ترکی اضافه کنند و در ظرفی آبگینه یا قلعی کنند و بعد از شستن با سبیل بود
 به و در جوارش خشت الحیدر مسهل جگر و معده را سود دارد و بجا معش را فواید دهد و کوفته و زوی
 صافی کنند شش روز اول یک درم روز دوم دو درم روز سوم سه درم تا معش
 طریقه زیاده کنند و از صفت گذرانند و این جوارش در فواید بجا معش بفایده است صعب آن
 پوست ملید کابلی و ملید سیاه و آله و معش و پوست ملید و فلفل سیاه و دار فلفل و محمل
 و سعد کوفی و شیطرج سندی و پوست انزج خشک و سوسن سوزن مدبر سرکه و فستق الحیدر
 مدبر سرکه جناج ذکر رفت در نیمه اول کچد معش از مرکب ده درم مجموع کوفته و سخته بروغن
 کا و جرب کنند و محمل کف گرفته برشته که نافع بود و در جوارش زرعونی مسهل محم جزو محم
 شلغم و محم ساز و محم تره تره و محم سیلون و مغز جلفوز و جب فلفل و جب الزلم و همین سرخ و
 و شش قلع مصری و بوزیدان و دانه کبر و لسان العضا فی از مرکب دو درم محملیت طبع جمل
 سفید و فلفل سیاه از مرکب صد درم روغن جوز هندی و مشک آن مقدار که ادویه بدان
 جرب کنند عمل کف گرفته سه وزن ادویه شش درم تا سه مثقال نافع بود و مراد ادویه
 و اگر در وقت خواب نوزاد شاید و باید که شش از آنکه بخون شادول کند سبب درم شکر سفید
 بایک کاس شیر تازه بیا شام تا بوقت آن غامز گردد و در جوارش زرعونی و شش کجیب الدین
 سمرقندی علیه الرحمه و این نسخه شش درم با دین کپور آورده است و این نسخه معده علیه است
 صد آن محم سیلون و شش قلع مصری و همین سرخ و سفید و زردی سرخ و زرد و ناف مشهور
 و لسان العضا فی از مرکب صد درم روغن جوز الطیب و دار فلفل و بوزیدان از مرکب درم
 و محم یاز و محم کندنا و فو لنجان و جوز الطیب و دار فلفل و بوزیدان از مرکب درم
 محم انجروه دو درم اسفیل منوی سه درم آورده است اما مستقل مولف این کتاب نیست فایده
 از آن کتب العزال مراد است وزن ادویه مجموع کوفته و سخته با سه جند ان عمل کف گرفته برشته
 شش مثقال تاد و مثقال شاید و این زرعونی نزدیک جوارش مشهور که ذکر کرده شد اگر
 سقنقور یافت نشود بدل آن دو وزن آن ضعیف القلب با قدری خردل کنند فایده نافع است

جوارش

و یک یک بزد و بکار و ببرد و مسهل کند و شش آله در شیر خوب پخته بچند درم مصطلح درم
 پوست ترنج سه درم پوست پرون نیمه سه درم زرشک منقی دو درم عود خام دو درم قند
 سفید یک نیم و الله اعلم و احکم باب الزنج فی الاطریاف فلفل بر سر سودمند بود و اسپر او لو
 نیکو گردانند و باه را زیادت کند و معده را قوت دهد و اخلاط آن پوست ملید کابلی
 ملید سیاه پوست ملید آله معش فلفل و دار فلفل از مرکب سی درم بخیل بوزیدان سیاه
 شیطرج سندی شش قلع مصری تو دری لسان العضا فی مغز جب فلفل کچد معش از مرکب
 سفید همین از مرکب ده درم مجموع کوفته و سخته بروغن بادام جرب کرده با سه وزن بیل
 مصفی برشته شش مثقال تاد و مثقال بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این تا سه
 سال می ماند و فلفل کوبک سودمند بود و همة استرخا معده و رطوبت آن و بوا اسپر را فکند
 و دمن نیکو گردانند و شش آن پوست ملید کابلی و ملید سیاه پوست ملید زرد آله معش
 پوست ملید از مرکب ده درم کوفته و سخته بروغن بادام جرب کرده با سه جند ان عمل کف
 گرفته برشته و بعد از دو ماه استعمال کنند شش مثقال تاد و مثقال و قوت این تا سه سال
 می ماند و فلفل کثیری همة ضلع که از آنجا معده بود و قوت معده بدید از آن پوست ملید
 کابلی و پوست ملید آله ملید سیاه کثیر خشک اجزا مساوی و بعضی ملید سیاه می کنند کوفته و
 بروغن بادام جرب کرده با سه جند ان عمل کف گرفته برشته و بعد از دو ماه استعمال کنند
 کثقال تاد و مثقال فلفل مدان همة کرمها خرد و بزرگ فایده نافع بود و اخلاط آن ترنج کابلی
 معش درم بخیل زرد سفید و جوف خراشید فلفل از مرکب بچند درم بخیل شش مثقال رونی
 از آن فو لنجان و فلفل خردل سفید و محمل سقنقور و این خشک از مرکب سه درم کوفته و سخته
 باد و جند ان عمل کف گرفته برشته شش مثقال تاد و درم تا چهار مثقال شاید و الله اعلم و احکم
 باب الحیض المرآت مرآت طسعت وی کرم خشک و قوت معده بدید خاصه که با پوست
 مرکب باشد که آن بسیار ترنج بزرگ که از آنجا با فواید و با کوفته و زردی آن پاک کند
 و ترشی جدا کند و کشت آن با آب شسته تا نیم بچد شود پرون آورد و بوشارد و در وقتها
 کرده با عمل مصفی اندازد و بوقام آورد با شش آله و مرآت مثل ترنج و ملید و شش قلع و حرز

کند و شش درم بچند درم بخیل شش آله در شیر خوب پخته بچند درم مصطلح درم
 پوست ترنج سه درم پوست پرون نیمه سه درم زرشک منقی دو درم عود خام دو درم قند
 سفید یک نیم و الله اعلم و احکم باب الزنج فی الاطریاف فلفل بر سر سودمند بود و اسپر او لو
 نیکو گردانند و باه را زیادت کند و معده را قوت دهد و اخلاط آن پوست ملید کابلی
 ملید سیاه پوست ملید آله معش فلفل و دار فلفل از مرکب سی درم بخیل بوزیدان سیاه
 شیطرج سندی شش قلع مصری تو دری لسان العضا فی مغز جب فلفل کچد معش از مرکب
 سفید همین از مرکب ده درم مجموع کوفته و سخته بروغن بادام جرب کرده با سه وزن بیل
 مصفی برشته شش مثقال تاد و مثقال بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این تا سه
 سال می ماند و فلفل کوبک سودمند بود و همة استرخا معده و رطوبت آن و بوا اسپر را فکند
 و دمن نیکو گردانند و شش آن پوست ملید کابلی و ملید سیاه پوست ملید زرد آله معش
 پوست ملید از مرکب ده درم کوفته و سخته بروغن بادام جرب کرده با سه جند ان عمل کف
 گرفته برشته و بعد از دو ماه استعمال کنند شش مثقال تاد و مثقال و قوت این تا سه سال
 می ماند و فلفل کثیری همة ضلع که از آنجا معده بود و قوت معده بدید از آن پوست ملید
 کابلی و پوست ملید آله ملید سیاه کثیر خشک اجزا مساوی و بعضی ملید سیاه می کنند کوفته و
 بروغن بادام جرب کرده با سه جند ان عمل کف گرفته برشته و بعد از دو ماه استعمال کنند
 کثقال تاد و مثقال فلفل مدان همة کرمها خرد و بزرگ فایده نافع بود و اخلاط آن ترنج کابلی
 معش درم بخیل زرد سفید و جوف خراشید فلفل از مرکب بچند درم بخیل شش مثقال رونی
 از آن فو لنجان و فلفل خردل سفید و محمل سقنقور و این خشک از مرکب سه درم کوفته و سخته
 باد و جند ان عمل کف گرفته برشته شش مثقال تاد و درم تا چهار مثقال شاید و الله اعلم و احکم
 باب الحیض المرآت مرآت طسعت وی کرم خشک و قوت معده بدید خاصه که با پوست
 مرکب باشد که آن بسیار ترنج بزرگ که از آنجا با فواید و با کوفته و زردی آن پاک کند
 و ترشی جدا کند و کشت آن با آب شسته تا نیم بچد شود پرون آورد و بوشارد و در وقتها
 کرده با عمل مصفی اندازد و بوقام آورد با شش آله و مرآت مثل ترنج و ملید و شش قلع و حرز

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سردی و تر بود همة ذات الحین و ذات الریه و درد کرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و حنجره و
که بابت بول نافع بود پستان بخت ناز و کل آن یک چهار یک بخورد و ببرد و بیالاید و یکم قند صاف
در بر سر آن کند و بقوام آورد و اگر بخت تر نبود بخت یک و قند که کسی مشغال بود عوض بخت
کند غراب نیارد ذات الحین حراره جگر بغایه نافع بود و طبعه نرم دارد و تشنگی نباشد و سوء الحین و
رانی نافع بود پستان تخم کاشنی است درم پوست خج کاشنی تازه سی درم نیلوفره درم کاو زبان
ده درم ورق کل سرخ پست متغال تخم کثوث در کتان سسته بخدرم و اگر خج مشغال بود شاید او پیا
بغیر از رویو بکوشاند و صافی کند و قند صاف کرده یکم بر سر آن کند و بقوام آورد و رویو نه چینی شود
مجر بخت شیره بکشد و آن کشر شراب بر وجهه سسته بغایه نافع بود و موده و جگر اسفید و دود باد
بشد و مفصل را سود و ارد پستان پوست خج کاشنی سی درم تخم کاشنی پست درم بر ازیانه ده درم
پوست خج رازیانه پست درم تخم کثوث در کتان سسته بخدرم پوست خج کبره درم تخم کرفس ده درم
پوست خج کرفس ده درم بکوشاند و بیالاید و قند صاف کرده یکم بر سر آن کند و بقوام آورد و
رانی اجنه طعن النفس ربو و سعال بخی و سعال کمنه بغایه سودمند است پستان غراب سی دانه
پستان پنجاه دانه الخیر سفید پست دانه سوزن طلایی بیدانه پنجاه عدد بخت چهار درم بر پیا و پیا
سفت درم تخم خیارین از مرکب بخدرم نیلوفره چهار درم کاو زبان بخدرم تخم کبره خراشیده
درم زوفا خشک صفت درم و در شحم دیگر که بیون سودمند گفته اند بکوشاند و صافی کنند و یکم قند
صاف کرده بر سر آن کند و بقوام آورد و شراب شمس سرد و تر بود و سودمند و دینه و دلیغ گرم تخم
و زله و پشتها، بینه را بغایه نافع بود و حراره نباشد پستان خج کاشنی شش درم پوست صندل و نیم
کوفته کند و بکوشاند و در دمن نیم آب اگر آب باران بود بهتر تا باز و دانه آن آید و ببالد و بیالاید
و قند صاف کرده دمن بر سر آن کند و بقوام آورد و اگر خج کاشنی پوست نیم کوفته کند و بکوشاند
جناحه ذکر رفت و بسازد شراب صندل سودمند و بخت ضعیف از جگر گرم و تب حرق پستان
مقاصری و سوء ما باید پست متغال اگر بکباب خواهد یکشت در کباب فیساند و اگر کریم خواهد
باب غوره یا سرکه مرکه ام که خواهد صندل در آن خوب اند و بعد از آن بیالاید و قند صاف کرده
یکم بر سر آن کند و بقوام آورد و شراب لیو سرد و خشک بود اندک حرارتی در وی باشد قوه

عبد کریم زبیدی کا حکم کشتی بازہ درم کا وزبان دکن سراج
وزرنگہ پنہوا ازومیک دردم لوطہ جیستی سرحال
شدہ سفید گیند این تختہ مشعل شیرزیست و ترکیب مولانا
سیدہ مغفورہ صدر الدین عطار است در حدائق علیہ رحمہ

ریت استقدوس
 استقدوس بح اقصیٰ عظیم
 ۱۵ ۲۱ ۱۵
 ربنا و انکم فضل علیکم
 ۱۵ ۱۴ ۱۳
 کاغذان را بنام
 ۱۳ ۱۳
 موز ابرار خسانید و برسانید
 ۲۱
 صاف است
 لکند و یوام اوزد

معهده بدید و صغرا بشکند و ماهی یاری دهد و دفعی بکند و خمار را سود دهد و بتهای صغراوی
 زایل کند و تشنگی بنشاند و آب لیمو خوب رسیده و آن آب آن بکشد و قند صاف کرده بمقام آورد
 و قدری کلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت بود بدان ریزد و اگر یک دو جوش بزند شاید که
 خشک خواهد بود بمقام زیاده آورد و از سر آتش و کپور و بر سر آتش سوخته نهند آتشی آید
 لیمو ریزد تا آن قدر که کفایت بود شراب حاصل ترکیبی که مانند شراب لیمو است گفته شد و منافع
 سم منافع لیمو است بک از روزیاده شرابش بهترین آن بود که از سبب بی یاری یا همی
 بزند و طبع آن سرد و خشک بود و قوه هم معده بدید و خفایا را سود دهد و فی ساکن کند پس از سبب
 اصفهانی خوب شیرین و معطر کند و بگوید و آب آن بکشد و در مکن آب بنمن قند صاف کرده اضافه کند
 و بمقام آورد شراب به صفت آن مانند سبب است که گفته شد اما ترش و شیرین مرد و باید شراب
 آن قوه معده بدید و دل و جگر را دفع بود و دفع کند و صغرا بشکند و زمان آید
 منفعه آن آب هم و آب سبب و آب نجلی آب انار ترش و شیرین آب سماق آب زرشک آب
 مساوی یکدیگر و اگر آب غوره و حاض لیمو قدری اضافه کند شاید آبها بخوشاند نایم و بهترین
 آب بکن قند صاف کرده و اگر بنمن نهند و بمقام آورد و شراب ترش فی باز دارد و قوه معده
 بدید پس از آب انار ترش و بخوشاند نایم آید و بهترین آب انار قند صاف کرده اضافه کند
 و بمقام آورد و اگر قدری آب نخل بریزد شاید شراب آب لیمو و آب سبب و آب سبب و آب سبب
 پاک و در بنمن آب بخوشاند تا باز دود آنکه آید در دست باله و صافی کند و بنمن قند صاف
 کرده بر سر آن کند و بمقام آورد و شراب پیاس شکم بیند و فی باز دارد و در تشنگی بکند پس از
 قلاب خوب و سر و بن آن بنندارد و پاک کند و در ماون پسین بیاورید و بکند و بکند و بکند
 و در قدری جینی کند و بکند و بکند و بکند و باز قدی دیگر بالاید آبسته چند فوت و آنکه در
 بن قنق مانند بنند از تمام صاف شود بعد از آن قند صاف کند و بمقام زیاده آورد و در
 بدینا آب و آب ریاس بر سر آن ریزد و باز آتشی آبسته بمقام آورد و باید که یک پسین باشد
 و در بنند و باشد شراب غوره قایم مقام ریاس بود در طبعه بکشد و آب غوره خوب صافی
 کند و بخوشاند تا باز بنیم آید و بهترین آب غوره بکن قند بنند و بمقام آورد و شراب ترش

شراب نعل

ملی

بستان

بستان نعل سیاه و آب آن بکشد و بپزند تا باز بنیم آید و بخ رطل از آن آب را سر رطل قند صاف کرده
 بنند و بمقام آورد و این شراب در دکل و صان را نافع بود که آب غوره نقل از خیره معده سرد
 و ضعف معده را سود دارد صغره آن عود مندی حرم سک خدرم سبیل و درم قنقل
 و صغره و جوز بوا از مرکب و درم مجموع نیم کوفته اندر خریطه کنند و دره من کلاب با آتش آتشی
 بپزند تا بنیم باز آید آنرا بالند و پیفت زنده و بکن قند بر سر آن کشد و کفک آن بردارد و بمقام آورد
 و در آن یک دروی حل کنند شراب لیمو معده را قوی کند و آرزوی طعام بدید آورد و معقار
 سود دارد صغره آن پوست انار حرم خن من مرماوز و قند قنقل و درم معقار عود مندی بکنشال مجموع
 نیم کوفته اندر خریطه کنند و در قنقل بکند و در من و نیم شراب بکن بر سر آن ریزد و در سبب از
 کذا رند و از سبب سر و زکن و نیم قند بر آن نهند و بکنشال صغره و نیم درم زعفران با دود آنک
 سود در خریطه دیگر بنند و در من شراب بکشد و بخوشاند تا بمقام آید آنرا بالند و از میان شراب
 سر و زکن از من شراب مفید بود استعمال کردن شراب صندل مشعل طبعه نرم دارد و صغرا بشکند
 و در من حرارت کند و قوه معده بدید صغره آن سنان مندی زرد پاک کرده از دانه و فوشه
 و بکن در چهار من آب بپزند تا باز دانی آید و فوشه و بپالاید و در من قند صافی کرده بر سر آن
 و بخوشاند تا بمقام آید شراب انار ترش مشعل سنان آب انار ترش و شیرین که بایه آن کفک باشند
 و بخوشاند تا باز بنیم آید بعد از آن آب انار جوشیده مکن و آب نخل تازه بنمن و قند صافی
 که بکن بر سر آن کند و بخوشاند تا بمقام آید و استعمال کنند شراب کل مکر مشعل و این سهل صغره
 و تشنگی بنشاند صغره آن سنان و در کل سنج فوشه نیم یک رطل و در خن من آب بخوشاند نیک
 و بپالاید و دیگر یک رطل کل بر سر آن کند و بکنشال کفک نایم مکر کند بعد از آن قند صافی
 و در من بر سر آن کند و بخوشاند تا بمقام آید و در من سنی درم تا جمل درم شاید با سکن قندری و آب
 و در غوره بکشد آب غوره و در دیک سکن بخوشاند تا باز بنیم آید و بپالاید و در مکر بخوشاند تا
 مانند بر دارد و استعمال کنند اگر تشنگ بود در ظرفی بنزند و در آفتاب نهند شراب بود مشعل
 بکشد و در دانه و آب آن بکشد و صافی کند و بخوشاند تا باز بنیم آید و اگر مورد دانه
 نازد بنود بکشد مورد دانه و تشنگ بکن و در چهار من آب بپزند تا بنیم باند و فوشه و بپالاید

نخل

و

ریوند چنی از مرکب و درم مجبوس نیم کوفته در سه رطل آب و چهار یک سرکه فوسانه و تخم نانک در تخم
 بزوری سرد کوفته شده با زرد سکنجبین زردی نیم کاشنی نیم کرفس رازیانه از مرکب سه درم تخم خیار
 و خربزه و خیار از مرکب بخدرم پوست خیار رازیانه پوست خج کاشنی از مرکب ده درم تخم
 نیم کوفته با یک چهار یک سرکه و سه رطل آب خنک زرد کرفس با یکم قند صاف کرد و تمام
 آورد شده و یک و سه پیر زبکشاید و بول براند و بهای مرکب اسودد و سکنجبین غصیل سرکه غصیل یک
 چهار یک و عمل مصفی یکم کجوش ندانم و تمام آید به تصیق النفس استعاده و بود و سعال نفی و سعال
 قدیم را بغایت سودمند بود ان شاء الله **باب** علاج فی اللعوقات لعوق سیان سودمند بود
 جهت خشونت خلق و سرفه و سینه و شش نرم دارد و ذات الحجب و ذات الصدر را نافع بود و سیان
 سیان دو بیت عدد میوز طایفی ساده جمل آنکه فلوس خیار خربزه درم پنج همک و کشته
 و کوفته جمل درم مجبوس در شش رطل آب پیزد تا بگذرد و آنک آید و در دست باله و صافی
 کند و نیم قند سفید بر سر آن کند و بتمام آورد و لعوق زوفا سودمند بود و سرفه و
 و سینه و شش از اخلاط غلیظ پاک کند صنعت آن بپسنداید و زوفا خشک از مرکب
 درم ایر ساقم کوفته کند و با سه رطل آب کجوش ندانم با یک رطل آید و بدست باله و صافی کند
 و یک رطل قند صاف کرده بر سر آن کند و بتمام آورد و لعوق خیار خربزه بیفش خج مشغال غلاب
 پست دانه سیستان بخاه دانه میوز طایفی کجوش ندانم پنج همک خراسانیده و درم خج مشغال
 کوفته پست مشغال زوفا سه مشغال رازیانه سه مشغال ایر ساقم کوفته سه درم کثیرانه مشغال
 صنف الوپسینه و درم برسیا و شان پنج مشغال انجیر سفید پست عدد کجوشاند و بدست باله
 صافی کند و فلوس خیار خربزه پست مشغال در آن حل کند و قند سفید نیم اضافه کند و باز دو سه
 جوشی بدهد و معجون خیارین و مغز بادام شیرین از مرکب بخدرم مغز بادام سه درم با قند
 کرده در مشغال خیارین سه درم کل قطعی بخدرم حلیم سه درم کوفته پنجه بدان برشند و پست
 روغن بادام شیرین اضافه کند و کجوش سد مند بود و زوفا و در شش و شش و شش و شش و شش
 آن و سرفه گرم را میفید بود و سیان صد عدد شش بزرگ و دانه و آن پرون آورد و در
 رطل آب فوسانه یک شان روز و کجوشاند با زنیجه آید و در دست باله و صافی کند و مرکب آن

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

پنجاه شش زمین قند صاف کرده و بنین مثلث اضافه و بکوشند تا بقوام آید صبح و شب
 و بیا سه از مرکب بخورم کوفته پنجه بدان سر شد باب الثامن فی السوفات سوف ج الزمان
 بسودمند بود اسهال که از معده بود و روده و قوه آن بدید انار دانه ترش و شیرین بریان
 کرده پست درم تخم مرد بلوط سماق زیره کرمانی بزرگ فویا سنده یکش با روز بعد از آن
 کرده بریان کرده پست سنج کشیز بریان کرده مخروط شامی و بنطی از مرکب ده درم یک
 بود یک با یک از مرکب یک مثقال کوفته سوف سازند شری از وی پنج مثقال مجوع سوفات
 قوه آن تا دو ماه باقی باشد بعد از آن صعیق شود سوف خوب سودمند بود اسهال و استفراغ
 بعد از اخرب بنطی دی دانه زیره کرمانی بد بر سر که جناحی ریم است سماق است کنار جنگل
 بلوط کشیز بریان کرده مصطکی از مرکب مساوی و پنجه شری یک مثقال باده درم رب مورد لعقی
 کوفته سوف سماق سودمند بود حبه اختلاف سماق ده درم تخم مرد انار دانه ترش بریان کرده
 یک بخورم مخروط بنطی عمل جل را از مرکب یک مثقال کافه پنجه شری بخورم سوف سلیله خاصه
 در مفاصل و عرق البنا است سورنجان مصری مفت درم پوست بلیله زرد و سفید مثقال پسانکی
 ده مثقال بوزیدان سه درم ورق کل رخ بخورم پوست بزرگ سره مثقالی حنا سه درم زعفران بدم
 مغز بادام مقشر سه درم قند سفید شصت درم سفونیا مشوی یک مثقال مجوع کوفته پنجه بخایه حتی کرده
 شری و دو مثقال بر سر آب سرد باز خورد و بعضی سفونیا می کنند سوف سورنجان سم حبه مفاصل و عرق سم
 و عرق البنا باغ بود سورنجان مصری ده مثقال پسانکی پنج مثقال تربید سفید نجوف بخورم مغز بادام
 سفید کرده سوده البونج سفید سه درم مغز بادام زعفران بدم سفونیا مشوی دو درم شری دو
 مثقال بر آب و سوف السطاج حبه مسلول بود و سلطان تهری سوخته ده درم طین قبری
 عربی شش سفید و سپاه مغز خمیزه از مرکب بخورم کوفته و پنجه استعمال کند و باید که سرطاز را
 فوب از سرشته باشد بعد از آن سوخته سوخته کنند و بعضی بوض مغز تخم خربزه کثیرا درم یک مثقال بال
 فایحوب حب ابرج سودمند و در مفاصل و سر و معده و ایاک کند از معده غلط صنع آن ایاده فقرا
 یک مثقال تربید سفید نجوف خاشک و برغن بادام حبه بیدرم حب النیل ایسون غار بقون سفید
 از مرکب نیم درم نمک بندی دانگیم تخم حنظل دانی کوفته پنجه باب رازیانه و ترب سازند

ترتیب و ساق و در مجلس و انار دانه
زانه و دست گرد و در شکر
قد سفید است و در هر یک و در
کود و در هر یک و در هر یک

[illegible]

مورخه ۱۲۰۵
 مورخه ۱۲۰۵
 مورخه ۱۲۰۵
 مورخه ۱۲۰۵

دور

[illegible]

سنگونہ

سئوینا، ششوی از مرکب کدرم کوفته و سخته بآب خالص میسرند و جب سازند ششوی از یک درم تا
دو درم و نیم استعمال کنند بحسب حاجت **حب کبکبج** مسهل شود منده بود قلیح و در درود و بوسه
و بادهای غلط دفع کند و حیض براند صمغ آن صبر سقزوی و کبکبج و کرم کرفس و انزروت و پوست سیلید
زرد از مرکب کدرم و نیم تر بد سفید محجوف خراشیده دو درم تخم فلفل یک درم و نیم مجموع کوفته و سخته
حب زرد ششوی سه درم و اگر بآب رازیانه میسرند نکوتر بود و بعضی درن سخته صبر سنگینه و خشک
کرده استعمال نمایند **حب سیرج** مسهل ترید سفید محجوف خراشیده ده درم صبر سقزوی مسهل درم
و خردل سفید و مله مندی و وچ و سیرج مندی از مرکب دو درم دار فلفل و عاقره هاز مرکب کدرم
فانسد سحری چهار درم کوفته و سخته آب کند نایا بآب کرب میسرند و جب سازند ششوی سه درم شود منده
بود در مفصل و اعصاب قلیح و لثوه و حیض براند و بغایت مفید است **حب سترج** مسهل
کامل الصانع همه حب غافه سود مند بود صمغ آن سیلید، زرد و کابلی و سیاه از مرکب بخور
صبر سقزوی سفت درم سئوینا سه درم کوفته و سخته آب است سترج نویسیایده در دانه و ن کند و بسایند
خشک شود و کرم بار مکرر کند آب است سترج را تا چهار نوبت بعد از آن سخن کند و جب سازد مانند
نخودی و خشک کند ششوی از مرکب تا یکم فعال مانع بود **حب غاف** مسهل سود مند بود بهمای لغنی که در
صمغ آن صبر سقزوی و پوست سیلید، زرد و غارنخون و عصاره غاف از مرکب مساوی کوفته و سخته
بآب کرفس بآب خالص میسرند و جب سازند ششوی سه درم و در عقب آن آب گرم باز خورد مانع بود
اسطوخودوس مسهل پوست سیلید، کابلی و پوست سیلید، زرد از مرکب سحر درم تر بد سفید محجوف خراشیده
سفت درم صبر سقزوی ششوی درم اسطوخودوس غارنخون و افمنون و پیچاح از مرکب سه درم تخم فلفل کدرم
و فلفل نوخ از مرکب کدرم کوفته و سخته بآب خالص میسرند و جب سازند ششوی چهار درم نود درم اسطوخودوس
صاحب کامل است همه صمغ اسطوخودوس سوداوی سود مند بود صمغ آن سیلید، کابلی و سیاه درم و صبر سقزوی
و بسفنج از مرکب درم غارنخون چهار درم افمنون از لای و اسطوخودوس از مرکب سه درم تخم فلفل و درم
و نیم خربزه اسود و درم مجموع کوفته و سخته بآب بالک میسرند و جب سازند ششوی دو درم و نیم تا سه درم
نماید **حب الی** مسهل سود مند بود همه در دانه و ن کند و بدن را از اخلاط پاک گردانند
صمغ آن صبر سقزوی سفت درم سیلید، زرد درم مصطکی و کشره سئوینا و زعفران از مرکب سه درم

در آن گل سرخ بخورم کوفه و سحبه آب خالص میسرند و جب سازند و بها بزرگ در سایه خشک کنند شترتی و دو درم بامق
تا دو درم و نیم نوع دیگر جب المسک کبابه یک درم سنبل الطیب و پوست ترنج از مرکب یک درم قرغزل
و زعفران و سعد از مرکب دو درم رخیل نیم درم مشک خالص نیم درم آب به و کلاب قدری صمغ عربی
جب سازند نوع دیگر جب المسک مستقل سنبل الطیب و قرغزل از مرکب یک درم نارنگ و خشک و کبابه و بویطیب
و سبانه قاقله و فوخیان و بادرنوبه سهری و رخیل از مرکب نیم درم فلفل و سافج سندی و زعفران و سعد
کوفی و پوست ترنج از مرکب یک درم مشک ترکی و انکی آب به و کلاب قدری صمغ عربی میسرند و جب
سازند و در سایه خشک کنند و در شیشه آبجینه نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال کنند باغ بود نوع دیگر
جب السعال صمغ عربی و نشانه و کشر او و مغز تخم کدو و مغز انار از مرکب یک درم مغز انار و صمغ
از مرکب دو درم نبات و فانی از مرکب چهار درم کوفه و سحبه لعاب اسپیش میسرند و بها بهین کنند مقدار
روی نخن و شبه زیر زبان گیرند شفا یابند و اگر سرفه بماند یعنی باشد رب سوس و مویز طایفی دانه پیرون کرده
از مرکبی دو درم و زعفران نیم درم اضافه کنند و اگر شکربالعاب تخم به و روغن بادام بخورند مفید باشند نوع
دیگر و آن حبه سرفه خار مفید افتد صمغ آن مغز بادام سفید کرده و مغز تخم خارن و نشانه و صمغ عربی
و حیاش مفید از مرکب یک درم رب السوس و درم باقلا و مغز سرده درم کوفه و سحبه لعاب نکو میسرند و جب سازند و بها
کنند نوع دیگر مستقل شیغال و نشانه و کشر از مرکب سه درم تخم شش و رب السوس و به دانه
از مرکب چهار درم مغز بادام سپید کرده ده درم صمغ عربی سه درم نبات مصری ده درم کوفه و سحبه لعاب
نکو میسرند و جب سازند نوع دیگر حلبیوپ درم تخم کاو زبان یک درم کوفه و سحبه بها چهار درم نبات مصری
میسرند و جب سازند و استعمال کنند و اگر بوضخ کاو زبان تخم کاو زبان کنند شاید جب مسک مستقل
نکم کنند و قطع اخلاف دم صمغ آن سنان دو درم عقیق یک درم قشر رمان نیم درم جب لاسنه
درم دانه مویز سه درم کوفه و سحبه بانی که نیم درم صمغ عربی در آن حل کرده باشند میسرند و جب
سازند شترتی و دو درم بارت مورد یا به استعمال کنند بمی که بجامه را فوّه قائم این جب عالیست
و مفید صمغ آن مغز بادام کھنکد زرد و زعفران کوفه باشند و شش فلفل مصری تخم پیاز سپید و نشانه
اجزاء مساوی کوفه و سحبه میسرند و مرزبان که فواید صفت جازین در شراب حل کنند و ریاضت مند نوعی قائم
شود دباب العاشر فی الاواصل عرض اندر و جزو من مستقل این نسخه از آن جناب این اسحق شرازیه و افشا
سخاست و آن عرض از او به نیز باقی فاروق

و ایشان اسارون از مرکب شش مثقال فلفل اذخر و دوازده مثقال عود بلسان قصبه الزهره
 از مرکب شش در حنی پست و چهار مثقال فوس مثقال حماما پست و چهار مثقال حلیج شش مثقال
 انجوان سفید پست مثقال سیخ شش مثقال زعفران دو اذره مثقال مجموع کوفته بچینه بشرا
 بجان یا ما العسل قرص سازد و در قرص ساختن دست بروغن بلسان جرب کند و در سیاحت
 خشک کند و قوه این قرص دو سال باقیست قرص آبی که در تریاق فاروق پست
 و این قرص بعد از دو ماه پختن کند و قوه این دوازده سال باقیست بکبرد انجوان ما
 و نشان نری و مادگی آنست که نر داد و قلاب باشد و ماده را چهار قلاب و سر و قلاب در
 یک غلاف بود و نشان افنی آن بود که سر وی پهن بود و چشم وی سرخ و کشیده و شکم وی ضلع
 و نشان جوانی وی آن بود که سرش الحکه بود و در رفتن سر وی مانند چهار انگشت از زمین
 برداشته بود و باید که در موسم بهار چون آفتاب بس آید ویرا بگیرند و تا نورشاید لیکن چون
 آفتاب بخوار رسد نشاید و چون بگیرند باید که همان زمان یار و زدیرو براب کنند و اگر در ماه
 کند حدت سمیت وی زیادت شود و کشتن وی جنانست که سر و دنبال وی برسم نهند و یک
 ضرب سر و دنبال وی مانند چهار انگشت جدا کنند نیشه جنانکه نیشه تیز بروی نهند و بنی حکم
 سرینه بر نیشه تیغ بوی جنانکه قطعی چ پوست بروی نمایند بعد از آن پوست از وی بکشند و الا
 شکم آن پندارد و جند نوبه باب شیرین بشویند و اگر با خاکستر یک نوبت بشویند شاید و چون
 شسته بود در دیک سفالین کند یا پسین قلعی داده و آب بر سر آن کند جند آنکه گفته بود و خوب
 شست جند شلخ و فک بخاشند و اگر بخود جند دارند از ششاید و بخاشند تا مهر استودس بیرون
 آید و آبخوان از وی جدا کنند و آن که کشتن وی بگوید کوفتی بغایت و بوزن آن نان خشک کوفته
 اضافه کند و دیگر بگوید و اگر خشک صفت بود قدری از آن آب که در آن جوشیده اضافه کند
 سازد و چهار شک مثل ناخن بزرگ و دست بروغن بلسان جرب کند و در قرص سازد و در شب
 غبال در سایه خشک کنند و چون تمام خشک شود در ظرف آبکینه نگاه دارد و قرص طباشیر معتدل شود
 بود بهما تیز و رفتن خون از شکم تلف بود و در قلع سرخ شش در صمغ عربی نشاپسته کثیر از شراب
 چهار درم تخم حمض طباشیر سفید از مرکب سه درم کوفته بچینه بلعاب نیکو قرص سازد و شربت

[illegible]

یکمقال قرص طباشیر مسک سودمند بودجه اسهال صفراوی و دمای صغری و درم تخم حمض و درم
نشاسته و درم ورق کل سرخ با نجه و درم سماق زرشک نی دانه از مرکب سوت درم تخم عریان
کرده طباشیر سفت درم کل ارمنی و درم تخم کوفته بخلاب و درم سار و شترتی یک مقال و قوت این
قرص تا شش ماه باقی است قرص زرشک سودمند بود بهای بلغمی و بهای کهنه و درم جگر و جگرستانه
عصاره زرشک مغز تخم خربزه مغز تخم خیار زده از مرکب سرد درم ورق کل سرخ ترنجبین از مرکب سرد درم
تخم کثوت رب السوس طباشیر تخم کاشنی مهک بنبل الطیب عصاره غافث از مرکب دو درم فوه لک
ریوند جنی از مرکب دو درم زعفران یک درم باب ترنجبین قرص سار و شترتی یک مقال و قوت این قرص
تا شش ماهی ماند قرص زرشک و زرشک نی دانه با نجه و درم تخم کاشنی تخم تورک مغز تخم خیار بالنگ
از مرکب سرد درم ورق کل سرخ بخورم ریوند جنی بنبل الطیب از مرکب یک درم بخلاب یک قرص سار و
شترتی یک مقال قرص سفید بود بخته خشک جمل درم تربد سفید خراشیده پیست درم
رب السوس و درم پوست سلیله و درم سقونیان بریان کرده چهار درم کوفته بخته شترتی و درم قوت
این قرص تا سه درم شکر سرخ و قوت این قرص تا چهار ماه باقی است بلغم و صفرا دفع کند و دماغ پاک کند
و تاریکی چشم زایل کند و در صفراوی را نفع بود قرص سستی سست سودمند بود در ریشهای سینه و
در کپینه و در مثانه زایل کند و ورق کل سرخ صغری از مرکب چهار درم نشاسته کثیر السوس
از مرکب دو درم خشاش سفید و سیاه از مرکب سرد درم طباشیر بخورم زعفران دانی کوفته بخته
قرص سار و شترتی یک مقال قرص غافث سودمند بود بهای کهنه و برب ربع و سده بکشاید
و یرقان و در جگر و سب زایل کند غافث پیست درم پنبیل الطیب و درم طباشیر و درم کوفته بخته
قرص سار و شترتی یک درم قرص کاج قرص مثانه و کرده را نفع بود مغز تخم خیار بالنگ جب کاج مغز بام
سفید کرده رب السوس نشاسته صغری کثیر ادم الاخوین کند و زرشک از مرکب دو درم تخم کرفس و درم
افیون مهری یک درم کوفته و بخته سار و بعد از شش ماه استعمال کند شترتی یک درم تا یک مقال باشد
و قوت این قرص تا دو سال می ماند قرص صغری سودمند بود جهت خیالی و درم و درم سقونیان
کند افیون مرلادن کافور از مرکب بخورم کند و انزروت را مک طین ارمنی از مرکب دو درم
زعفران بزرنج پوست پخ لعل از مرکب بخورم کوفته و بخته بخلاب آبک مو قرص سار و شترتی

[illegible]

۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

و در سایه خشک کشته و بوفت حاجت باب کثیر تر و آب ورن کامو یا سرکه طلاء کشته باغ بو ارض اسفیل
 که در در زبان فارسی استعمال است بسانه سار غصص که یک در خمیر کبره و در شورنده ناخنه شود و بخار آن
 بکیره مغز آن که غایت نرم باشد پس در ماهون باید و بوزن آن آرد که سرکه که در و سبایان شیر از آنرا
 یک یک کوئید اضافه کنند و مذری شراب بر آن کنند و سرشند نیک و دست روغن کل بر سر کنند
 و فرض سازند و بعد از ده ماه استعمال کنند و فوّه این دو سال باقیست فرض ملک استعمال این فرض معالجین
 استعمال است صمغ آن لوف ده درم منفی مست درم گویند و به پزند و نمک سرشند و فرض سازند
 و در طرف آبجینه نگاه دارند و فوّه این فرض تاشش ماه باقیست فرض پید استعمال خاصیت وی آنست
 که سودمند بود اختلاف دم و فذف آن صمغ آن بیده درم کند زکری و جلا زدن افایا از مرکب
 چهار درم صمغ عربی یک درم دار حنی نم درم کوفته و تخمه سپیده و تخم مرغ سرشند و فرض سازند و در ده
 خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و فوّه این نم تا دو سال باقیست فرض قویون که در مصر و یونان
 استعمال است و آنرا فرض قویون خوانند اخلاط آن موثر طایفی بی دانه چهار درم ملک البرقم
 چهار درم مرصافی و اوغ از مرکب دوازده درم دار حنی و قمل از رن و اطفا الطیب سیلجی و قمل
 رومی و اکلیل الملک و سجد و جب الفار از مرکب سه درم نصبت الی بریده درم رعفران یک درم فخر الیهود
 دو درم و نیم آنجه کوفتی باشد گویند و آنجه نوع گردنی باشد نفع کنند در صلت و با وزن آن استعمال
 گرفته سرشند و بعضی از اطباء نمک شهابی سرشند و فرض می سازند و در سایه خشک میکنند و استعمال
 نمایند و فرض طباشیر طین استعمال سودمند بود بها، مطلب صفراوی و اتشکی ساکن گرداند و سرده و خنونه سینه را
 بغایه باغ بود صمغ آن طباشیر سفید چهار درم ترخمن سه درم مغز تخم خیار زره و مغز تخم خیابانک و مغز
 تخم کدو از مرکب دو معال نشاسته و صمغ عربی و صمغ شمس سفید و کثیر از مرکب یک درم کوفته و تخمه بلعاب
 نکو سرشند و فرض سازند و شربتی که معال باغ بود و فوّه این تاشش ماه باقی است نوع دیگر نسخه
 دار الشفا طباشیر چهار درم ترخمن یک درم مغز تخم خیار زره و مغز تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی از مرکب
 سه درم کثیر اوغش از مرکب دو درم کوفته و تخمه بلعاب نکو سرشند و فوّه این تاشش ماه باقی است
 شربتی که معال نوع دیگر نسخه صاحب منهلج ورن کل سرخ و ترخمن از مرکب یک درم نشاسته دو درم
 و عفران یک درم کثیر اوغ عربی و طباشیر از مرکب دو درم کوفته و تخمه ترخمن یک درم از زرد دار و ما بعد از آن

برند
قصه از سما
قصه قطره
خیز ۱۳
عالم ۱۳
روزنامه قوه
شماره هفت

مکتب
تدریس

برسند و فرض سازند و استعمال کنند و فوۀ ان فرض داد و سال باقی می ماند فرض کبریا نسخہ صاحب مہلج مستعمل
بولف خاصیت وی آنست کہ خون رفتن شکم باز دارد صحتہ آن کھربا و بند و مروارید ناسفہ و تخم خوخہ
از مرکب بخدرم سردی بزکوی سوخته و پوست تخم مرغ سوخته و کشر اوصغ عربی از مرکب سدوم کشیز بریان
کرده و خجاش سفید و سیاه از مرکب نشتر درم و دوق سوخته و بزر الخ از مرکب درم و دوق جمع کوفہ و صحنہ بلعاب
بنکو سرشد و فرض سازند شترنی کیمقال بود و فوۀ ان ناشنن باہ می ماند نوع دیگر نسخہ دارالشفافہ و بلوید
ناسفہ و بند سوخته و کھربا سوخته و شادخ نشنن درم و دوق سوخته و کشیز بریان کردہ و صحن عربی بریان
کرده و دکان بریان کردہ از مرکب درم و دوق عصارہ الحیجۃ الیسن افافیا مصری و طباشیر سفید از مرکب
یک چهارم درم کوفہ و تخنہ بآن یک ان الحبل یا آب کلنا بر سرشد و فرض سازند شترنی کیمقال و کلنا
شنن فوۀ ان باقیست و دیگر مستعمل خجاش سفید و صحنہ و کھربا از مرکب درم و دوق زعفران درم
کوفہ و صحنہ آب بر سرشد و فرض سازند شترنی کیمقال باغ بود فرض طباشیر کافوری مستعمل سودمند بود و جمع
بنہا و محرق و دق و نشکی نشاند و سوال زائل کند صحنہ آن طباشیر سفید و ورق کل سرخ و صندل سفید
و مغز تخم نیازہ و مغز خیار بالک و تخم کاسنی و تخم کاسو و تخم تورک از مرکب چهارمقال کافور یکدرم
کوفہ و صحنہ بلعاب بنکو سرشد شترنی کیمقال و فوۀ ان ہم ناشنن باہ باقی می ماند نوع دیگر مستعمل
شننہ دارالشفافہ مخاض بریان کردہ و کل نخنوم و صحنہ عربی و مور و انہ و طباشیر سفید و ورق کل
سرخ از مرکب گشت درم کوفہ و صحنہ کلایہ بر سرشد و فرض سازند شترنی کیمقال و فوۀ ان ہم ناشنن باہ
و فرض طباشیر کافوری صاحب صحنہ صحنہ خجاش سفید و مغز کدو و تخم تورک و مغز خیار نیازہ و مغز
بہ انہ بر بال کردہ از مرکب صحنہ عربی و طباشیر و تخم مخاض و وطن قبری از مرکب سدوم نشنن
دو درم و ورق کل سرخ بخدرم کافور یکدرم کوفہ و صحنہ بلعاب بنکو سرشد و فرض سازند شترنی کیمقال
آب سیب و آب بہ و آب مور و دق بود فرض کلنا مستعمل خاصیت وی آنست کہ خون رفتن شکم
باز دارد و صحت آن سلیخہ و رمی و کل ارمنی و صحنہ عربی از مرکب چهار درم و ورق کل
و کلنا و افافیا از مرکب سدوم کشر او درم کوفہ و صحنہ آب کلنا بر سرشد و فرض سازند شترنی
کیمقال و فوۀ ان ہم ناشنن باہ باقی می ماند نوع دیگر نسخہ صاحب مہلج سلیخہ و وطن نخنوم
و ورق صحنہ عربی از مرکب گشت درم کشر یکدرم کوفہ و صحنہ آب کلنا بر سرشد و فرض سازند شترنی

יחזקאל

[illegible]

۱۶۳

[illegible]

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, covering the majority of the page. The text is dense and appears to be a continuous narrative or a list of items.

دعای اصرار

و در پی خشک کنند و بوقت حاجت آب کثیر تر و آب و رقیق کا سویا بسره بسایند و طلا
 کنند تا قلع بود و انشا الله قوی سرطانی است که جهت سلول بغایت مفید بود طین ارمنی طین محرق
 طین رومی نشسته ورق کل سرخ از مریم کشش درم کثیرا طبشیر سفید شانج مغسول از ستر
 پنج درم سرطان سوخته ده درم زب السوس سه درم کوفته و تخم آب لسان الحمل قوی ساز
 شترتی و متقال با شراب اناعذب مناسب باشد همه برل و دق و لغت خون و الله
 اعلم و احکم باب الحادی عشر فی الایارجات ایارج رو فیس سودمند بود اخلاط
 بلغمی و سوداوی و داء الثعلب را بغایت نافع بود و تغییر ایاره دواء الهی است و ایاره
 سالمتر از صوب و مطبوخ بود صنعت آن تخم حنظل مست درم صبر سوطی پنج درم یک
 پنج درم جو شیر از مریم کشش درم فولجانی ده درم کادیوپس مست درم فلفل سفید
 قطر اسالیون زراوند حرج از حبیبی سیلین زعفران زنجبیل جوده مرصافی از مریم کشش درم
 تخم صمغ بتر آبسل کند و با عسل کف گرفته سه وزن آن بر سر شد شترتی و متقال تا چهار
 مالی که افتیون و شاسترج و سیلید پسیاه و مویز طایفی و غاریقون و اسطوخودوس و کافور
 بسفنج مان در وی جوشیده باشد تخرج نماید و قوه این ایاره بعد از شش ماه تا
 چهار سال می ماند ایاره جاکیس سودمند بود فلیح و لغوه و شنج و استرخا و خطهای از زنج
 دفع کند و مثانه را و کسی را که نمی بپذیرد اذ از وی جدا شود نافع بود صنعت آن تخم حنظل غازی
 اسفیل مشوی اشق سکنوبینا حنظل پسیاه سو فاریقون افزون از مریم کشش درم صمغ
 افتیون اویطی مقل از رقیق کادیوپس یک پنج درم مرصافی یک پنج درم زراوند
 طویل فلفل پسیاه و سفید و فلفل در ارمنی جا و شیر جندید پسر قطر اسالیون از مریم کشش درم
 و بعضی زعفران و صبر از مریم کشش درم می کنند کوفته و چخته صمغ در مثقال حل کند و دارو با
 کوفته و چخته و عسل کف گرفته بر سر شد نیکو شترتی از د و متقال تا چهار مثقال با سیلید کافور
 و افتیون و مویز منبتی و نم درم یک در آن جوشانده باشند و این ایاره بعد از شش ماه
 چهار سال قوه دارد و ایاره لو غازی این ایاره مبارک است بسیار منفعت بدست ایاکند
 از همه اخلاط و فضلهای مختلف از قعر بدن بکشد و خطهای عفونی و شترتی در دفع کند و این مصل

[illegible]

باب در مضاعف سودمند و جوارحه
در طببت معده و در مضاعف و
در مضاعف و قارح و لغوه و استرقاء

[illegible]

ایمیرت
و در این مقام که از طرف
الاحدین و اهل بیت است
در این مقام که از طرف

رحمت بود سودمند بود فایده و لقوه و تشج و صرع و جذام و داء الفيل و بهق و بصر و قوبا و سقفة
و شقیقه صداع و دوار و وسواس و شته و کلیه تغیر عقل و عسر اعصاب و درد کرده و مثانه و تنگی
و نفوس مغص و عرق البسا و درگوش و داء الثعلب و داء الحبه و ریشهای کهنه بدینمه را نافع بود و حیض
بسته بکشی بد صنعت آن شحم حنظل بخورم اسفیل مشوی غاریقون سفونیاق خربق سپیاه اشتیاق
اسوکرکون از مریک دو درم و نیم اقیمون افیونی کادیوس پس مقل از رقی صبر سوطی از مریک
درم حاشا سافرنج سندی سواف و یقون فراپیون جده پیلخه فلفل سفید و پیماه دافلفل
زعفران و ارچنی جاد و شیر بسفنج یکسج جند پید ستر مرصافی فطر اسایون زراوند طول عسله
افیشن افیون سبل حماما کبیل جنطیانا اسطوخودوس از مریک دو درم کوفته و خخته صنفه
شراب حل کند و همه را بعمل کنده گرفته بهر شند شرنجی چهار مثقال و قوه این جدا از شش ماه تا
چهار سال می ماند و اولی آن بود که در وقت شب بنگاه فروبرد و صبح جلابش از بسفنج و زعفران
اقیمون پوست سلید کابلی کاو زبان اسطوخودوس و پیر طایغ و فذری ننگ بخرن و فماید
نفع بود انشاء الله **باب الثانی عشر فی الشیاف** شیاف کنکری بوره
ارمنی پنجدرم کنکری سی درم خطمی است درم شکر سرخ پنجاه درم شیاف سازد شیاف
خیاحیه نیمه خطمی از مریک سه درم سپناکی پنجدرم شکر سرخ پنجاه درم ننگ مند قدری
شیاف سازد شاف زخیر شادنج و اسفیدانج فطر زعفران شیاف مامیشا آقا قنار کند
در ایامی ایون از مریک جزو آب مورد و زریاب کثیر یاباب شامی شاف سازد و مر شاف را
قدری ریسمان با آن شاف سازد و استعمال میکند میناسب بود انشاء الله و بیحانه و تحلیله
باب الثانی عشر فی الزیافات ترغاق فارو و تریاق بزرگ خوانند و طبع آن گرم
و خشک بود نافع بود گزندگی جانور آن و جمیع زهرها و دویهای قتاله و شرنجی ازان بقدر حاجت
اندک آن یک طسوج و زیادت آن دو مثقال چون بر موضع گزندگی طلائع کنند نافع بود و قوه
دل بد و جمیع مرضهای سرد را سودمند بود و اگر فواصی آن بنشیند شود دراز کرد و بحال
و عسر النفس و در سینه و شش و فم و معده و قونج و بیض و بصر و بهق و جذام و داء جلع و اسفیل
و جمیع عسر ضما که از سود او پلیم بود نافع بود و جمیع عیال و تارکی چشم و درد شقیقه و بؤکا

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

2

222

[illegible]

224

۱۳۴۷

۲۰۴۶

BLANK PAGES

pp-444

BLANK PAGES

foliated 11/16/89 J.A

92

444



101



END OF REEL
PLEASE REWIND

